



اروین
در گذرگاه تاریخ

جلد دوم

تألیف
پاپا صمدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اردبیل در گذرگاه تاریخ

نویسنده:

بابا صفری

ناشر چاپی:

دانشگاه آزاد اسلامی (اردبیل)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	اردبیل در گذرگاه تاریخ جلد ۲
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	مقدمه جلد اول این کتاب:
۱۲	مقدمه بر این جلد:
۱۳	فهرست مندرجات
۱۶	فهرست عکسها:
۱۸	گفتار ششم اردبیل در زمان سلطنت مؤسس سلسله پهلوی
۱۸	اشاره
۱۹	امنیت:
۲۱	داستان سجل احوال و نظام وظیفه:
۲۳	تشکیل بلدیة در اردبیل:
۲۴	ایجاد اولین خیابان و باغ ملی اردبیل:
۲۶	تغییر کلاه و لباس:
۲۸	کشف حجاب زنان
۲۹	مسافرتهاى رضا شاه باردبیل:
۳۱	تأسیس شعبه بانک- ملی در اردبیل:
۳۲	راههای ارتباطی اردبیل:
۳۲	چند عامل نوظهور و شگفت‌آور:
۳۴	آمدن «چروونها» باردبیل:
۳۵	اردبیل و سوم شهریور ۱۳۲۰:
۳۶	مسافرت فرمانده لشکر اردبیل در روز دوم شهریور:
۳۷	حمله هوایی روسها باردبیل:

۳۸	ورود ارتش سرخ باردبیل:
۴۰	روحیه مردم اردبیل در آن روزها:
۴۱	مخوف‌ترین شبه‌های نیمقرن اخیر در اردبیل:
۴۳	گفتار هفتم زبان و مذهب مردم اردبیل
۴۳	فصل اول- زبان
۴۳	تاریخچه زبان در اردبیل:
۴۴	نمونه‌هایی از زبان آذری:
۴۶	زبان ترکی:
۴۷	رواج زبان ترکی در آذربایجان قبل از سلطنت صفویان:
۴۹	فصل دوم دین و مذهب مردم اردبیل
۴۹	دین اردبیلیان قبل از اسلام:
۵۱	دین اردبیلیان بعد از ظهور اسلام:
۵۳	اردبیل و مذهب تشیع:
۵۵	خداشناسی:
۵۵	تصوف و عرفان:
۵۷	اختلاف علما و عرفا:
۵۸	عرفان در اردبیل:
۶۰	گفتار هشتم رسوم و سنن مردم اردبیل
۶۰	اشاره
۶۱	فصل اول- اعیاد و جشنها
۶۱	مبحث اول- آئین نوروز باستانی در اردبیل
۶۱	تکم و تکمچی:
۶۳	توتک، دلکه و بایرام پایی:
۶۴	چهارشنبه‌سوری در اردبیل:

۶۶	تشریفات روز چهارشنبه‌سوری:
۶۷	مراسم نوروز:
۷۰	دیدوبازدیدهای عید:
۷۰	خدر نبی:
۷۲	مبحث دوم- اعیاد مذهبی:
۷۲	اشاره
۷۲	عید فطر و عید قربان:
۷۴	مبعث و عید غدیر:
۷۵	فصل دوم سوگواریهای مذهبی:
۷۵	اشاره
۷۶	شاخسهی:
۷۷	طشت‌گذاری در اردبیل:
۷۹	جنبه‌های معنوی طشت:
۸۰	عزاداری محرم:
۸۱	تشریفات حرکت یک دسته:
۸۳	تاسوعا و مراسم شمع‌گذاری:
۸۴	عاشورا در اردبیل:
۸۷	فصل سوم رسوم و سنن مردم اردبیل در احوال شخصیه
۸۷	اشاره
۸۷	آئین مربوط بتولد طفل:
۸۹	یدی گجه و آدقو یدی یا شب هفتم و نام‌گذاری
۹۰	اون سویی:
۹۱	بمکتب سپردن طفل:
۹۱	کسب و کار و ازدواج:

۹۲	خواستگاری رسمی و عقدخوانی:
۹۴	شب عروسی:
۹۷	مسافرتها:
۹۹	بیماری و مرگ:
۱۰۱	مجلس ختم:
۱۰۲	گفتار نهم آثار تاریخی اردبیل
۱۰۲	فصل اول- آثار تاریخی قبل و بعد از خاندان صفوی
۱۰۲	آثار قبل از اسلام:
۱۰۳	مسجد جمعه:
۱۰۶	شاهان و پیران اردبیل:
۱۰۸	امامزاده‌های اردبیل:
۱۱۰	حمامهای قدیمی اردبیل:
۱۱۱	نارین قلعه:
۱۱۲	کلیسای اردبیل:
۱۱۳	فصل دوم- آثار مربوط به خاندان صفوی
۱۱۳	مبحث اول- بقعه شیخ صفی الدین
۱۱۳	اشاره
۱۱۵	گفتار پیشینیان درباره بقعه شیخ صفی الدین:
۱۱۷	ماندلسلو و بقعه شیخ صفی الدین:
۱۱۸	بیوتات بقعه در اواخر قرن دهم هجری:
۱۱۹	وضع کنونی بقعه شیخ صفی الدین:
۱۲۲	صحن اصلی بقعه شیخ صفی:
۱۲۳	سر در شاهعباسی:
۱۲۴	نمای خارجی رواق بقعه:

- در وردی رواق بقعه شیخ صفی الدین: ۱۲۶
- دهلیز یا راهروی رواق: ۱۲۷
- رواق: ۱۲۸
- شاه‌نشین: ۱۲۹
- مقبره شیخ صفی الدین: ۱۳۰
- قبر شاه اسماعیل بزرگ: ۱۳۱
- گنبد الله الله: ۱۳۲
- حرمخانه: ۱۳۳
- سخنی درباره مدفن شاه عباس کبیر: ۱۳۴
- چینی‌خانه: ۱۳۶
- «از یک شاه به یک شاهنشاه: ۱۳۷
- کتابخانه بقعه اردبیل: ۱۳۸
- دست‌اندازی روسهای تزاری بر بقعه اردبیل و حمل کتابهای آن بروسیه: ۱۴۰
- فهرستی از کتابهای بقعه شیخ صفی الدین که بوسیله روسها برده شده است: ۱۴۱
- گنجینه بقعه شیخ صفی الدین: ۱۴۶
- فرشهای بقعه شیخ صفی الدین: ۱۴۹
- قالی معروف اردبیل: ۱۵۰
- فرشهای معروف دیگر بقعه: ۱۵۱
- شهیادگاه: ۱۵۳
- مسجد جنت‌سرا: ۱۵۵
- موقوفات آستانه شیخ صفی الدین: ۱۵۶
- احترام بقعه شیخ صفی و موقعیت اجتماعی آن: ۱۵۸
- وطن‌دوستی بنام «علی بیگ» که در تاریخ اردبیل باید به نیکی از او یاد کرد: ۱۵۹
- مبحث دوم- بقعه کلخوران ۱۶۱

گفتار دهم نقدها و نظریه‌های خوانندگان درباره جلد اول این کتاب	۱۶۴
اشاره	۱۶۴
نقدی بر کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ»:	۱۶۵
نقدی بر نقد «اردبیل در گذرگاه تاریخ»:	۱۶۸
چند تذکار دیگر از طرف مؤلف:	۱۷۲
نقد دیگری بر کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ»:	۱۷۴
نقدی از آقای دکتر واهب‌زاده:	۱۷۷
نقد یک روحانی دانشمند:	۱۷۹
نقد یک دانشمند ایرانی خارج از کشور:	۱۸۷
نقدی از آقای دکتر معماری:	۱۹۱
تذکارات اصلاحی چند صاحب‌نظر:	۱۹۴
یادآوریهای اصلاحی از آقای نجات:	۱۹۵
نامه‌ای از آقای غلامحسین حبیب الهی:	۱۹۹
نقد آقای سید جعفر موسوی:	۲۰۵
مآخذیکه در تألیف این کتاب از آنها استفاده شده است:	۲۰۸
پایان جلد دوم:	۲۱۰
اشاره	۲۱۰
*** اعتذار:	۲۱۰
اسامی خاصی که در این کتاب آمده	۲۱۱
الف- اشخاص و طوایف	۲۱۱
ب- امکنه	۲۲۴
ج- کتاب و روزنامه	۲۳۲
فهرست مندرجات جلد اول:	۲۳۵
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان	۲۴۴

اردیبل در گذرگاه تاریخ جلد ۲

مشخصات کتاب

- سرشناسه : صفری، بابا، ۱۲۹۹-
عنوان و نام پدیدآور : اردیبل در گذرگاه تاریخ / تألیف بابا صفری.
مشخصات نشر : اردیبل: دانشگاه آزاد اسلامی (اردیبل)، ۱۳۷۱ - ۱۳۷۰.
مشخصات ظاهری : ۳ ج. : مصور، نمونه، عکس.
شابک : بها: ۱۶۰۰۰ ریال (دوره سه جلدی)
یادداشت : چاپ اول: بابا صفری، ۱۳۵۰.
یادداشت : ج. ۳ (چاپ دوم: بهار ۱۳۷۱).
یادداشت : کتابنامه.
مندرجات : ج. ۱. از دوران قدیم تا ظهور سلسله پهلوی. — ج. ۲. اردیبل در زمان سلطنت موسس سلسله پهلوی. — ج. ۳. اردیبل از سوم شهریور ۱۳۲۰ تا انقلاب ۱۳۵۷.
موضوع : اردیبل — اوضاع اجتماعی
موضوع : اردیبل — تاریخ
شناسه افزوده : دانشگاه آزاد اسلامی. واحد اردیبل
رده بندی کنگره : DSR۲۰۷۳/۳۴ ص ۷ ۱۳۷۰
رده بندی دیویی : ۹۵۵/۳۲۴
شماره کتابشناسی ملی : م ۷۵-۱۷۵۴

مقدمه جلد اول این کتاب:

بشر بموازات تأمین حوائج زندگی مادی، همواره علاقمند بود و هست که از احوال پیشینیان اطلاعی بدست آورد و بچگونگی سرنوشت آنان، تا آنجا که میسر است، علم یابد. برای ارضای این تمایل عالی انسانی بوده است که ثبت و ضبط وقایع گذشته معمول گشته و از مجموع آنها تاریخ بوجود آمده است.

ایران، میهن عزیز ما، کشور بس کهنسالی است و طبعاً وقایع و حوادث بسیار مهم و قابل توجهی دارد و چه بسا که هر قسمتی از خاک آن شاهد اتفاقات و پیشامدهای تاریخی میباشد. ولی چون همه آنها گردآوری نشده، و یا حوادث طبیعی و تحولات تاریخی نوشته‌های پیشین را از بین برده است برای نسل معاصر و آیندگان، با همه علاقه‌ایکه در این راه هست، تحصیل اطلاعات کامل از سرگذشت اجداد خود مشکل و بلکه محال گردیده است.

اردیبل، شهریکه مطالب این کتاب مربوط بوقایع گذشته آنست، امروزه در گوشه دور افتاده میهن عزیز ما واقع است حال آنکه، در طول تاریخ بسیار طولانی خود، غالباً در مرکز دایره سیاست و اقتصاد روز کشور قرار داشته و دفعات متعدد، حتی مسیر تاریخ ایران را عوض کرده است.

در سفرنامه‌های جهانگردان و کتابهای تاریخ، نکات و نوشته‌های پراکنده بسیاری درباره گذشته‌های این شهر بچشم میخورد و در گفتگو با سالخوردگان معدود عصر ما و یادداشتهائی که از روشنفکران قرن حاضر این شهر باقی مانده، مطالب قابل توجهی راجع

بدان بنظر میرسد که مجموع آنها میتواند قسمتی از وقایع تاریخی این شهر -

اردیبل در گذرگاه تاریخ، مقدمه ج ۲، ص: ۲

باستانی را بازگو نماید و اردیبلیان را از سرگذشت پدران خود و زادگاه آنان آگاه سازد.

نگارنده سالها در این اندیشه بودم که با جمع‌آوری آنها تاریخ مدونی برای این شهر ترتیب دهم و با تألیف مطالب پراکنده موجبات دسترسی علاقمندان را بوقایع مزبور فراهم سازم ولی طبیعت و اقتضای مشاغل مرا از نیل بدین آرزو باز میداشت.

خوشوقتم که از چندی پیش این مقتضیات تغییر یافت و فرصتی بدست آمد که با مراجعه بکتاب و مآخذ موجود، تا آنجا که میسر بود، مطالب موردنظر گردآوری شده بصورت کتاب حاضر آماده تقدیم به پیشگاه ارباب فضل و دانش گردید.

تألیف کتاب، بخصوص در باب مسائل تاریخی، با کمبود مدارک و سختی شرایط، کار بس مشکلی است. با اینحال بدرگاه خدای بزرگ سپاسگزارم که بیاری او این مجموعه فراهم آمد و در باره تاریخ گذشته اردیبل کتابی در اختیار علاقمندان قرار گرفت.

امید است این خدمت مختصر، که بی‌گفتگو عاری از نقص و عیب نیست، در محضر دانش‌پژوهان، حسن قبول یابد و در راه آشنائی با تاریخ آن گوشه از میهن عزیز ما منشاء استفاده قرار گیرد

تهران: مردادماه ۱۳۵۰ خورشیدی بابا- صفری

مقدمه بر این جلد:

خدای بزرگ را سپاس می‌گزارم که بار دیگر توفیق آن عنایت فرمود تا بخش دیگری از اوضاع اردیبل را در گذرگاه تاریخ، گرد آورده بصورت مجموعه حاضر، بعنوان جلد دوم «اردیبل در گذرگاه تاریخ»، بحضور ارباب فضل و دانش تقدیم دارم.

جمع‌آوری مطالب این جلد نیز تلاش و تکاپوی بیشتری لازم داشت و مستلزم تحقیق و مراجعه بمآخذ و پرس و جوها از ارباب اطلاع و، بالاخره استنتاجات معقول و مستدل از آنها بود و این کاری است که ما در حد توانائی خود انجام دادیم و باز قطره‌ای از دریای ژرف تاریخ بس طولانی این خطه باستانی و کیفیات زندگی اجتماعی ساکنان آنرا بصورت کتاب حاضر درآوردیم.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، مقدمه ج ۲، ص: ۳

در این جلد سعی کردیم که از لحاظ جامعه‌شناسی نیز مطالبی را مورد توجه قرار دهیم و بجای آنکه تاریخ را منحصر بذکر وقایعی، مثل جنگها و گرفتاریها و دسته‌بندیها و کدورتها، کنیم آنرا آئینه تمام نمای گذشته گردانیم و با ورود در سنن و رسوم یا مذهب و زبان مردم، گذشته‌ها را، با تمام بعد و فضا، در آن منعکس سازیم.

ما در این جلد نیز، مثل جلد اول، اذعان بنقصان داریم و آنچه را که گرد آورده‌ایم، با مقایسه با آنچه در طول تاریخ بر این شهر و مردم آن گذشته است، فهرستی بیش نمیدانیم ولی چنانکه در جلد اول گفتیم: «چه توانستیم کرد بیش از این بمنابع و مآخذ دیگری دسترسی نیافتیم و انصراف از چاپ و نشر مطالب این کتاب را نیز بعذر نقص احتمالی، گناه نابخشودنی دانستیم و چنین پنداشتیم که اگر ما نیز این کار را نکنیم چه بسا که قسمت اعظم این وقایع از یادها برود و تاریکیهای تاریخ شهر ما بیشتر گردد».

تردید نیست که این نقائص، تا آنجا که بواقعیات امور و حقایق تاریخ اثر نگذارد، مورد اغماض خوانندگان دانشمند قرار خواهد گرفت ولی چنانچه عیبی متوجه اصل مطالب کند صاحب‌نظران با نقد و اعلام آن بتصحیح تاریخ این گوشه از میهن ما، مبادرت خواهند فرمود و مؤلف نیز آنها را بدیده منت خواهد پذیرفت.

ما در جلد سوم نیز بخشی از کتاب را بنظریات و نقدهای ارباب فضل و اطلاع اختصاص داده‌ایم و امیدواریم، بنحویکه در این جلد، در کمال صفا و امانت، نظریات رسیده را عنوان کرده‌ایم در آن بخش نیز مقالات و نوشته‌های آنانرا، اگر برسد، درج نمائیم و در رفع اشتباهات و ایرادات کتابی که بدون در نظر داشتن سود و انگیزه شخصی، سالها برای گردآوری آن زحمت کشیده‌ایم، از یاری

و مساعدت آنها برخوردار گردیم.

از خدای بزرگ مسئلت داریم توفیق تألیف و نشر جلد سوم کتاب را نیز بر ما ارزانی دارد و ما را در راهی که برای روشن کردن بیغرضانه تاریخ این دیار پیش گرفته‌ایم از هر لغزش و انحراف

اردبیل در گذرگاه تاریخ، مقدمه ج ۲، ص: ۴

یا متابعت از خواهشهای نفس و بازتابهای نامطلوب آن مصون و محفوظ فرماید. بمنه تعالی و کرمه.

تهران: مرداد ۱۳۵۳ خورشیدی بابا- صفری

تمنی: مراقبت زیادی بعمل آمد که کتاب حاضر بدون غلط چاپی در اختیار ارباب فضل قرار گیرد ولی صد حیف که باز چند اشتباه در آن بنظر میرسد. با کمال احترام از دارنده این نسخه تمنی میشود که قبل از شروع بمطالعه غلطهای موجود را، بنحویکه در صفحه آخر یادداشت شده است، اصلاح فرماید.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، مقدمه ج ۲، ص: ۵

فهرست مندرجات

مطالب این کتاب نیز، غیر از مقدمه‌ای که ملاحظه فرمودید به پنج گفتار تقسیم شده است:

گفتار ششم اردبیل در زمان سلطنت مؤسس سلسله پهلوی امنیت صفحه ۲

داستان سبج احوال و نظام وظیفه صفحه ۷

تشکیل بلدیہ در اردبیل صفحه ۱۲

ایجاد اولین خیابان و باغملی صفحه ۱۴

تغییر کلاه و لباس صفحه ۱۸

کشف حجاب زنان صفحه ۲۳

مسافرتهاى رضا شاه بارديیل صفحه ۲۵

تأسیس شعبه بانکملی در اردبیل صفحه ۳۳

راههای ارتباطی اردبیل صفحه ۳۴

چند عامل نوظهور و شگفت‌آور صفحه ۳۵

آمدن چروونها بارديیل صفحه ۳۸

اردبیل و سوم شهریور ۱۳۲۰ صفحه ۴۱

مسافرت فرمانده لشکر اردبیل در روز دوم شهریور ۱۳۲۰ صفحه ۴۳

حمله هوائی روسها بارديیل صفحه ۴۴

ورود ارتش سرخ بارديیل صفحه ۴۷

روحیه مردم اردبیل در آنروزها صفحه ۵۰

اردبیل در گذرگاه تاریخ، مقدمه ج ۲، ص: ۶

مخوفترین شبهای نیمقرن اخیر در اردبیل صفحه ۵۱

گفتار هفتم زبان و مذهب مردم اردبیل فصل اول- زبان تاریخیچه زبان در اردبیل صفحه ۵۶

نمونه‌هائی از زبان آذری صفحه ۵۹

زبان ترکی صفحه ۶۲

رواج زبان ترکی در آذربایجان قبل از سلطنت صفویان صفحه ۶۴

فصل دوم- دین و مذهب مردم اردیبل دین اردیبلان قبل از اسلام صفحه ۶۸

دین اردیبلان بعد از ظهور اسلام صفحه ۷۴

اردیبل و مذهب تشیع صفحه ۷۸

خداشناسی صفحه ۸۱

تصوف و عرفان صفحه ۸۳

اختلاف علما و عرفا صفحه ۷۷

گفتار هشتم رسوم و سنن مردم اردیبل فصل اول- اعیاد و جشنها مبحث اول- آئین نوروز باستانی تکم و تکمچی صفحه ۹۷

توتک، دلکه و بایرام پایی صفحه ۱۰۰

چهارشنبه سوری در اردیبل صفحه ۱۰۳

تشریفات روز چهارشنبه سوری صفحه ۱۰۷

مراسم نوروز صفحه ۱۰۹

دید و بازدیدهای عید صفحه ۱۱۳

خدرینی صفحه ۱۱۴

اردیبل در گذرگاه تاریخ، مقدمه ج ۲، ص: ۷

مبحث دوم- اعیاد مذهبی عید فطر و عید قربان صفحه ۱۱۸

مبعث و عید غدیر صفحه ۱۲۱

فصل دوم- سوگواریهای مذهبی صفحه ۱۲۴ شاخسهی صفحه ۱۲۵

طشت گذاری در اردیبل صفحه ۱۲۷

جنبه‌های معنوی طشت صفحه ۱۳۰

عزاداری محرم صفحه ۱۳۳

تشریفات حرکت یک دسته صفحه ۱۳۵

تاسوعا و مراسم شمع گذاری صفحه ۱۳۷

عاشورا در اردیبل صفحه ۱۳۹

فصل سوم- رسوم و سنن مردم اردیبل در احوال شخصیه آئین مربوط بتولد طفل صفحه ۱۴۶

یدی گجه و آدقویدی یا شب هفتم و نامگذاری صفحه ۱۴۹

اون‌سویی صفحه ۱۵۱

بمکتب سپردن طفل صفحه ۱۵۲

کسب و کار و ازدواج صفحه ۱۵۴

خواستگاری رسمی و عقدخوانی صفحه ۱۵۵

شب عروسی صفحه ۱۵۸

مسافرتها صفحه ۱۶۳

- بیماری و مرگ صفحه ۱۶۶
- مجلس ختم صفحه ۱۷۰
- گفتار نهم آثار تاریخی اردبیل فصل اول- آثار تاریخی قبل و بعد از خاندان صفوی آثار قبل از اسلام صفحه ۱۷۴
- مسجد جمعه صفحه ۱۷۶
- شاهان و پیران اردبیل صفحه ۱۸۵
- امامزاده‌های اردبیل صفحه ۱۸۸
- اردبیل در گذرگاه تاریخ، مقدمه ج ۲، ص: ۸
- حمامهای قدیمی اردبیل صفحه ۱۹۲
- نارین قلعه صفحه ۱۹۴
- کلیسای اردبیل صفحه ۱۹۸
- فصل دوم- آثار مربوط بخاندان صفوی مبحث اول- بقعه شیخ صفی الدین صفحه ۲۰۰ گفتار پیشینیان درباره بقعه شیخ صفی الدین صفحه ۲۰۴
- ماندلسلو و بقعه شیخ صفی الدین صفحه ۲۰۸
- بیوتات بقعه در اواخر قرن دهم هجری صفحه ۲۱۱
- وضع کنونی بقعه شیخ صفی الدین صفحه ۲۱۳
- صحن اصلی بقعه شیخ صفی الدین صفحه ۲۱۸
- سردر شاه عباسی صفحه ۲۲۱
- نمای خارجی رواق بقعه صفحه ۲۲۳
- در ورودی رواق بقعه شیخ صفی الدین صفحه ۲۲۶
- دهلیز یا راهروی رواق صفحه ۲۲۹
- رواق صفحه ۲۳۰
- شاه‌نشین صفحه ۲۳۲
- مقبره شیخ صفی الدین صفحه ۳۳۵
- شاه اسماعیل بزرگ صفحه ۲۳۷
- گنبد الله الله صفحه ۲۳۸
- حرمخانه صفحه ۲۴۲
- سخنی درباره مدفن شاه عباس صفحه ۲۴۳
- چینی خانه صفحه ۲۴۶
- نامه‌ای از یک شاه بیک شاهنشاه صفحه ۲۵۰
- کتابخانه بقعه اردبیل صفحه ۲۵۱
- دست‌اندازی روسهای تزاری بر بقعه اردبیل و حمل کتابهای آن بروسیه صفحه ۲۵۵
- فهرستی از کتابهای بقعه شیخ صفی الدین که بوسیله روسها برده شده است صفحه ۲۵۸
- گنجینه بقعه شیخ صفی الدین صفحه ۲۶۵

- فرشهای بقعه شیخ صفی الدین صفحه ۲۷۲
- فرش معروف اردیبل صفحه ۲۷۳
- فرشهای معروف دیگر بقعه صفحه ۲۷۶
- اردیبل در گذرگاه تاریخ، مقدمه ج ۲، ص: ۹
- شهید گاه صفحه ۲۸۰
- مسجد جنت سرا صفحه ۲۸۲
- موقوفات آستانه شیخ صفی الدین صفحه ۲۸۵
- احترام بقعه شیخ صفی و موقعیت اجتماعی آن صفحه ۲۸۸
- وطن دوستی بنام «علی بیگ» که در تاریخ اردیبل باید به نیکی از او یاد کرد صفحه ۲۹۱
- مبحث دوم- بقعه کلخوران صفحه ۲۹۴
- گفتار دهم نقدها و نظریه‌های خوانندگان درباره جلد اول این کتاب نقدی بر کتاب «اردیبل در گذرگاه تاریخ» صفحه ۳۰۳
- نقدی بر نقد اردیبل در گذرگاه تاریخ صفحه ۳۱۱
- چند تذکار دیگر از طرف مؤلف صفحه ۳۱۹
- نقد دیگری بر کتاب «اردیبل در گذرگاه تاریخ» صفحه ۳۲۳
- نقدی از آقای دکتر واهب زاده صفحه ۳۲۹
- نقدیک دانشمند روحانی صفحه ۳۳۱
- نقد یک دانشمند ایرانی خارج از کشور صفحه ۳۴۸
- نقدی از آقای دکتر معماری صفحه ۳۵۶
- تذکارات اصلاحی چند صاحب نظر صفحه ۳۶۱
- یادآوریه‌های اصلاحی از آقای نجات صفحه ۳۶۳
- نامه‌ای از آقای غلامحسین حبیب الهی صفحه ۳۷۱
- نقد آقای سید جعفر موسوی صفحه ۳۸۳
- پایان جلد دوم صفحه ۳۸۹
- مآخذیکه در تألیف این کتاب از آنها استفاده شده است صفحه ۳۹۰
- اسامی خاصی که در این کتاب آمده است:
- الف- اشخاص و طوایف صفحه ۳۹۳
- ب- امکنه صفحه ۴۰۲
- ج- کتب و مجلات صفحه ۴۰۷
- فهرست مندرجات جلد اول صفحه ۴۱۰
- فهرست عکسهای جلد اول صفحه ۴۱۸
- غلطنامه صفحه ۴۲۱
- اردیبل در گذرگاه تاریخ، مقدمه ج ۲، ص: ۱۰

- جمعی از عشایر خلخال در اسارت قوای دولتی صفحه ۶
- مراسم اولین جلسه نظام وظیفه صفحه ۱۰
- نمای قدیم اولین خیابان اردبیل صفحه ۱۵
- نمونه‌ای از لباس قدیم اعیان و اشراف اردبیل صفحه ۲۰
- اعیان و اشراف در مراسم استقبال رسمی از اعلیحضرت فقید صفحه ۲۷
- اولیای وزارت دربار شاهنشاهی در صحن بقعه شیخ صفی صفحه ۲۹
- آغاز ساختمان استخر در زمین نارین قلعه صفحه ۳۰
- مراسم افتتاح شعبه بانکملی اردبیل صفحه ۳۱
- عکسی از اولین سری اسکناس بانکملی ایران صفحه ۳۲
- عکسی از یک اسکناس چروون صفحه ۳۹
- عکسی از پشت اسکناس چروون صفحه ۴۰
- چوپانان تا قله اصلی سبلان بالا میروند صفحه ۷۰
- بلندی‌ایکه مسجد جمعه بر آن ساخته شده است صفحه ۷۳
- جمعی از صوفیان در کلخوران صفحه ۸۶
- دهانه آتشفشان سبلان صفحه ۹۰
- نمایی از مسجد جمعه تاریخی اردبیل صفحه ۱۷۷
- نمونه‌ای از گچبری و نقاشی داخلی مسجد جمعه قدیم صفحه ۱۷۹
- در قدیمی مسجد جمعه صفحه ۱۸۲
- دو کتیبه سنگی بر بدنه مأذنه مسجد جمعه صفحه ۱۸۴
- بقعه امامزاده حمزه (ع) صفحه ۱۸۹
- عکسی از نارین قلعه صفحه ۱۹۶
- سردر قدیمی نقاره‌خانه بقعه شیخ صفی صفحه ۲۰۳
- عکسی از صورت‌حساب مخارج یکروز بقعه در سال ۱۰۲۰ هجری صفحه ۲۱۰
- نقشه عمومی ساختمای بقعه شیخ صفی صفحه ۲۱۶
- کاشیکاری بالای سردر ورودی بقعه شیخ صفی صفحه ۲۲۲
- سر در ورودی بنای اصلی بقعه صفحه ۲۲۷
- اردبیل در گذرگاه تاریخ، مقدمه ج ۲، ص: ۱۱
- یک تابلوی نقاشی و هنری صفحه ۲۳۴
- عکس پنجره رو بقبله گنبد الله الله صفحه ۲۴۰
- نمونه یک بشقاب چینی از باقیمانده ظروف بقعه شیخ صفی الدین صفحه ۲۴۷
- نمونه سه عدد از ظروف بقعه شیخ صفی الدین صفحه ۲۶۹
- نمای شمالی بقعه شیخ جبرائیل در کلخوران صفحه ۲۹۵

امیر السلطنه حاکم اردبیل ... با خادارسکی افسر روس و جمعی از اطرافیان صفحه ۳۲۰
 جمعی از پاسبانان نظمیه اردبیل در سال ۱۳۴۰ قمری که رحمت الله پلیس بغضب آمده هم در آنجا دیده میشود صفحه ۳۳۵
 عکسی از شبستان مسجد آقا میرزا علی اکبر صفحه ۳۴۶
 هنگام حکومت محمد ولیخان سپهدار در اردبیل با اعظم و اکابر شهر در قلعه برداشته شده است صفحه ۳۵۳
 شادروان حاج میرزا بیوک آقا واهب‌زاده صفحه ۳۸۱
 اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱

گفتار ششم اردبیل در زمان سلطنت مؤسس سلسله پهلوی

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از مشکلات تاریخ‌نویسی آنست که مورخ در صدد برآید تاریخ زمان معاصر خویش را بنویسد و از وقایع دوران حکومتی، که بر مسند حکمرانی استقرار دارد، سخن بگوید. زیرا هیچ حکومتی در دنیا پیدا نمیشود که تمام اعمال و رفتارشان در طریق عدل و عقل و مصون از ایراد و نقد باشد ولی چه کسی میتواند بواقع آنها را نقد کند و از آثار نامساعدی که، دولتها سهل است حتی بر بیان اشتباهات و خطاهای افراد عادی مترتب است، در امان باشد؟!
 از سوی دیگر نیز این کار سخت است چه ذکر محسنات هم ممکن است آیندگان را در مظان دیگری بگذارد و هرآینه بیطرفی مؤلف را در نظر آنها، بر اثر انعام و احسان دولتها، در معرض تخطئه قرار دهد.
 برای احتراز از این هردو موضوع است که تاریخ‌نویسان معمولاً از آوردن تاریخ معاصر در آثار خویش اجتناب میورزند و دیده‌ها و شنیده‌های خود را بصورت یادداشت برای مورخان آینده باقی میگذارند.
 ما اگر از این سنت منطقی عدول کرده‌ایم نه از آنجهت است که خدای ناکرده وعده‌هایی دریافت داشته‌ایم و یا تأسفا بدان درجه از شهادت اخلاقی رسیده‌ایم که وعیدها را بجان و دل خریدار گشته‌ایم. بلکه بدین لحاظ است که با اعمال و نحوه حاکمیت دولتها سروکاری نداریم و تنها وقایع و اتفاقاتی را، که در اردبیل رخ داده
 اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲
 است، ثبت مینمائیم.

گرچه در عهد ما هیچ واقعه‌ای نمیتوان یافت که سرانجام از نحوه حکومت و طرز اعمال دولتها متأثر نباشد با اینحال چون در این جلد از کتاب نیز سعی مؤلف بر آنست که وقایع و اتفاقات را جمع‌آوری و ضبط کند مجالی برای تجزیه و تحلیل آنها ندارد. بعبارت دیگر چون وارد در نقد اعمال حکومتها نمیشود خویشان را مستحق پاداش و کیفری از این حیث نمیداند.
 خوانندگان دانشمند در تاریخهای عمومی ایران خوانده‌اند که در اواخر سلطنت قاجار، بر اثر ضعف حکومت و نفوذ بیش از حد بیگانگان، بویژه آثار نکبت‌بار جنگ بین الملل اول، از قبیل هرج و مرج سیاسی، فقر اقتصادی، بیماریهای مسری و فقدان امنیت اجتماعی، ایران در وضع متأثرآوری قرار داشت و طبق قراردادی که بین دولتین روس و انگلیس، برای تقسیم آن منعقد شده بود استقلال و تمامیت ارضی میهن ما نیز در معرض تهدید بود. در اینموقعیت حساس کودتائی صورت گرفت و سرانجام حکومت قاجار منقرض گردید و فرمانده کودتا، که آنروز رضا خان میرپنج و بعدها سردار سپه نامیده میشد، در آذرماه ۱۳۰۴ خورشیدی بنام رضا شاه پهلوی بتخت سلطنت نشست و سلسله پهلوی را تأسیس کرد.

تغییر سلطنت موجب تحولاتی در شئون سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران گردید و در اردبیل نیز وقایعی صورت گرفت که ما برخی از مهمترین آنها اشاره مینمائیم:

امنیت:

در جلد اول این کتاب با اشاره بموقعیت جغرافیائی اردبیل، از سی و دو طایفه شاهسون سخن گفته رفتار نامطلوب برخی از آنها را، که غالباً کاری جز راهزنی و غارت نداشتند یادآور شده‌ایم. اینان از زمانهای خیلی قدیم در اطراف اردبیل سکونت داشتند و برخی از معمرین شهر آنها را از تیره ترکانی میدانستند که امیر تیمورلنگ پس از غلبه بر ایلدرم با یزید عثمانی باسارت آورده و در اردبیل برای جلب خاطر خواجه علی سیاهپوش آزاد کرده

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳

بود. جماعتی نیز آنها را از اولاد سلجوقیان ایرانی تصور میکنند و تاریخ قدیمتری برای آنها قائلند.

هنگامی که شاه اسماعیل صفوی بسلطنت رسید برای دفع دشمنان و ایجاد ایران واحد لشکر منظم و جنگجویی بنام قزلباش ترتیب داد و دانشمندان میدانند وحدت ایران بعد از ساسانیان تا چه پایه مرهون فداکاریها و جانفشانیهای همان قزلباشها میباشد. مع الاسف بعد از آن پادشاه و مخصوصاً بعد از سلطنت شاه طهماسب اول کم کم خلق و خوی بزرگان قزلباش تغییر یافت و اینبار نه تنها خدمتی از آنها سر نزد بلکه جاه طلبی و خویشتن دوستی برخی از آنان خود بلایی برای دولت و ملت گشت. وقتی شاه عباس بزرگ پادشاه شد در صدد قطع نفوذ آنها برآمد و از جوانان عشایر لشگری بنام «شاهسون» یعنی دوستدار شاه ترتیب داد و از آن تاریخ عشایر اطراف اردبیل شاهسون نامیده شدند.

هرطایفه از آنها در ولایت اردبیل قلمرو خاصی داشت و خانی بر آن فرمانروائی مینمود. مقارن کودتا و مدتی قبل از آن شهر و شهریان مانند نگین انگشتی در میان مناطق حکمرانی آنها واقع بود و جز جاده‌های تجارتي، که غالباً آنها هم از دست اینان امنیت کافی نداشتند، مسافرت در سرزمینهای آنها، مال و حتی جان مسافران را در معرض خطر میگذاشت.

گرچه روح مهمان‌نوازی آنها همواره واردین به «اوبه» های آنان را از ناز و نعمت ممکن برخوردار میکرد ولی در خارج از آنها رهگذران میبایست هرآن آماده حمله سواران مسلحی باشند و دستکم دارائی و مرکوب و حتی لباس خود را نیز از دست بدهند. بعضی از خوانین رسم بالنسبه «عادلانه» ای برپا میداشتند و با دریافت وجهی از مسافران، بنام حق «قره‌سورانی»، آنها را با حمایت سوارانی از افراد خود، از

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴

قلمرو ایلی خویش عبور میدادند. با این وصف آنها اعتقاد خاصی بسادات داشتند و آنها را مصون از هرگونه تعرضی مینداشتند. این بود که غالباً مسافران پارچه سبز-رنگی، بشعار سیادت، بر کمر می‌بستند و عمامه‌ای نیز بدان رنگ بر سر میگذاشتند

برای آنکه خوانندگان دانشمند بدرجه اعتقاد شاهسونان بسادات پی ببرند قول کسی را مع الواسطه بدین شکل نقل مینمائیم: او گوید که برای تجارت با کاروانی براه افتادم. پول و حوله‌ای نیز همراه داشتم. برای حفظ آنها عمامه و «قورشاخ» سبزی در بقچه‌ای برداشتم. چون مسافتی از شهر دور شدم قورشاخ بکمر بستم و عمامه بر سر گذاشتم و بشکل یک سید قابل احترامی درآمدم.

قضا را در منزل دوم سواران مسلحی بر کاروان حمله آوردند و از کاروانیان بفراخور امکان وجوهی دریافت داشتند. یکی از آنها روی بر من کرد و گفت «سید تو هم پول بده». من با اشاره بسیادت خود استنکاف کردم ولی بر اثر اصرار وی یک قران از جیب خود درآورده بدو دادم و ناله کردم که یا للعبج چه قوم ستمکاری که حرمت سادات را نیز نگه نمی‌دارند.

کاروان براه افتاد و قریب یکفرسخ و نیم از آن محل دور شد. ناگاه چارپادار مسافران را متوجه سواری کرد که از پشت بتاخت

می‌آمد. من بر خود ترسیدم که مبدا آنها مرا شناخته‌اند و کنون، برای تلافی، کسی بتعقیب فرستاده‌اند. خود را پشت بار چهارپائی پنهان کردم. نگرانی و ترس شدیدی بر من سنگینی مینمود. بسختی نفس میکشیدم و اوراد و اذکاری برای دفع شرّ میخواندم زیرا بر مال و جان خود بیمناک بودم. او در رسید و سراغ مرا گرفت و چون پیش من آمد گفت «سید! بیا پولت را بگیر، نفرین تو سبب دل درد شدید رفیق ما شده است». من که فرجی بعد از شدت یافته بودم نفسی ب راحت کشیدم و از قبول پول خود امتناع کردم و بالاخره پس از مکالمات و گفتگوهای زیاد بجای یک قران یک تومان از او گرفتم و «شفای بیمار را از جده سادات

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۵

خواستار شدم».

صفات ممتاز شاهسونان شجاعت، تحمل سختی، چابک سواری، تیراندازی و ناموس دوستی بود. زنان و دختران قبیله برای هر مردی، اعم از خان و افراد عادی آن قبیله مثل خواهر و مادر بحساب می‌آمدند و چون مردان غالباً در بیابان بودند از مهمانان وارد بر او به زنان پذیرائی میکردند. از دله‌بازیهای بنام چشمچرانی و تجاوز بناموس دیگران، که در جوامع «متمدن!» امروزی متداول است در آنها خبری نبود. زنها نیز مانند مردان رشادت داشتند و در اسب سواری ماهر بودند. برخی از آنها مثل مردان خوب تیراندازی میکردند. تحمل آنها در مقابل سختی‌ها دیدنی بود. کسانی از اینان که هنگام کوچ کردن وضع حمل مینمودند بلافاصله سوار بر اسب براه خود ادامه میدادند.

شاهسونان، بنسبت دوری فاصله مکان زندگیشان از شهر، خشن تر و بی‌رحمتر بودند.

در دینداری اطلاعات وسیعی نداشتند و در بعضی از تیره‌ها، از سادگی و بی‌اطلاعی عبادت را مختص ماه رمضان میدانستند و چون آن ماه میرسید به پیشواز میرفتند.

بدینمعنی بعد از ظهر آخرین روز ماه شعبان، دسته جمعی بمحلی در بیابان میرفتند و دعا و نماز میکردند و غروب باوبه‌ها باز میگشتند و چنین مینداشتند که ماه رمضان را با خود بمحل آورده‌اند. از فردا یکماه روزه میگرفتند و نماز میخواندند و چون ماه تمام میشد باهمان تشریفات بسمت دیگری از بیابان روی می‌آوردند و ماه را بدرقه میکردند آنگاه مهر نماز را بگوشه‌ای می‌نهادند و تا رمضان آینده خود را فارغ از عبادت میدانستند.

در ماه محرم از شهر روضه‌خوان میردند و در سوگ شهدای کربلا عزاداری مینمودند.

با اینحال شاهسونان آفتی بر شهر و شهریان بشمار می‌آمدند. و علاوه بر ناامن کردن راهها، در فرصتهای مناسب، بویژه هنگام ضعف حکومتها، بشهر هجوم می‌آوردند و با غارت اموال و قتل نفوس مصائب و درماندگیهای برای سکنه ایجاد میکردند. مردم اردیبل در مورد آنها ضرب المثلی داشتند و «دیرسی بلا اولوسی بلا قنبریگ» را از زمانهای قدیم نقل میکردند. قنبریگ گویا یکی از خوانین اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۶

پس از آنکه عشایر خلخال بوسیله ارتش ایران درهم کوبیده شد جمعی از بزرگان و بیگ‌زادگان آنها باسارت نیروی دولتی درآمد.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۷

شاهسون بوده و در دوران حیاتش تا توانسته ساکنان روستاها را چاپیده آنها را از هستی ساقط کرده بود! او هنگام مرگ وصیت کرده است که فرزندانش جنازه او را بدان قریه‌ها ببرند و از ده‌نشینان برای او استحلال کنند. کسان او برای عمل بوصیت، با جمع کثیری از سواران طایفه، همراه تابوت بروستاها روی می‌آوردند و مثل لشکر قاهری، ضمن تحمیل خورد و خوراک خود و چهارپایان بر مردم، با ارباب و تهدید برای قنبریگ «حلیت» میخواستند و ضرب المثل «مرده بلا، زنده بلا قنبریگ» را بیادگار میگذازند.

باید گفت که در بین خوانین شاهسون مردان مهربان و انساندوست و کریم نیز زیاد بوده است و کنون نیز خاطره نیک بعضی از آنان در جامعه اردیبل باقی است.

باری چنانکه دیدیم پس از کودتا ارتش ایران بفرماندهی امیر لشکر طهماسبی بساط آنها را درهم چید و با جمع آوری اسلحه بدان وضع با بسامان پایان داد و سران بعضی از آنها را در اردبیل بدار کشید و چنان امنیتی بوجود آورد که بقول سالخوردگان اگر طفل هفت ساله‌ای افسار شتری را با بار طلا و جواهر بر دست گرفته بهر نقطه‌ای از اردبیل حرکت میکرد از هر گونه تعرض و دستبرد مصون بود.

طبیعی است وقتی در بیابانها و نقاط دور دست چنین امنیتی باشد در داخل شهر نیز مردم ایمنی داشتند و از چپاول و غارت در امان بودند. این امنیت تا مدتی بعد از سوم شهریور ۱۳۲۰ نیز دوام داشت و بعد از آن کم کم ترلزلی در ارکان آن مشهود گردید.

داستان سجل احوال و نظام وظیفه:

سجل احوال که امروز بدان شناسنامه میگویند از قدیم الایام در ایران ما معمول نبود و اصولاً دفتر و پرونده‌ای از حیث اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۸

آمار و ساکنان یک شهر و محل، تدوین و نگهداری نمیشد بلکه در مواقع غیر مترقبه مثل قحطی و کمیابی و نظایر آنها در بعضی از شهرها جیره‌بندی ارزاق صورت میگرفت و برای تعیین تعداد خانواده‌ها صورتهائی تهیه میگردد. تاریخ تولد اشخاص معلوم نمیشد مگر در بعضی از خانواده‌ها، و محل ثبت و ضبط آن نیز پشت جلد قرآن بود.

شهرت اشخاص معمولاً با نام پدر یا پدر بزرگ آنها بود و در اردبیل گاهی افراد خانواده‌های بزرگ با پسوند کلمه روسی «اوف»، که در آخر نام پدر خانواده می‌آمد، شناخته میشدند.

از جمله اقدامات دولت ایران، در عهد سلطنت سلسله جدید، بتصویب رسانیدن قانون سجل احوال بود. این قانون در تاریخ بهمن ماه ۱۳۰۶ تصویب شد و از ۱۳۰۷ خورشیدی در اردبیل بمرحله اجرا درآمد و شادروان امیر تومان «سید ابراهیم اسبقی نمین» معروف به اعزاز الملک بعنوان اولین رئیس سجل احوال، آن اداره را تأسیس نمود.

مردم اردبیل علی العموم سجل احوال را نمیشناختند و از مزایا و اثرات قانونی و اجتماعی آن اطلاعی نداشتند جز بعضی از تجار، که بر اثر مسافرتها خارج از کشور و تماس با ملل دیگر، از وجود و فواید آن آگاه بودند. این بود که در ابتدای امر نگرانی عمیقی در شهر پیدا شد و مردم با خوف و رجاء در اطراف آن کنجکاوی و احیاناً شایعه‌سازی مینمودند. شایعات بیشتر برمبنای خواربار و نیازمندیهای عمومی و در مرحله بالاتر راجع به نظام وظیفه بود.

چون کشور ایران در گذشته بیشتر در معرض قحط و غلا و تهاجم و بیماری قرار گرفته بود مآل اندیشی در مورد خوراک، طبیعت ثانوی مردم گشته بود. هیچ امری خاطر اجتماعی مردم اردبیل را آنقدر مضطرب نمیساخت که عدم امکان تهیه نان سالانه. و از اینجهت بیشتر هم خانواده‌ها مصروف آن میشد که در فصل خرمن گندم مورد نیاز سالانه را خریداری کنند و آنرا آرد نموده در خانه نگه دارند. شایعات غالباً در اینباره بود و شهرت چنین داده میشد که با صدور سجل احوال میخواهند نان را جیره‌بندی کنند و مردان را برای خدمت نظام وظیفه، یا بقول بعضی از پیرمردان آن زمان «اجباری قازاق» ببرند.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۹

انتخاب نام خانوادگی نیز داستانی داشت بدینمعنی جمع کثیری از مردم عادی مفهوم آنرا نمیدانستند و مأموران اداره سجل احوال برای آنان نام خانوادگی معین میکردند و در این میان گاهی از روی مزاح و شوخی نامهای نامتناسبی را نیز عنوان مینمودند. مثلاً گویند مرد پيله‌وری نتوانست بمتصدی صدور سجل، نامی را بعنوان شهرت خانوادگی، تعیین و اعلام کند. متصدی از شغلش سوآل کرد و چون دانست که او بعضی اشیاء فروختنی بر دوش خود از شهر بروستا میرد نام خانوادگی «خر صحرانی» برای او نوشت.

اشخاص مطلع نیز در کش و قوس تعیین نام خانوادگی در می‌ماندند زیرا برمبنای شهرت سابق، که گفتیم معمولاً نام پدر خانواده

بود، هرکسی علاقه داشت که بدان عنوان شناسنامه بگیرد و نام پدر یا جدش را با «ی» نسبت یا پی افزود «زاده» نام خانوادگی خویش قرار دهد لیکن چون آن نامها در بیشتر خانواده‌ها مشابه بود از اینرو کلماتی مثل «اصل»، «مقدم» و نظایر آنها بر نام خانوادگیها اضافه میشد و اسباب ناراحتی صاحبان آنها میگردد.

نظام وظیفه را هم امر مخوف و حیرت‌آوری برای مردم میگفتند زیرا در آن عهد گردنکشانی مثل «اسماعیل آقا سمیتقو» در کردستان، «میرزا کوچکخان جنگلی» در گیلان، «شیخ خزعل» در خوزستان و سران یاغیگر بعضی از ایلات و عشایر، در کنار گوشه‌های ایران، سربطغان برداشته مشکلاتی برای دولت فراهم کرده بودند شایعات بر این مبنی بود که جوانها را میخواهند بدینوسیله بخدمت نظام ببرند و برای جنگ با آنها بسیج کنند.

امروز که تقریباً نیم قرن از آن تاریخ میگذرد و ملت ایران از حیث دانش و تفکر فاصله بسیار زیادی با وضع راکد و ابتدائی آن عهد دارد هنوز نظام وظیفه کار سختی برای جوانان و خانواده‌ها تلقی میشود و مشمولین و کسان آنها گاهی اقدامات ناروایی برای معافیت از این خدمت ملی و میهنی می‌نمایند درحالی که نه جنگی در پیش است و نه یاغی و گردنکشی وجود دارد.

آنروز نیز خانواده‌ها در تکاپو بودند و بوسایل مختلف، از توصیه و پول و وساطت

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۰

عکسی از مراسم اولین جلسه نظام‌وظیفه عمومی اردبیل، شادروان سطوت السلطنه علی بهادری حاکم اردبیل در کنار فرمانده فوج در وسط عکس دیده میشود.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۱

تا گریه و زاری، در پیش اولیای دولت متشبث میشدند و بهترین کار در وهله اول ریش و سیبیل گذاشتن بود. بدین معنی جوانان مثل مردان معمر ریش و سیبیل خود را بلند می‌کردند و با سرهای تراشیده قیافه مردان بالنسبه سالخورده بخود می‌گرفتند و موفق بقبولانیدن تاریخ تولد دورتر و سن بیشتر یعنی بالاتر از سن مشمولیت نظام وظیفه میشدند.

بموازات صدور شناسنامه مقدمات تأسیس اداره نظام وظیفه عمومی نیز فراهم میشد و صورت اسامی مشمولان از روی دفتر سجل احوال برمبنای تاریخ تولد آنها تهیه میگردد.

مراسم اولین دوره سربازگیری که در اوایل پائیز ۱۳۰۷ صورت گرفت از وقایع دیدنی اردبیل بود. گوئی غبار تأثر و اندوه بر بیشتر خانواده‌ها پاشیده شده بود. ابتدا اسامی جوانان متولد ۱۲۸۴ خورشیدی بر دیوارها نصب و آگهی احضار آنها در کوی و بازار الصاق گردید. مردم همه سواد نداشتند. این بود که هر بیسوادی شخص باسوادی را پیدا میکرد تا صورت اسامی را بخواند و بدین وسیله او را از بودن اسم خود یا فرزند و کسانش در آنصورت‌ها آگاه سازد.

سرانجام تاریخ حضور فراخوانده شده‌ها سررسید و حیاط عمارت حاج صادق در محله حسن‌آباد، که محل استقرار اداره نظام وظیفه بود و وسعت زیادی داشت مملو از جوانان و مادران و پدران گردید. چشمها همه از گریه سرخ بود و نگاهها عموماً استرحام‌آمیز. مأمور نظام وظیفه صورتها را میخواند و مشمولان حاضر را بگوشه‌ای از حیاط جمع می‌نمود. برای آنکه ناراحتی مردم تا حدی بر طرف و از اندوه مشمولان و اولیای آنها کاسته شود دسته موزیک فوج قهرمان بفاصله‌های معین آهنگهای شاد اجرا میکرد. طولی نکشید که آنان را بطرف سربازخانه بردند و مادران و خواهران و نزدیکان نیز با چشمهای اشک‌آلود آنها را بدرقه کرده بناچار راه خانه‌ها را در پیش گرفتند.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۲

در آن روز نیز فرزندان بعضی از اغنیا و متنفذین شهر احضار نگشتند و یا با اخذ معافیت پزشکی موجب گفتگوهای بین مردم، بویژه خانواده‌هایی شدند که فرزندان آنها بدان شکل بخدمت نظام رفته بودند.

تشکیل بلدیه در اردیبل:

پس از کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی دولت ایران آغاز بیک رشته کارهای عمرانی کرد و پیش از همه بتأسیس ادارات بلدیه بر مبنای ضوابط معینی اقدام نمود. مرحوم محسنی مینویسد که در سال ۱۳۰۳ دستور تشکیل آن بحکمران اردیبل، که در آن تاریخ شادروان ابو الحسن خان پورزند فرمانده پادگان اردیبل بود، رسید و او با آشنائی که بروحیه اصلاحی و صداقت و صحت عمل مرحوم حاج میرزا بیوک آقا واهب‌زاده داشت او را بریاست افتخاری بلدیه اردیبل انتخاب کرد و این مؤسسه از اول مهرماه ۱۳۰۳ شروع بتسطیح و تمیز کردن کوچه‌ها و سنگ فرش آنها نمود.

یکی از کارهای شهرداری جدید التأسیس تشکیل خیریه برای نگهداری فقرا بود زیرا فقر عمومی و تلفات بیماریها و آثار قحطی‌های گذشته گروهی از ساکنان شهر و اطراف را از هستی ساقط و جمعی از اطفال را یتیم و بی‌سرپرست نموده بود ولی اعتبار مالی برای این کار وجود نداشت و شهرداری دارای آنچنان عواید کافی نبود.

از این رو با همت ابو الحسن خان و تلاش و کوشش حاج میرزا بیوک آقا همه ماهه مبالغی از حقوق صاحب‌منصبان نظامی کسر و وجوهی نیز از تجار و نیکوکاران جمع آوری میگردید و مخارج نگهداری عده‌ای از درماندگان فراهم میشد.

چندی نگذشت که ابو الحسن خان احضار شد و شادروان سید محمود خان امین بجای او فرمانده ساخلو و حاکم ولایت گردید. او هم مرد پاک طینت و نجیب بود و بکارهای شهر و امور خیر علاقمندی زیادی نشان میداد. تجار و اصناف از اقدامات او و شادروان حاج میرزا بیوک آقا به نیکوترین وجهی استقبال کرده چنین قرار دادند که در مقابل هربار روغنی که از شهر خارج میشود پنج قران و در برابر هربار حبوباتی که صادر میگردد دو قران عوارض پردازند. از آن تاریخ برای این قبیل صادرات جواز وضع شد و بدین طریق منبع درآمدی برای برپا نگه‌داشتن خیریه بوجود آمد.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۳

و آن مؤسسه در یک سال سه هزار تومان، که در آن تاریخ مبلغ قابل توجهی بود، اعتبار بدست آورد و در حدود یکصد نفر از افراد مستحق را نگهداری کرد.

مؤسسين خیریه فقط بنگهداری آنها اکتفا نکردند بلکه چهل نفر از پسران جمع آوری شده را که استعداد تحصیل داشتند بمدرسه فرستادند و دختر شادروان شیخ عبداله مجتهد سرابی را برای تعلیم دختران بخدمت گماردند و بموازات آن برای زنان کار آمد ابزار پشم ریزی و برای مردان سالم نیز کارگاههای فرشبافی بوجود آوردند و از حاصل دسترنج آنها مبالغی هم بصورت سرمایه برای خود آنها پس‌انداز نمودند.

در یکی از شبهای زمستان ۱۳۰۳ برف زیادی بارید و بقول مرحوم محسنی بیش از یکمتر و نیم برف بر زمین نشست. در نتیجه آمد و شد بشهر مشکل گشت و بر اثر نیامدن گوسفند از روستاها گوشت کمیاب گردید. امین که از این وضع ناراضی بود و کمیابی گوشت را بر اثر تبانی قصابها تصور می‌نمود آنها را احضار کرده شلاق زد. حاج میرزا بیوک آقا که بعلت امر آگاه بود حاکم را متوجه اوضاع جوی و بسته بودن راهها نمود و از آنها وساطت کرد اما امین وساطت او را نپذیرفت حال آنکه فردای آن روز بنا بخواهش کسان دیگری قصابها را آزاد ساخت. این امر بر حاج میرزا بیوک آقا گران آمد و از ریاست افتخاری بلدیه کناره گرفت و استعفاى او موجب کشمکش‌های جدیدی در شهر گردید.

محسنی می‌نویسد که نایب‌الصدر و طرفداران او میخواستند میرزا ابراهیم ارباب را رئیس بلدیه کنند ولی حاج میرزا بیوک آقا و دیگر آزادیخواهان از میرزا آقا خان حبیبی طرفداری میکردند. دیدوبازدیدها آغاز شد و تبلیغات در باب اعمال و رفتار گذشته آن دو، البته بطور محدود و در مجالس خصوصی، شروع گردید و سرانجام حبیبی شهردار شد و از اول فروردین ۱۳۰۴ آغاز بکار کرد.

در موفقیت حبیبی، بازاریان اردبیل، که از آزادیخواهان پشتیبانی میکردند، اثر زیادی داشتند و اصولاً آنها از کودتای حوت ۱۲۹۹ حمایت و طرفداری جدی مینمودند زیرا از وضع نابسامان گذشته ناراضی بودند و تغییر وضع را تحولی در طریق اصلاح کارها و پیشرفت مملکت مینداشتند و از این رهگذر در سوم اسفند ۱۳۰۳ برای

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۴

تجلیل از آن مراسمی برپا داشتند و در آن روز که مصادف با بعثت پیامبر بزرگ اسلام بود آذین‌بندی و چراغانی مفصلی کردند و با نقل و نبات از مردم پذیرائی نمودند.

امین نیز رژه‌ای در بازار ترتیب داد و در میان احساسات پرشور مردم سخنان امید بخشی ایراد کرد. غیر از او میرزا عباس محسنی (شالمان اوف) هم سخنرانی نمود و ترجمان احساسات همشهریان گردید.

باری مأموریت امین مدت زیادی طول نکشید و غلامعلیخان سرهنگ بجای او بعنوان حکمران و فرمانده پادگان وارد شد. در دوران ریاست شادروان حاج میرزا بیوک آقا در بلدیة طرحهائی برای عمران شهر تهیه گشته بود که بتدریج بعد از وی بمرحله اجرا درآمد و اهم آنها کشیدن خیابان و ایجاد باغ ملی و گردشگاه عمومی بود.

ایجاد اولین خیابان و باغ ملی اردبیل:

از وقایعی که میتوان در این بخش از آن سخن گفت ایجاد اولین خیابان در اردبیل است. این شهر بطوری که قبلاً نیز گفته‌ایم از شهرهای مهم تجارتی بود و در شبانه‌روز کمتر لحظه‌ای میگذشت که صدای زنگهای شتران شنیده نشود و شترهای حامل بار در کوچه‌ها و گذرگاهها در حرکت نباشد. بنابراین اردبیل شهرآبادی بود و تجارتخانه‌ها و کاروانسراها و عمارات بسیار جالب و گران قیمتی داشت، عماراتی که نظیر آنها در پایتخت و شهرهای بزرگ دیگر کمتر دیده میشد. طبیعی است که شهری بدین عظمت و با آن وضع ورود و خروج مال التجاره، کوچه‌ها و معابر زیادی داشت و برای نظافت آنها کوشش میگردید و شبها نیز با فانوسهائی که بر سر درهای خانه‌ها و نقاط مختلف بازار نصب بود روشن نگاه داشته میشد. النهایه این معابر بیشتر متناسب با اوضاع و مقتضیات روز بود و وسیعترین آنها برای عبور دو یا سه کاروان شتر بمحاذات هم، یا حرکت یک ارابه یا درشکه بوجود آمده بود و برای عبور ماشین و کامیون که کم کم بدین شهر نیز می‌آمدند، استعداد نداشت.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۵

از سوی دیگر نیز بدان علت که شهر همواره در معرض هجوم و غارتگری عشایر بود معابر بصورت کوچه‌های پیچ و خم دار احداث گشته و شرایط طوری منظور شده بود که هنگام چنین حملاتی با بستن اول و آخر آنها، یک کوچه طولانی حالت یک دژ کوچک بخود میگرفت و نفوذ مهاجمین در آنها متعذر میگردد. قابل توجه است که در عهد شاه عباس هم کوچه‌ها بهمین شکل بوده و «پی‌ترو دولواله» که همراه آن پادشاه باردبیل آمده در سفرنامه خود، آنجا که سخن از شهر میگوید، بدین موضوع اشاره میکند.

دستور احداث خیابان در سال ۱۳۰۷ خورشیدی بمرحله اجرا درآمد و نقشه آن چنان تصویب شد که دروازه تبریز بخط مستقیم به دروازه آستارا وصل گردد و از «تابارقاپوسی» تا «زنجیر» خیابان وسیعی بنام خیابان پهلوی باز شود.

نمای قدیم اولین خیابان اردبیل در فصل زمستان

این کار نیز با عدم رضایت مردم مواجه گردید زیرا منازل و خانه‌هائی از آنان ویران میشد و قسمتی از بازار، بویژه مسجدی بنام «سرچشمه» نیز در مسیر آن قرار میگرفت. با این حال تخریب ساختمانها آغاز گشت و خانه‌ها و مغازه‌هائی که در نقشه

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۶

قرار داشتند درهم کوبیده شد.

امروزه با پیدایش ماشین‌های عظیم راه‌سازی و بیل‌های «هیدرولیک» گشودن یک خیابان و خراب کردن خانه‌ها، حتی بریدن کوه‌ها امر آسانی شده است ولی در آن ایام فقط بیل و کلنگ و بازوان عمله‌ها بود که می‌بایست آن‌همه آبادی را ویران نماید و خاک و خاشاک آنرا بوسیله چهار پا و گاری به بیرون شهر منتقل سازد. لذا باز شدن خیابان مدت بالنسبه زیادی بطول انجامید و چون قدرت مالی و اقتصادی مردم نیز تعریفی نداشت و آثار وقایع دردناکی، که قبل از آن تاریخ این شهر بخود دیده بود، هنوز کمابیش بر جای بود، از اینرو عمران آن سالهای ممتدی طول کشید. در این امر عامل دیگری نیز مؤثر بود و آن اینکه مرکز دادوستد کلی، مثل شهرهای دیگر ایران، بازار بود و در خیابان خرید و فروش نمیشد و اگر کسی مغازه‌ای را نیز آماده این کار می‌نمود مشتری و خریداری، بویژه در فصل زمستان، پیدا نمیکرد.

مسئله مسجد نیز قابل توجه بود زیرا خراب کردن مسجد در آن عهد کار نامعقولی بشمار می‌آمد و دولت جانب احتیاط را از این حیث رعایت می‌نمود. این بود که مسجد را در وسط خیابان گذاشتند و دور آنرا بشکل دایره‌ای برای عبور و مرور درآوردند. مؤمنین و اهل محل نیز بنای آنرا نو کردند و با سنگ و آجر مسجد هشت ضلعی زیبایی، که دور تا دورش پنجره بود، ساختند. این بنا در سال‌های اخیر بدستور «مهام» نام استاندار آذربایجان شرقی شبانه ویران گردید و جای آن بعدها بمیدانی مبدل شد که در تاریخ تنظیم این مجموعه میدان ۲۵ شهریور خوانده میشود.

بموازات ایجاد این خیابان باغ ملی نیز در سمت غربی نارین قلعه احداث گردید. محل آن بیشه‌زاری بود که «حصارلی باغ» خوانده میشد. در سال ۱۳۰۳ خورشیدی، زمانی که شادروان حاج بیوک آقا واهب‌زاده رئیس بلدیة بود، این باغ بوسیله آقای غلامحسین حبیب الهی از صاحب آن، مرحوم حاج حبیب خونی، برای بلدیة خریداری گردید و بعدها با همت شادروان سرهنگ غلامعلی خان، فرماندار و فرمانده وقت پادگان اردبیل بصورت باغ زیبایی درآمد.

زمین این باغ نسبت باطراف گودتر بود از اینرو در قدیم آب نهري که از محله

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۷

شاه باغی، برای پرکردن خندق میگذشته گاه‌وبیگاه در آن ریخته و آنرا بصورت مردابی درآورده بود ولی در عهدی که باحداث باغ اقدام شد از آن باتلاق اثری نبود.

باغ ملی، که مردم عامی آنرا «ملت باغی» میگفتند، با سبک زیبایی ساخته شده بود. درختان اقاچیا با نهالهای دیگری که از جنگل آورده در کنار جویها و گذرگاههای آن کاشته بودند توأم با گل‌های رنگارنگ و معطری که در کرتها کاشته میشد صفای خاصی بدان می‌بخشید. نرده‌های چوبی محکمی که برنگ آبی رنگ شده بود حد شرقی آنرا در مجاورت خیابان تشکیل میداد و مخصوصا در گاه بزرگ چوبی آن، با عظمت خاصی که داشت، در نظر بیننده جلوه‌گری می‌نمود. بر صفحه هلالی بالای این درگاه صورتهای برجسته و مجسمه‌مانندی بشکل ملائکه بالدار نصب و بطرز جالبی رنگ شده بود و اشعاری که بطور منبت بر دور طاق هلالی آن قرار داشت نمونه‌ای از این هنر زیبا بشمار می‌آمد.

از آنجا که نو پردازی کورکورانه در عهد ما بیش از واقع‌بینی رواج دارد بجای آنکه آن باغ زیبا را بشکل اولیه خود نگهدارند و بر صفا و طراوتش بیفزایند در دو سه سال اخیر با بریدن درختها، آنرا از شکل «باغ ملی» بصورت «پارک عمومی!» درآوردند و کلاغ‌وار نه تنها کبکش نکردند از زاغ بودنش نیز باز داشتند.

در جنگ بین الملل دوم، زمانی که هنوز کشور ما مورد تجاوز همسایگان شمالی و جنوبی قرار نگرفته بود، باغ ملی عصرها مرکز تجمع بازاریان و فرهنگیان و جوانان بود زیرا در آن زمان در اردبیل رادیو معدود بود و جز در چند خانواده هنوز داشتن آن معمول نبود. حاج آقا نام مجاهد، که از یاران قدیم حاج بابا خان بود، «بوفه» باغ ملی را در اجاره داشت و دور حوض بزرگ وسط آن میز و صندلی گذاشته با چای و بستنی از مشتریان پذیرائی می‌نمود. یکدستگاه رادیو نیز در کنار بساط خود گذاشته بود و یک ساعت

بغروب مانده که چراغهای برق روشن میشد ایستگاه رادیو

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۸

«برلین» را که بزبان فارسی برنامه پخش میکرد، میگرفت. ساکنان اردبیل آن روز، باصطلاح معمول «ژرمنوفیل» بودند و از فتوحات برق آسای آلمانیها در اروپا ابراز خوشوقتی میکردند. از اینرو هرروز جمع کثیری برای شنیدن اخبار جنگ بدانجا می آمدند و گاه علنا نیز ابراز احساسات میکردند و فی المثل وقتی گوینده رادیو، بدروغ یا راست میگفت که امروز سپاه آلمان بیست فروند هواپیمای متفقین را سرنگون نمود یا فلان لشکر آنها را از کار انداخت اینان بر آن موفقیت کف میزدند.

شنیدنی است که روز اول تیرماه ۱۳۲۰ احساسات آن جماعت مبدل بیأس و ناراحتی گردید زیرا در آن روز گوینده آن رادیو خبر حمله آلمانیها را بروسیه شوروی اعلام داشت. شنندگان این خبر از آن جهت ناراحت شدند که جنگ را در دو جبهه علیه موفقیت آلمانیها دریافتند و نیز نگرانیهایی از حیث کشیده شدن دامنه نبرد بایران تصور نمودند. مع الاسف تصور آنها تحقق یافت و شصت و چهار روز بعد میهن ما باشغال نظامی روس و انگلیس، و بعدها آمریکا، درآمد و بساط کافه باغ و رادیو نیز برچیده شد. در ضلع غربی باغ ملی ساختمانی با تالارهای بزرگ بعنوان باشگاه احداث شده بود که بعدها مقر فرمانداری شهرستان شد و کنون نیز این بنا در اختیار آن مقام است و در قسمتی از آن هم خانواده او زندگی میکند.

تغییر کلاه و لباس:

یکی از اقدامات دوران سلطنت رضا شاه پهلوی تغییر لباس در ایران بود. ایرانیان از زمانهای قدیم طرز لباس پوشیدن خاصی داشتند و طبعا خوانندگان دانشمند داستان دو نفر ایرانی در پاریس را که نویسنده مشهور فرانسوی بنام «مونتسکیو» آورده است میدانند. خلاصه آن چنین است که دو نفر ایرانی با آن لباسهای قدیمی پاریس میروند. برای

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۹

مردم پاریس دیدن آنها با آن وضع و هیکل بسیار تماشائی بوده است. و لذا هر جا که آنها قدم میگذاشته‌اند مردم برای دیدن آن دو جمع می گشته‌اند. طبیعی است انسان وقتی در چنین وضعی قرار گیرد ممکن است روزهای اول احساس ناراحتی نکند ولی سرانجام از نگاههای حیرت انگیز دیگران بستوه می آید. آنان نیز با چنان ناراحتی مواجه بودند تا روزی برای خود لباس محلی تهیه کردند و متعجب شدند وقتی که دیدند در خیابان و کوی و برزن هیچکس بآنها توجه ندارد و دریافتند که این لباس و کلاه آنها بوده است که نگاه مردم را بسوی آنان جلب میکرد است.

باری اعیان اردبیل در آن تاریخ پیراهن ساده‌ای از چلواری اعلا می پوشیدند، سه تیره و شلواری بتن میکردند کلاه استوانه شکلی از مقوا، که رویه آن از ماهوت یا فاستونی و یا بیشتر پوست بره مشگی و آسترش حریر بود بر سر میگذاشتند و آنرا کلاه امیری میخواندند. کفش پوتین یا قوندارا و جوراب پیا میکردند. پالتو خیلی معمول نبود و بجای آن «گیمه» می پوشیدند و گیمه، بر وزن خیمه، لباس بالنسبه بلندی بود که یقه آن بجای آنکه برگردان باشد راست دوخته می شد و قسمتی از گردن را نیز دور تا دور می پوشانید. معمولا هر کسی عبائی هم داشت و آنرا تا کرده در روی بازوی خود نگه میداشت و در موارد لازم بر دوش می انداخت. اکثریت مردم، یعنی طبقات پائین، بجای سه تیره «آرخالیق» می پوشیدند و آن تقریبا «کت» بلندی بود که تا سر زانو میرسید. کلاه آنها «طاساکی» بود و کفش آنها را «یاستی دابان» یا «دیک دابان» تشکیل میداد. جورابها معمولا در محل و از

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۰

نمونه‌ای از لباس قدیم اعیان و اشراف اردبیل در یک مراسم رسمی در حضور فرماندار

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۱

پشم با دست بافته می‌شد. و هنری که در رنگ آمیزی و نقش و نگار آنها بکار میرفت تحسین‌انگیز بود.

پارچه لباسها در طبقات ثروتمند ماهوت و فاستونی اعلا بود و بنامهای «لاستی گوتون» و «ذره‌دار» خوانده می‌شد ولی طبقات پائین از فاستونی معمولی و یا پارچه‌های وطنی و بیشتر از شال لباس تهیه میکردند. شالی که با آن لباس میدوختند پارچه‌ای بود که در محل یا قراء اطراف با پشم می‌بافتند و مرغوبترین آنها را «یرده توخونما» میگفتند که با نخهای تابیده و نازک و غالبا از پشم شتر تهیه میکردند و بهترین آنها را از «اجارود» و گاهی از خلخال می‌آوردند. اطو کشیدن معمول نبود ولی در اواخر بعضی از طبقات اعیان با اطوی زغالی، در خانه‌ها لباسهای خود را اطو میکردند.

رنگ زدن کفش «واکس» هم عمومیت نداشت.

دولت که میخواست ملت را در مسیر تمدن جدید قرار دهد اقدام خود را از اصلاح وضع ظاهر افراد آغاز کرد و در وهله اول امر بتغییر کلاه داد و بمردم ابلاغ گردید که بسر گذاشتن هر نوعی کلاهی جز کلاه پهلوی ممنوع میباشد. کلاه پهلوی از مقوا و بشکل استوانه‌ای که روی آنرا پارچه می‌کشیدند، ساخته میشد و در قسمت جلو لبه‌ای داشت که بر بالای پیشانی قرار میگرفت.

تغییر کلاه در فرمانداری و از طبقه اعیان شهر آغاز گردید بدین معنی قبلا بآنان دستور دادند که هر کسی چنین کلاهی برای خود تهیه کرده بفرمانداری بفرستد آنگاه یک روز همه را بدان جا دعوت کردند و پس از سخنرانی فرماندار، کلاه‌ها را در سینی آورده با کلاه‌های آنان عوض نمودند.

این یک اصل کلی است که هر کار جدیدی که در عادات و سنن افراد دگرگونی بوجود آورد، تا روزی که خود آن عادت شود، نظم و راحتی گذشته را دستخوش تزلزل می‌نماید بویژه آنکه جنبه تحمیل داشته باشد. این بود که در کنار و گوشه ایرادهائی بر این کار اظهار میگردید و مخصوصا لبه آن مانع سجده در نماز گفته میشد.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۲

جمع دیگری که خیلی دل آزرده بودند آنرا کلاه عیسویان میگفتند و چون مظهر عیسویت در نظر مردم اردیبل روسها و ارمنی‌ها بودند لذا بعضی‌ها بدان عنوان کلاه روس و ارمنی میدادند.

طولی نکشید که خود این کلاه نیز موضوع تغییر جدید قرار گرفت و اصولا مسئله تغییر لباس بمیان آمد. بدین معنی بجای کلاه پهلوی «شاپو» بشکل اروپائیان تجویز گردید و بجای عبا، گیمه، سه تیره، آرخالیق و نظایر آنها پوشیدن «کت» و شلوار و «پالتو» مقرر شد و در این میان روحانیان نیز در ردیف عامه قرار یافتند و جز مجتهدین مسلم، دیگران مجبور به برداشتن عمامه و عبا و پوشیدن کت و شلوار و بسر گذاشتن شاپو گردیدند.

اجتهاد عالیت‌ترین مرحله روحانیت در مذهب شیعه است و کمتر کسی میتواند بدان مرحله برسد. از اینرو در اردیبل جز دو سه نفر که آن درجه داشتند بقیه در وضع ناراحت‌کننده‌ای قرار گرفتند و زندگی آنها بمعنی واقعی کلمه مختل و تأثرآور شد.

پیرمردی که پنجاه سال با آن لباس در اجتماع زندگی کرده و با عبا و عمامه در منبرها برای مردم وعظ یا در محرابها با آنها نماز خوانده بود بیکبار می‌بایست تغییر وضع بدهد و با کت و شلوار و شاپو ملبس گردد و بدین شکل بوظایف دینی خود مبادرت نماید. عجب آنکه مأموران اجرا نیز هیچگونه روح گذشت و مماشات نداشتند و بمصدق ضرب المثل معروف بجای کلاه سر می‌آوردند. نتیجه این شد که این دسته غالبا خانه‌نشین شدند و تبلیغات دینی و اقامه نماز جماعت در مساجد بپای تعطیل افتاد.

بموازات این کار بود که عزاداری مذهبی هم قدغن گردید و چنانکه در جای خود گفته‌ایم مراسم آن از عاشورای سال ۱۳۱۰ ممنوع شد.

قبل از این تاریخ هم بعضی از پادشاهان درصدد تغییر لباس ایرانیان برآمدند و اولین آنها از خود اردیبل یعنی شاه اسماعیل اول بود. او لباس کوتاه اروپائیان را، که در آن تاریخ «ونیز» یا «بتن» می‌کردند، چون دست و پاگیر نبود پسندید و سربازان خود را بدان ملبس

گردانید تا در میدانهای جنگ حرکات بدنی آنها از آزادی بیشتری بهره‌مند شود.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۳

او میخواست لباده‌های بلند مردم را نیز با آنها عوض کند ولی عمرش کفاف نداد.

کشف حجاب زنان

موضوع تغییر لباس مخصوص مردان نبود و در اندک فاصله‌ای زنان نیز مجبور بکشف حجاب گردیدند. معمول زمان چنین بود که زن جز در پیش محارم صورت و بدن خود را از دیگران بپوشاند و بدین وسیله عفت و عصمت خویش را از نامحرمان محفوظ دارد. بدین جهت وقتی از خانه بیرون می‌آمد چادر مشکی، که در اردیبل بدان «چارشاب» (چادر شب) می‌گفتند بر سر می‌انداخت و تمام سر و بدن خود را با آن می‌پوشانید و بر روی خود نیز پارچه‌ای بنام روبند میکشید. روبند معمولاً سوراخهای کوچک و تور ماندی در مقابل چشمها و دهان داشت تا دید و تنفس کسی که آنرا بر صورت می‌انداخت از آن طریق میسر گردد. بعضی از خانمهای متجدد بجای روبند «پیچه» میزدند و پیچه قطعه‌ای مستطیل شکلی بعرض پیشانی بود که از موی دم اسب می‌افتند و با بندی که در پشت سر می‌بستند آنرا مثل لبه کلاه بر بالای پیشانی قرار میدادند و چادر را از روی آن بر سر می‌انداختند بنحویکه چشمهای صاحب آن و گاهی قسمتی از صورت او نیز از زیر آن دیده میشد.

جوراب مثل امروز معمول نبود بجای آن (چاخچور) بپا میکردند و چاخچور چنانکه در جای دیگر هم گفته‌ایم پاپوشی بود که از پارچه مشکی میدوختند و مثل جوراب تا زیر زانو می‌پوشیدند. برخی از بانوان هم چاخچور بلند تا کمر تهیه میکردند و مخصوصاً در زمستان از آن استفاده مینمودند. لباسها در زیر چادر دیده نمیشد از این رو سعی بیشتر بر آن بود که چادر از پارچه خوب و زیبا تهیه شود و روبند و پیچه نیز وضع و شکل آبرومندی داشته باشد.

موضوع کشف حجاب امر تازه و خلق الساعه‌ای نبود که آنروز و بیکبار در اجتماع ایران عنوان گردید. بلکه قبل از آن تاریخ نیز جسته گریخته بگوش میرسید و طبقاتی که در هردوره عنوان روشنفکر بخود میگیرند بویژه بانوانی که بر اثر مسافرت بخارج یا حشر و نشر با خارجیان با طرز زندگی زنان در جوامع اروپائی آشنائی داشتند ترک حجاب را برای نسوان ایران لازم میدانستند و برای استخلاص آنها از چادر تلاش زیادی بعمل می‌آوردند. لیکن شرایط محیط امکان تحقق بدین آرزوها نمیداد و کوشش آنها از حالت انتقاد در محیطهای کوچک و اجتماعات خانوادگی

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۴

تجاوز نمیکرد با اینحال آنان از پای نمی‌نشستند و بقول خویش برای بیداری افکار جامعه از هروسيله‌ای استفاده مینمودند و یکی از آن وسایل شعر و موسیقی بود.

میرزاده عشقی یکی از کسانی بود که در باب رفع حجاب چکامه معروفی ساخت و بانو قمر الملوک وزیری خواننده معروف نیمقرن پیش ایران آنرا در دستگاه «شور» خواند و برای تحریک شنوندگان این بیت از آنرا که:

«زنان کشور ما زنده‌اند و در کفند که این اصول سیه رختی و سیه بختی است»

در نغمه حجاز و با لحن بسیار مؤثری ادا کرد.

بعد از کودتای ۱۲۹۹ کشف حجاب زنان نیز جزو اصلاحات اجتماعی منظور گشت و در دیماه ۱۳۱۴ خورشیدی بمرحله اجراء درآمد. این کار روز ۱۷ دیماه با تشکیل مجالس جشنی در سراسر ایران عملی شد و در اردیبل نیز چنین مجلسی در فرمانداری برگزار گردید و از یکهفته قبل از تجار و رؤسای ادارات و محترمین شهر برای شرکت در آنجا همراه بانوانشان دعوت بعمل آمد. رؤسای ادارات غالباً محلی نبودند و چون همسران آنها در اردیبل بستگانی نداشتند از این حیث چندان ناراحتی احساس نمیکردند

ولی زنان محلی، که بر مبنای عادت یا تربیت مذهبی دل بدان نمیدادند، با قیدی هم که از کسان و همشهریان خود داشتند ناراحت بودند و برخی از آنان خود را تحت فشار شدیدی احساس مینمودند.

تهیه لباس متناسب با این مجلس نیز فکر آنها را بخود مشغول میداشت زیرا لباسی که یک بانو از زیر چادر میپوشید نه چنان بود که بتوان با آن در یک مجلس رسمی شرکت نمود و چون زنان ایران تا آن زمان سابقه شرکت در چنین مجالسی نداشتند اصولاً نمیدانستند که در چنین مجلسی چه لباسی باید بر تن کنند و با چه آدابی در آنها شرکت نمایند. این بود که اکثراً بیالتو روی آوردند و چون زمستان بود شال گردنی نیز بر سر بستند و با قیافه‌های گرفته و شرمگین در مجلس شرکت کردند.

وضع مجلس دیدنی بود. در بیرون عمارت یعنی باغ ملی، دسته موزیک فوج قهرمان آهنگهای شاد مینواخت و خدمتگزاران فرمانداری مشغول پذیرائی بودند ولی سکوت ناراحت کننده‌ای بر مجلس حکومت داشت و مردان، جز رؤسای چند

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۵

اداره که همسرانشان در محل نبودند، پیاپی سیگار میکشیدند و هر لحظه منتظر آن بودند که تشریفات پایان برسد و بانان اجازه مراجعت داده شود.

ابتدا فرماندار نطقی ایراد کرد و درباره کشف حجاب و رهائی زنان از ظلمت و نیز اثرات تصمیم دولت در جهت رشد اجتماعی ملت مطالبی گفت و سخنانش با دست زدن حاضرین پایان یافت. فرمانده نظامی نیز مطالبی در این باره اظهار داشت و آنگاه ظرف شیرینی را برداشته بقصد پذیرائی جلوی حاضرین گرفت این کار هم برای زنان اردیبل، که تا آنروز جز از دست شوهران و محارم خود چیزی نگرفته بودند، ناگوار بود و لذا هریک از آنان در حالیکه سر بریزر انداخته از خجالت سرخ شده بودند یکعدد شیرینی برداشته در بشقاب جلوی خود گذاشتند.

امروز نمیتوان و نباید بانوان آنروز اردیبل را ملاحت نمود زیرا آنها می‌بایست بیکبار خرق عادت کنند و لباسی را که قرن‌ها با آن انس و الفت داشتند رها سازند و این بر مبنای قوانین روانشناسی کار سهلی نیست.

چون با این یک مجلس کشف حجاب عملی نمیشد طبق برنامه‌ای تشکیل چنین جلساتی را در منزل هریک از رؤسای ادارات و تجار و اشراف مقرر داشتند و کم‌کم علاوه بر طبقات پیشین از افراد دیگر نیز دعوت نمودند. بموازات این اقدام بر سر کردن چادر در کوچه و بازار نیز برای زنان ممنوع گردید و بانوان مجبور شدند که بدون حجاب بدر آیند. وضع اقتصاد خانواده‌ها اجازه نمیداد که آنها لباسهای جدید متناسب با وضع تازه تهیه نمایند از اینرو غالباً چادرهای مشکی خود را بشکل روپوشی بنام «مانتو» درآوردند و با چارقد یا شال گردن نیز سر و گردن خود را بستند. مأمورین آنرا نقض غرض پنداشته شروع به برداشتن و ضبط آنها کردند.

حادثه سوم شهریور ۱۳۲۰ بانوان را در برخی از نقاط ایران منجمله در اردیبل بدوران چادر و حجاب رجعت داد و در تاریخی که ما این مجموعه را گرد می‌آوریم زنان اردیبل مثل گذشته‌ها از چادر و حجاب استفاده میکنند با این تفاوت که از روبند و پیچه و چاخچور اثری نیست و جورابه‌های نازک و کفش‌های کف بلند آخرین «مد» پای‌پوش آنها میباشد.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۶

مسافرتهاى رضا شاه باردیبل:

رضا شاه کبیر نسبت بسلاطین سلف، از جهت مسافرت باستان‌ها و شهرستان‌ها روش مطلوبی داشت و هرگاه و بیگهای بیک منطقه از کشور مسافرت مینمود. سفر شاه زمینی بود و با «اتومبیل» صورت میگرفت و اثرات ثمربخشی از حیث عمران و آبادی بر جای میگذاشت.

او مرد باهوش و دقیقی بود و اصل را در کارها در بهتر انجام دادن آنها میدانست از اینرو با کوچکترین تعلل و تسامحی که در

اجرای برنامه‌ای مشاهده میکرد درصدد بازخواست بر می‌آمد و چون در جوامعی مثل ایران در امور اداری و حتی، بنظر مؤلف، در روشهای تربیتی دوران قبل از بلوغ، تنبیه معقول بیش از تشویق مؤثر است از این رو آثار خیری عاید مردم و مملکت میشد. از مدتها قبل از مسافرت شاه راهها تعمیر و مرمت میشد. شهرداریها تحرکی مییافتند، متصدیان امور بتلاش و کوشش وسیعی برمیخاستند و عموماً سعی بر آن داشتند که کارها مورد ایراد قرار نگیرد و مقام و منصب آنها محفوظ بماند. رضا شاه پنج بار، بعد از کودتا، باردیبل سفر کرد. اولین آنها در عهد نخست‌وزیری و در خرداد ۱۳۰۴ صورت گرفت و چهار بار دیگر در دوران سلطنت.

در هر پنج سفر سکنه اردیبل با زدن طاق‌های نصرت باستقبال رفتند. دانش‌آموزان مدارس با لباسهای مرتب در مسیر شاه صفها بستند و سرودهایی را که از ماهها پیش تعلیم مییافتند با آهنگهای مهیج خواندند. شاه در خانه شادروان امیر تومان منزل میکرد. این خانه در بیرون دروازه تابار بوسیله خود میرزا علیخان امیر تومان ساخته شده بود و مرکب از اندرونی و بیرونی زیبایی بود و شاه در قسمت بیرونی که تالارهای مجللی داشت اقامت می‌نمود. امیر تومان فرزند امیر حسنخان و برادرزاده میرزا تقی خان امیر کبیر بود. در عهد قاجار با درجه میرپنجی مأمور اردیبل شد و در این شهر بمنصب امیر تومانی رسید و در آنجا اقامت گزید. با آنکه در اردیبل اعیان و اشراف زیاد بودند و خانه‌های زیبا و مناسبی داشتند و حتی برخی از آنان موجباتی برای اقامت شاه در خانه‌های خود فراهم میکردند ولی خود شاه علاقمند بود که در این خانه اقامت کند و علت آنرا بعضی از

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۷

اعیان و اشراف اردیبل با لباس رسمی در انتظار استقبال از رضا شاهند.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۸

معمربین حسن برخورد امیر تومان با رضا شاه، در زمانی که او بعنوان رضا خان با دسته پیرمخان باردیبل آمده بود، توجیه میکردند. ورود رضا شاه باردیبل در مسافرت اول بعد از سلطنت با نگرانی خاطر توأم بود زیرا ولیعهد بیمار بود و دکتر «بالایان» نامی که از طرف دربار برای معالجه از خارج دعوت شده بود، بیماری او را حصبه تشخیص داده بود. در آن تاریخ حصبه مرض سختی بود زیرا دواهایی که امروزه بنام «آنتی‌بیوتیک» مورد استفاده است وجود نداشت. روز دوم ورود شاه بود که تلگرام چراغعلی خان پهلوی نژاد از وزارت دربار بدست اعلیحضرت رسید و بهبود ولیعهد مژده داده شد و آثار خوشحالی با دریافت این خبر در بیانات شاه که در برابر تجار و اشراف شهر ایراد کرد، مشهود گردید.

توضیح آنکه رضا شاه هروقت باردیبل می‌آمد بزرگان شهر را بحضور می‌پذیرفت و از اوضاع منطقه سوآلاتی میکرد. آن روز نیز تجار و اعیان شهر در راهروهای حیاط بزرگ قسمت بیرونی خانه امیر تومان بصف ایستاده بودند. شاه از برابر آنها میگذشت و در مقابل بعضی از صفها ایستاده سوآلاتی می‌نمود. وقتی بصف روحانیان رسید از شادروان آقا میرزا علی اکبر سوآل کرد و از خبر فقدان او متأسف شد و چون جلوی صف تجار رسید با لحن نصیحت مآبانه اشاره به پیشرفتهای صنعت و تجارت در کشورهای دیگر کرد و اشتغال بتجارت گندم و جو را کار کهنه و بی‌ثمری خواند و سرمایه‌گذاری در کارهای تولیدی را موجب ازدیاد درآمد و پیشرفت تجارت و آبادی منطقه و کشور توجیه کرد.

برنامه سفر شاه معمولاً- چنین بود که از راه سراب وارد اردیبل میشد و یک شب و دو روز و گاهی دو شب در این شهر توقف می‌نمود آنگاه از راه مشکین و اهر مراجعت میکرد. در ضمن توقف از سربازخانه، نارین قلعه و بقعه شیخ صفی الدین بازدید می‌نمود. رضا شاه مثل «آتریاد» همدان بفوج ۱۱ قهرمان اردیبل علاقه خاصی داشت و فرمانده اولیه آن، شادروان سرهنگ «کلبعلی خان» را دوست میداشت.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۹

اولیای وزارت دربار در صحن بزرگ بقعه شیخ صفی الدین، اندکی قبل از تشریف فرمائی رضا شاه فقید

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۰

کلبعلی خان اصولا- از ایرانیان ساکن قفقاز بود. زبان فارسی را بخوبی نمیدانست و در سفر شاه گزارش نظامی را بزبان ترکی معروض میداشت. افسر مهربان و نجیب و باهوش و پرکار بود. نظم و انضباط فوجش همیشه مورد رضایت شاه قرار داشت و این رضایت با عنوان «خیلی خوب» بهنگام «سان» و «رژه» فوج ابراز میشد.

شنیدنی است که سربازان نیز مثل فرمانده خود با زبان ترکی «یاشاسون رضا شاه» بدین رضایت شاه پاسخ میدادند.

آغاز ساختمان استخر و گردشگاه عمومی، در وسط زمین نارین قلعه سابق، در فروردین ۱۳۳۲.

«طاقهای سابق قلعه، با طاقهای ضربی، در زیر این محل اکنون هم باقی است».

آخرین سفر رضا شاه در سال ۱۳۱۵ اتفاق افتاد و در این مسافرت ولیعهد نیز شاه را همراهی مینمود. رضا شاه در این سفر هنگام بازدید از نارین قلعه دستور داد آنرا خراب کنند و در جای آن عماراتی برای ادارات بسازند. قلعه بفاصله کوتاهی خراب شد و با خاک و خشت آن خندقهای اطراف برگردید و جای هریک از ادارات مشخص شد ولی تا حادثه سوم شهریور ۱۳۲۰ جز چند ساختمان نیمه تمام اقدامی برای احداث بنای ادارات بعمل نیامد و بعد از استقرار مجدد امنیت در ایران، کم کم عمارات فعلی در آن محدوده بنا شد و ما در جای دیگر راجع بدین قلعه بتفصیل سخن گفته‌ایم.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۱

مراسم افتتاح شعبه بانک ملی ایران در اردبیل

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۲

عکسی از پشت ورودی اولین «سری» اسکناسهای بانک ملی ایران

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۳

تأسیس شعبه بانک- ملی در اردبیل:

بانک ملی ایران در سال ۱۳۰۶ تأسیس شد. قبل از آن بانک شاهی، که برطبق امتیاز خاصی از طرف اتباع انگلیسی در ایران فعالیت داشت، امور بانکی را عهده‌دار بود. این بانک در اردبیل شعبه نداشت و کارهای بانکی بوسیله صرافها صورت میگرفت. پول رایج بازار نقره بود و به شکل یک قرانی، دو قرانی و پنج قرانی ضرب میشد. پول- خرد نیز از نیکل و بعدها از برنز و مس بود و باشکال یک شاهی (پنج دینار)، دو شاهی (ده دینار) و ده شاهی (پنجاه دینار) جریان داشت. سکه طلا هم فراوان بود و بیشتر باسم اشرفی خوانده میشد لیکن مثل دیگر متاع خرید و فروش میگردد نه آنکه با آن متاع دیگری خریداری شود.

پول اسکناس در اوایل خیلی کم بود اما رفته رفته مقدار آن زیاده‌تر میشد و کم کم جای مسکوک نقره را میگرفت. صرافها پولهای نقره را در کیسه‌هایی که مخصوص آنها، از مدقال یا گونیهای محکم دوخته میشد، میریختند و کیسه‌ها را معمولاً صد تومانی ترتیب میدادند و چون وزن هر قران یک مثقال بود از این رو هر کیسه یک هزار مثقال وزن میداشت. برات و حواله نیز معمول و صرافها با دریافت کارمزدی بعنوان طرفهای خود در ولایات دیگر حواله صادر میکردند.

بانک ملی ایران در سال ۱۳۱۵ اولین شعبه خود را در اردبیل دایر کرد و این اقدام با حسن استقبال در بین مردم بویژه تجار و بازرگانان مواجه شد.

افتتاح شعبه با مراسم خاصی صورت گرفت و با ترتیب مجلس جشنی از رؤسا و بازرگانان و معاریف شهر در خانه حاج امین، که

برای آن اجاره شده بود، گشایش یافت.

این شعبه بتدریج از پر معامله‌ترین شعبات بانک ملی در سطح کشور گردید زیرا با ترقی قیمت محصولات کشاورزی و دامی، که تنها منبع درآمد اقتصادی این شهر است، دادوستد آن رونق یافت و صادرات فرآورده‌های مزبور بدیگر نقاط ایران، بانک ملی اردیبل را در مسیر فعالیتهای بیشتری قرار دارد.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۴

راههای ارتباطی اردیبل:

پیش از سلطنت رضا شاه، برای ارتباط اردیبل با شهرهای اطراف، راه شوسه بمفهوم امروزی وجود نداشت چه وسیله نقلیه غالباً چهار پا بود و در حمل و نقل کالا- از شتر و در مسافرت اشخاص از کجاوه و اسب و قاطر استفاده میشد و گاهی ارابه نیز که با اسب کشیده میشد و بنام روسی «فیرقون» معروف بود مورد استفاده قرار می گرفت. در شهر چندین دستگاه درشگه و کالسکه عمومی و شخصی هم وجود داشت و مسافران و صاحبان آنها گاهوبیگاه برای مسافرت در خارج از شهر از آنها استفاده میکردند. راه و معبر اینها هم همان بود که بمرور ایام و اعصار در زیر پای چهارپایان محکم گشته عرض بیشتری بخود گرفته بود.

مسافرتهاى رضا شاه بدین شهر سبب گردید که راه تبریز و اردیبل را مرمت کنند و آنرا برای حرکت ماشینها مستعد گردانند. و نیز بین اردیبل و مشکین، بویژه با بریدن قسمتی از کوه در محلی بنام «دوجاق»، جاده‌ای بوجود آورند.

طریق مظفری که در جلد اول بچگونگی احداث آن اشارتی شده است از قدیم راه ارتباطی اردیبل و آستارا بشمار می آمد ولی آن نیز راه باریک و پرپیچ و خمی بود. بین آستارا و بندر پهلوی نیز جاده ماشین رو وجود نداشت و رفت و آمد از طریق دریا صورت میگرفت.

بدین جهت اردیبل از حیث جاده‌های ارتباطی سریع السیر تقریباً شهر بن بستى شده رفت و آمد ماشین بدان با صعوبت و سختی صورت میگرفت و احداث چنین راههایی ضرورت داشت. این بود که از اوایل سلطنت رضا شاه بچنین کاری مبادرت شد و اقداماتی برای راهسازی بین اردیبل و شهرهای اطراف بعمل آمد و در این ضمن احداث راه کناره بین آستارا و پهلوی نیز مورد توجه قرار گرفت.

گویند که در ساختمان راه مزبور مساعی شادروان حاج میرزا محمد حسین شریعت نایب الصدر اردیبل بیش از دیگران مؤثر افتاده و مشار الیه در سفری که در سال ۱۳۰۸ خورشیدی بتهران داشته است ضمن تحصیل اجازه شرفیابی لزوم احداث چنین راهی را بعرض شاه رسانیده است. نایب الصدر در این شرفیابی موضوع عمران دشت

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۵

مغان را نیز عنوان نموده ولی موجبات آبادی این دشت زرخیز تا این اواخر فراهم نگردیده بود.

در اواخر سلطنت رضا شاه نظر بتلفاتی که در گردنه معروف حاج امیر در راه آستارا بر اثر سقوط ماشین و کشته شدن مسافرین رخ میداد راه دیگری از طریق قریه «ننه کران» بجاده رشت و آستارا انتخاب گردید و زیرسازی آن نیز شروع شد ولی با پیش آمدن سوم شهریور ۱۳۲۰ امکان تکمیل آن فراهم نگشت و رفته رفته مسیر آن نیز از بین رفت.

چند عامل نوظهور و شگفت آور:

در عهدیکه کشور ما با مشکلات داخل و خارج دست بگریبان بود در ممالک اروپائی علم و صنعت با سرعت پیش میرفت و اختراعات و اکتشافات جدیدی که مؤثر در شئون مختلف زندگی مادی و معنوی بشر بود صورت میگرفت و حیات فردی و

اجتماعی انسانها وارد مراحل تازه‌تری میگشت. در آن هنگام که تحریم تنباکو در ایران مهمترین مسئله اجتماعی روز بود اختراع برق مراحل کمال خود را می‌پیمود و یا در ایامی که ملت ایران در راه مبارزه با دیو استبداد جانفشانی میکرد هواپیمائی بمقیاس قابل ملاحظه‌ای آماده بهره‌برداری میشد. در آن زمان که «سمیتقو» در غرب ایران بلوائی براه انداخته بود انگلیسی‌ها هلیکوپتر میساختند و در آن هنگام که کلاه و لباس پدران ما شکل جدید بخود میگرفت تلویزیون پا بمرحله وجود میگذاشت ...

جهان غرب با سرعت رو بترقی میرفت و ایران بلا- دیده در کش و قوس زندگی نابسامان و ابتدائی دست و پا میزد. درماندگی بحدی بود که اثرات آن حتی در شرایط کنونی نیز بیش و کم بچشم میخورد و زعما و مسئولان اداره امور کشور را در راه رسیدن بیک حد مطلوب، که بنام تمدن بزرگ نامگذاری شده است، بتکاپوی بیشتری وامیدارد.

اردیبل نیز، مثل نقاط دیگر ایران، در آن روزگار از علم و صنعت جدید بهره و اطلاعی نداشت و زندگی فردی و اجتماعی در مداری که قرن‌ها معمول بود دور میزد.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۶

آنچه بنام ماشین در این شهر وجود داشت آسیای موتوری معروف به «اوت دگیرمانی» بود که یکنفر بنام «ستار اوف» از روسیه آورده گاه‌وبیگاه گندم آرد مینمود و برترین کتاب موجود از فقه و اصول و منطق و فلسفه قدیم و تاریخ نادر و نظایر آنها تجاوز نمیکرد.

در چنین محیطی ورود و ظهور برخی از محصولات صنایع جدید، مثل «اتوموبیل»، چراغ برق، «رادیو» و غیره عوامل حیرت‌آوری بود که اعجاب همگان را برمی‌انگیخت.

اتوموبیل چندی بعد از کودتا باردیبل آمد و با وضع خود اردیبلان را سخت متعجب گردانید. اتوموبیل‌های آنروز شبیه کالسکه بود و مردم این شهر قبلا- با کالسکه آشنائی داشتند. آنچه موجب حیرت آنان میگشت فقدان ظاهری نیروی محرکه بود زیرا بزعم آنان نیروی محرکه کالسکه و درشکه و نظایر آنها جز اسب و چهار پا چیز دیگری نمیتوانست باشد حال آنکه هیچیک از آنها در آن هیولا دیده نمیشد.

این بود که بعضی از عامیان، بوژه روستانشینان از دیدن آن سخت متعجب بودند و وقتی «آفتافامیل» را بدیگران تعریف میکردند میگفتند که «نه اوت ییورنه سامان ایکی گوزی و اردورت ایاغی، چغیروب قاچار» .

چراغ برق نیز موضوع شگفت‌آوری برای مردم بود. نخستین موتور برق در سال ۱۳۰۷ خورشیدی در اردیبل نصب گردید و تأسیسات آن با سرمایه خصوصی بوجود آمد. قدرت موتور آن محدود بود و لذا بیشتر بکوچه‌های مرکزی شهر برق میداد. مردم بطرز استفاده از آن در خانه‌ها آشنائی نداشتند و از اینرو روزها

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۷

آنها خاموش میکردند.

در نخستین روزها اهالی شهر بتماشای آن میرفتند و سخت در حیرت بودند که چگونه این چراغ بدون نفت و کبریت روشن میشود زیرا آنها، بجز کسانی که در شهرهای بزرگ ایران و روسیه آنها دیده بودند، تصویری که از چراغ داشتند همان چراغهای نفتی لوله‌دار بود که با ریختن نفت در مخزن و گذاشتن فتیله‌ای در آن آماده بهره‌برداری میگردد و با شعله آتش و چوب کبریت روشن میشد. مردم تعجب میکردند که چگونه آنهمه چراغ بیکبار روشن و خاموش میشود و نیز شیشه‌های آنها بچه‌سان در برابر برف و باران مقاومت کرده نمی‌شکند حال آنکه لوله‌های چراغهای معمولی با برخورد با کوچکترین قطره آب ترک برداشته می‌شکند.

رادیو و سینما هم که در عهد سلطنت رضا شاه در اردیبل پیدا شدند، از عوامل اعجاب‌انگیز زمان بشمار می‌آمدند. اردیبلان قبل از رادیو، «گراموفون» را بیشتر دیده و با آن و طرز کارش آشنائی داشتند. ابتدا رادیو را هم مثل آن می‌پنداشتند ولی از سخن گفتن و

پخش برنامه‌های متنوع آن احساس حیرت میکردند و میتوان گفت که حق هم داشتند.

در سیزده سال پیش هنگامی که رادیوها سفر فضائی «یوری گاگارین» اولین بشر کیهان‌نورد را اعلام کردند سراسر جهان در حیرت و تعجب فرو رفتند و چهار سال قبل که «آرمسترانگ» اولین فرد انسانی پا در سطح کره ماه میگذاشت مردم در برابر تلویزیونها غرق بهت و اعجاب بودند. آنروز نیز اردبیلیان بتماشای رادیو ابراز علاقه میکردند و آن را امر خارق العاده‌ای تصور مینمودند و هرگز باور نمیکردند که کسی مثلاً در تهران سخن بگوید و در آن واحد گفته‌های او بدون کوچکترین ارتباط ظاهری در شهر آنها نیز شنیده شود.

اولین سینما در سال ۱۳۱۰ در اردبیل تأسیس گردید و فیلمهای صامت آن زمان در معرض دید مردم قرار گرفت ولی بر اثر اعتقادات مذهبی و تلقینات صوری در اوایل

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۸

چندان از آن استقبال نشد با اینحال چون زمان بهترین عامل تغییر وضع جوامع انسانی است بتدریج اذهان بیشتر آمادگی یافت و کم کم بر تعداد سینماهای شهر نیز افزوده شد.

آمدن «چروونها» بار دبیل:

اخراج ایرانیان مقیم روسیه از شوروی نیز یکی از وقایع دورانی است که در این گفتار از آن بحث میشود.

قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، رابطه بازرگانی بالنسبه وسیعی بین شهرهای ایران، بویژه آذربایجان، و آن کشور برقرار بود و چنانکه در جاهای دیگر نیز اشاره کرده‌ایم اردبیل مرکز مهم صادرات و واردات آن روز بشمار می‌آمد.

بر اثر این رابطه جمعی از ایرانیان، بعنوان تاجر یا کاسب و حتی کارگر در شهرهای مختلف قفقاز سکونت داشتند و با حفظ تبعیت ایرانی خود در آنجا بتجارت و کسب و کار مشغول بودند.

در آن عهد رفتن از ایران بروسیه و مراجعت بایران کار آسانی بود و گاهی اتفاق می‌افتاد که کسی در یک سال چندین بار مثلاً از اردبیل بباد کوبه رفته برگردد.

ساکنان قفقازیه و عمال دولت تزاری نیز با آنان بدرفتاری نمیکردند و چون خطری از جانب آنها متوجه سیاست و اقتصاد خود نمیدیدند مانع رفت و آمد آنها نمیشدند.

سیاست مرزهای بسته دولت شوروی کم کم در این رفت و آمدها محدودیتهائی بوجود آورد و سرانجام بجهت رعایت مقتضیات سیاسی و داخلی، که از اختیارات خاص هردولت است، اخراج ایرانیان ساکن قفقاز و شهرهای دیگر مورد تصویب آن دولت قرار گرفت و بدانها اعلام گردید که یا بتابعیت دولت شوروی در آیند و یا در مهلت معینی بکشور خود بازگردند.

میگویند در ضمن این اعلام عکس سه مرغ را نیز بدانها ارائه میدادند که اولی مرغ سالمی بود ولی دومی شاه‌پرها و دمهای خود را از دست داده سومی کاملاً لخت و پرکنده نقاشی شده بود و چنین تعبیر میشد که هرکس در مهلت مقرر حرکت کند هرچه مال و منال دارد متعلق بدو خواهد بود. چنانکه تأخیری در خروج از موعدها کند مقداری از آنها را از دست خواهد داد و سرانجام در صورت امتناع لخت و عور از آن کشور اخراج خواهد شد مگر آنکه بتبعیت شوروی درآید.

جمع کثیری از ایرانیان ساکن آن کشور دست از کار و کسب خود کشیدند و

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۹

عکسی از یک اسکناس «ده چروونی» روسیه شوروی. بزیرنویس پشت اسکناس در صفحه بعد توجه شود.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۰

عکسی از پشت اسکناس ده چروونی روسیه. آنچه درباره این اسکناس از نظر یک ایرانی قابل توجه است آنست که در پشت آن (گوشه سمت راست بالا) بفارسی ولی با حروف لاتین هم نوشته شده است: «DAH CERVONS» یعنی ده چروون.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۱

راه وطن در پیش گرفتند و از مرزهای مختلف منجمله آستارا وارد ایران شدند و بسوی شهر و دیاری که از آن بودند روانه گردیدند و تعداد زیادی هم به اردیبل آمدند.

این عده را در آن تاریخ بنام مهاجر میخواندند ولی چون آنها با خود اسکناسهای روسی آورده بودند و آن اسکناسها «چروون» خوانده میشد از این رو خود این جماعت را نیز در اردیبل چروون می گفتند.

براستی هم وضع آنها با شکل آن سه مرغ انطباق داشت و آلهائی که اوایل امر آمدند اثاثیه و دارائی زیادی آوردند و کسانی که دیرتر از همه رسیدند امکان مالی نامطلوبی داشتند. دولت ایران وضع آنها را از لحاظ سیاسی و امنیت بدقت تحت نظر داشت تا آنجا که این قبیل واریسی‌ها برای اکثر آنان تولید زحمت و تکدر خاطر می نمود با این حال باز کسانی در بین آنها پیدا شدند که بشکل ستون پنجم درآمدند و در موقع حمله روسها بایران با ارتش سرخ همکاریهای کردند.

اردیبل و سوم شهریور ۱۳۲۰:

کسانی که با تاریخ عمومی آشنائی دارند سوم شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی را در سرنوشت کشور کهنسال ایران و حتی در تاریخ جهان نقطه عطفی میدانند و درباره آن سخنان زیادی در کتابها و مقالات خوانده‌اند. در آن روز کشور ایران، در عین بی طرفی، مورد تهاجم دو همسایه قوی خود از شمال و جنوب قرار گرفت و قسمتی از مملکت بزرگ اشغال نیروهای مسلح روس و انگلیس درآمد.

خلاصه مطلب از این قرار است که بعد از جنگ جهانی اول، که در آن آلمان شکست خورده بود، متعصبین نژاد ژرمن، بویژه در خود آلمان بفکر تلافی و انتقام افتادند و حزب تندروئی بنام «نازی» بوجود آوردند. این حزب در اندک مدتی با تهییج احساسات ملی قدرت و وسعت زیادی یافت و سرانجام حکومت آن کشور را در دست گرفت و با رهبری شخصی بنام «آدولف هیتلر»، که دشمنانش او را دیوانه دانسته‌اند، نیروی مسلح بزرگی برای آلمان ترتیب داد و با کمک آن بر کشورهای اطیش و چکوسلواکی تجاوز کرد.

پیشرفت روز افزون نظامی آلمان دولتهای اروپا و منجمله انگلیس و فرانسه را

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۲

بفکر مقابله انداخت و آنها نیز بموازات تقویت نیروهای خود، پیمانهای اتفاق و همکاریهای نظامی باهم منعقد ساختند و تدابیر جنگی وسیعی، مثل احداث خط دفاعی «ماژینو» در فرانسه، بعمل آوردند.

لهستان در شرق آلمان برای راه یافتن بدریا بندری بنام «دانتزیک» در کنار دریای بالتیک را در اختیار داشت و راه باریکی از داخل خاک آلمان آن کشور را با بندر مذکور مربوط میساخت ولی آلمانها همواره بدین امر اعتراض داشتند و بندر دانتزیک و دالان مربوط بدان را از آن خود میدانستند.

در سال ۱۹۳۸ میلادی هیتلر ببهانه آزاد ساختن آن قسمت از خاک مورد ادعا، فرمان برای اشغال لهستان صادر کرد و سپاهیان آلمان با یک حمله برق‌آسا ظرف ۱۷ روز ارتش لهستان را از پای درآوردند. در این موقع انگلستان و فرانسه بحمايت از لهستان برخاستند و ایتالیا نیز از آلمان طرفداری نمود. بدین ترتیب آتش جنگ جهانی دوم روشن گردید و قشون آلمان کشورهای اروپای غربی را اشغال کرد و دولت انگلستان را، که بعلت موقعیت جغرافیائی دور از معرکه جنگهای زمینی بود، از طریق هوا تحت فشار

گذاشت.

روسها ابتدا با آلمانها رابطه خوبی داشتند و حتی با توافق با آنها قسمت شرقی لهستان را نیز با شغال خود در آوردند ولی این رفاقت دیری نپائید و سپاه آلمان، چنانکه گفته‌ایم، در اول تیرماه ۱۳۲۰ بروسیه حمله کرد و چون دولت آمریکا هم از تسلط نازیها به اروپا بیمناک بود آن نیز بطرفداری از انگلیس و فرانسه وارد میدان گردید. ژاپن هم در مقابل این امر با آلمان متحد شد.

روسها روشی را که در اوایل قرن نوزدهم، هنگام حمله ناپلئون، علیه او بکار برده بودند تکرار کرده عقب‌نشینی نمودند. قشون آلمان تا نزدیک پایتخت پیش آمد و در قفقاز نیز تا استالینگراد رسید. نقطه اخیر برای هردو طرف اهمیت خاصی داشت زیرا اگر نازیها بدریای خزر میرسیدند هندوستان، مستعمره آن روز انگلستان، بخطر می‌افتاد و رشته حیاتی بریتانیای کبیر، که در آن ایام آفتاب در قلمرو حکومت آن غروب نمیکرد، گسیخته میشد و چون ژاپونیا هم بطرفداری از آلمان وارد جنگ شده

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۳

بودند از راه جنوب در هند بآلمانها میرسیدند و بدین طریق قسمت اعظم قاره آسیا را تهدید می‌نمودند.

حمله آلمان بروسیه آن کشور را در ردیف متفقین، یعنی فرانسه و انگلستان و آمریکا قرار داد و موجب آن گردید که غنی‌ترین آنها، یعنی آمریکا، با دادن سلاح جبهه شرقی را تقویت کند و آخرین نوع جنگ‌افزار خود را، که مقتضی میدانست، در اختیار ارتش شوروی بگذارد.

اروپا تحت اشغال آلمان و ایتالیا بود و راهی برای رسانیدن این وسایل بروسیه در آن قاره وجود نداشت. ترکیه نیز در مجاورت میدان جنگ قرار داشت و عبور دادن آنها از آن کشور مشکل می‌نمود. طریق هندوستان و افغانستان نیز طولانی و صعب العبور بود و رسانیدن وسایل بجبهه جنگ وقت زیادی لازم داشت. این بود که تنها راه سهل و آسان ایران بنظر رسید و چون دولت ایران از قبول حمل تجهیزات آمریکائی بروسیه از طریق راه آهن سرتاسری، بمنظور حفظ بی‌طرفی، خودداری نمود اشغال این کشور مورد توافق متفقین قرار گرفت.

مسافرت فرمانده لشکر اردبیل در روز دوم شهریور:

برای حمله بایران روسها و انگلیسیها از ماهها قبل تدارک می‌دیدند و در مرزهای این کشور بتمرکز نیرو و نقل و انتقالات نظامی می‌پرداختند. دولت ایران با پیش‌بینی‌های لازم، از مدتها قبل اقدامات احتیاطی بعمل آورده بود و پادگان مستقر در اردبیل را از تیپ به لشکر توسعه داده، تیمسار سرتیپ «قادری» نامی را بفرماندهی لشکر ۱۵ این منطقه منصوب داشته بود.

نگارنده در آن تاریخ با سمت دبیری در دبیرستان پوراندخت اردبیل شغل تدریس داشت. اوایل تیر با تلفن باداره فرهنگ احضار شده باطاق رئیس فرهنگ راهنمایی گشت. موضوع صحبت تدریس خصوصی بیک دختر خانمی بود که آقای رئیس با احترام خاصی از او و خانواده‌اش ذکر می‌نمود و او دختر فرمانده لشکر بود که در تهران در چند ماده از دروس تجدیدی شده و در اردبیل قصد فراگرفتن آنها را داشت.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۴

تیمسار در آن هنگام در ارتش ایران انگشت شمار بود و فرمانده لشکر بعد از مقام سلطنت بزرگترین فرد مقتدر منطقه بحساب می‌آمد از این رو رئیس فرهنگ رضایت او را در وضع اداری خود مؤثر می‌دانست و توصیه‌های خود را بصورت خواهش ادا میکرد. از فردای آن روز دختر خانم شانزده ساله تیمسار، با دو نفر گماشته، هر روز ساعت ۹ صبح، بمدرسه می‌آمد و تا نیم ساعت بظهر باتفاق دو نفر از دانش‌آموزان خود مدرسه، که آنها هم در آن مواد تجدیدی شده بودند، درس می‌خواند.

روز پانزدهم مرداد ساعت درس فرا رسید ولی دوشیزه قادری غائب بود. او نزدیکی‌های ساعت یازده بمدرسه آمد و کارتی از

پدرش مبنی بر قدردانی همراه حق التدریس ایام گذشته بنگارنده داد و بعنوان اینکه هوای اردیبل سرد شده است و قصد دارند آن روز بتهران بروند خداحافظی نمود. حیرت آور بود که با این وصف فردای آن روز او بمدرسه آمد و انصراف پدرش را از مسافرت اعلام داشته مشغول تحصیل گشت. اما صحنه خداحافظی بار دیگر روز یکشنبه دوم شهریور ۱۳۲۰ تکرار گردید و هنگامی که نگارنده نزدیکی‌های ظهر از دیبرستان بیرون می‌آمد ماشین سواری مشکی رنگ تیمسار قادری که حامل خود او و خانواده‌اش بود بطرف جاده تبریز حرکت می‌نمود.

حمله هوائی روسها باردیبل:

شب دوشنبه سوم شهریور ۱۳۲۰ درحالی که سکنه اردیبل، مثل همیشه بخواب رفته بودند، در سه فرسخی شهر یعنی آن طرف مرز ایران و شوروی، همانند همه مرزهای شمالی و غربی میهن ما، ستونهای نظامی با تجهیزات کامل آماده دریافت فرمان حمله بودند. ساعت چهار بعد از نیمه شب این لحظه منحوس فرا رسید و نیروهای مسلح انگلیس و روس از هوا و زمین و دریا بایران هجوم آوردند و قسمتهای وسیعی از خوزستان و کرمانشاه و آذربایجان و خراسان را اشغال کردند. درست است که در جنگها و کشمکش‌های نظامی سرباز و تجهیزات و نقشه‌های جنگی از ضروریات امر است ولی نباید کتمان کرد که موضوع فرماندهی بالاتر از آنها قرار دارد و لیاقت و

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۵

کاردانی فرماندهان بزرگ بوده است که در جنگها آنها را به پیروزی رسانیده است.

مع الاسف در آن روز لشکر اردیبل فرمانده نداشت و حتی رئیس ستاد و فرمانده پادگان شهر و رئیس بهداری لشکر نیز شبانه با تغییر لباس از شهر خارج شده بودند و لذا شهر نه تنها حالت غیر دفاعی داشت بلکه سربازها نیز در سربازخانه، در برابر آتش مسلسل هواپیماها بلادفاع بودند و تعداد زیادی از آنها بدین جهت جان خود را از دست دادند.

در ساعت چهار صبح، که سکوت مطلق بر فضای شهر حکومت داشت، بناگاه صدای گوش خراش و وحشت‌آور هواپیماهای روسی بیکبار در شهر پیچید و همه را از خرد و کلان، پیر و جوان از خواب بیدار کرد.

اردیبل تا آن روز در معرض حمله هوائی قرار نگرفته بود و حتی مردم شهر جز دو سه بار هواپیما در آن منطقه ندیده بودند ازاین‌رو با همه سرگشتگی بحیاطها و پشت بامها آمدند و بتماشای آنها ایستادند.

اولین هواپیما در جنگ بین الملل اول و از راه قفقاز بفضای اردیبل آمده بود.

آن روز نیز مردم برای تماشا ایستاده حیرت‌زده بدان، که موجب تعجب همگان بود، نگاه میکردند و از پرواز انسان در فضا سخت تعجب نموده هریک از آنان عقیده و درک خود را بنحوی بر زبان می‌آوردند. شنیدنی است که طبق اظهار یکی از معمرین شادروان کربلای شفیع تقی‌زاده از معاریف بازار آن روز با دیدن هواپیما در آسمان گریه میکرده مرتباً می‌گفته است «یا صاحب الزمان بداد ما برس. عفت و حرمت زنان و دختران سر برهنه ما در خانه‌ها، بوسیله این نامحرمان از بالا مورد دید و هتک قرار گرفته است».

در اوایل سلطنت رضا شاه نیز یک هواپیمای ایتالیائی بر اثر گم کردن راه باردیبل آمده در قطعه زمین همواری بر بالای «قره بایر» که تقریباً در شش کیلومتری جنوب غربی شهر است، بزمین نشسته بود. این هواپیما بنزین نداشت و چون در اردیبل

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۶

نیز بنزین موجود نبود برای آوردن آن از تهران و نیز کسب اجازه پرواز از دولت چند روزی در آنجا ماند. مردم دسته‌دسته از شهر بتماشای آن می‌رفتند و از اینکه جسمی با آن هیکل میتواند در هوا پرواز درآید ابراز تعجب میکردند.

بار سوم دو هواپیمای ترکیه در هوای مه آلود و بارانی اردیبل بر بالای شهر دیده شدند ولی جز معدودی بدیدن آنها توفیق نیافتند. این واقعه در بهار ۱۳۱۸ خورشیدی صورت گرفت. در آن سال دولت ترکیه، دوست و هم‌پیمان ایران بقصد شرکت در جشن عروسی ولیعهد ایران یکدسته از هواپیماهای خود را بتهران فرستاده بود. این دسته هنگام مراجعت بر اثر بدی هوا راه را گم کرد و یکی دو فروند از آنها نیز در نزدیکی‌های مرز سقوط نمود.

یکی دو بار نیز هواپیماهای ارتش ایران بعنوان تمرین از تبریز باردیبل آمده و گشتی در فضای آن زده بودند. هواپیماهایی که بشرح فوق در این شهر دیده شده بودند حالت جنگی نداشتند و لذا مردم از وضع حمله هوایی و طرز حفاظت خود در مقابل آنها بی‌اطلاع بودند.

اولیای وقت نیز که می‌بایست آنان را در مسیر تعلیمات و اطلاعات قرار دهند تا آن تاریخ هیچگونه اقدامی نکرده بودند و بعقیده بعضی حتی خود ارتشیان محل نیز بقدر کافی با آن آشنائی نداشتند چنانکه سربازان را نیز در محوطه سربازخانه در مقابل آنها در حال صف نگه داشته بلا تعلیم گذاشتند. در نتیجه اکثریت ساکنان شهر با لباس خواب از رختخواب بیرون آمده در پشت بامها و حیاط خانه‌ها آنها را تماشا میکردند.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۷

تعداد آنها زیاد نبود و چه بسا که از ده دوازده فروند تجاوز نمی‌نمود. زمان حمله نیز طولانی نشد و شاید بیش از ۲۵ دقیقه طول نکشید زیرا شهر بلا دفاع بود و کوچکترین عکس‌العملی در مقابل آنها دیده نمی‌شد.

تماشاگران آنها را متعلق بایران میدانستند و این وضع را بعنوان تمرین هوایی خلبانها توجیه میکردند و عجب آنکه استواری از ستاد لشکر نیز که ساعتی بعد، از کوچه می‌گذشت و به سر کار خود می‌رفت با اطمینان کامل آنها را از ارتش ایران می‌دانست. تنها یکی از تجار روشنفکر ابراز نگرانی میکرد زیرا از قول فرزندانش بیان می‌داشت که زیر بالهای هواپیماها علامت ستاره سرخ بوده است.

او این مطلب را با احتیاط تمام و بچند نفر از محارم اظهار میکرد زیرا از کارآگاهان شهربانی، که در آن دوره مأمورین بیرحم و خطرناکی بشمار می‌آمدند، حساب می‌برد و در صورت صحت قول فرزندانش هواپیماها را متعلق بروسها می‌دانست و از اثرات ناگوار حمله بایران ابراز نگرانی می‌نمود.

ورود ارتش سرخ باردیبل:

آفتاب دمید و روز آغاز گشت. کسبه و بازاریان مثل روزهای عادی ولی با نگرانی، کار و کسب خود را شروع کردند. کارمندان ادارات نیز در سرکار خود حاضر شدند ولی کار نمیکردند زیرا دو نفر سه نفر باهم در اطاقی جمع شده در گوشه دربار هواپیماها با همدیگر سخن می‌گفتند. آنان بظاهر آنها را ایرانی می‌دانستند ولی چون محرمی می‌یافتند صحبت از حمله بسربازخانه و قتل سربازها نمیکردند. شنیدنی است که علی‌زاده نام تبریزی، که در آن ایام رئیس آگاهی شهربانی بود، در آن گیرودار، در خیابان و جلوی مغازه‌ها قدم میزد تا مردم از این مقوله سخن نگویند ولی در همین احوال چند هواپیمای اکتشافی روسی با ارتفاع بسیار کم از بالای شهر و سربازخانه گذشتند و تعداد زیادی اوراق چاپی ریختند که در آنها از طرف روسها بزبان فارسی و ترکی بمردم اطمینان داده شده و ضمن اعلام دوستی، از رهائی مردم ایران از یوغ تسلط نازیها، سخن رفته بود.

این امر واقعیات را روشن ساخت و حمله روسها بایران در اندک زمانی با

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۸

حیرت و بلا تکلیفی در شهر پیچید. استواری بنام جلیل خان وطن دوست که مأمور دژبان لشکر بود با چند سرباز بگاراژها می‌رفت

تا هر آینه کامیون و ماشینی برای انتقال سربازان و لوازم آنها پیدا کند. مقصد سربازها عقب‌نشینی بطرف ارتفاعات «نیر» و «صائین» بود و چون وسیله نبود آنها پای پیاده و بطور آشفته در آن راه پیش می‌رفتند.

این وضع نیز بر اضطراب مردم می‌افزود و مخصوصاً خانواده‌هایی را که فرزندان در خدمت سربازی داشتند مضطرب می‌ساخت. خدا چنین روزی را هرگز برای این کشور و این ملت پیش نیاورد. سرگشتگی و درماندگی غیر قابل توصیفی بر شهر و شهریان حکومت میکرد.

اصولاً ترس زائیده جهل انسان بر نتیجه امور است و حتی ترس از مرگ هم برای آنست که انسان از سرنوشت روح و جسم خود بعد از آن بی‌اطلاع می‌باشد.

مردم از وضع زندگی خود برای یک ساعت بعد بی‌اطلاع بودند و هیچکس نمی‌دانست که کار بکجا خواهد انجامید و لذا بیم و اضطراب شدیدی بر آنها سنگینی میکرد.

جماعتی، بویژه از متمکین، دست زن و بچه خود را گرفته بروستاها می‌رفتند تا در حمله زمینی روسها بشهر آسیبی نه بینند. گروهی از بازاریان متاع دکانهای خود را بر پشت خود و فرزندان و کسان خود بار کرده بخانه یا جای امنی منتقل می‌نمودند تا از دستبرد و غارت محفوظ دارند. کسانی با عجله بفکر تهیه نان و خواربار بودند. عده‌ای مات و مبهوت دست از کسب و کار خود کشیده راه خانه‌ها در پیش گرفته بودند. در این میان سوار بر اسبی از راه نمین بتاخت بشهر درآمد و در سر راه خود در کوی و برزن داد میزد که روسها آمدند، قریه‌ها را آتش زدند. اینک در کنار شهرند و ... بدین ترتیب بدروغ هول و هراس وصف ناپذیری در مردم ایجاد نمود.

هنوز ظهر نشده بود که تانکهای روسی وارد شهر گردیدند و از نقاط مختلف، بطرف سربازخانه و نیز عمارت سالاریه، که محل استقرار ستاد لشکر بود، روی آوردند. نگارنده همراه یکی از دوستان، لباس کهنه‌ای پوشیدیم بدان تصور که کمونیستها ما را «بورژوا» ندانند (!) و بتماشای آنها رفتیم. وقتی جلوی عمارت

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۹

سالاریه رسیدیم دو تانک را در طرفین در و روبروی بنا دیدیم. دریچه‌های بالای آنها باز بود. در یکی از آنها یکنفر از مهاجرین روسی، که تا دیروز در تازه میدان اردیبل لباس فروشی میکرد، هفت تیری بدست گرفته بزبان ترکی خطاب بچند نفری که مثل ما بتماشای آمده بودند، سخنانی می‌نمود و از خیانت عمال دولت ایران و ظلم و جور آنها نسبت بمردم، که بقول او الهام از «نازیسم» و «کاپیتالیسم» می‌گرفت، مطالبی بیان می‌داشت و در بالای تانک دیگر یکنفر سالدات روسی با کلاه کاسک سر از دریچه درآورده از آن گوینده مراقبت میکرد.

از یک ساعت قبل از ورود تانک‌ها جمعی از اهل محل برای تماشا بطرف سربازخانه رفته بودند. چون کسی از آنها جلوگیری نمیکرد وارد سربازخانه شده با جسد عده‌ای از سربازان، که در حمله هوایی صبحگاهی آماج تیرهای مسلسل‌ها قرار گرفته بودند، مواجه شدند و برای تهیه وسایل دفن و کفن آنها مبادرت کردند.

بعضی از آنها هم مجروحین را یاری داده با بستن زخمها آنها را برای رسیدن بخانه‌ها یا رفتن بروستاهای محل سکناى خود کمک نمودند.

مقارن ورود تانک‌ها بسربازخانه کسانی از محلات اطراف شروع ببردن خواربار و روغن و حبوبات از سربازخانه کردند و این کار تا بدان جا کشید که برخی دست ببردن پتو و ملافه نیز باز کردند و مخصوصاً فرشهایی را که چند روز پیش ارتشیان بقصد استفاده در موقع مبادا از مساجد آورده بودند بیغما بردند.

در سربازخانه واقعه غیر مترقبه‌ای اتفاق افتاد و یکی از هواپیماهای اکتشافی روسی بوسیله یکی از تانکهای خود آنها سرنگون

گردید. بدین معنی اولین تانکی که بسربازخانه رسید هواپیمائی را از دور در حال پرواز بطرف خود دید و بتصور آن که هواپیما متعلق بآرتش ایران است بطرف آن آتش گشود. تیر بهدف اصابت کرد و هواپیما سقوط نمود و چند روز بعد بدنه متلاشی شده آن بوسیله کامیون بروسپه حمل گردید.

حوالی ساعت دو بعد از ظهر بود که نیروی زمینی روسها وارد شهر شد.

پیشاپیش آنها تانک‌ها و زره‌پوشهای زیادی بود که پشت سر هم از راه آستارا و نمین

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۵۰

و خیابانهای مختلف شهر بطرف چهار راه پهلوی می‌آمدند. بر سر چهار راه افسری از آنها ایستاده و برطبق نقشه جامع اردیبل که در دست داشت تانک‌ها و زره‌پوشها را بجهت مختلف راهنمائی میکرد.

آنگاه نوبت به پیاده نظام رسید و در حدود دو ساعت عبور آنها از خیابان طول کشید. آنها بسربازخانه می‌رفتند و دور محوطه آن استقرار می‌یافتند جمعی نیز بمحل نارین قلعه سابق و کنار و حتی بستر خشک رود بالخلو آمده در محوطه وسیعی که در جلوی پل داشکسن بود مستقر گشتند و لیکن روی ملاحظات جنگی هنگام غروب همه آنها از شهر خارج شدند و شب را درحالی که شهر را در محاصره داشتند، در بیابان ماندند.

ساکنان اردیبل که قبل از ورود آنها مضطرب و بیمناک در خانه‌ها مانده بودند، کم‌کم بیرون آمده بتماشا ایستادند. برخی از افسران و سربازان روسی نیز که اهل قفقاز و آشنا بزبان ترکی بودند، و بعلت توقف صف‌ها برای چند دقیقه در کنار خیابان می‌ایستادند، با آنان شروع بصحبت و گفتگو میکردند. گروهی از آنان نیز سراغ تیغ ریش تراش «دوامالچیک» آلمانی و ساعت‌های ظریف اروپائی را می‌گرفتند و ساعت‌های کار کرده را که بعضی افراد سودجو از میچ دست باز نموده عرضه می‌کردند خریداری مینمودند. پول آنها «روبل» بود و هر روبل بجای یک تومان حساب می‌شد.

روحیه مردم اردیبل در آن روزها:

با همه این احوال بهت و نگرانی و اضطراب در قیافه‌ها مشهود بود و کمتر کسی حوصله داشت که بتواند حتی با دوست و رفیق خود صحبت کند. حق هم با آنها بود زیرا ده ساعت پیش زندگی آرام و اطمینان بخشی داشتند و هرگز تصور نمیکردند که در زمانی بدان کوتاهی حوادثی بدین بزرگی رخ خواهد داد و سپاه بیگانه زادگاه و میهن آنها را تحت اشغال در خواهد آورد. درست است که یک «دفیله» و «رژه» نظامی با آن ساز و برگ و

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۵۱

تجهیزات کامل برای تماشاگر اردیبل جالب و دیدنی بود ولی آن صحنه وقتی میتوانست شادی آفرین و روح‌پرور باشد که همه آنها خودی و از آن کشور و ملت ما میبود. از این‌رو مردم قلبا احساس اندوه میکردند و قدمهائی را که سربازان روسی بر زمین می‌زدند لگدهای دردناکی می‌دانستند که استقلال وطن را پایمال می‌نمود. آنها آن همه سلاح و جنگ‌افزار و نیرو را در زمین و هوا می‌دیدند و آنگاه بیاد لشگر از هم پاشیده شهر خود و وضع سرگردان نظامیان خویش، که در بیابانها پراکنده بودند، افتاده غم و اندوه می‌خوردند.

استقلال یک کشور برترین ناموس مردم آن کشور است. با آن‌که در آن روز سربازان روسی کوچکترین صدمه‌ای بمردم عامی شهر نزدند و با آن‌که آنها برمبنای تعلیمات قبلی یا نجابت ذاتی، یا بمنظور زدودن تلخی تجاوز خود بخاک ایران از دلهای مردم، با آنها بخنده و مهربانی روبرو می‌شدند ولی آیا خنده و مهربانی یک سپاه اشغالگر می‌توانست دلهای اندوهبار سکنه اردیبل را شاد و خرسند گرداند؟ ... چنان‌که هرآینه خنده و مهربانی‌های سپاهیان نازی نمی‌توانست مثلا دلهای مردم «اوکراین» را در جنگ جهانی

دوم خرسند سازد.

باری آن روز شایع بود که ارتش ایران در گردنه «صائین» و دامنه‌های سبلان موضع گرفته و از تهران نیروی بزرگی با تجهیزات کامل آمده است. این بود که بعضی از جوانان باهم محرمانه بگفتگو نشستند و چنین قرار گذاشتند که فردا با لباس دهقانی راه آن منطقه را در پیش گیرند و از بی‌راهه بدان جا رفته برای دفاع از میهن سلاح بردارند.

ولی وقتی شب آنهایی که در خانه‌ها رادیو داشتند پیچ آن را گشودند عبور سپاهیان روس را بطرف زنجان و قزوین از خبر گزاریه‌ها شنیدند.

مخوف‌ترین شبهای نیمقرن اخیر در اردبیل:

شب چهارم شهریور ۱۳۲۰ شوم‌ترین و وحشتناک‌ترین شبهای اردبیل در نیم قرن اخیر بود. نگارنده در تمام عمر خود شبی مخوف‌تر و دردناک‌تر از آن شب بخاطر ندارد. هوا تاریک، چراغها خاموش، سکوت مطلق صحنه دردناکی

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۵۲

بوجود آورده بود. شهر مسئول و نگهبانی نداشت. در کوچه‌ها و معابر جنبه‌ای بچشم نمیخورد.

حتی صدای سگ و جغد نیز شنیده نمی‌شد. در خانه‌ها مردان و زنان بزحمت بچه‌ها را در خواب می‌کردند و سپس با هول و اضطراب برای روزهای نامعلوم آینده بگفتگو می‌نشستند. هر آن در انتظار وقوع حوادث اندوهباری بودند. صدای پای سوسکی بقدر حرکت فیل در میان درختان انبوه جنگل ترس و وحشت بوجود می‌آورد و بهم خوردن دو برگ در روی درخت توجه همه را بخود جلب می‌نمود.

پرده‌هایی که، برای جلوگیری از تابش نور بخارج، جلوی پنجره‌ها گرفته شده بود مانند حصارهای محکم زندانها بر انسانها سنگینی میکرد و حیاطهایی که هرشب محل نشستن و هواخوری اهل خانه بود مثل ظلمات داستانی اسکندر، در نظرها مجسم می‌شد.

سئوالات مبهم و لاجوابی، بقدر فهم و شعور هر کس، در صفحه ضمیر آنها خودنمایی میکرد! شب چگونه خواهد گذشت؟ صبح کی می‌رسد؟ فردا چه خواهد شد؟ قشون مهاجم با مردم چگونه رفتار خواهد کرد؟ وضع دفاعی سپاهیان ایران چه شکلی بخود خواهد گرفت؟ دولت مرکزی چه اقدامی خواهد نمود؟ آلمانی‌ها، که ایرانی‌ها این همه نسبت بدانها علاقمند بودند، چه عکس‌العملی نشان خواهند داد؟

وضع خواربار چه حالی بخود خواهد گرفت؟ نظام از هم گسیخته جامعه آرام و زحمتکش اردبیل کی و چگونه ترمیم خواهد یافت و بالاخره تکلیف ما برای فردا و فرداها چیست؟

شب بآرامی گذشت و حادثه‌ای رخ نداد. روز سه‌شنبه چهارم شهریور با طمأنینه و آرامش ظاهری ولی توأم با نگرانی مردم آغاز گردید. سپاه روس، که دیروز از شهر بدر رفته بود، بار دیگر بدان درآمد و کوچه‌ها و خیابانها پر از صف‌های سرباز شد. بیشتر آنها لشگریان تازه نفسی بودند که عقب‌داران سپاه محسوب می‌شدند.

زیرا شایع بود آنهایی که دیروز آمده بودند بطرف میانه و زنجان حرکت کرده‌اند.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۵۳

نزدیکیهای ظهر سخنانی که فرمانده سپاهیان روس در باغملی ایراد کرده بود بین مردم پخش شد و اندک آرامشی بوجود آورد.

در آن ایام شخصی بنام «حسنعلی شهروزی» فرماندار اردبیل بود. او بواسطه وضع حمل همسرش نتوانست قبل از ورود روسها از شهر بدر رود و بناچار ماندگار شد و مثل دیگر مردم از خانه‌اش، که قسمتی از ساختمان فرمانداری بود، بدرنیامد.

فرمانده روسی روز دوم ورود بدیدن او رفت و حوالی ساعت ده صبح باتفاق وی در ایوان عمارت فرمانداری، خطاب بمردمی که

در باغ جمع شده بودند، سخنرانی کرد. او روسها را برادران ایرانیان خواند و علت این حمله را خنثی نمودن فعالیت ستون پنجم آلمانیهای نازی در ایران قلمداد نمود. زیرا آنروزها شایع بود که افسران برجسته آلمان بصورت مهندس و «تکنیسین» در ایران خدمت مینمایند و در صددند ایران را بصورت پایگاهی علیه متفقین درآورند.

او از مظالم نازیها در اروپا و نیز در خاک شوروی سخنها گفت و حمله آنها را بروسیه تجاوزکارانه خواند و برای آنکه مردم را از چنان تصویری نسبت بتجاوز خود آنها بایران بدور دارد افزود که ارتش سرخ برای جنگ بایران نیامده است بلکه برای آن دست بدین کار زده است که دشمن مشترک بشریت، یعنی نازیها را، از این خاک بیرون کند و شماها را از شر آنها برهاند. او بدنبال این سخنان، که بلحن دوستانه‌ای ادا میکرد، از مردم خواست بازار و دکانها را باز کنند و کار و زندگی روزانه خود را از سر گیرند. از کارمندان ادارات نیز خواهش کرد که بر سر کار خویش بروند و بر طبق قوانین و مقررات اداری ایران کارهای خود را انجام دهند.

بعد از او فرماندار نیز سخنانی در مورد لزوم باز کردن دکانها و بازار بیان کرد و کارمندان اداری را موظف بحضور در ادارات دانست.

این گفتارها بویژه سخنان فرماندار، که در هر حال نماینده رسمی دولت بود و مردم از ماندن وی در شهر خبر نداشتند، در تسکین خاطرها مؤثر شد و کم‌کم بعضی از دکانها، مثل نانوائیها، که مایحتاج عمومی میفروختند کار خود را با احتیاط از فردای آنروز از سر گرفتند.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۵۴

روز سوم ورود روسها، یعنی پنجم شهریور، اعلانی در معابر و بازار و خیابانها بر دیوارها الصاق شده بود که در آن فرمانده سپاه روس بسربازان ایرانی اخطار کرده بود سلاحهای خود را در سربازخانه بروسها تحویل دهند. افسران ایرانی خود را بمقامات روسی معرفی کنند. اهالی شبها از روشن کردن چراغ در خانه‌ها و معابر خودداری نمایند و پشت پنجره‌ها پرده بگیرند تا نور بخارج نتابد. کارمندان ادارات سر کار خود حاضر شوند و کسبه و تجار مثل سابق بکسب و کار خود پردازند.

لحن عبارات اعلان تند بود و با جمله امر میدهم آغاز شده بود و نشان میداد که از طرف یک قشون فاتح بیگانه صادر شده است و از اینجهت باز تکدر خاطرها را بیشتر گردانید.

همانروز دو سرباز روسی و یک ایرانی از طرف روسها تیرباران شدند.

آنها شبانه بدزدکی وارد انبار مشروبات «باندربول» دار اداره دارائی شده مبادرت بسرقت کرده بودند.

روسها در این دو روز در سمت جنوب غربی سربازخانه با عجله باند موقتی برای فرود هواپیما ساختند و از روز سوم، که از خطر حمله هوائی اطمینان یافتند، کم‌کم تعدادی از هواپیماهای جنگی خود را بدانجا منتقل کردند. دو سه روز بعد هنگامی که این هواپیماها بقصد مراجعت بروسیه از آن فرودگاه برخاستند یکی از آنها در آسمان دچار نقص فنی گردید و خلبانش آنرا بروی باند هدایت نمود ولی پس از نشستن بشدت آسیب دید و سرنشینان آن نیز کشته شدند. روسها جنازه‌های آنها را با موزیک و تشریفات نظامی از وسط شهر عبور دادند و در کنار قبرستان معروف به «پشت باغ کلانتر» بخاک سپردند و در موقع دفن آنها جوخه احترام تیرهائی بهوا شلیک کرد.

در این چند روز راهها بسته بود و هیچ مسافری نمیتوانست از اردیبل بتهران و تبریز برود چنانکه هیچ مسافری هم از آن شهرها باردیبل نمیآمد. روسها قبل از ورود باردیبل سیمهای تلفن بین آستارا و اردیبل را قطع کرده بودند و بهر نسبت که بسمت

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۵۵

تهران پیش میرفتند این وسیله ارتباط را نیز قطع مینمودند. آنها کامیونهای اردیبل بود با خود بروسیه بردند ولی

صاحبان آنها پس از عادی شدن اوضاع بمطالبه آنها از طریق دولت برخاستند و گویا پس از پایان جنگ بین الملل دوم از این حیث غرامتی بدست آوردند.

چون از این زمان تا بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰، که رضا شاه کبیر از سلطنت مستعفی و ولیعهد قانونی جانشین او شد، حادثه قابل ذکری در اردبیل اتفاق نیفتاد از اینرو این گفتار را در اینجا پایان میدهیم و مطالب مربوط باردبیل را در عهد سلطنت دومین پادشاه سلسله پهلوی در جلد سوم کتاب میآوریم.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۵۶

گفتار هفتم زبان و مذهب مردم اردبیل

فصل اول- زبان

تاریخچه زبان در اردبیل:

قبل از مهاجرت آریاها بفلات ایران، مردمی در این سرزمین زندگی میکردند که بومی محل بودند و بزبان مخصوصی سخن میگفتند لیکن تاریخ، مثل خود آنها، از چگونگی آن زبان نیز بی اطلاع است. چون مهاجرت آریاها آغاز گشت آنان در برابر اینان پایداری نتوانستند و حکومت آریاها را گردن نهاده بتدریج آداب و رسوم و زبان آنها را بهرحال پذیرفتند. در باب نخستین تیره‌های آریائی، که در نواحی اردبیل و آذربایجان سکونت یافته‌اند، و همچنین تاریخ استقرار آریاها در فلات ایران، مورخان اختلاف نظر دارند.

مؤلف ایران باستانی، باستناد نوشته‌های مورخان خارجی، آمدن آریاها را بدین نواحی از بیست تا چهارده قرن قبل از میلاد میداند ولی تحقیقات دیگری که در این زمینه صورت گرفته است حکایت از آن دارد که پنجهزار سال پیش قوم معروف «اورارتو» در این ناحیه، یعنی منطقه‌ایکه در جنوب کوه‌های قفقاز از ارمنستان تا کردستان و خلخال و سراب (در شرق و جنوب اردبیل) واقع است، زندگی میکردند.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۵۷

این دسته از محققان اورارتوها را شاخه‌ای از نژاد آریا میدانند و معتقدند که آنها اولین جماعتی بوده‌اند که با ذوب آهن و تغلیظ آن فولاد ساخته‌اند و کوره فولاد سازی آنها، که چندی است در ارمنستان کشف شده است، هم اکنون مورد مطالعه و بررسی باستانشناسان میباشد.

گرچه بررسی این کوره فولادسازی، که بمنزله یک سند و مدرک تاریخی است؛ و یا مطالعه در استخوانهای کسانی از آن قوم، که در کاوشها بدست آمده است، دانشمندان امروزی را بدرجه تمدن و علم و صنعت پنجهزار سال پیش اورارتوها و از نژاد آریائی بودن آنها آگاه میسازد ولی تأسفا مدرک و سندی در دست نیست که بطور قطع اینان را از زبان آنها مطلع گرداند.

اگر تاریخ‌نویسان و دانشمندان، بعلت گذشت زمان زیاد و فقدان مدارک و آثار، از زبان اورارتوها اطلاعات کافی و کامل ندارند در عوض بزبانهایی که آریائی‌های قرون بعد در ایران بدانها سخن میگفته‌اند تا حدی آشنائی دارند و بطور کلی آنها را زبان آریائی میخوانند و چون خود آریاها را در فلات ایران، از چهارده قرن پیش از میلاد، بدستجاتی نظیر مادها، پارسیا و پارتها تقسیم مینمایند زبانهای باستانی را نیز، با آنکه در اصل و ریشه یکی بوده است، بسه شکل پارسی قدیم، اوستائی و پهلوی منقسم میدانند و بیشتر زبانهای کنونی ایران را شاخه‌های دگرگونه گشته آنها میندازند.

پارسی قدیم بیشتر مخصوص پارسی‌ها و هخامنشی‌ها، پهلوی زبان اشکانیان و ساسانیان بود و زبان اوستائی بوسیله مادها بکار

میرفت که محل استقرار آنها آذربایجان و قسمتهای دیگری در مغرب و شمال غربی ایران کنونی بود.

زبان اخیر از آنجهه که اوستا، کتاب دینی زردشت، بدان نوشته شده است بزبان اوستائی معروف گشته است. زیرا چنانکه قبلا هم گفته‌ایم این پیامبر ایران باستان از آذربایجان و باحتمال قریب بیقین از مغان اردبیل و دامنه‌های کوه سبلان برخاسته و بقول «دارمستتر»، ایران‌شناس معروف فرانسوی، کتاب خود را بزبان مردم محل

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۵۸

که همان زبان مادها بود، ترتیب داده است. با این بیان میتوان گفت که زبان اوستائی قدیمترین زبان آریائی است که احیانا اردبیلیان باستان بدان سخن میگفته‌اند.

چون مادها شکست خوردند زبان پارسی، بر اثر تسلط هخامنشیان، در آذربایجان نفوذ یافت ولی ساکنان این منطقه باز زبان پیشین خود را حفظ کردند و حتی در عهد سلوکیها و اشکانیها و ساسانیها نیز بزبان آذری، که همان زبان مادی آمیخته با لغاتی از زبان بومیان پیشین بود، سخن میگفتند.

در اینکه ریشه زبان آذری از کجاست اختلاف نظر است. شادروان احمد کسروی آنرا نیمزبانی از فارسی دانسته ولی مؤلف «دائرة المعارف اسلامیة ایران و همگی شیعه امامیه اثنی عشریه» این گفته را باستناد تحقیقات زبان‌شناسان اروپائی رد کرده نوشته است که «آنان بر وفق دلایل علمی و حسی ریشه زبان آذری را بریشه ترکی رسانیده‌اند».

این گفتار خود محتاج تأمل است زیرا آنچه ما در تواریخ خوانده‌ایم آمدن ترکها بایران بعد از بر افتادن سلسله ساسانی آغاز گشته و توطن آنها بخصوص در صفحات آذربایجان دو سه قرن بعد از استقرار اسلام در این سرزمین صورت گرفته است حال آنکه زبان آذری قبل از اسلام نیز در این خطه رواج داشته است. ما چون از تحقیقات زبان‌شناسان اروپائی اطلاع نداریم برای آگاهی خوانندگان دانشمند نوشته آن دائرة المعارف را در اینجا آوردیم ولی آنچه خود از رباعیات باقیمانده آن زبان در میابیم آنها را از لغات ترکی بدور میدانیم.

حمله اعراب به آذربایجان و سکونت طوایفی از آنها در اینحدود، کم‌کم زبان عربی را در محیط اردبیل توسعه داد و لزوم ادای فرایض دینی عربی نیز سبب رشد و رواج روز افزون آن زبان گردید و بتدریج که کتابهای دینی و ادبی بدان زبان تألیف یافت احتیاج بفراتر گرفتن آن بیشتر شد و رواج رسم الخط عربی در روابط

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۵۹

اجتماعی هم شیوع آنرا زیادتیر گردانید تا آنجا که بقول مورخان در قرن دوم هجری اکثر مردم اردبیل بزبان عربی آشنائی داشتند و جمعی نیز بدان زبان تکلم مینمودند اردبیل در گذرگاه تاریخ؛ ج ۲؛ ص ۵۹

قرون بعد بر اثر اتفاقات تاریخی و از جمله ظهور پادشاهانی در مشرق ایران، که بزبان فارسی رشد و توسعه میدادند، بتدریج آن زبان نیز در اینحدود اثر گذاشت و در عهد اتابکان آذربایجان زبان فارسی کم‌کم در میان بعضی از ساکنان این منطقه شایع گشت ولی نتوانست زبان عامه گردد زیرا زبان آذری همچنان نفوذ و قدرت خود را حفظ کرده و تا قرن ششم هجری «آذری زبان آنجا بوده» است.

با اینحال مورخان مینویسند با آنکه زبان آذری زبان عامه مردم این سامان بوده معهذا در امور اداری و دینی، قبل از اسلام از زبانهای پارسی و پهلوی و بعد از تسلط اعراب از زبان آنها استفاده میشده است چنانکه امروز نیز عامه مردم آذربایجان بترکی سخن میگویند ولی در امور دینی از زبان عربی و در کارهای اداری و حتی مکاتبات شخصی از زبان فارسی استفاده میکنند.

نمونه‌هایی از زبان آذری:

امروزه زبان آذری بکلی متروک گردیده و جز نمونه‌هایی که از بعضی از رباعیهای منتسب بحضرت شیخ صفی الدین علیه الرحمه باقی مانده است اثری از آن زبان در دست نیست و از لغات و افعال و مصادر و صرف و نحو آن زبان نیز اطلاعات کامل و کافی موجود نمیباشد.

مؤلف کتاب «زندگانی شاه اسماعیل اول» نوشته است که «زبان مردم اردبیل در عهد شیخ صفی الدین لهجه آذری بود. آذری زبانی است بین کردی و طالشی یا کردی و مازندرانی و شبیه بهرسه. بطوریکه امروز بسیاری از کلمات آن برای مردم طالش و کردها مفهوم است».

این مؤلف از قول صاحب صفوة الصفا نقل میکند که وقتی شیخ صفی الدین با فرزندش سید صدر الدین موسی در موردی سخن میگفت بدین عبارت بگفته او جواب داد «کار نمونده بی کار تموم بی». کسروی در کتاب «آذری یا زبان باستان آذربایگان» اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۶۰

این داستان را از قول مؤلف صفوة الصفا چنین آورده است که «شیخ صدر الدین خلد الله برکته فرمود که از شیخ سوال کردم وقتیکه بحضرت شیخ زاهد رسیدی از دل خبر داشتی؟ شیخ قدس سره فرمود بزبان اردبیلی - کار بمانده کار تمام بری - یعنی ای خانه آبادان کار تمام بود اما تنبیه مرشد وامانده بود». آنگاه کسروی اضافه میکند که زبان اردبیل و همگی آذربایجان آذری بود لیکن هر شهر تفاوتی از حیث لهجه با شهرهای دیگر داشت.

در کتاب «سلسله النسب صفویه» دو بیتی‌هایی از زبان آذری ضبط شده که منتسب به شیخ صفی الدین می باشد و ما چند نمونه از آنها را در اینجا میآوریم:

دیره کین سر بسودای تو کیچی دیره کین چش چو خونین اسره ریچی

دیره سر باستانه اچ ته دارم خوه نه واجی کووربختی چو کیچی

یعنی: دیری است که این سر بسودای تو سرگردان است، دیری است که این چشم همچو خون اشک میریزد.

دیری است که سر باستانه تو دارم، خدا نگفته است که کوربختی را چنین سرگردان کنی.

بنه درده ژران از بوجینم دردرنده پاشان برم چون خاک چون گرد

مرگ ژیرم بمیان دردمندان بورره باویان بهمراهی شوم برد

یعنی بگذار درد همه دردمندان بر جان حزین من باشد و خاکپای قدمهای ایشان باشم. حیات و مماتم در میان دردمندان باشد که ایشان همراه و رفیقان من در معرفت حقایق عالم توحید میباشند.

صفیم صافیم کنجان نمایم بدل درده ژرم تن بی دوایم

کس بهستی ره نبرده باویان از به نیستی چو یاران خاک پایم

یعنی صفی صافدل هستم و راهنمای طالبان گنجهای اسرار حق میباشم. با اینهمه دلم دردمند است و تنم بی درمان زیرا که هیچکس بعجب و پندار بعالم وحدت

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۶۱

و حقیقت راه نبرده و من از بی یقینی و فروتنی خاکپای درویشانم.

از این زبان هنوز کلماتی در زبان اردبیلیان دیده میشود مثل «درده ژر» که بصورت «درده جر» استعمال میشود و در مورد کسانی بکار میرود که زرد و ضعیف و لاغر و مریض احوال باشند. همچنین کلمات دیگری مثل «وریان» بمعنی بند آب و «کوشن» بمعنی کشتزار و برخی دیگر که هم اکنون در زبان اردبیلیها معمول میباشد.

چنانکه گفتیم این زبان تا قرن ششم هجری و حتی مدتی بعد از آن نیز در اینحدود معمول بود و بیشتر مورخان که در آنعهد

درباره اردبیل و آذربایجان سخن گفته‌اند زبان مردم این سامان را آذری نوشته‌اند با این تفاوت که زبان مردم اردبیل نسبت بجاهای دیگر سخت و برای دیگران ناآشنا تر و غیر قابل فهم بوده است. تا آنجا که یاقوت حموی که در سال ۶۱۷ هجری اردبیل را دیده است نوشته است که آنان بزبان آذری سخن گویند و جز خودشان کسی آنرا نمی‌فهمد.

امروزه در اردبیل و آذربایجان کسی بزبان آذری آشنائی ندارد ولی بقول مؤلف «مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال» بخش شاهرود خلخال با ۳۵ پارچه قریه بدان زبان تکلم مینمایند.

علاوه بر آذری زبان ارمنی نیز در این شهر رواج داشته است. این موضوع را «ابو اسحق ابراهیم اصطخری» مؤلف کتاب مسالک و ممالک در قرن چهارم هجری نیز تصریح کرده مینویسد «مردمان اردبیل زبان ارمنی دانند».

آشنائی اردبیلیان بزبان ارمنی در آنعهد یک امر عادی بوده است زیرا صرفنظر از آنکه حدود ارمنستان آنروز تا نزدیکیهای این ولایت کشیده میشد سکونت جمعی از این جماعت مسیحی در اردبیل و روابط صمیمانه مردم با آنان نیز، دانستن چنین زبانی را ایجاب میکرد. بعلاوه موقعیت جغرافیائی و بازرگانی این شهر نیز آشنائی مردم را بزبانهای رائج آنروز ضروری میساخت. چه اردبیل بطوریکه گفته‌ایم،

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۶۲

مرکز تجارت آذربایجان بود و بر سر شاخه‌ای از جاده معروف ابریشم قرار داشت و چون بازرگانان نواحی مختلف ایران و ماورای ارس در آنجا مقیم بودند، آشنائی بزبانهای آنانرا بر مردم این شهر تا حدی لازم میساخت و تا نیمقرن پیش هم که ارامنه در اردبیل سکونت داشتند مردم بزبان آنها آشنا بودند.

زبان ترکی:

زبان ترکی ره آورد ترکان است که با نفوذ تدریجی آنها در این منطقه کم کم رائج گشته است. آمدن ترکان بایران بعد از اسلام صورت گرفته است. در عهد اشکانیان و ساسانیان طوایف ترک نژاد برای بدست آوردن مراتع و چراگاه از مشرق بسمت ایران پیش می‌آمدند ولی با اقتداری که دولتهای اشکانی و ساسانی داشتند اجازه ورود بایران نمی‌یافتند. چون ساسانیان منقرض شدند و خلافت بغداد نیز در شرق رو بضعف نهاد قبایل ترک بداخل ایران نفوذ کردند و با کثری که داشتند حکام محلی را مرعوب خود ساختند و حتی دست بسلاح برده بجنک ایستادند و سرانجام با غلبه بر حکمرانان، خود بحکومت نشستند و مثل سلجوقیان سلسله‌هائی بوجود آوردند.

از آن بعد مرزهای ایران بروی آنها باز شد و طوایف ترک بهر قسمتی از این ملک که خواستند راه یافتند. آذربایجان و بویژه ناحیه اردبیل، بر اثر مراتع کم نظیری که داشت، بهترین محل برای پرورش دامهای آنان شد و ولایت اردبیل محل هجوم و استقرار عشایر ترک گردید. اینان در نقاط مستعد نشیمن کردند و حتی برای خود دیه و قریه ساختند و چون حکومت مرکزی در دست آنان بود نسبت بیومیان و ساکنان محلی تفوق و برتری یافتند.

قابل توجه است که اردبیلیهای دیرجوش آنروز، سالها و بلکه قرنهای از اختلاط با ترکان احتراز داشتند و آنانرا بیگانگانی می‌پنداشتند که به پشتیبانی دولت ترک نژاد سلجوقی بدین منطقه آمده سکنی گزیده بودند. حتی قرنهای بعد نیز که

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۶۳

سلجوقیان از حکومت بر کنار گشته و مغولها در ایران فرمانروا بودند باز سکنه اردبیل ترکان را از خود نمی‌دانستند و آنها را نژاد و مردمی غیر از خویش تصور میکردند.

این گفته برمبنای حکایات متعددی است که ابن بزاز در صفوة الصفا آورده و در آنها امتیاز محلی‌ها و ترکان را ناخود آگاه متذکر

شده است. مثلاً- در یکی از حکایات گفتار «حاجی عادل» نامی را که از شخصیت‌های آنروز اردبیل بوده است در باب مسافرتش از قول «نظام الدین زرگر اردبیلی» چنین آغاز میکند که حاجی عادل گفت «نوبتی با جماعت ترکان همراه بودیم ...» و در حکایات دیگر از آمدن «جماعتی از ترکان» نزد شیخ صفی الدین یا دعوت «جماعتی از ترکان» از شیخ قدس سره برای رفتن به «قراء آنها» سخن میگوید و نظایر آنها ...

طبیعی است که این فاصله بین ترکان و بومیان، که ابن بزاز اینان را تاجیک مینامد، نشر زبان طرفین را نیز در میان همدیگر مشکل میساخت و برخلاف کسبه و سوداگران، که برای رفع نیازمندیهای خود در مراوده‌های معاملاتی جملات و عباراتی از زبان یکدیگر فرا می‌گرفتند، توده‌های عادی زبان طرف دیگر را نمیدانستند یا لاقلاً بومیان محلی چون احساس احتیاج نمیکردند از زبان ترکان مهاجر اطلاع نداشتند.

عدم اختلاط اردبیلیها با قبایل ترک یکنوع مقاومت منفی در مقابل خود خواهیها و احیاناً ظلم و ستم آنها بود ولی بعد از آنکه ترکان خوش نشین خوی شهرگیری و تمدن یافته ترک‌نژادها و ترک‌بازیهای خود را کنار گذاشتند انس و الفتی با آنان پدید آمد و کم‌کم احترام متقابل از هردو طرف بظهور رسید و در این کار مخصوصاً آزادی ترکان قزلباش رومی بوساطت خواجه علی سیاهپوش بیش از همه مؤثر واقع شد.

بطوریکه در جلد اول این کتاب گفته‌ایم امیر تیمور گورکان پس از شکست دادن «ایلدرم بایزید» سلطان عثمانی، جمعی از بزرگان طوایف ترک زبان عثمانی و

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۶۴

شامات را اسیر کرده بسمرقند می‌برد. هنگامیکه باردبیل رسید برای استراحت چند روزی در این شهر توقف نمود و بنا بخواهش خواجه علی سیاهپوش نوه شیخ صفی-الدین، که در خانقاه اردبیل در مسند جدش ارشاد خلائق مینمود، آنها را آزاد کرد. جمعی از آنان که عنوان قزلباش یافته بودند در اینحدود سکونت گزیدند و کم‌کم نفوذ و قدرتی یافتند.

احترام و ارادت زاید الوصف اینان نسبت بخاندان صفوی و حقشناسی اسرای آزاد شده در مقابل رأفت و مهربانیهای اردبیلیان بیش از هرچیز در ابراز محبت بومیان نسبت بدیگر ترکان و تلطیف رفتار ترکان نسبت بتاجیکان مؤثر گشت و موجبات آمیزش و اختلاط آنها را فراهم آورد. از این زمان گسترش زبان ترکی در اردبیل آغاز گشت و کم‌کم در بین عامه رسوخ یافت و زبان رائج مردم گردید.

رواج زبان ترکی در آذربایجان قبل از سلطنت صفویان:

بعضی‌ها چنین پنداشته‌اند که شاه اسماعیل صفوی این زبان را رواج داد و آنرا زبان مردم آذربایجان نمود ولی این گفته‌ها هرآینه بدون توجه بتاریخ بیان شده است زیرا در زمان او بیش از یکصد سال از آزادی و توطن قزلباشها در آن نواحی میگذشت و در اینمدت آنها از حیث نفوذ و نفرات وسعت بیشتری یافته و با آمیزش با ترکانی، که قبل از آنها در اینحدود زندگی میکردند، نسبت ببومیان فزونی قابل ملاحظه‌ای بدست آورده بودند و لذا وقتیکه شاه اسماعیل قیام کرد زبان ترکی بین مردم آذربایجان شایع بود و عامه نیز بدان سخن میگفتند.

با اینحال خود شاه اسماعیل هم بزبان ترکی گرایشی داشت زیرا صرفنظر از آنکه قسمت بزرگی از سپاه و فرماندهان و مقربان و کارگزاران حکومتش از قزلباشها و ترکان بود خود نیز از بطن مادر ترک‌نژاد (دختر اوزون حسن آق قویونلو) بدنیا آمده بود.

او با آنکه بزبان فارسی آشنائی داشت با اطرافیانش بترکی سخن میگفت و

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۶۵

بقول مورخان زبان درباریش نیز ترکی بود و حتی مقامات و مناصب کشوری و لشگری هم اسامی ترکی داشت. شاه اسماعیل اشعاری نیز بترکی سروده و دیوانی که بدیوان خطائی معروف است از خود باقی گذاشته و اینک نمونه‌ای از آن اشعار:

منیم بوتنده کی جانیم علیدورمنیم هم دین و ایمانیم علیدور
گجه گوندوز گره رم روضه سیندهمنیم روضه رضوانیم علیدور
حسن ایله حسینون باغچه سیندهمنیم بلبل خوشخوانیم علیدور
منم بیر قطره سو شاهون یولوندانیم دریای عمانیم علیدور
حاجیلر حج ایدر حنان و منانمنیم حنان و منانیم علیدور
منه بو دفتر و دیوان گره کمزمنیم دفتر و دیوانیم علیدور
یوزنک مصحفینه بنده خطائی بیان علم قرآنیم علیدور

شیخ صفی الدین هم بترکی اشعاری سروده است ولی ابن بزاز در صفوة الصفا مینویسد که او ترکی را مثل عربی و فارسی در مکتب آموخته است. متانت اشعار او هم حکایت از آن دارد و ابیات زیر نمونه‌ای از اشعار ترکی او میباشد:

ای رونق بهار و چمن گل موسن نه سن؟ ای اختیاری الدن آلان یلموسن نه سن!

دور یوزونده سبزه خطون گوره‌ن دیرریحان موسن بنفشه و سنبل موسن نه سن؟

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۶۶ خوش جنگجو گلور گوزیمه قاش و کیپریگونای گوزلری حرامی قراول موسن نه سن؟

ای کو گلمون خرابه سی آهو لر اویناقی دیوانه لریاتاقی مگر چول موسن نه سن؟

افغان و آه دور گجه گوندوز ایشون صفی قمری موسن بوباغده بلبل موسن نه سن؟

کسانی که از لحاظ ادب بزبان ترکی آشنا باشند میدانند که این ابیات چقدر ادیبانه است و در طراز اشعار بزرگترین شعرائی میباشد که بدان زبان شعر سروده‌اند.

باری زبان ترکی از آن عهد در آذربایجان ماندگار شد و چنانکه گفتیم زبان عامه گردید و امروزه نه تنها مردم اردبیل بلکه همه آذربایجان بدان زبان سخن میگویند.

در سالهای قبل از جنگ بین الملل دوم، دولت ایران با توجه ببعضی اشکالات اجتماعی و سیاسی، که هرآینه تکلم آذربایجانیان بزبان ترکی سبب احتمالی آنها تصور میشد، درصدد برآمد زبان فارسی را در آذربایجان رواج دهد ولی بجای آنکه از یک طریق منطقی بدین کار اقدام کند و فی المثل با طرح برنامه‌های اساسی از کودکان و دبستان شروع نماید، کارمندان ترک زبان و محلی ادارات را بشهرستانهای دیگر منتقل ساخت و بجای آنها کارکنان فارسی زبان از ولایات دیگر بدانجا آورد.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۶۷

این کار چون نسنجیده و حساب نشده بود نه تنها در نشر زبان فارسی اثری نکرد بلکه کار مردم را هم از جهت روابط اداری آنها با مؤسسات دولتی، مشکل گردانید و چون مأموران فارسی زبان مجبور بمراوده با سکنه محلی بودند، بجای آنکه دیگران را وادار بتکلم بزبان خود کنند، بناچار خود زبان ترکی یاد گرفتند.

وقوع جنگ جهانی دوم و اشغال ایران از طرف سپاه روس و انگلیس موجب بهم خوردن این برنامه گردید و هرکسی بجای خود بازگشت.

در عهدیکه ما بجمع‌آوری این کتاب مشغولیم اردبیلیان عموماً بترکی سخن میگویند ولی خواندن و نوشتن آنرا نمیدانند زیرا زبان آنها رسم الخط و الفبای خاصی ندارد و حتی کلمات و افعال آن با زبان ترکی‌ایکه در قفقاز و ترکیه رائج است یکسان نمیشد.

مکاتبات مردم کلا- بزبان فارسی صورت میگیرد و مؤلفات دانشمندان نیز بدان زبان تألیف میشود. شعرا، جز آنهاییکه در رثاء و تعزیت پیشوایان مذهبی شعر میگویند، اشعار خود را بزبان فارسی میسرایند. برنامه تحصیلات در مدارس نیز، مثل همه جای ایران فارسی است و در نتیجه اکثریت قریب باتفاق کسانی که سن آنها امروزه بین ۱۰ تا ۲۰ سال است بدان زبان آشنائی دارند و توسعه ارتباطات و مسافرتها بین این شهر و مناطق فارسی زبان، دیگران را نیز با زبان فارسی مأنوس ساخته است تا آنجا که مسافران غیر آذربایجانی از لحاظ تفهیم مطالب خود بزبان فارسی احساس ناراحتی نمیکند و چون صنعت «توریسم» توسعه یافته است بعضی از کسبه کلمات و جملاتی نیز بزبان انگلیسی میدانند.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۶۸

فصل دوم دین و مذهب مردم اردبیل

دین اردبیلیان قبل از اسلام:

مورخانی که در باب مآدها مطالعاتی کرده‌اند عموماً متفق القولند که آذربایجان کنونی در تاریخ قدیم جزو قلمرو آن قوم آریائی بود و اینان پس از آنکه باین نقطه از فلات ایران آمده‌اند بومیان را از آنجا رانده یا مطیع خویش ساخته‌اند و بساط حکومت و فرمانروائی گسترده در این سامان توطن اختیار کرده‌اند.

جای تأسف است که از آن قوم در این خطه آثاری باقی نمانده، یا بدست نیامده است تا محققان را بدرجه تمدن و زبان و مذهب و دیگر شئون اجتماعی آنها راهنمایی کند و از این رهگذر اطلاعات قابل توجهی در اختیار علاقمندان بگذارد.

از این جهت نظریاتی که در این باره و فی المثل در باب مذهب آنان بیان شده چه بسا که بر مبنای نیروی اندیشه صورت گرفته یا هرآینه بر استنتاجات شخصی مبتنی بوده است.

رویه‌مرفته مورخان معتقدند که مآدها مذهب «هرمزد» پرستی داشتند و این هرمزد همان است که بعدها در کیش زردشتی بنام آهو را مزدا و خالق نیکبها تعریف گشته است. دانشمندان مذکور، که دارمستتر ایران‌شناس فرانسوی از جمله آنهاست و اوستا کتاب دینی زردشتیان را ترجمه کرده است، چنین می‌پندارند که روحانیان

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۶۹

آئین مآدها، یعنی مغها، دین شایع را بخرافات و ترهات و جادوگری و ساحری آلوده بودند زردشت برای اصلاح آن پیاخاست و شروع بدعوت مردم باصول واقعی دین نمود.

ما در جلد اول این کتاب راجع بزردشت و بعثت و دعوت‌های اولیه‌اش سخنانی گفته‌ایم و در اینجا نیازی بتکرار آنها نمی‌بینیم فقط بر سبیل یادآوری می‌گوئیم که در دوران قبل از ظهور زردشت، مرکز تربیت روحانیان دینی در مغان اردبیل بود و سبب تسمیه آنجا به «مغان» هم سکونت مغها در آن خطه گشته است.

زردشت نیز که بگفته مورخان یکی از روحانیان آئین هورمزد بود بزعم قوی از این نقطه برخاسته درصدد پیراستن مذهب از اوهام و خرافات برآمده است و با ارائه اوستا مردم را بآئین خویش فراخوانده است. اما مغها بمخالفت با وی قیام کرده عرصه را بر آن روحانی صدیق تنگ نموده‌اند و او از ترس جان یا بامید پیشرفت امر تبلیغ، بمشرق ایران و توران مهاجرت کرده و سرنوشتی را که بر او مقدر بوده است پیدا کرده است.

آنچه از این گفتار نتیجه میگیریم اینست که ساکنان باستانی اردبیل، که از طایفه ماد و بازماندگان بومیان اولیه بوده‌اند، بقول مورخان، مذهب هورمزدپرستی داشته‌اند بعد که زردشت قیام کرده و در دشت مغان و اردبیل و دامنه‌های سبلان و سپس در اطراف دریاچه

«ارومیه» بتبلیغ احکام دین پرداخته جمعی از مردم بدان آئین گرویده‌اند. ولی چون مغهای دیگر بمخالفت با وی برخاسته‌اند کیش او در آن ناحیه پیشرفتی نکرده است.

ما از آئین هرمزپرستی اطلاعی نداریم ولی از این نوشته مورخان که گفته‌اند زردشت آن دین را از اباطیل و اوهام زدود نتیجه میگیریم که اگر چنین باشد و آئین زردشت همان دین اصلاح شده مردم باستان شود در آنصورت باید قبول کرد که دین اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۷۰

مذکور مثل آئین زردشت مبتنی بر ثنویت بوده و در مقابل هورمزد که آفریننده نور و نیکیها بوده است بوجود خبیثی نیز اعتقاد داشته‌اند که خالق بدیها و تاریکیها چوپانان برای چرانیدن گوسفندان خود تا نزدیک قله اصلی سبلان بالا میروند.

بوده است و زردشت پس از آنکه آن دین را از خرافات پاک ساخته این دو منشاء قدرت را بنامهای «اهورامزدا» و «انگرمه‌نیو» یا اهریمن معرفی کرده است.

مؤلف تاریخ ادیان نوشته است آریاها دو هزار سال پیش از میلاد مسیح در شرق دریای خزر زندگی میکردند و به پندار و گفتار نیک پای‌بند بودند. آتش را مقدس

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۷۱

میشمردند و فروزندگان آنرا آذربان میگفتند. آئین آنها مزدائی و خدای بزرگ در دین آنها اهورامزدا بود. بعد از آهورامزدا «میترا» الهه نور «و آناهیتا» ربّه النوع آب و گیاه را بزرگ میداشتند. پرستش آتش و تجلیل از آن، از عهد زردشت بعد اهمیت زیادی پیدا کرد. همین آریاها بودند که کم‌کم بفلات ایران سرازیر گشتند و در این فلات منجمله در اردبیل و آذربایجان جای بومیان را گرفتند.

بعضی از مورخان اسلامی ایران چنین پنداشته‌اند که زردشت از شریعت ابراهیم (ع) استفاده کرده و حتی کتاب او نیز بخشی از صحف ابراهیم میباشد. این دسته نوشته‌اند که قبل از زردشت ایرانیان بت پرست بودند. بعد از زردشت آتش پرست شدند. عبدی بیگ در تکملة الاخبار این مطلب را چنین آورده است که «چون سی سال از سلطنت گشتاسب گذشت از دهشت که بزردشت مشهور است دین گبری عیان کرده دعوی پیغمبری کرد و کتاب زند ظاهر ساخت که از آسمان آمده، حال آنکه در کتاب لغات فرس زند را نوشته‌اند که کتاب گبران و استاواستا را که هردو تعبیه زند است. و نوشته‌اند که زند و پازند دو کتاب است از صحف ابراهیم. پس آنچه از آسمان آمده صحف ابراهیم باشد نه زند. غایتش بعضی احکام زردشت از روی صحف ابراهیم علیه السلام جمع کرده زند نام نهاده باشد.

در تاریخ جلالی نوشته است که زردشت از دهی بود که در اوغان آذربایجان واقع است. شرف ملازمت الیسع نبی دریافت. پیش از آن دین فرس دین ضالی و بت

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۷۲

پرستی بود و چون زردشت بایران آمد دین گبری آورده گشتاسب و سپاه او و اکثر اهل ایران اوغان زردشت نموده دین گبری پذیرفتند. و مجمع موغان آتشکده بود و مغان را که بواو (موغان) یا بی‌واو (مغان) توان نوشت جمع مغ است و در لغات فرس مغ را نوشته‌اند که گبر آتش پرست باشد بر ملت ابراهیم علیه السلام و گویند بر ملت زردشت بود که وی پیغمبر آتش پرستان بود. و این بیت عنصری بمثال آورده‌اند:

چو شب رفت و بر دشت پستی گرفت هوا چون مغ آتش پرستی گرفت

مجملاً آن دین از موغان آذربایجان بیرون آمد و آتشکده‌ها را برافروختند چه پیش از زردشت نیز محراب عجم آتش بود. و از زمان هوشنگ این رسم مانده بود بلکه از زمان قابیل بن آدم. و پادشاهان فرس محراب از آتش داشتندی ..».

گویا در عهد نویسنده آن کتاب، یا در زمان تألیف تاریخ جلالی، فرس با عجم فرق داشته است زیرا در عبارات فوق آن دو از هم ممتاز آمده و فرس یا فارس بت پرست و عجم در دین آتش پرستی معرفی گشته است.

باری طبق نوشته مورخان پس از آنکه زردشت در توران کاری از پیش نبرد نزد «ویشتاسب» پادشاه باختر رفت و بعد از آنکه او را بآئین خود در آورد دین او بسرعت در شرق و غرب رواج یافت و چنانکه میدانیم این کیش قبل از سقوط ایران بدست اعراب دین رسمی ایران بود و طبعاً مردم اردبیل نیز بآن دین متدین بودند و آتشکده‌هایی برای پرستش اهورامزدا داشتند اما اکنون از این آتشکده‌ها اثری باقی نیست زیرا ساختمان آنها با گل و خشت و چوب بده و بر اثر برف و بارانیکه بیش از هزار سال بر آنها ریخته شده است منهدم گشته از بین رفته‌اند. با اینحال سکنه اردبیل بلندئی را که مسجد جمعه تاریخی در داخل شهر بر بالای آن قرار دارد جای آتشکده بزرگ این سامان میدانند و این گفته را زبان بزبان از گذشتگان خود نقل مینمایند. عجب آنکه امروز نیز وقتی انسان بر بالای آن بلندی میایستد و ارتفاع آنجا را از اطراف می‌بیند و آنرا با وضع طبیعی زمینهای مجاور مقایسه میکند این گفته را نزدیک بواقع در مییابد.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۷۳

معروف است این بلندی، که مسجد جمعه قدیمی شهر بر روی آن دیده می‌شود، آتشکده قدیم اردبیل بوده است.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۷۴

برای اطلاع آندسته از خوانندگان این کتاب، که مطالعاتی درباره دین زردشت ندارند، اجمالاً میگوئیم که بنا بنوشته «دین کرت»، از کتب معروف زردشتیان، زردشت میگفت که عالم از دو اصل ناشی شده است روشنائی و تاریکی. این دو اصل باهم در منازعه هستند و فیروزمندی و شکست نصیب هر دو میگردد. از این رو عالم بدو قسمت شده لشگر روشنائی یا خوبی و لشگر تاریکی یا بدی. سر سلسله قسمت خوبیها هرمزدا یا «آهورامزدا» و سالار لشگر بدیها اهریمن یا «انگره‌می‌نیو» است.

زردشت به شش وجود مجرد، مثل چهار ملائکه درجه اول دین اسلام، قائل بود که بنام «امش سپنتان» معروفند و بجمعی وجودهای مجرد درجه دوم باسم «یزت» یا ایزد و یزدان نیز اعتقاد داشت که یاران و کمک کنندگان اهورامزدا بودند. برای اهریمن نیز یاری‌دهندگانی تصور مینمود و آنها را «دائوا» یا دیو میخواند.

بعقیده او اهورامزدا خالق نیکبها و اهریمن آفریننده بدیها بود و از این جهت است که کیش او را ثنوی میگویند زیرا بدو خالق و دو خدا اعتقاد داشت. او در کشمکش بین آندو فتح و فیروزی نهائی را از آن اهورامزدا میدانست و برای رستگاری انسان در دنیای بعد از مرگ، مساعدت به اهورامزدا را با عمل به سه اصل پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک ضروری میشمرد.

دین اردبیلیان بعد از ظهور اسلام:

باری پس از آنکه اردبیل بدست سپاه عرب گشاده شد دین اسلام جانشین آئین گذشته گشت و بطوریکه در جای خود گفته‌ایم اولین مسجد جامع اسلام این شهر در سال ۳۵ یا ۳۶ هجری بوسیله «اشعب بن القیس الکندی» ساخته شد و اعتقاد بوجود خدای یگانه جانشین ثنویت کیش زردشتی گردید. مردم در اندک زمانی باحکام قرآن و اصول

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۷۵

دیانت جدید آشنائی یافتند و اهل عطا، که وعاظ و مبلغین موظف اسلامی بودند، آنان را بوظایف و تکالیف شرعی آگاه ساختند. بدیهی است که در بدو ظهور اسلام و حتی در عهد خلفای راشدین، هیچیک از مذاهب مختلفه تسنن و تشیع بمفهوم امروزی وجود نداشت و همه مبلغین سه اصل اساسی اسلام یعنی وحدت خدای بزرگ، نبوت انبیاء بختامیت حضرت محمد (ص) و واقعیت روز بازپسین را بیان میداشتند ولی بعدها که انشعابات از حیث فروع پدیدار گشت و مذاهب اربعه تسنن یکی بعد از دیگری پیدا شد

بعقیده مؤلف ریاض السیاحه «سکنه خراسان و آذربایجان بطریقه ابو حنیفه سلوک میفرمودند مگر مدینه چند».

مردم اردبیل، بطوریکه مورخان دیگر نوشته‌اند، در آئین شافعی وظایف دینی را بعمل می‌آوردند و تا زمان شیخ صفی، و حتی مدتی بعد از وی نیز، اکثراً بدین مذهب بودند تا جائیکه در نوشته‌های بعضی از مورخین اشاراتی دیده میشود که هرآینه خود شیخ را هم در آن مذهب پنداشته‌اند.

پیشوای مذهب شافعی «محمد بن اردیس» است که در سال یکصد و پنجاه هجری در شهر «غزه» متولد گشته است. بعضی از مورخان نوشته‌اند که او از ارادتمندان صمیمی حضرت علی بن ابیطالب (ع) و فرزندان او بود و کسانی که نسبت بآنان حرمت نگه نمیداشتند لعن و نفرین مینمود. او شعری هم در این باره سروده است که آغاز آن چنین است:

إذا فی مجلس ذکر و اعلیاء و شبلیه و فاطمه الزکیه

یقال تجاوز ایا قوم عندهذا من حدیث الرافضیه

برئت الی المهیمن من اناس یرون الرفض حب الفاطمیه

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۷۶

این شعر شافعی طولانی است و در ابیات دیگر آن، پس از تجلیل از خاندان حضرت علی (ع)، کسانی که بطرفداران او و اولادش «رافضی» میگفتند سخت نکوهش نموده و بلعن و نفرین آنها پرداخته است و دارندگان چنین فکری را جاهل خوانده است.

خوانندگان دانشمند میدانند که اولین تاریخ وقایع کربلا و شهادت حضرت حسین بن علی (ع) و یارانش در روز عاشورای سال شصت و یک هجری را نیز شافعی نوشته است و اینکار او هم ناشی از ارادت وی بحضرت علی (ع) و اولادش بوده است.

باری مذهب تشیع که زمینه آن بعد از رحلت حضرت رسول (ص) فراهم شده بود بدست حضرت امام جعفر صادق (ع) ششمین امام شیعیان تأسیس شد و رسمیت یافت. این مذهب همواره با مخالفت دستگاه خلافت و عمال حکومت عباسی مواجه بود و از رشد و نفوذ آن جلوگیری میشد. معهذا ایرانیان که بحضرت علی (ع) و فرزندان و جانشینان وی ایمان و اعتقاد مخصوص داشتند کم‌وبیش و در خفا بتعالیم ائمه اثنی عشری عمل میکردند و در هر شهر و دیاری جمعی از شیعیان، ولو بتعداد قلیلی، پیرو آن مذهب بودند و در اردبیل نیز چنین بود.

حضرت جعفر بن محمد (ع) از دانشمندان بزرگ عهد خود بشمار می‌آمد و طبق نوشته مورخان در آن زمان کسی در عالم اسلام از حیث علم و دانش بپایه او نمیرسید. کورت فریشلر آلمانی در کتاب «امام حسین و ایران» مینویسد که این شخصیت بزرگ روحانی تنها در علم دین تبحر نداشت بلکه در علم ریاضی و شیمی نیز سرآمد دانشمندان روزگار خود بود و حتی حساب «اینفی نی ته زیمال» را میدانست. و در توضیح گفته خود درباره این قسمت از ریاضیات اضافه کرده است که اولین بار این علم در یونان قدیم و قرن‌ها قبل از میلاد مسیح (ع) بوسیله «ارشمید» عنوان شد ولی بعد از آن در تاریخ از کسی نامی دیده نمیشود که راجع بدان علم

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۷۷

اشارتی کند جز جعفر بن محمد (ع) که آنرا تدریس نیز مینمود. آنگاه یادآور میشود که بعد از ایشان نیز از این علم خبری در کتابها دیده نمیشود مگر در عهد کلرو کپرنیک که از علمای بزرگ ریاضی در قرون جدید بوده‌اند. فریشلر مینویسد که در عهد ما فهم و درک این علم حتی برای دانشجویان رشته‌های ریاضی دانشگاه‌های دنیا کار سختی است و جز برای بعضی از اساتید برجسته ریاضی دریافت آن مشکل میباشد.

این نویسنده درباره اطلاعات عمیق و ریشه‌دار امام ششم در علم شیمی نیز سخن میگوید و از قول «جابر بن حیان» دانشمند معروف شیمی آنزمان اضافه میکند که او، یعنی جابر بن حیان، میگفت من هرچه در این علم دارم از جعفر بن محمد (ع) فرا گرفته‌ام.

این تنها قضاوتی نیست که در مورد علم و دانش امام ششم شیعیان از طرف دانشمندان غیر مسلمان شده است بلکه در عصر ما با

رونی که علوم مادی یافته و با دیدیکه علما نسبت بجهان و اجتماعات بشری پیدا کرده‌اند دور از عالم تعصب از آنشخصیت روحانی بعنوان یک دانشمند و نابغه بزرگ علمی نام میبرند. چنانکه اخیراً مرکز تحقیقات اسلامی «استراسبورگ» مطالعات دامنه‌داری تحت عنوان «مغز متفکر جهان شیعه» درباره حضرت صادق (ع) بعمل آورده و چگونگی نبوغ فکری و احاطه کامل او را بر قوانین و نظریه‌هایی در زمینه‌های هیئت، فیزیک، شیمی و روانشناسی، بنحویکه در قرن ما شایع و مورد قبول است، منتشر ساخته است و حق

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۷۸

آنست که شیعیان برای بهتر شناختن پیشوای مذهبی خود آنها را مطالعه نمایند.

انسان وقتی این نوشته‌ها را در باب علم و دانش امام ششم شیعیان میخواند و آنها را با مطالبی که شادروان احمد کسروی در کتاب خود بنام «بخوانند و داوری کنند» مقایسه میکند به ضعف و سطحی بودن نوشته‌های اخیر پی میبرد و گفته‌های او را ناشی از غرض یا عدم اطلاع و دسترسی نویسنده آن بآخذ معتبر میدانند و آرزو میکند که کاش کتابهایی مثل نوشته فریشلر یا نشریه مرکز تحقیقات اسلامی استراسبورگ در زمان حیات کسروی انتشار مییافت و خود وی این نوشته‌های مستدل و مستند را میخواند و درباره مطالبی که در کتاب خود در مورد ائمه شیعه آورده و بعضی کار-های نامساعد کسانی از شیعیان را بحساب آنها گذاشته است داوری مینمود.

اردبیل و مذهب تشیع:

باری در اردبیل نیز با آنکه مذهب شایع آئین شافعی بود باز کسانی بخاندان حضرت علی (ع) ارادت میورزیدند و هروقت مقتضیات زمان برای ترویج آن کیش مساعد میگشت به تبلیغ تشیع میپرداختند.

چنانکه در عهد حکومت مرزبان محمد سالاری چنان شد و چون آن پادشاه از دیلمان گیلان و بر مذهب تشیع بود زمینه پیشرفت این مذهب بیش از پیش فراهم گشت.

این مقتضیات تا سال ۴۲۹ هجری بسیار مساعد بود و شیعیگری هیچگونه مانع و مخالفی نداشت ولی «در آنسال طغرل بیگ بن میکائیل بن سلجوق از پادشاهان سلجوقی بسلطنت رسید و قدغن کرد که در قلمرو سلطنت او نباید اسم علی (ع) در اذان بر زبان آورده شود. از آن بعد در تمام ولایات که جزو حوزه سلطنت طغرل بیگ بن میکائیل

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۷۹

بود بردن نام علی (ع) در اذان ممنوع شد و ... طغرل بیگ هر کس را که تظاهر بشیعه بودن کرد کشت و در تمام قلمرو سلطنت او شیعیان مجبور شدند که تقیه بکنند و آنهاییکه نمیتوانستند تقیه کنند بقتل رسیدند یا اینکه جلای وطن کردند و بجائی رفتند که جزو قلمروی سلطنت آن مرد نباشد».

بعد از سلاجقه کم کم این تعصب ضعیف گشت و در اردبیل، با نفوذ و قدرتی که فرزندان شیخ صفی الدین بدست آوردند، شیعیگری رواج یافت و شیخ جنید و شیخ حیدر صفوی، جد و پدر شاه اسماعیل اول، در زمان خود بحمایت از آن مذهب برخاستند و خود شاه اسماعیل نیز، پس از آنکه بر اریکه قدرت تکیه زد، آنرا مذهب رسمی ایرانیان گردانید. از آن تاریخ مردم این شهر مذهب تشیع اختیار کردند و کنون نیز بدان مذهبند.

گرچه بعضی از نویسندگان، مثل مؤلف «ریاض السیاحه» نوشته‌اند که شاه اسماعیل با ضربات شمشیر مذهب شیعه دوازده امامی را در ایران رواج داد و هر مسلمانی را که دارای مذهب شیعه نبود یا نمیخواست شیعه شود بقتل رسانید اما این نوشته صحیح نیست و در رد آن همین بس که عده‌ای از افسران و سربازان او اهل سنت و جماعت بودند و از او مستمری میگرفتند و پیوسته با وی بسر

میردند .

مورخان اردبیلیان را، بویژه در عهد صفویه، نسبت بمذهب تشیع سخت متعصب نوشته‌اند اما نه بدان معنی که با دارندگان مذاهب دیگر سختگیر باشند. بلکه شیعیان اردبیل در عین آنکه در انجام وظایف دینی تعصب خاصی داشته‌اند با دارندگان مذاهب دیگر با لطف و رأفت مدارا مینمودند و در حق آنان احترام متقابل را رعایت میکردند و اینکار علاوه بر رشد فکری و واقع‌بینی روحانیان بزرگ، معلول موقعیت مهم اقتصادی و تجارتي این شهر نیز بود. زیرا مخالفت با دارندگان مذاهب دیگر منتهی بقطع مراودات بازرگانی میشد و سکنه این شهر هرگز راضی بدین کار نمی‌بودند.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۸۰

غیر شیعیان نیز با توجه بدرجه تعصبات مذهبی در حفظ حرمت مقدسات دینی مردم مراقبت تام داشتند و حتی مسیحیان از تهیه و صرف علنی مشروبات الکلی خودداری مینمودند.

از پیروان مذاهب دیگر بیش از همه ارمنی‌ها در این شهر زندگی میکردند و محله مخصوصی داشتند که بنام آنها ارمنستان خوانده میشد و این محله، که کلیسای کهنه و متروک ارمنیها در آن واقع است، امروز نیز بهمان نام معروف است.

ارمنی‌های اردبیل رویهم رفته مردم نیک فطرتی بودند و با دیگران با مهربانی و احترام زندگی میکردند. شغل بیشتر آنها تجارت و صنعتگری و طبابت بود. در اواخر حکومت قاجار و با از بین رفتن موقعیت خاص تجارتي اردبیل، آنها نیز از این شهر مهاجرت کردند و امروزه هیچ ارمنی در اردبیل زندگی نمیکند و بندرت فرزندان بعضی از آنهائیکه در کلیسای اردبیل مدفونند برای زیارت قبر پدران خود بدین شهر مسافرت مینمایند. لیکن در فصل تابستان بویژه در شهریورماه جمع زیادی از ارمنی‌های آذربایجان و نقاط دیگر برای استفاده از آبهای گرم اردبیل چند روزی به «سرعین» میروند.

کلیمیان هم در اردبیل بیشتر بودند و بشغل تجارت اشتغال داشتند. در بازار سرای بزرگی بود که به «کاروانسرای جهودها» شهرت داشت و تمام حجرات طبقات بالا- و زیرین آن برای تجارت در دست اینان بود. کسان دیگری از آنان نیز طبابت میکردند و امروز سالخوردگان اردبیل از خدمات پزشکی «جهود آقا جان» و دیگران یاد میکنند.

غیر از مسیحی و کلیمی، گرجی و هندی و حتی چینی نیز در این شهر زندگی و تجارت میکردند و همه در اجرای وظایف مذهبی خود آزادی کامل داشتند.

امروزه از هیچیک از این طبقات در این سامان خبری نیست و فقط ساکنان پنج قریه از محال ویلیکیج بمرکزیت «عنبران» مذهب شافعی دارند و از احترام دیگر مسلمانان شیعی مذهب اینحدود برخوردارند.

در تاریخ اردبیل، بویژه در چند قرن اخیر، جنگ و کشتاری بنام اختلاف

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۸۱

مذهبی دیده نمیشود و یا نگارنده از آنها بی‌اطلاع مانده است اما اختلاف بین علمای شریعت با پیروان طریقت مثل همه جا وجود داشته و در قرون ممتدی بین آنان ناسازگاری بوده است.

برخی چنین میندازند که چون در عهد صفویان اهل طریقت از مقام و موقعیت خاصی بهره‌مند بودند شاید نسبت بعلمای روحانی رعایت حال نمی‌نمودند و لذا روحانیان از این امر ناراضی گشته در فرصتهائیکه پیش می‌آمد بتلافی آن برمیخواستند.

طبیعی است که بفرض صحت چنین تصویری، نمیتوان آنرا دلیلی برای این اختلاف دانست مگر آنکه خدای ناکرده اصحاب طریقت را در انجام تکالیف شرعی بکلی بیگانه و یا رهبران شریعت را از روح واقعی اسلام بی‌اطلاع بپنداریم. آنچه محقق است اینستکه اختلاف عالم و عارف مختص باردبیل و دوران بعد از صفوی نبود و در ازمنه و امکان دیگر نیز غالباً بین آنان اختلافاتی پیدا شده و حتی کشمکشهایی هم رخ داده است.

ذکر علت آن اختلافات خارج از موضوع کتاب ماست اما از آنجهت که اردبیل در ادوار مختلف از مراکز مهم تصوف و عرفان بوده است بطور اجمال بدان طریقت نیز اشارتی مینمائیم:

خداشناسی:

از روزیکه بشر بوجود آفریننده‌ای برای جهان توجه یافته همواره در این صدد بوده است که او را کما هو حقّه بشناسد و بکنه و حقیقت کبریائیش پی ببرد. شاید مبالغه نباشد اگر بگوئیم که از نخستین ادوار زندگی انسان، حتی در کلانهای اولیه، کشف علت جهان، که برای مردم کم رشد

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۸۲

آنروز عبارت از محیط محدود زندگی و محسوسات آن بود، و پی بردن به سبب خلقت و تکوین و تطور عالم، قسمت اعظم اندیشه او را تشکیل میداد؛ و هنگامی که وی از حوائج جسمانی فراغتی مییافت درباره محیط و چگونگی تغییرات و علت آنها بتفکر میپرداخت.

طبیعی است که رشد مغزی و فکری انسان، در ادوار مختلف تاریخ، کیفیت تصورات او را درباره مبدء و موضوع و نحوه تفکرش تغییر داده و علتی که فی المثل در پنجاه قرن پیش برای ایجاد اشیاء و محیط زندگی بنظر لازم میآمده با خدائیکه در ده قرن قبل بعنوان خالق جهان توجیه میشده فرق کلی یافته است. و شاید از این رهگذر بوده است که هگل دانشمند معروف آلمانی گفته است «با پیشرفت انسانیت خدا بیشتر ظاهر میگردد».

اگر کوشش بشریت را، در راه خداشناسی، در دوران رشد دماغی وی طبقه‌بندی کنیم بطور کلی بسه طریقه مهم میرسیم: نخست روش عقلی که حکما و فلاسفه از آن پیروی کرده با دلایل و استدلالهای منطقی باثبات واجب الوجود پرداخته‌اند. طبیعی است که این امر خاص دانشمندان بوده است که بچنین مبدائی اعتقاد یافته‌اند و گر نه هرکسی را اثبات وجود خدا و شناختن واقعی او از این راه میسر نگشته است. وانگهی فلاسفه و حکما نیز همه مثل سقراط و افلاطون و ارسطو واقع بین نبوده‌اند بلکه در میان آنها کسانی مثل سوفسطائیان و ایده آلیستها و آته‌ایستها هم پیدا شده‌اند که حتی واقعیت وجود اشیاء عالم را نفی یا اساسا مبدء آفرینشی بنام خدا را انکار کرده‌اند.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۸۳

دسته دوم پیروان شریعتند. اینان در هردوره و زمانی از دینی تبعیت کرده با انجام تشریفات که پیام آوران الهی تشریع فرموده‌اند و ظایف عبودیت خود را در برابر خالق بجای آورده‌اند. اینها خدا را از طریق کتب آسمانی میشناسند و با تعالیمی که از رهبران دینی میگیرند تمایلات معنوی خود را در اعتقاد بمبدء آفرینش ارضاء مینمایند.

تصوف و عرفان:

جماعت سوم اهل طریقتند که معتقدند خدا را با صغری و کبری منطقی و تعالیم و احکام تشریعی نمیتوان شناخت بلکه آن ذات مقدس را فقط از راه دل میتوان دریافت و با کشف و شهود است که میتوان بدو رسید.

پاسکال در اینباره جمله معروفی دارد و میگوید «دل دلایلی دارد که عقل را بدان راه نیست».

بعضی از اینان، که بعنوان صوفی و عارف شناخته میشوند، بنوعی وحدت وجود اعتقاد دارند و از این رهگذر خود را جزئی از وجود کلی تصور مینمایند. روشنتر بگوئیم اینها چنین می‌پندارند که در ازل روح انسان جزئی از هستی مطلق بود و در عالم ملکوت قرار داشت ولی بر اثر خطائی که از او سر زد از آن مبدء عالی دور گشت و از عالم بالاترینی یافته در زندان مادی بدن محبوس

گردد.

بگمان اینان در جهان هیچ مصیبتی برای انسان بالاتر از این جدائی نیست و برای جبران آن خطا شخص باید ریاضت بکشد و از لذایذ دنیوی پرهیز کند تا روح خود را پاک سازد و آنرا آماده وصل با اصل خویش گرداند. ملای روم که خود از عرفای نامی جهان است این جدائی را از زبان «نی» تشریح میکند و سوز و گداز عارف را از اینجهت سبب حزن و اندوه او و قابل ترحم دیگران بیان مینماید و در اول کتاب خود چنین میگوید:

«بشنو از نی چون حکایت میکنندز جدائیا شکایت میکند اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۸۴ کز نیستان تا مرا بیریده انداز نفیرم مرد و زن نالیده اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

هرکسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

هرکه او از همزبانی شد جدایی نوا شد گرچه دارد صد نوا»

این ابیات زمینه ذهنی یک صوفی و عارف واقعی را در باب مبدء و جدائی خود از آن بیان مینماید و مولوی در ابیات دیگری که در این داستان سروده است ما را از واقعیت هستی و نخستین مقام و مرتبه انسان غافل میداند و با تأکید باینکه روح را باید از آلائشهای مادی پاک کرد تا او را شایسته درک اصل نمود، بصراحت میگوید:

«آینه ات دانی چرا غماز نیست ز آنکه ز نگار از رخسار ممتاز نیست

آینه کز رنگ و آلائش جداست پر شعاع نور خورشید خداست

رو تو زنگار از رخ او پاک کن بعد از آن آن نور را ادراک کن»

باری مرد حکیم که از راه عقل خدا را میشناسد گاهی بظاهر خود را مستغنی از تشریفات دیانت می‌پندارد و این از نظر شریعت گناهی بشمار می‌آید. زیرا از نظر انسان متشرع، عبودیت در برابر خالق و بجای آوردن وظایف دینی، اساسی‌ترین وظیفه هرفرد است و بهترین وسیله اظهار این بندگی نیز قبول قول انبیاء و اجرای تشریفات مقرر در باب عبادت میباشد.

اما عارف، که در اصل خود را جزئی از خدا میداند و مثل حسین بن

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۸۵

منصور گفتار «انا الحق» بر زبان می‌آورد یا چون با یزید بسطامی «سبحان ما اعظم شأنی» میگوید و یا مانند ابو القاسم جنید بصراحت ادعا میکند که «لیس فی جبتی سوی الله» غالباً در این اندیشه است که خویشتن را از آلائش نفس اماره برهاند و با اصل خود پیوند یابد. ازاین رو گاهی «سر بجیب تفکر فرو میرد» و زمانی در «عالم خلسه» وجود مادی خود را فراموش میکند و معتقد است که در این راه «جان شود زنده چون بمیرد تن» و همواره مترنم این بیت است که:

«حجاب چهره جان میشود غبار تنم خوش آندمی که از این چهره پرده برفکنم»

ما یکبار نیز یادآور شده‌ایم که نباید از صوفی و عارف واقعی، مفاهیم مبتدلی در ذهن داشت و عرفا و صوفیان را درماندگان ژولیده و پشم‌آلودی تصور نمود که بوظایف دنیوی و انسانی خویش پشت پازده خود را از غوغای زندگی بکنار کشیده‌اند. طبعاً در بین صوفیان نیز چنین کسان بی‌بند و باری، چنانکه در هر صنف و دسته‌ای هست، زیاد میتوان یافت لیکن تصوف و عرفان واقعی با اعمال و رفتار این قبیل افراد انطباق ندارد و تنبلی و گوشه‌گیری و سربرار اجتماع گشتن غیر از ریاضت برای تزکیه نفس و آماده ساختن روح بمنظور وصول بحق است. چهل روز روزه گرفتن و روزی با یک بادام و یک جرعه آب افطار کردن تن آسائی و گوشه‌گیری نیست بلکه امر بس سخت و طاقت‌فرسائی است که از عهده هرکسی بر نمی‌آید. نفس انسان مانند اسب سرکشی است که جلو گرفتن از آن کار مشکل و دشواری میباشد و پشت پا زدن بخواسته‌های آن همه جا بعنوان جهاد اکبر تعریف گشته است. از این نظر میتوان

گفت که عرفا مردان با اراده‌ای بوده‌اند که از آنهمه لذایذ دنیوی چشم پوشیده و وصول بحق را تنها هدف و مطلوب خود قرار داده‌اند در عین حال وظایف زندگی اجتماعی را نیز بنحو کاملی بانجام رسانیده‌اند.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۸۶

جمعی از عرفای اردیبل در مقابل در ورودی بقعه شیخ جبرائیل در کلخوران

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۸۷

اختلاف علما و عرفا:

سخن از اختلاف ارباب شریعت با پیروان طریقت ما را وادار بتوضیح مختصری در آن باب مینماید زیرا ممکن است همه خوانندگان این کتاب، در این قسمت مطالعاتی نداشته و ابهاماتی پیدا کنند، و آن اینست که در طول تاریخ اسلام غالباً بین علمای شریعت با سالکان طریقت تیرگی‌هایی رخ داده و گاهی دامنه اختلافات بتکفیر دسته اخیر و حتی قتل آنها کشیده شده است.

در چگونگی این اختلاف و وسعت محیط آن نیز علم و دانش و عقل و درایت علما و نحوه رفتار و عملکرد عرفا دخالت انکارناپذیری داشته است. هرچه روحانی شرعی عالمتر و آشناتر بروح دیانت بوده و عارف نیز مقتضیات اجتماعی زمان را مورد توجه قرار داده است این اختلاف بحداقل ممکن رسیده ولی در موارد دیگر، بویژه هنگامی که العیاذ باللّٰه علاقه به تفوق اجتماعی و ریاست و مال نیز برای طرفین پیدا شده، به برخوردهای اسف‌آوری منتهی گشته است.

در صدر اسلام علم و عرفان باهم توأم بوده و شاید یکی دو قرن این روش ادامه داشت ولی از زمان خلافت عباسیان، بخصوص از زمان حکومت هرون الرشید بعد، که مطالعات فلسفی در جهان اسلام معمول گشته، چنین انشعابی پیدا شده و عالم و عارف از هم متمایز گردیده است.

در اختلاف بین این دو دسته طرز رفتار و عملکرد صوفیان نیز بمقیاس وسیعی اثر داشته است. عارفی که دل خانه خدا ساخته باحکام الهی گردن می‌نهد طبعاً بتکالیف شرعی خود هم عمل مینماید ولی برخی از آنان پیدا شده‌اند که آیه شریفه «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» را مستمسک قرار داده چنین گفته‌اند که چون در مورد حضرت باری تعالی بمرحله یقین رسیده‌اند دیگر وظیفه‌ای از حیث عبادت ندارند.

علمای شرعی بر این گفته ایراد کرده یقین را غیر از آن دانسته‌اند که عرفا مدعی آنند و این گفته را بر سیل سو آل عنوان نموده‌اند: مگر هرکسی که دست در دست مرشدی داد یا با او راد و اذکار خاصی، که گاه نیز خود مریدان از معنای آن بی‌اطلاعند، چند روزی بذکر پرداخت میتواند درباره خدای متعال به «یقین» برسد و بدین عنوان

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۸۸

از تکالیف شرعی مستغنی گردد؟ مگر بزرگترین عارف اسلامی، بعد از شخص پیغمبر (ص) حضرت علی (ع) نبود که در مکتب نبوی، هم از طریق شریعت و هم از راه شهود و اشراق به «یقین» رسیده بود. با اینحال هیچ عبادت شرعی از او فوت نگردید و هنگام نماز چنان محو عظمت و جلالت کبریائی میشد که از خود و «ما سوی الله» بیخبر میگشت. تا آنجا که سرانجام نیز در محراب عبادت شربت شهادت نوشید.

در اینجا است که بعضی از دانشمندان بین صوفی و عارف فرق گذاشته عارف را صوفنی دانسته‌اند که دل «خانه خدا» سازد و طریقت را متمم شریعت بداند.

زمان هرچه بما نزدیکتر شده سیاست نیز در اختلاف بین آنها دخالت یافته و قدرت و ضعف حکومتها در ضعف و شدت آنها مؤثر بوده است. ولی در عهدیکه ما زندگی میکنیم از این اختلافات اثری دیده نمیشود زیرا سطح علمی اکثریت روحانیان شرعی،

بمقتضای تحولات علمی و فنی جهان، بالاتر گشته و تعصبات سابق مبدل بنوعی همزیستی و حتی اخوت گردیده است. خانقاه‌های طریقت بدون مزاحمت دایر است و عالم و عارف در همه نقاط با محبت و وداد در کنار هم زندگی میکنند.

عرفان در اردبیل:

باری صوفیان قدیم اردبیل عارفان خداشناسی بودند و با فضیلت و تقوی زندگی میکردند و در عین حال، که دل از مطامع دنیا شسته بکنج سلامت نشسته بودند، اصول شریعت را نیز چراغ راه هدایت خود قرار داده با خلوص عقیدت بدانها عمل مینمودند. همین شیخ صفی الدین، که امروز عرفان و صوفیگری اردبیل با نام او در ذهن دانشمندان متداعی میگردد، در عین سلوک در طریقت، عالم بعلم شریعت نیز بود. قرآن و احادیث اسلامی را تفسیر و تعلیم میکرد. مثل یک عالم روحانی در مسجد جامع شهر نماز جماعت میخواند. بادیات عصر خود مانند یک دانشمند ادبی آشنائی کامل داشت. عالیتین مضامین معنوی را در قالب کلمات و اشعار نغز فارسی و آذری و ترکی بیان مینمود و مانند محترمین وقت با سلاطین و بزرگان نشست و برخاست داشت. در عین حال چهل‌ها روز نیز بقصد عبادت و توجه بخدا از دنیا میبرد و در خلوتی می‌نشست. قائم‌اللیل و صائم - النهار میشد تا با ریاضت دادن به تن، جانش بیش از پیش زنده گردد و در راه

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۸۹

وصل با اصل آماده‌تر شود.

در جلد اول این کتاب گفته‌ایم که تصوف و عرفان با شیخ صفی الدین در اردبیل پیدا نشده و این منطقه از زمان او دار الارشاد نگشته است بلکه قرن‌ها قبل از وی نیز اردبیل از این حیث شهرت و موقعیت مهمی داشت و صوفیان بزرگواری که از مفاخر پویندگان راه حق بوده‌اند در این شهر زندگی کرده رهروان زیادی تربیت نموده‌اند که شیخ صفی هم یکی از آنها بوده است و آنچه از تواریخ بر می‌آید اینست که توجه معنوی کسانی مثل ابو الفرج اردبیلی بوده است که روح سرگشته اسحق بن جبرائیل کلخورانی را مجذوب خود کرده و استعداد درونی ویرا برای درک حقایق معنوی، از قوه بفعل آورده است. چنانکه عنایت عارف والامقام دیگر، یعنی ام الربانی خواجه کمال الدین عربشاهی اردبیلی نیز پدرش امین الدین جبرائیل را منقلب ساخته او را بطریق عرفان هدایت نموده است.

در باب اینکه چرا اردبیل در طول قرن‌ها منشاء عرفان و تصوف بوده هیچ اشارتی در کتابها نرفته یا لااقل بنظر نگارنده نرسیده است. لیکن در مقالات صفوة الصفا جمله‌ای هست که ممکن است در رفع این مجهول تا حدی ما را یاری کند و آن اینست که ابن بزاز مؤلف آن کتاب در اتفاقات دوران جوانی شیخ صفی الدین مینویسد که او «بکوه سبلان بیشتر میرفت زیرا مردان خدا آنجا بیشتر بودند».

کوه سبلان چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم از قدیم الایام جنبه قداستی بین ساکنان این حدود داشت و نه تنها در عهد اسلام حتی قرن‌ها قبل از آن نیز زیارتگاه مردم بود.

تا آنجا که بعقیده بعضی از مورخین فریدون وقتی بسلطنت برگزیده شد در دامنه‌های این کوه عبادت میکرد و زردشت نیز نخستین بار در دامنه‌های آن کوه بتبلیغ احکام دین پرداخت.

در جلد اول، در دوره اسلام هم اخباری از مورخان قدیم آوردیم و گفتار حمد الله مستوفی را بنقل از عجائب المخلوقات نوشتیم که حضرت رسول (ص) نیز بودن قبری از قبور انبیاء را در بالای آن کوه بیان فرموده و به جاری شدن چشمه‌ای از چشمه‌های بهشت در آن اشارت کرده است.

جمعی از متفکرین معتقدند که محیط طبیعی انسان در چگونگی رشد معنوی

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۹۰

اینجا دهانه آتشفشان خاموش سبلان است که هزاران سال است بیک استخر بسیار بزرگ و با عمق ناپیدا مبدل گشته است.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۹۱

و زمینه‌های ذهنی او اثر قابل توجهی دارد و مشاهده و تماشای آن، توجه آدمی را بیک قدرت قاهر لا-یتناهی و لا-یزال جلب مینماید. در این باب بعضی‌ها تا آنجا پیش رفته‌اند که از قوه بفعل در آمدن استعداد معنوی بعضی از انبیای بنی اسرائیل را هم در نتیجه زندگی آنها در دشتها و کوهستانهای قابل توجه فلسطین میدانند و از این رهگذر جمع دیگری حدیثی را نیز قبول مینمایند که بموجب آن لحظه‌ای فکر درباره جهان و خلقت آن، که بدون تردید تعقل درباره آفریننده آن است، برتر از عبادت ثقلین میباشد.

ما متأسفیم که درباره عرفای اردبیل، که قبل از شیخ صفی الدین یا بعد از انقراض صفویه، در این شهر بارشاد مریدان پرداخته و در عالم عرفان و صفا مقامات والائی یافته‌اند، وسیله تحقیق نیافتیم و از شخصیت کسانی مثل همین شیخ ابو الفرج اردبیلی که از مریدان شیخ جنید بغدادی بوده است، یا رکن الدین محیی اردبیلی، که از شیخ شهاب الدین سهروردی پیروی میکرده و شیخ صفی الدین در مزار او بذکر و فکر میپرداخت، آگاه نشدیم و حتی از زمان حیات و ممات آنها نیز اطلاعات صحیحی بدست نیاوردیم. چنانکه پیر ابو سعید را هم که قبر او زیارتگاه شیخ صفی بوده است از جهت کاملتر میساختیم، ناکام ماندیم. چه غالب آنها شخصیت‌های بزرگواری بوده‌اند و مقامات معنوی قابل توجهی داشته‌اند و حتی بنا بنوشته بعضی‌ها، برخی از آنها صاحبان کشف و کرامات نیز بوده‌اند. کتاب صفوة الصفا درباره پیر عبد الملک، که کنون نیز قبرش در وسط مسجدی بهمان نام باقی است، مینویسد که شیخ صفی الدین در مراجعت از یک سفر، شبی دیر وقتی بشهر رسید و نتوانست بخانه خود برود لذا در مسجدی، که مشهور به شیخ عالم ربانی پیر عبد الملک ر ه. است، در آمد. مزار پیر جنب مسجد بود و پنجره‌ای بمسجد داشت. مؤذن مسجد، که در خانه‌اش خوابیده بود، پیر را در خواب دید که او را از بودن چنان مهمانی در مسجد آگاه میکرد و بدو دستور میداد بمسجد رفته از او پذیرائی

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۹۲

کند. مؤذن از خواب بیدار شد ولی بتصور آنکه رؤیای صادقه نیست سر ببالین نهاد و بخواب رفت. بار دیگر پیر را در خواب دید و تأکید او را دریافت و از خواب پرید. لیکن بفکر آنکه خواب رحمانی نیست دوباره خوابید. برای سومین بار پیر بخواب وی آمد و از اینکه او در پذیرائی از میهمان قصور مینماید ویرا مورد عتاب قرار داد. مؤذن در مقابل اصرار پیر عذر آورد و گفت که چیزی ندارد تا از مهمان با آن پذیرائی کند. شیخ در جواب بعسل و کره‌ای که وی در صندوقچه داشت اشاره کرد. مؤذن از خانه بدر آمد و بمسجد درآمد ولی با اکراه. چون هوا تاریک و سرد بود از مهمان عذر خواست که چیزی ندارد تا از وی پذیرائی کند اما شیخ بگفته پیر در باب عسل و کره اشاره کرد و مؤذن از گفته خود شرمند گردید.

ما درباره شناسائی این مشایخ طریقت، که صوفیان عهد شیخ صفی الدین از آنها بزرگواری یاد میکنند، تلاش زیادی کردیم و از بعضی از همشهریان خود، که در سلسله‌های گوناگون عرفان و تصوفند، پرس و جوها نمودیم ولی اطلاعاتی که بتوان آنها را با مستندات تاریخی در این کتاب آورد بدست نیاوردیم و از حالات اقطاب دیگری مثل پیر «گنجه بگول»، «پیر میندیشین»، «پیر احمد»، «شیخ مجد الدین کاکلی» که همدرس و بحث شیخ عطار بوده است و ... دهها تن از بزرگان عرفان و مردان حق، که فقط نامی از آنان در صفوة الصفا باقی است، آگاهی نیافتیم و چنانکه گفتیم حتی تاریخ حیات و مرگ آنها را نیز ندانستیم. در مورد بعضی نیز که اطلاعاتی بدست آوردیم باختلافات فاحشی درباره آنها برخوردیم. مثل شیخ ابو ذرعه اردبیلی که از عرفای معروف قرن چهارم و دهه اول قرن پنجم هجری بود و قاضی ابو سعید صاحب کتاب الانساب ضمن اشاره ببعضی از بزرگان اردبیل درباره او مینویسد «منهم ابو ذرعه عبد الوهاب بن محمد بن ایوب اردبیلی کان شیخا زاهدا مات بفارس يوم الاحد الخامس من رجب سنه

۴۱۵. در حالیکه گفته قاضی ابو سعید با نوشته حدائق -

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۹۳

الطرائق موافق است با حاشیه‌ایکه میرزا احمد تبریزی بر کتاب صفوة الصفا نوشته فرق دارد.

حدائق الطرائق که بسال ۱۳۱۸ هجری با چاپ سنگی در تهران طبع شده است پس از ذکر مطالب قاضی ابو سعید اضافه میکند که شیخ ابو ذرعه «مرد عالم و زاهدی بود. سفر بسیار کرده عمر طولانی نمود. در راه حجاز و مدینه با شیخ عبد الله بن خفیف همراه بود و او را مجذوب خود نمود. سرانجام بشیراز آمد و در آنجا اقامت کرد». ولی میرزا احمد تبریزی در حاشیه صفحه ۱۹ کتاب صفوة الصفا، که خود وی آنرا با خط خویش نوشته و در بمبئی بچاپ رسانیده است، آورده است که «شیخ ابو- ذریعه همان است که در وقت ورود حضرت رضا علیه و آباءه الصلوٰه و السلام به نیشابور، جلو و مقابل حضرت را باز کرده و از زحمت ازدحام مردم حفظ مینمود». در حالیکه حضرت رضا (ع) در سال ۲۰۳ هجری قمری بدروند زندگی فرموده است. در بعضی مآخذ نیز تاریخ فوت او را ۳۱۵ نوشته‌اند و او را از معاریف عرفان در اواخر مائه چهارم هجری دانسته و شیخ ابو عبد الله خفیف از شیوخ معروف قدیم فارس را از شاگردان او شمرده‌اند و این شخص اخیر همان است که شیخ عطار او را در تذکره الاولیاء «مقرب احدیت، مقدس صمدیت، بر کشیده درگاه و برگزیده اله، محقق لطیف و قطب وقت خوانده است».

شیخ صفی الدین هم در آرامگاه ابو ذرعه در فارس داستانی دارد و آن‌چنان است که هنگام مسافرت وی بشیر از مردم محل معتقد بودند که هرکس شب در مقبره او بخوابد صبح را زنده در نمی‌یابد. شیخ صفی الدین قصد بیتوته در آنجا کرد. دیگران او را منع کردند ولی او بدین عذر که ابو ذرعه همشهری است و گزندى بدو نمرساند شب را در آنجا خوابید. مؤلف صفوة الصفا گوید صبح مردم با کفن و حنوط آمدند که صفی الدین را غسل و کفن کنند ولی او را زنده یافتند.

این داستان یک نکته را مورد توجه قرار میدهد و آن اینکه آیا واقعا چنین وقایعی در چنان مکانهایی، بدان شکل‌هائی که نوشته‌اند، صورت وقوع می‌یافته است یا نه؟ اگر صورت نیافته چرا و چگونه عنوان شده، آنهم نه در مورد ابو ذرعه، بلکه

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۹۴

موارد زیاد و بسیار زیاد دیگر؛ و اگر جواب مثبت باشد آیا دلیل و علت آن را صرفا باید در تلقین دانست یا علل و جهات معنوی دیگر دارد؟ ..

بهرحال مطالب فوق ما را از تحقیق در شرح حال و کیفیت احوال عرفای بزرگ این شهر باز نمیدارد و در جلد سوم این کتاب، در قسمتی که از علما و عرفا سخن بمیان آمده است، بخشی نیز بمعرفی برخی از شناخته‌شدگان آنها اختصاص یافته است.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۹۵

گفتار هشتم رسوم و سنن مردم اردبیل

اشاره

در گفتار دوم جلد اول این کتاب یادآور شده‌ایم که آداب و رسوم و سنن اقوام نیز از مآخذ تدوین تاریخ ملل و اجتماعات بشری است و با دقت و مطالعه در آنها میتوان بمراحل تمدن و مبانی تاریخ ملل و جماعات پی برد.

از این نقطه نظر است که ما گفتاری را نیز بدین موضوع اختصاص داده‌ایم تا با اطلاع از آنها، از کیفیات روحی و نحوه زندگی گذشتگان اردبیل آگاهی یابیم.

رسوم مذکور، خوب یا بد، نماینده قومیت و نشانه ملیت مردمی است که از قدیمترین ایام در این محیط زندگی کرده‌اند و اکنون

نیز مظاهری از آنها کم‌وبیش باقی می‌باشد.

ولی صد حیف که تمدن بظاهر خیره‌کننده غرب آنها را تهدید بزوال مینماید و جوانان عهد ما، که در جریان تحولات عظیم زندگی اجتماعی دوران مسافرت بکرات آسمانی، سرگشته و حیران مانده‌اند، سرپیچی و پشت‌پا زدن بدین رسوم کهن را نمایشگر ترقی و تعالی و پیشرفت درجه تمدن خود میدانند. مدینیتی که اگر از لحاظ اخلاقی اینچنین پیش برود نهایتش با بدایت توحش یکسان خواهد بود و در اندک زمانی بشریت را به بربریت و وحشیگری دورانهای اولیه پیدایش خود خواهد رسانید.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۹۶

با اینهمه سعی ما بر آنست که تا آنجا که میسر شود رسوم و سنتهای معمول در گذشته اردبیل را در این کتاب بیاوریم تا آیندگان را از چگونگی آنها آگاه سازیم و نیز دانش‌پژوهانی را که ممکن است درصدد بررسی خصوصیات قومی گذشتگان این محیط باشند بقدر امکان یاری دهیم.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۹۷

فصل اول - اعیاد و جشنها

مبحث اول - آئین نوروز باستانی در اردبیل

تکم و تکمچی:

از سنن تاریخی مردم اردبیل بجای آوردن مراسم جشن نوروز باستانی است. تشریفات برگزاری این جشن، نسبت بنقاط دیگر ایران، تا حدی مفصل و وسیعتر بوده است و با آمدن «تکمچی» ها آغاز میگشته است.

«تکم» (ت - ک - م) شیطانکی بود که بشکل حیوان چهار دست و پا از تخته میساختند. طول آن تقریباً ۲۵ سانتی‌متر و دستها و پاهایش متناسب با این بدن و قابل حرکت بود. آنرا با پارچه‌های رنگارنگ و تکه‌های آینه بطرز زیبایی می‌آراستند و در زیر شکم بر انتهای چوب نازکی متصل میساختند. این چوب از سوراخی که در وسط صفحه تخته‌ای تعبیه شده بود میگذشت و با آسانی در آن سوراخ بالا و پائین میرفت.

تکمچی، یعنی صاحب تکم، صفحه تخته را بطور افقی در یک دست نگه میداشت و با دست دیگر انتهای چوبی را که تکم بر آن نصب شده بود در زیر تخته بالا - و پائین میبرد و بدینطریق مجسمه چوبی در روی تخته بحرکت در می‌آمد و دستها و پاها و زیر شکمش با برخورد بر آن تخته صدائی بوجود می‌آورد که چون «ریتم» و آهنگ مخصوصی داشت مثل صدای ضرب برای انسان خوش آیند بود. تکمچی با این حرکت دست و آهنگ و صدای تخته، آوازا و تصنیفهایی نیز میخواند و از راه

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۹۸

چشم و گوش تماشاگران را محظوظ میساخت و چون تکم مخصوص نوروز بود تصانیف و آوازاها نیز همواره درباره بهار و عید سروده میشد و جنبه بشارتی برای پایان رسیدن زمستان و آمدن بهار داشت. مطلع آنها در این اواخر غالباً چنین بود:

بهار آمد بهار آمد خوش آمدسیزون بو تازه بایراموز مبارک

این اشعار گاهی جنبه انتقاد داشت و لبه تیز این انتقاد هم در دوره‌های گذشته متوجه زنانی بود که بجای خانه‌داری بیشتر بمهمانی و گردش میرفتند و بزبان محلی عنوان «گزه‌گن آروادلار» بخود میگرفتند.

تکمچی‌ها تقریباً از یک ماه به عید مانده پیدا میشدند و بدر خانه‌ها می‌آمدند و رسیدن بهار و نوروز را مژده میدادند. مردم هم نسبت بآنها با مهر و محبت رفتار میکردند و بقدر امکان با دادن پولی آنها را دستگیری مینمودند.

در نقاط دیگر ایران، مخصوصا در تهران که سکنه کنونی آن از مهاجرین قسمتهای مختلف کشور تشکیل یافته، بجای تکم «حاج فیروز» معمول است. و آن چنین است که کسانی صورت و دست و پای خود را با دوده بخاری سیاه میکنند و پیراهن و شلوار قرمزی میپوشند و کلاه‌های بهمین رنگ بر سر میگذارند و در حالیکه دایره زنگی‌ای بدست دارند در معابر و خیابانها جلوی مردم میرقصند و هدیه دریافت میدارند.

حاج فیروز، در اصل عنوان نوکران و بردگان سیاه‌پوستی بوده است که بعضی از ثروتمندان و اشراف ضمن سفر حج از مکه با خود می‌آوردند و آنان در ماندگانی از مردم آفریقا بودند که برده‌فروشان، در موسم حج بمکه آورده در معرض فروش می‌گذاشتند و چون ایرانیان سیاهان آفریقائی را کمتر دیده بودند قیافه آنها در نظر اینان عجیب جلوه میکرد. بویژه آنکه آنان هم با حرکات و رقصهای مخصوص، خاطر صاحبان خود را شاد میداشتند تا از آزار و اذیت آنان مصون مانند. از اینجااست که اینعه از نوازندگان دوره‌گرد، یعنی حاج فیروزها، خود را

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۹۹

بدان شکل می‌آریند و آن حرکات را انجام میدهند تا بیشتر جلب توجه کنند.

تکمچی‌های اردیبل فقط در ایام نوروز می‌آمدند و در مواقع دیگر سال دیده نمیشدند حال آنکه حاج فیروزها در ایام دیگر نیز مشاهده میشوند ولی روزهای عید تعداد آنها بیشتر میگردد.

تاریخ پیدایش تکم و وجه تسمیه آن ناپیداست. برخی آنرا از کلمه «تکه»، که در بعضی از نقاط آذربایجان بمعنی بز نر بکار میرود، و ضمیر ملکی «م» مرکب میدانند بدون آنکه بتاریخ پیدایش آن اشاره کنند ولی چون بز، در تاریخ تطورات جوامع بشری، مثل سگ و گاو و بعضی حیوانات دیگر حرمت و قدسیتی داشته است این تصور در ذهن قوت مییابد که شاید تکم یک امر کاملاً باستانی و هرآینه مظهر «توتم» جوامع قدیمه بشری باشد که در چنین موقعیت مهم با آن شکل و حرمت مخصوص جلوه‌گر میشود و مثل یک مبشر بزرگ مژده سپری شدن زمستان و فرا رسیدن بهار را بانسان میدهد بویژه آنکه خود کلمه تکم هم، اگر بصورت ساده و رسم خاص تعبیر شود، در زبانهای معمول اینحدود معنائی ندارد و بمجموعه آن مجسمه چوبی و پایه و تخته آن اطلاق میگردد.

بهر حال تا گذشته‌های نزدیک با آمدن تکمچی‌ها جنب و جوش چشمگیری پیدا میشد و شهر حالت عید بخود میگرفت. پارچه فروشها، خیاطها، کفشدوزها و ...

مشتري زیادی پیدا میکردند و برخی از آنها که در ایام عادی کارهای کمتری داشتند در این روزها گاهی تا نیمه‌های شب تلاش مینمودند. روستائیان از راههای دور و نزدیک

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۰۰

برای خرید عید بشهر می‌آمدند. زنان آنها، که با لباسهای بلند و رنگینی توأم با متانت و وقار جلوه خاصی بکوچه و بازار میدادند، غالباً مشتریهای پارچه‌فروشان و کفاشها بودند ولی مردها بیشتر شیرینی و خشکبار و «یه‌میش» می‌خریدند.

بقالها و آجیل‌فروشها تخته‌بندی دکانهای خود را تجدید میکردند و خوانچه‌های اجناس را بطرز زیبایی می‌چیدند و با پارچه‌ها و شمعه‌های رنگین و چراغهای گوناگون محوطه دکان را مزین می‌ساختند. قنادها شیرینی‌های زیادی تهیه مینمودند و میوه‌فروشها با صندوقهای ماهی و مرکبات و میوه‌های دیگر، که بوفور برای فروش عرضه میکردند، نه تنها مغازه‌ها را پر مینمودند حتی قسمتی از معابر و بازار را هم میگرفتند. هرکسی ظروف مسین را برای سفید کردن بسفیدگر میداد و برای میمنت یک کوزه آب نو خریداری مینمود و این دو جزو شکون خانواده‌های این شهر بود.

توتک، دلکه و بایرام پای:

کدبانوها، در خانه‌ها شروع بخانه تکانی و رخت‌شوئی مینمودند و تمام اطاقها و در و دیوار را گردگیری میکردند. همه خانه‌های شهر در عرض مدت تقریباً پانزده روز بکلی نظیف و تمیز میشد. در هیچ خانه‌ای لباس نشسته باقی نمیماند. هرکسی بقدر وسعت مالی خود لباسها و کفشهای فرزندان خود را نو میکرد و از چند روز قبل از عید آنها را آماده میساخت.

صنعت «پلاستیک» سازی معمول نبود و لذا اسباب بازیهای بچه‌ها معمولاً از گل ساخته میشد. در کارگاههای سفال‌سازی، بویژه در قریه داشکسن، که مردمش شهرت و تخصص در این کارها داشتند، از ماهها پیش شروع بساختن «توتک» و «دولکه» میکردند و از این وسایل بمقدار زیادی فراهم نموده برای فروش بمغازها میدادند.

توتک مجسمه‌ای از گل بود که بشکل حیوانات اهلی، و بیشتر بصورت قوچ

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۰۱

و گوسفند، میساختند و پس از آنکه آنها را در کوره‌های مخصوص می‌پختند با رنگهای سفید، قرمز، زرد و الوان گوناگون دیگر، بطور زیبا و دلنشینی رنگ میکردند.

برخی از آنها از لحاظ هنر بسیار با ارزش بود و بقیتهای بالنسبه زیادی فروخته میشد. دو پای عقب توتک غالباً بهم چسبیده و بشکل «سوتک» در می‌آمد و برای بچه‌ها سوت زدن با آنها نشاطانگیز بود.

دلکه ظرف استوانه شکل و تقریباً گلدان مانند کوچکی بود و دو دسته و پایه زیبایی داشت و کمرش هم اندکی تنگتر از طرفین آن ساخته میشد و ارتفاعش گاهی تا یک وجب (۲۰ سانتی‌متر) میرسید. آنرا نیز مانند توتک از گل میساختند و پس از پختن بشکل جالبی رنگ میزدند و با رنگهای گوناگون گل و بوته‌های زیبایی در سطح خارجی آن نقاشی میکردند.

توتک را غالباً پدران و مادران برای بچه‌های خود میخریدند ولی دلکه را بیشتر نزدیکان دیگر در چهارشنبه‌سوری به بچه‌ها هدیه میدادند. بدینمعنی که روز چهارشنبه آخر سال، وقتی بچه‌ها بدیدار عمه و خاله و خواهرانی که در خانه شوهر بودند میرفتند بدریافت یک دلکه، که توی آن نیز پر از نقل و خشکبار و تخم‌مرغ رنگ کرده و گاهی مبلغی پول خرد بود، نایل میگشتند.

یکی از مراسم زیبای اردیبل، در ایام نوروز، فرستادن شام برای ارحام بود که امروز متروک گشته و جز بندرت دیده نمیشود. این شام که در اصطلاح محلی بدان «بایرام پای»، یعنی سهم و حصه عید، میگفتند همواره از طرف کسان دختری، که بعروسی بخانه شوهر رفته بود، فرستاده میشد و اختصاص بیک سال و دو سال نداشت بلکه هر قدر آن دختر و خانواده پدری او در قید حیات بودند و استطاعت مالی داشتند این رسم حفظ میشد و قطع آن بدیمن و بدشگون تعبیر میگردد.

سابقه تاریخی این رسم معلوم نیست ولی میتوان علت آنرا چنین تعبیر نمود که در قدیم مصرف برنج، یعنی پختن پلو، در این شهر خیلی معمول نبوده و روزی عمومی را گندم تشکیل میداد و از اینجهت برنج در این منطقه کمیاب و پلو نیز یکنوع غذای اعیانی محسوب میگشت. ایام عید چون بهترین روزهای مردم بود از اینرو

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۰۲

غذای آن نیز اعیانی میشد و چون پدران و مادران، بر اثر حد اعلای عطوفت و همبستگی خانوادگی، مایل بودند از این غذای عالی، که آنها تهیه و مصرف مینمایند، سهم دخترانشان نیز که بخانه بخت رفته‌اند، مثل دیگر فرزندان متعلق باین خانواده رعایت شود، لذا بدین شکل این رسم را معمول داشته‌اند. طبیعی است که این بیان یک نظریه است و ممکن است در برقراری این رسم علل دیگری منظور بوده است.

باری این رسم چنان بود که تقریباً از بیست روز قبل از عید تا وقتی که چهارشنبه آخر سال برسد در یکی از شبها، از طرف هریک

از خانواده‌های پدری، یعنی از طرف پدر و آن‌عده از برادران، عموها و دایی‌ها که خانه و زندگی مستقل داشتند شامی تهیه میشد و بخانه آنها ارسال میگشت این شام عبارت از پلو بود و از قدیم اللایام مرغ آب‌پز ساده یا سرخ شده، کوکو، قیمه گوشت و ماهی‌دودی آب‌پز خورش آنرا تشکیل میداد.

شام را در مجموعه‌های مسی بزرگی می‌چیدند. مقدار آن، با توجه با افراد خانواده‌ایکه به آنجا فرستاده میشد، کم و زیاد میگردید. پلو را در دوری‌های چینی میکشیدند و هریک از چهار خورش یاد شده را در ظرفهای جداگانه در مجموعه میگذارند و روی آنها سرپوشهای مسین سفید شده تمیزی قرار میدادند. بر روی مجموعه هم روپوش مخملی یا ترمه یا زری بسیار زیبایی، که بشکل دایره و با ریشه‌های طلائين و سیمین جالبی دوخته شده بود، می‌کشیدند. حمال مجموعه را بر سر میگذاشت و بعد از غروب آفتاب بخانه ارحام موردنظر میرد. معمولاً یکنفر نیز او را با فانوسی، که در جلو میکشید، همراهی میکرد. حمال غذاها را در خانه‌ایکه برده بود میگذاشت و مجموعه و روپوش و سرپوشها را با خود بر میگردانید.

رسم بر این بود که صاحب خانه‌ای که بدانجا شام میبردند مبلغی بصورت انعام بحمال بدهد و این هدیه بمنزله حق الزحمه او محسوب میشد و چون مبلغ آن چندین برابر حق الزحمه عادی یک حمال بود از اینرو حمالها با ذوق و علاقه از بردن شام استقبال میکردند و چه بسا که مشتریهای ثابت سنواتی پیدا مینمودند و خود نیز در مراجعت بخانه خویش سهمی از آن شام را دریافت میداشتند.

گاهی اتفاق میافتاد که از یک خانه چندین شام فرستاده میشد و آن در صورتی

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۰۳

بود که چند دختر یا خواهر یا دختر برادر و دختر خواهر در خانه‌های شوهر بودند و برای هریک از آنها این تشریفات رعایت میگردید. گاهی شامی را که بیک خانه میفرستادند در دو یا سه مجموعه می‌چیدند زیرا تعداد افراد آن خانواده بیشتر بود و یک مجموعه تکافو نمیکرد. بعضی خانواده‌ها هم پیدا میشدند که پلو را با دیک میفرستادند.

دخترانیکه انتظار رسیدن چنین مائده مطبوعی را داشتند در آن شب، که قبلاً از آن خبردار بودند، شام تهیه نمیکردند و بعضی از آنها، برای آنکه در پیش کسان شوهر سربلند باشند، از آنان برای صرف شام دعوت مینمودند.

خانواده‌هاییکه شام عید میفرستادند بتناسب امکانات مالی خود، و مقام و منزلت کسی که برای او شام فرستاده میشد، تحفه‌ای نیز بنام خلعت همراه شام ارسال میکردند.

این خلعت معمولاً طاقه پارچه‌ای بود که در بقچه‌ای قرار داشت و در کنار مجموعه شام، یا بوسیله راهنمای فانوس کش، برده میشد و از طرف فرستنده بگرفته‌اش هدیه میگشت.

ساعات اول شبهای نزدیک عید کوچه و بازار اردیبل جلوه خاصی بخود میگرفت و پشت سر هم حمالها بچشم میخوردند که مجموعه‌های رنگین بر سر گذاشته چپ و راست در حرکت بودند.

آخرین مهلت فرستادن چنین شامی یکشب قبل از شب چهارشنبه آخر سال بود و بعد از آن روز بندرت حمالی دیده میشد که حامل چنین تحفه‌ای باشد.

چهارشنبه‌سوری در اردیبل:

چهارشنبه آخر سال را چهارشنبه‌سوری میخوانند ولی سابقاً در اردیبل آنرا «گل چهارشنبه» میگفتند زیرا همه خانه‌ها مثل گل تمیز گشته و برخلاف چهارشنبه ما قبل که به «کل چهارشنبه» معروف بود زیبا و شادی آفرین میشد.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۰۴

دو سه روز ب چهارشنبه آخر سال مانده بعضی از ده‌نشینان، بته‌های خشک خار و گون بشهر می‌آوردند و سر هرکوی و برزنی برای فروش عرضه می‌کردند. کسان دیگری هم که برای مراسم آتشبازی شب چهارشنبه موشک، ترقه و نارنجکهای کاغذی ساخته بودند آنها را در معرض فروش می‌گذاشتند و مردم بقدر ذوق و استطاعت مالی خود از آنها خریداری می‌کردند. وسیله فلزی دیگری نیز بنام «آچار» معمول بود و آهنگران بمقدار کافی از آن می‌ساختند.

آچار در زبان ترکی بمعنی کلید است. آهنگران در وسط طولی یک تکه میله کلفت آهنی بطول تقریبی هشت یا ده سانتی متر سوراخی بعمق یک تا یک و نیم سانتی متر بوجود می‌آوردند و آنرا شبیه کلیدهایی می‌کردند که وسط آنها خالی باشد و از اینجهه آنها آچار می‌گفتند. هر آچار میخی بقطر سوراخ خود همراه داشت و با قطعه نخ یا تسمه‌ای بسوراخ حلقه ماندی که در انتهای دیگر آچار تعبیه گشته بود، بسته میشد. بچه‌ها و جوانان زرنیخ و گوگرد را در سوراخ آچار میریختند و میخ را روی آن قرار میدادند و در حالیکه وسط نخ یا تسمه را در دست داشتند آنرا، از آنطرف که میخ قرار داشت، با مهارت خاصی بر سنگ میزدند. در نتیجه این ضربه ماده متحرکه در داخل آچار منفجر میشد و صدائی ایجاد میکرد. گاهی هم خود آچار متلاشی میشد و صدمات وحشتناکی برای صاحب خود یا تماشاگران بوجود می‌آورد. در چهل سال پیش کبریت ارزان بود و یکنوع آن در این ایام هر پنج قوطی به یک شاهی فروخته میشد از اینرو آچاربازان آچارهای خود را با ماده‌ایکه بر سر کبریت بود پر می‌کردند و احتیاجی بتهیه مواد دیگر نداشتند.

نارنجک کاغذی یا دستی را هم، که در محل باسم «بمب» میخواندند، با زرنیخ و کلرات می‌ساختند بدینطریق که زرنیخ طلائی و کلرات پتاس را، هریک جداگانه، در هاون میکوبیدند. آنگاه در وسط صفحه کاغذی چند عدد سنگریزه، بدرشتی یک نخود، می‌گذاشتند و از هریک از این کوبیده‌ها جداگانه مقداری در آن میریختند و با نرمی و آرامی کاغذ را تا کرده بصورت گلوله‌ای در می‌آوردند و کاغذهای دیگری هم بر آن می‌پیچیدند و سرانجام آنرا با نخ محکم می‌بستند. وقتی این بمب بر زمین اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۰۵

زده میشد زرنیخ و کلرات، با فشاریکه سنگ‌ریزه‌ها ایجاد میکرد، محترق گشته گاز حاصل در داخل آن، گلوله کاغذی را منفجر می‌ساخت و صدای آن سبب شادی و تفریح میگشت.

موشک، که در اردیبل آنرا فشنگ می‌گفتند، کاغذ محکمی بود که بشکل لوله تو خالی و باریکی درمی‌آوردند و داخل آنرا با کوبیده باروت سیاه و خاکستر چوب بید پر کرده قسمت بالای لوله را می‌بستند و خود لوله را بر ترکه بسیار نازک و سبک و غالبا بر قطعه نی باریک نصب مینمودند و با فتیله‌ایکه در قسمت پائین آن، که تنگتر از خود لوله بود، می‌گذاشتند موشک را آتش میزدند. شعله باروت با فشار از لوله کاغذی خارج میشد و موشک را در هوا بالا میبرد.

اشخاص با استعداد و ماهر فشنگهای رنگین و زیبا می‌ساختند و گاهی در زیر کلاهکی، که از کاغذ بر سر آن می‌گذاشتند، هفت ترقه‌ای قرار میدادند و وقتی موشک بکلی میسوخت ترقه در آسمان آتش می‌گرفت و با صدائی که در آن بالا ایجاد میکرد وسیله تفریح مردم میگردد.

هفت ترقه هم مقداری زرنیخ طلائی بود که کوبیده آنرا در وسط کاغذی ریخته آنرا لوله می‌کردند و سپس هفت بار تا نموده با نخ محکمی می‌بستند و با فتیله‌ایکه در انتهای آن قرار میدادند آنرا آتش میزدند. زرنیخ بر اثر آتش منفجر میشد و صدائی که چند بار از آن برمیخاست اطرافیان را خوشحال می‌ساخت. ترقه هم شبیه آن بود ولی بجای آنکه هفت قسمت شود فقط یک قسمت داشت. اینها وسایل آتشبازی در گذشته‌های نزدیک بود ولی آدم اوله آریوس از وسایل دیدنی دیگری در اینباره یاد میکند که ما در صفحه ۱۳۲ جلد اول این کتاب آنها را از قول وی آورده‌ایم.

باری چون ظهر روز سه‌شنبه آخر سال شمسی می‌گذشت در کوچه و بازار صدای بمب و ترقه آغاز میگشت و چون آفتاب غروب

میکرد و شب چهارشنبه‌سوری میرسید از هر نقطه صدای انفجار برمیخاست. رسمیت جشن امشب چنین بود که اندکی بعد از غروب خورشید، بوته‌های گون و خار را در پشت بام یا حیاط خانه آتش میزدند و

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۰۶

بعد از آن شروع با استفاده از وسایل دیگر آتشبازی میکردند. دود و شعله از همه جا زبانه میکشید و آسمان پر از فشنگهائی میشد که برنگهای گوناگون در جهات مختلف در حرکت بودند. مرتباً صدای بمب و هفت ترقه و آچار بود که از اطراف شنیده میشد و باصطلاح گوش فلک را کر میساخت. همه افراد خانواده از روی آتش می‌پریدند و طبق شعار عمومی زردی خود را بدان میدادند تا مثل آتش سرخ و سالم گردند.

این مراسم تقریباً یکساعت و نیم از شب گذشته پایان مییافت و وقت صرف شام فرا میرسید. در همه خانه‌ها برای شام پلو پخته میشد ولی خورش آنها بسته به سنت خانوادگی فرق میکرد و بیشتر همان خورشهائی بود که در «بایرام‌پایی» معمول بود. عدول از این سنتها ممکن نبود و پشت‌پا زدن بر آنها به بیخانمانی و بدبختی تعبیر میگردد.

بعد از صرف شام سفره چهارشنبه‌سوری گسترده میشد. در این سفره هر خانواده برطبق رسم خود شیرینی، خشکبار، آجیل و غیره میچید و با شمعهای رنگین، که در آزمان ساختن آن مخصوص اردیبل بود، سفره را منور و مزین مینمود و بتدریج از آنچه در سفره چیده شده بود صرف میشد.

آنچه در این مراسم اهمیت داشت حفظ سنت و رسوم خانوادگی بود و هر خانواده کوشش داشت آنچه را که اجداد آنها بجای می‌آورده‌اند انجام دهند تا از نکبت و ذلتی، که در نتیجه برهم خوردن آن رسوم متوجه افراد خانواده میشد، بر کنار بمانند.

شب چهارشنبه‌سوری فالگیری نیز دیده میشد و بدو گونه مختلف از طرف پسران و دختران صورت میگرفت. بدینمعنی که دخترها در اوایل شب پشت در خانه‌های خود میایستادند و از لای در سخنانی را که رهگذران میگفتند بعنوان فال تعبیر و تفسیر میکردند و این رسمی است که امروزه در تهران و جاهای دیگر ایران نیز کم‌وبیش

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۰۷

رواج دارد. اما پسرهای جوان این امر را با «قورشاخ آتماخ» صورت میدادند و آن چنین بود که جوانان کمربندهای پارچه‌ای یا دستمال خود را، از پنجره اطاق همسایه یا کسان خود، بدرون اطاق می‌انداختند. صاحبخانه، بدون آنکه درصدد شناختن هویت آنان برآید، مقداری آجیل یا شیرینی بر دستمال یا گوشه کمر بند می‌بست و بطرف صاحب آن می‌انداخت.

این کار بیشتر بوسیله جوانهائی صورت میگرفت که دخترانی را دوست میداشتند و بآرزوی وصلت با آنان، برای «قورشاخ آتماخ» بخانه آنها میرفتند و با این نظر درباره آنچه که بدستمال یا کمر بند آنها بسته میشد تعبیرات و تفسیراتی مینمودند.

تشریفات روز چهارشنبه‌سوری:

برطبق سنت دیرینه صبح روز چهارشنبه آخر سال باید همه اطاقها روشن باشد و بدینمنظور یکی از اعضای خانه، و معمولاً پدر خانواده، صبح زود در زیر هر سقفی از خانه شمعی روشن مینمود. آنگاه کوزه تازه‌ای را که خریده بودند از آب پر کرده قطراتی از آنرا در هر گوشه‌ای از گوشه‌های اطاقها میریخت. این کار چنین توجیه میشد که دیگر حشرات گزنده در آن اطاقها پیدا نمیشود و ساکنان خانه در تابستان از این حیث در امان میمانند.

رسم عمومی بر آن بود که همانگونه که شب چهارشنبه‌سوری از روی آتش می‌پریدند، صبح چهارشنبه هم از روی آب جاری بگذرند. سابقاً در شهر نهرهای متعددی جریان داشت که، علاوه بر مشروب ساختن باغچه‌های حیاطها، آسیاها را نیز بکار می‌انداخت و آرد مورد حاجت مردم را فراهم میساخت. این بود که صبح زود بیشتر مردها، و مخصوصاً جوانها، برای پریدن از روی آب بکنار

نهرها میرفتند و چون پریدن از آنها در جائی میسر میشد که عرض نهر کمتر باشد و این موقعیت نیز همواره در کنار آسیاها و جائی که آب وارد ناوها میگشت ممکن میگردید از اینرو اطراف آسیاها ازدحام و کثرت بی سابقه‌ای بوجود می‌آمد. این قسمت از نهر به اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۰۸

«نو- اوستی» یعنی روی ناو معروف بود و در این روز میعاد برای دیدار دوستان و آشنایان بشمار می‌آمد. هرکسی با دوستان خود روبوسی میکرد و چهارشنبه‌سوری را تبریک میگفت.

جوانان غالباً هفت ترقه و نارنجک همراه می‌آوردند و ساعتی با صدای آنها خود و دیگران را مشغول میکردند. لباس و کفش و کلاه نو بتن داشتند. دلها نیز پر از صفا و صمیمیت بود و اگر هم کسی کدورتی از دیگری در دل داشت در این روزها خود را از این عوالم بدور میداشت و آشتی کنان دلتنگی‌های گذشته را بکنار می‌گذاشت.

دراویش و مداحان پارچه سفیدی در کوچه‌های عمومی، کنار دیوارها، پهن میکردند و بشقابی پر از نقل سفید با گلابدانی پر از گلاب در آن می‌نهادند و با آهنگهای شادی آفرین قصیده‌های زیبایی میخواندند. عابرین هم پولهایی در آن سفره میانداختند و بدینطریق بآنان هدیه میدادند. نوازندگان دوره گرد با دف و سورنا در کنار آسیاها یعنی در نواوستی‌ها، مردم را سرگرم مینمودند. تقریباً تا سه ساعت از طلوع آفتاب گذشته این مراسم برپا بود.

عفت عمومی مانع از آن بود که زن‌ها هم در این مراسم شرکت نمایند ولی بعضی از آنها، بویژه زنان نازا، به قبرستانها یا دباغخانه‌ها میرفتند تا بقول خودشان «چله خود را قطع کنند».

ما با آنکه مفهومی از چله در ذهن خود داریم ولی چون بقول روانشناسان مفهومی تاریک و مبهم است تعریف آن نمیتوانیم همینقدر میگوئیم که مثلاً- دختران دم‌بخت چله را امری میدانستند که معنا مانع ازدواج آنان میشد و اگر آنرا قطع میکردند در آرزوی خود توفیق مییافتند و این یادگار همان افکار بسیار کهنی است که اجداد انسانهای کنونی بعضی ارواح و موجودات مودی را مانع انجام مقاصد خود میدانستند. اینان بر روی سنگ هرقبری یکدانه کشمش میگذاشتند و گاهی برخی از آنان در داخل تابوت مردگان دراز می‌کشیدند و در دباغخانه‌ها از آب متعفن تغارها بر سر و روی خود میریختند و یا پنجه گرگی را که بعضی از شیادها قبلاً فراهم کرده بودند بسر و روی خود میکشیدند.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۰۹

چهارشنبه‌سوری بیش از همه سبب خوشحالی کودکان بود زیرا آنها لباس و کفش نو پوشیده جیبهای خود را با نخودچی کشمش یا نقل و خشکبار پر میکردند و خلاصه روز خوشی را میگذرانیدند.

یک رسم عمومی نیز آن بود که مردم اشیاء امانتی دیگران را قبل از چهارشنبه‌سوری بصاحبان آنها مسترد میداشتند و این خود یک رسم خوبی برای بازگرداندن ظروف و اشیائی بود که در عرض سال، بعنوان امانت؛ از خانه‌ای بخانه دیگر میردند.

در بعضی از خانواده‌ها رنگ کردن تخم مرغ پخته نیز جزو سنتها بود بدینمعنی تخم مرغها را در چتیه‌های رنگین و نقش دار می‌پیچیدند و در ظرفی می‌چیدند و پر از آب کرده روی آتش میگذاشتند. تخم مرغها ضمن آنکه پخته میشدند نقش و رنگ پارچه را هم بخود میگرفتند و بصورت تحفه خوبی برای دادن بچه‌ها در می‌آمدند. در برخی دیگر از خانواده‌ها تهیه گندم بریان معمول بود و از رسوم خانوادگی بشمار می‌آمد.

از اینهمه رسوم که در مورد چهارشنبه‌سوری بود امروزه آتش چهارشنبه و شام آن باقی است و در سالهایی که دولت تهیه و فروش ترقه و بمب و موشک را منع نکند مثل سالهای گذشته از آنها نیز کم و بیش دیده میشود.

فاصله بین چهارشنبه‌سوری و نوروز یکنوع دوران فترت بود و معمولاً بانوان در خانه کارهای نظافت را تکمیل می‌کردند و مردان نیز مشغول خرید و فروش لوازم عید می‌گشتند تا بالاخره نوروز فرا می‌رسید.

جشن نوروز، برخلاف چهارشنبه‌سوری که تقریباً مخصوص جوانان و توأم با سر و صدا بود، با طمأنینه و وقار خاصی برگزار میشد. در ساعت تحویل سال، اگرچه نیمه شب هم بود، همه افراد خانواده بیدار گشته سر سفره تحویل می‌نشستند. حتی کودکان خردسال، پیران فرتوت و بیماران را نیز دست و رو می‌شستند و لباس تمیز بر تن کرده بر سر تحویل مینشاندند.

سفره تحویل یکی دو ساعت قبل از لحظه تحویل گسترده میشد و اولین چیزیکه در آن قرار میدادند قرآن مجید بود. در این سفره علاوه بر هفت سین، شیرینی،

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۱۰

میوه، آجیل و خشکبار هم می‌گذاشتند و آینه، سکه طلا یا نقره، سماق و برنج و گندم از لوازم این سفره بشمار می‌آمد. ظرف پر از آب، که ماهی تحویل در آن شناور بود در کنار سبزی زیبایی که از مدت‌ها پیش سبز کرده و در این روز با روبان رنگینی بطرز زیبایی می‌آراستند، جلوه خاصی بر این سفره می‌بخشید. گلدان گل، گلابدان- حاوی گلاب معطر هم در گوشه‌ای از سفره بچشم می‌خورد. عاطفه شدید خانوادگی مردم این شهر آنها را و امیداشت که در این ساعات عزیز، عزیزان از دست رفته خود را نیز یاد کنند و غالباً عکس آنها را در کنار سفره جای دهند.

در این سفره بتعداد افراد خانواده شمع رنگین می‌گذاشتند. جای یکی از آنها بر چشم سر ماهی دودی بود، که آنرا پخته و جزو یکی از هفت‌سینها در سفره می‌نهادند و تقریباً ده دقیقه قبل از ساعت تحویل سال همه آنها را روشن میکردند.

هفت‌سین هفت چیز خوراکی بود که اول آنها با حرف سین شروع میشد.

این هفت‌سین معمولاً «سر ماهی، سینه مرغ، سیب، سنجد، سیر، سرکه و سبزی» بود و گاهی بعضی خوردنیهای دیگر نیز که اول نام آنها سین داشت جایگزین بعضی از اقلام آنها میگشت.

عدد هفت از اعداد مرموزی است که از قدیم در بین مردم معمول بوده است و حتی مذاهب نیز از آن متأثر گشته‌اند. امتیاز سین بر حروف دیگر نیز مثل عدد هفت حالت رمز و ناشناخته‌ای دارد و معلوم نیست که اگر رسم الخط فارسی، مثل لاتین برای حرف «ث»، «س»، «ص» یک شکل میداشت برگزیدن خوردنیهای دیگری که حرف اول آنها ممکن است با «ث» یا «ص» باشد مجاز میبود یا نه؟ وانگهی سین را بر حروف دیگر چه امتیازی است؟

در اینباب بعضی معتقدند که در قدیم بجای هفت‌سین هفت‌شین معمول بوده است مثل شیر، شربت، شهد و نظایر آنها ولی بمرور ایام شین به سین تغییر یافته است.

باری قبل از ساعت تحویل همه وضو می‌گرفتند و در لحظاتی که سال در شرف تجدید بود سکوت مطلق حکمفرما میشد و لحظه‌ای فرا می‌رسید که هرکس توجه خاصی بمبداء پیدا کند و با خضوع و خشوع تمام، سلامت و سعادت و کامیابی در سال جدید را از خدای بزرگ بخواهد. قبل از این دقایق حساس کسانی نیز آیاتی از قرآن

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۱۱

مجید تلاوت میکردند و عموماً دعائی را که بنام دعای تحویل معروف گشته است میخواندند و آن دعا اینست:

«یا مقلب القلوب و الابصار، یا مدبر اللیل و النهار، یا محول الحول و الاحوال، حول حالنا الی احسن الحال». آنچه در این دعا، مثل دعا‌های دیگر مسلمین، قابل توجه است همبستگی‌های اجتماعی و علاقه مردم با سایش دیگران است و لذا دعاها عموماً بلفظ جمع بر زبان جاری میشد و بهبود حال همه مورد درخواست دعاکننده قرار میگرفت.

چون سال تحویل میشد اولین کار با باز کردن و نگاه کردن قرآن مجید و بوسیدن آن آغاز میگشت و در این مراسم بطور کلی از

حیث نوبت رعایت تقدم سن میگردد.

بدینمعنی که ابتدا پدر و بزرگ خانواده بعد مادر و آنگاه فرزندان بنسبت سن قرآن را زیارت میکردند و این کلام الهی را واسطه استجابت دعا و نیل بآرزوها قرار میدادند پس از آن بخوردن هفت سین، بترتیبی که در بالا گفته شد، میپرداختند. هرکسی ابتدا تکه کوچکی از گوشت پخته سر ماهی، بعد سینه مرغ، سپس سیب و ... میخورد و از سماق و برنج و گندمی هم که در سفره بود یکی دودانه صرف میکرد، بآب و آینه هم نظر مینمود و سکه را در دست گرفته نگاه میکرد. پیدا شدن خرماکی در لحظات تحویل یمن و شکون خوبی داشت و بفال نیک گرفته میشد و بنظر اردبیلیان بشارتی از سعادت و سلامت و شادکامی همراه میآورد.

بعد از این تشریفات اولین فرد ممیز، از حاضرین در سر سفره، که سنش کوچکتر از دیگران بود گلابدان بدست گرفته پیش مسن ترین آنها، مثلاً- پدر، با ادب می نشست و ضمن ریختن چند قطره گلاب بدست او، دست ویرا می بوسید و تجدید سال را تبریک میگفت. متقابلاً- آن شخصیت بزرگ هم از روی او میبوسید و در حق وی دعای خیر میکرد. آنگاه این فرزند کوچک در حضور دوم شخص مسن، مثلاً- مادر، می نشست و بهمین ترتیب گلاب داده تبریک میگفت. بعد از او بشخص سوم و چهارم ... بهمین قرار ادای احترام مینمود. پس از آنکه عرض تبریک او بآخر میرسید نفر دیگری که بزرگتر از او و کوچکتر از دیگران بود بدین کار قیام

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۱۲

میکرد ... بهمین قرار همه افراد خانواده، جز رئیس که در جای خود نشسته بود، برخاسته بهمین تبریک میگفتند و اگر بعضی از آنها در سال گذشته دیگران را از خود رنجیده خاطر کرده بودند از او پوزش میخواستند و بدینطریق زنگار کدورتها را نیز در سر تحویل سال از دلها میزدودند.

اگر این خانه متعلق بزرگترین فرد آن خانواده و محل سکنای او بود بفاصله کمتری از تحویل سال، اولاد و احفاد و کسان او، که خانه و زندگی مستقلی داشتند برای زیارت او و عرض تبریک میآمدند. و قبل از آنکه سفره تحویل برچیده شود ادای احترام میکردند و بدین ترتیب دیدوبازدیدهای عید آغاز میگشت.

اردیبل از قدیم الایام شش محله داشت و چنانکه گفته‌ایم بنامهای «طوی یا تابار، اوچدکان، پیر عبد الملک، گازران یا اونچی میدان، سرچشمه یا قبلان و عالی قاپو یا شیخ قباغی» نامیده میشدند. برای آنکه مردم در دیدوبازدید عید دچار زحمت و سرگشتگی نشوند در نیمقرن اخیر بر این قرار گذاشتند که روز اول عید مخصوص دیدوبازدید محارم نزدیک باشد و نیز از کسانی که یکی از نزدیکان خود را در سال گذشته از دست داده‌اند، بعنوان «عید نو» دیدن کنند. از روز دوم هرروز مخصوص بیک محله و شعبات آن میشد بدینطریق که یکروز ساکنین محله طوی از قسمت حیدری در خانه‌های خود مانده آماده پذیرائی میگشتند و روز دیگر ساکنان محله گازران از سمت نعمتی بدین کار مبادرت مینمودند و بهمین ترتیب ...

این روزها شهر اردیبل بسیار دیدنی و تماشائی میشد بخصوص وقتی که هوا هم آفتابی میبود. دسته‌های مردم با خانواده و اطفال خود بدیدار کسان خویش میرفتند تقریباً پنج ششم سکنه شهر بحرکت در میآمدند و همه با سر و وضع تمیز و لباس تازه و جالب در کوی و برزن ششمین محله‌ایکه نوبت آن بود براه میافتادند، کوچه‌های این محله از نصف شب جاروکشی و آب پاشی میشد و هرکسی بقدر امکان خود، خانه خویش را آماده پذیرائی از کسان و دوستان خود میساخت.

لبهای همه پر از خنده بود، احترام و صفا و شادی از سر و روی همه میبارید و مجموع این مراسم یک درس آموزنده عملی از مفهوم و معنای یک زندگی سالم

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۱۳

اجتماعی برای بچه‌ها و جوانان بشمار می‌آمد. درسی که هیچیک از مظاهر تمدن جدید نمیتواند جایگزین آن گردد. تمام کدورتها

و دشمنی‌ها در این ایام از بین می‌رفت و دلها نیز مثل خانه‌ها از زنگار غم و غصه و کینه پاک می‌گردید و بزرگترین دشمنی‌ها با یک ریبوسی از بین می‌رفت. صد حیف که این رسوم پر ارج انسانی تضعیف گشته آداب و سنن ملی ما دستخوش تهدید تمدن جدید قرار گرفته است.

تمدن ملی ما یادگار دهها و بلکه صدها نسل از مردان و زنان و اندیشمندان و دانشمندان این مرز و بوم است که با توجه بشرایط محیط طبیعی بوجود آمده و با سازگاری با روحیه مردم، قرنهای ممتدی در مقابل آنهمه حوادث گوناگون تاریخ پابرجا مانده است. حیف است که با ایجاد تزلزل در ارکان آن ارکان قومیت و ملیت خود را متزلزل گردانیم و رشته معنوی جامعه کنونی یا آینده را با گذشتگان خود منقطع سازیم.

دیدوباز دیدهای عید:

باری بمطلب خود برمیگردیم و یادآور می‌شویم که در آنروزها محلات دیگر شهر بصورت تعطیل در می‌آمدند و هرکس که در محله منظور، یعنی محله‌ایکه نوبت پذیرائی آن بود، دوستان و آشنایانی داشت بدیدار آنها می‌رفت. وسیله پذیرائی چای و شیرینی و میوه بویژه روی خندان و روح شاد و پاک بود. در خانه‌های این محله ناهار احتیاطی هم تدارک دیده می‌شد تا کسانی که راهشان دور است ناهار را در آنجا صرف نمایند.

دراویش و مداحان نیز بر شور و شوق مردم می‌افزودند. آنها در سنواتی که ایام عید هوا خوب و آفتابی بود پارچه‌های سفیدی، مثل چهارشنبه‌سوری، در کوچه‌ها و کنار دیوارها می‌گسترده. گلابدان و سبزی و نقل در آنها می‌گذاشتند و قصاید و مدایح خوبی با آواز دلپذیر در شأن نوروز و مدح حضرت علی (ع) می‌خواندند زیرا معتقد بودند که امام اول شیعیان روز عید نوروز بخلاف ظاهری نشسته است.

مردم نیز با رضا و رغبت مبلغی بعنوان هدیه و عیدی در آن پارچه می‌انداختند. پرداخت عیدی فقط برای دراویش نبود بلکه این رسم در مورد هرمرتبی نسبت بکهرتان رعایت می‌شد و هرکسی بقدر امکانات مالی و موقعیت خانوادگی بکوچکتران، بویژه کودکان و مستخدمین خانواده، عیدی می‌داد.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۱۴

فردا که نوبت محله دیگر بود این مراسم بهمان شکل در آنجا تکرار میگشت و شش روز تمام کوچه‌ها و معابر پر از شادی و نشاط، خانه‌ها پر از شیرینی و خشکبار و دلها مملو از صفا و مهربانی بود.

در خلال این ایام بعضی از کسبه بنام آنکه «ساعت خوش است» قفل دکانها و مغازه‌های خود را برمیداشتند و برای میمنت شمعی در آن روشن میکردند ولی نانوائیها و قصابی‌ها، که مورد احتیاج عمومی بودند، از روز دوم عید کار خود را آغاز مینمودند.

خدر نبی:

رسم دیگری نیز در بیشتر خانواده‌های طبقه سوم معمول بود و به نام «خدر نبی» شهرت داشت. این رسم مخصوص زمستان بود و در شب جمعه‌ایکه در هشت روزه «چارچار» قرار داشت برگزار می‌شد.

اردبیلیان شب یلدا را بلندترین شبها می‌دانستند و در آن شب در کنار کرسی داستانهائی از یلدا و گذشته‌ها نقل میکردند و برخلاف معمول امروز، که در آن شب غالباً هندوانه می‌خورند، آنها بیشتر سبزه و مغز گردو یا نخودچی کشمش می‌خوردند و در بعضی خانواده‌ها ماست نیز تهیه میکردند. شعرای ترک زبان نیز در مدح دلداده-های خود از طول و تاریکی این شب استفاده کرده در

وصف زلف یار از آن استعاره مینمودند:

دیر لر ایله بیر یول کن ظهور ایلر شب یلداعجب سر دور که بیر آیدا ایکی یلدا دو تاز لفون

در شب خدر نبی بیشتر خانواده‌ها «قووت» تهیه میکردند و قووت، بر وزن نخود عبارت از آرد گندم بریان بود و گاهی آرد نخودچی و آرد عدس بو داده هم بدان اضافه مینمودند. قووت را معمولاً با شکر یا کوبیده قند قاطی کرده میخوردند ولی در زمانهای قدیم که قند و شکر گران بود آنرا با دوشاب یعنی شیر کشمش مخلوط نموده تناول میکردند.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۱۵

قدمای این دیار تصور میکردند که حضرت خضر پیغمبر (ع)، که بزعم متشرعین آخرین فرد انسانی خواهد بود که تا قبل از دمیدن صور اسرافیل زنده خواهد ماند، در آن شب بهمه خانواده‌ها سرمیزند و قووت را تبرک مینماید و نشانه این کار هم آن است که جای «قمچی» آنحضرت بر روی قووت میماند. از اینرو آنها قووت را در مجموعه یا سینی میریختند و آنرا در گوشه‌ای گذاشته میخوابیدند و چون صبح از خواب برمیخاستند برای تماشای جای قمچی حضرت خضر بطرف سینی قووت میرفتند و غالباً این علامت را هم بر روی قووت می‌دیدند.

بعضی‌ها، جای قمچی را کار پدر و مادر یا بزرگ خانواده می‌دانستند که نیمه شب یا صبح زود با انگشت رسم می‌کردند و یا اگر در خانه قمچی بود آنرا بر روی قووت گذاشته برمی‌داشتند. با اینحال کسان ساده‌لوحی هم آنرا از خود حضرت خضر می‌پنداشتند.

قدمای اردبیل برای زمستان حسابهای داشتند بدینمعنی چهل روز اول اینفصل را «چله بزرگ» و بیست روز بعد از آنرا، که به آخر بهمن ماه منتهی می‌شد، «چله کوچک» می‌گفتند. چهار روز آخر چله بزرگ را با چهار روز اول چله کوچک، یعنی روزهای هفتم تا پانزدهم بهمن را «چارچار» میخواندند و شب جمعه‌ایرا که در این هشت روز بود، بطوریکه گفتیم «خدر نبی» می‌نامیدند. آنان چله بزرگ را بمعنی واقعی زمستان می‌دانستند ولی چله کوچک را از حیث سرما و بارندگی سختتر از آن تصور می‌کردند و در سالهاییکه در چله بزرگ بارندگی کمتر می‌شد از قول چله کوچک آنرا تمسخر کرده چنین می‌گفتند که «برادر بزرگم بی‌غیرت از آب درآمد. من کاری میکنم که تلافی آنرا هم در میآورم». با اینحال خود اردبیلیان ضرب المثلی در مورد چله کوچک داشتند و معتقد بودند که «چون رو به‌بهار می‌رود هیچ کاری نمیتواند». سختترین قسمت زمستان، هم از جهت سرما و هم از حیث بارندگی، چارچار بود و حساب آنروزها را مردم بخاطر نگه میداشتند.

هفته اول اسفند را «چله بچه» می‌گفتند و شب اول آنرا بنام «کرد اوغلی احمد»

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۱۶

میشناختند و درباره آن داستانی بدین‌سان داشتند:

احمد نامی از یک خانواده کرد، ساکن یکی از دهستانهای اردبیل جوانی قوی هیکل و بلند بالائی بود. روز آخر بهمن ماهی، که هوا خوب و آفتابی بود او برای انجام کاری به بیابان می‌رود. ناگهان هوا تغییر کرده برف و سرمای شدیدی آغاز میشود و شدت سرما و طوفان بدانجا می‌رسد که احمد از راه رفتن باز میماند و بر زمین افتاده بی‌حس میگردد. پدر و مادر و کسانش بجستجوی او سر به بیابان میگذارند و چون همه جا پر از برف بوده است از تلاش خود نتیجه‌ای نگرفته باز میگردند و دست از حیات او شسته در سوگ و اندوه وی شب را بروز می‌آورند. فردا بار دیگر بجستجوی وی به بیابان میروند و سرانجام او را زنده از زیر برف پیدا میکنند و از اینکه نمرده است همه در تعجب میمانند.

احمد شرح حال خود را چنین بیان میکند که وقتی تاب و توانم در برابر سرما از دست رفت بی‌حس بر زمین افتادم. نیمه‌های شب بحال آمده احساس گرمائی کردم نخست آن گرما را از نفس خود تصور کردم ولی بعد دریافتم که آن حرارت از خود زمین است.

این گفتار احمد بعدها مبنای این تصور شد که در آن شب «بزمین نفس می‌آید».

موضوع نفس آمدن بزمین از قدیم الایام و در نقاط دیگر ایران نیز معروف بوده است. بزعم مردم آنزمان زمین از پائیز رو بسردی میگذارد و در زمستان بکلی سرد میشود ولی از اول اسفند کم کم قشرهای خاک حرارتی پیدا میکند و در اول سال حالت طبیعی خود را باز مییابد. آنان این حرارت تدریجی را در سه مرحله میدانستند یکی در شب اول اسفند دومی در چهارم اسفند و سومی روز یازدهم اسفند و در یک دو بیتی آنرا چنین میگفتند:

جمره اول افتد آخر دلوچهارم حوت جمره ثانی

یازده روز چون گذشت از حوت جمره ثالث افتد ار دانی

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۱۷

روز هفتم اسفند را اردبیلیان بنام «قاری کولگی» میخواندند و در این باره چنین میگفتند که پیرزنی شتری داشت چله‌های بزرگ و کوچک گذشت و شتر وی حالت جفتگیری نیافت. شتر در آنزمان سرمایه بزرگی بود و لذا عدم جفتگیری آن اندوه وصف‌ناپذیری برای پیرزن بوجود آورد. او آنروز دست بدعا برداشت و از اینکه زمستان، بدون آنکه شتر وی آماده جفتگیری شود، سپری می‌گردد استغاثه نمود.

دعایش مستجاب گشت و برف شدیدی توأم با سرمای سخت باریدن گرفت و شتر او نیز باردار شد.

هفده روز بعید نوروز مانده را، که بیشتر روز دوازدهم اسفند میشود، در اردیبل «وعده‌یلی» میگفتند و معتقد بودند که در این روز باد موسمی می‌وزد و قضا را چنین بوده است و در آنروز در این سامان بیشتر «گرمیج» و گاهی «مه» میوزد.

پیشینیان چنین می‌پنداشتند که اگر در آنروز گرمیج بوزد میوه زیاد ولی محصول زراعت کم میشود و اگر مه بوزد سر درختی کم اما محصول زراعت بیشتر می‌گردد.

بعد از این ایام نوبت به چهارشنبه‌سوری و نوروز میرسد و ما پیش از این در آن باره سخن گفتیم. اکنون باعیاد مذهبی میپردازیم و گوئیم:

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۱۸

مبحث دوم - اعیاد مذهبی

اشاره

اردبیلیان، بطوریکه گفتیم، عموماً بدین اسلامند و خوانندگان دانشمند می‌دانند که اسلام دو عید بزرگ دارد که بنام «فطر» و «قربان» نامیده میشود.

عید فطر در پایان ماه رمضان و اولین روز شوال برگزار میگردد و عید قربان یا اضحی دهمین روز ذیحجه میباشد. غیر از این دو عید، که از نظر اسلام اعیاد رسمی هستند، ایام دیگری نیز مثل تولد حضرت پیغمبر (ص) و بعثت آنحضرت به نبوت، عید محسوب میشود لیکن شیعیان سالروز ولادت دوازده امام را هم عید میدانند و در آن روزها به نحوی اظهار مسرت و شادی میکنند.

عید فطر و عید قربان:

عیدین، یعنی فطر و قربان، در اردیبل مثل نوروز تشریفاتی ندارد و دیدوبازدیدهای آنها مخصوص مصیبت‌دیدگان می‌باشد.

بدینمعنی کسانی که قبل از آن عیدها یکی از افراد خانواده خود را از دست داده‌اند در آنروز در خانه میمانند و دوستان و آشنایان برای همدردی نزد آنها میروند و تسلیت خاطر می‌دهند و بدینوسیله از غم و اندوه آنها، که طبعاً در چنین روزهایی بیشتر متأثر و پریشانحالند، اندکی میکاهند. در این مراسم صاحبخانه با چای و قهوه از واردین پذیرائی میکند. بعضی از مردم نیز برای تبریک بخانه برخی از روحانیان سرشناس و یا نزد بزرگان خانواده خود میروند و اگر در مسجد یا محل دیگری نماز عید برگزار شود کسانی در آن شرکت مینمایند.

عید فطر در سالهای گذشته بیش از امروز رونق داشت زیرا عموم کسانی که استعداد روزه گرفتن داشتند ماه رمضان را روزه میگرفتند و شبها در مساجد عبادت

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۱۹

می‌پرداختند و شب عید را هم در مسجد می‌ماندند یا صبح آنروز بمسجد می‌آمدند و چون از قطعیت عید اطمینان می‌یافتند با خرمائیکه بعضی از مؤمنین سیل می‌کردند روزه خود را می‌شکستند و پس از برگزاری نماز عید بخانه‌های خود باز می‌گشتند. اختلاف در عید فطر از قدیم الایام بین مسلمین بویژه شیعیان معمول بوده است.

طبق دستور شرع اسلام هر مسلمان بالغ و سالم باید تمام ماه رمضان را روزه بگیرد و ماه رمضان از رؤیت هلال آن ماه تا رؤیت هلال شوال است. اما رؤیت هلال در مواقعی که هوا ابری باشد میسر نمیشود و از این حیث مردم دچار بلامتکلیفی میگردند زیرا شرعاً روزه گرفتن در روز عید حرام است و از طرفی خوردن روزه بدون عذر شرعی نیز مجاز نمی‌باشد و اینست که روزه‌داران در گذشته بلامتکلیفی سختی از این حیث پیدا می‌کردند.

گاهی اتفاق می‌افتاد که در قسمتی از یک منطقه، مثلاً در شهر، هوا ابری و در قسمتی از دهستانهای آن صاف باشد. در این صورت علما و روحانیان برطبق قوانین شرع از ساکنان آنها استماع شهادت می‌کردند و رؤیت هلال را از کسانی که مدعی مشاهده آن بودند استعمال می‌نمودند و در اینجا بود که بعضی از آنها شک و تردید می‌یافتند و دو تیرگی در شهر پیدا میشد زیرا گروهی از مردم بفتوای این عالم روزه خود را می‌خوردند و گروه دیگری که از روحانی دیگر پیروی می‌کردند، بدین عنوان که رؤیت هلال بر او مسلم نگشته است، روزه‌دار می‌ماندند.

امروزه با پیدایش رادیو و توسعه وسایل ارتباطی بین نقاط مختلف کشور رفع این مخطور گشته و رادیو و تلویزیون از این حیث جانشین آخوند و مجتهد محلی گردیده است.

عدم امکان رؤیت هلال در ماه ذیحجه نیز اتفاق می‌افتاد و بدینطریق در عید قربان هم ظاهراً اختلاف نظری پیدا می‌شد ولی چون ذبح قربانی در روزهای نهم و یازدهم آن ماه هم مجاز است و از طرفی قربانی و نماز آن جنبه استحباب دارد از اینرو مشکل بزرگی مثل عید فطر بوجود نمی‌آورد.

متمکنین اردیبل، بویژه کسانی که سالهای پیش بمکه رفته بانجام مناسک حج

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۲۰

توفیق یافته‌اند در عید اضحی قربانی می‌کنند و گوشت آنرا بین فقرا قسمت می‌نمایند.

رسم بر اینست که از این گوشت سهمی برای اقربا اختصاص می‌دهند و قسمت هریک از آنها را در بشقاب و سینی تمیزی گذارده روی آن روپوش زردوزی می‌کشند و بخانه آنان می‌فرستند. باقی گوشت را هم قسمت بقسمت کرده برای فقرا و مستحقان در نظر می‌گیرند. قصاب نیز پوست و روده قربانی را بعنوان دستمزد ذبح برمی‌دارد اما بعضی از مقدسین تمام گوسفند را متعلق بفقرا میدانند و از اینرو دستمزد قصاب را هم نقداً می‌پردازند و پوست و روده را فروخته پولش را نیز بین فقرا تقسیم می‌کنند و این کار چنانکه آدام اوله آریوس هم نوشته در قرن هفده میلادی نیز معمول بوده است.

تشریفات مذهبی بزرگ این دو عید، بطوریکه اشاره کردیم برگزاری نماز است و این نماز ترتیبات و اذکار خاصی دارد و معمولاً در بیابان یا جای بی‌سقف با جلال و شکوه خاصی خوانده می‌شود.

در این نماز دو منظور اساسی بچشم می‌خورد. یکی عبادت پروردگار و دیگری موعظه بر بندگان. امام با طمأنینه خاصی آیات قرآن و دعاها را مخصوص می‌خواند و با نه قنوت در دو رکعت نماز جنبه عبادت را بپایان می‌رساند. آنگاه بالای منبر می‌رود و خطبه مخصوصی را، که یادگار قرون اولیه اسلامی است، عنوان می‌کند و پس از توضیح وظایف دینی و دنیوی مسلمین و فلسفه روزه و حج، آنها را باطاعت از او امر الهی، بخصوص پرداخت زکوة و دستگیری از درماندگان دعوت می‌نماید و جالب توجه آنست که آیاتی هم که در نماز قرائت می‌شود بیشتر در باب تزکیه و زکوة می‌باشد.

شکوه و جلال این خطبه از جهات دیگر نیز قابل توجه است زیرا واعظ، بر خلاف موارد دیگر، باید سر پا بایستد و بر شمشیری که در دست می‌گیرد تکیه کند و در مقام ظاهری شارع اسلام احکام الهی را ابلاغ نماید. این وضع گویای آن است که خطیب اسلامی، در عین آنکه باید یک دانشمند دینی باشد، مثل یک سرباز و مجاهد اسلامی حتی در موقع خطابت نیز نباید شمشیر از خود دور سازد و همواره آماده

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۲۱

مجاهدت در راه اسلام باشد. ولی امروزه آیا بفلسفه تأسیس این سنت دینی توجهی می‌شود؟!

مبعث و عید غدیر:

باری بطوریکه گفتیم غیر از اعیاد دو گانه فوق تولد و مبعث حضرت رسول (ص) و میلاد ائمه اثنی عشر را هم عید می‌دانند و نیز عید غدیر خم را جزو اعیاد مذهبی بشمار می‌آورند.

مبعث روزی است که پیامبر اسلام از جانب خداوند متعال به نبوت برگزیده شده و اساس دیانت اسلام با نزول اولین وحی الهی پی‌ریزی گشته است. غدیر خم نیز در هیجدهم ذیحجه بیاد روزی جشن گرفته می‌شود که باعتقاد شیعیان آنروز پیامبر اسلام بسال دهم هجری هنگام مراجعت از سفر حجی که به «حجۃ الوداع» معروف است در دره‌ای بدان نام، که بین مکه و مدینه است، ضمن یک سخنرانی بزرگ خبر از مرگ خود داد و حضرت علی (ع) را، که علاوه بر شجاعت و رشادت جنگی، مردی دانشمند و با تقوی و مسلمانی عابد و معصوم بود بجانشینی خود برگزید. حضرت علی پسرعمو و داماد خود پیغمبر بود و نیز هنگامی که بین مهاجران و انصار عقد اخوت بسته میشد حضرت رسول او را برادر خود انتخاب کرد و لیکن اعتقاد راسخ او باصول دیانت علت اصلی این انتخاب وی بجانشینی پیغمبر گردید. در اردیبل این روز را روز سادات می‌خوانند و برای احترام و عرض تبریک بخانه سادات می‌روند.

سوم شعبان که روز ولادت حضرت حسین بن علی (ع) است از جمله اعیاد مذهبی در اردیبل می‌باشد. در این روز و همه اعیاد مهم مذهبی بازار و مغازه‌ها با کشیدن پارچه‌های رنگین بر سر در دکانها و روشن کردن چراغهای رنگارنگ آذین‌بندی میشود ولی چراغانی و آذین‌بندی مفصل مخصوص روز پانزدهم شعبان است که میلاد حضرت حجۃ بن الحسن (ع) امام دوازدهمین می‌باشد. امام دوازدهم بعقیده شیعه اثنی عشری از سال ۲۶۶ هجری غیبت فرموده است و این وجود مقدس همان است که در ادیان و مذاهب سابق نیز بعنوان مهدی منتظر آخرین امید خداپرستان برای دفع ظلم و فساد و اصلاح اجتماع ظهور او مورد انتظار بوده است.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۲۲

شیعیان معتقدند که این امام، روزیکه جز خدا کسی را بر آن علم نیست، ظهور خواهد کرد و دیانت اسلام را از خرافات خواهد زدود و بشریت را از ظلم و جور نجات خواهد داد. گویا همین اعتقاد سبب آن شده که دولت تزاری روس، در نیمه اول قرن

نوزدهم میلادی، برای مقابله با سیاست دولت انگلستان در ایران، درصدد دخالت از طریق دیانت برآمده سید علیمحمد نام طلبه شیرازی ساکن نجف اشرف را بداعیه مهدویت انداخت و در سال ۱۲۶۰ هجری فتنه باب را در ایران بوجود آورد.

«دالگورکی» مأمور سیاسی دولت روس در ایران، که عامل مهمی در این بازی بوده است ضمن یادداشتهایی که از خود باقی گذاشته است سیاست دولت تزاری را در اینباره به تفصیل نوشته است و چگونگی اقدامات عمال روس را در برهمزدن زندگی ساده آن سید بیچاره بیان داشته است.

بهر حال شیعیان اردبیل امام دوازدهم را حی و غائب می‌دانند و معتقدند پس از آنکه بامر خدا ظهور کرد دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد. اینان مثل دیگر شیعیان نیمه شعبان را که روز تولد آنحضرت است، بنحو بسیار زیبایی جشن می‌گیرند و بازار و خیابانها را سه شبانه روز چراغانی میکنند و با نقل و شیرینی از همدیگر پذیرائی

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۲۳

می‌نمایند.

سابقا بعضی از متشرعین متعصب چون عید نوروز را یادگار جمشید و بگفته خود رسمی از آتش پرستان میدانستند جشن و شادی آنروز را بدانجهت برگزار مینمودند که معتقد بودند خلافت صوری حضرت علی (ع) در سال ۳۵ هجری در آنروز آغاز گشته است ولی امروزه این فکر بکلی از بین رفته و عموم طبقات نوروز را بعنوان بزرگترین جشن ملی برپا می‌دارند.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۲۴

فصل دوم سوگواریهای مذهبی

اشاره

سوگواریهای مذهبی هم در اردبیل تشریفات و مراسم خاصی دارد و بررسی آنها ما را بآداب و سنن و تاریخ این شهر آشنا میسازد. اردبیلیان که پیرو مذهب تشیع هستند بوجود دوازده امام قائلند و اینعه را با خود پیغمبر اکرم (ص) و یگانه دختر او فاطمه زهرا (ع) که همسر حضرت علی (ع) و مادر ائمه دیگر است چهارده معصوم میخوانند و چون امام دوازدهم را در حال حیات میدانند از اینرو بیاد درگذشت آنها سیزده روز در سال عزا دارند.

وفیات ائمه نیز مثل میلاد آنها از حیث مراسم تفاوت دارد و در اردبیل معمولا روز رحلت حضرت رسول (ص)، که با شهادت امام حسن (ع) در یکروز تلقی میشود، و نیز ایام شهادت حضرت علی و فاطمه (ع) و بعضی از امامها را تعطیل میکنند ولی بجز ایام محرم، که تشریفات خاصی از جهه سینه‌زنی و دسته راه انداختن دارد، در سایر ایام عزا در مساجد جمع میشوند و از گفتار و عاظ بهره‌مند میگردند و یا در مجالس روضه‌خوانی که در بعضی از خانه‌ها تشکیل میشود شرکت مینمایند.

روضه‌خوانی در منازل، امروزه تقریبا متروک شده ولی سابقا خیلی معمول بود و متعینین چند روزی در سال چنین مراسمی در خانه‌های خود برپا میداشتند. بیشتر این روضه‌خوانیها صبح زود برگزار میشد و از واردین ابتدا با چای و کلوچه پذیرائی میگشت و آنگاه وعاظ و روضه‌خوانیها شروع بوخط و مرثیه‌خوانی میکردند. گاهی نیز بجای صبح‌ها طرف عصر این مجالس را تشکیل میدادند.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۲۵

کلوچه‌ایکه برای روضه‌خوانیهای صبح پخته میشد خمیرش را با شیر و کره تهیه میکردند و گاهی مختصری زنجبیل نیز بر آن میافروند و روی آنرا با زرده تخم‌مرغ رنگین میساختند. شکل آن غالبا بیضی بود و بهر شخصی نصف آنرا با یک استکان چای

شیرین میدادند. شیرین تر از چای و لذیذتر از کلوچه ترتیب زیبایی پذیرائی و احترامی بود که نسبت شرکت کنندگان در مجالس بجا می‌آوردند. در روزهای عاشورا و یازدهم محرم علاوه بر چای و کلوچه مقداری حلوا هم که لای نان لواش گذاشته میشد بمهمانان میدادند. این روضه‌خوانیها معمولاً ده روز میشد و آنرا در اصطلاح محلی یک دهه می‌گفتند.

شاخسہی:

عزاداری ماه محرم بطوریکه گفتیم تشریفات مخصوصی داشت. یکماه قبل از حلول این ماه بخصوص از فردای عید قربان با تشکیل دسته‌های شاه حسینی، که در محل بشکل «شاخسہی» عنوان میشد مراسم عزاداری آغاز میگشت و آنچنان بود که در هرکوی و برزنی رؤسا و ریش-سفیدان مشعل آهنی بزرگی تهیه نموده آنرا بر سر چوب قطور و بلندی در مرکز محله نصب میکردند و این مرکز نیز معمولاً در میدانگاهی مقابل مساجد بود. هر مشعل مأمور مخصوصی داشت و او موظف بود که قبل از غروب آفتاب مشعلها را با تپاله و پارچه‌های کهنه و گاهی نیز با چوب و هیزم پر کرده آماده سازد.

چون غروب میشد جوانان و مردان محله در آن میدان حاضر میشدند و هریک چوبدستی بلند و محکمی همراه می‌آوردند. در بعضی از محلات انبار مخصوصی برای این کار داشتند و چوبدستی‌ها را در آنجا نگهداری مینمودند.

تقریباً یکساعت از شب گذشته با دستور رئیس شاه‌حسینی‌ها صف بسته میشد و در حالیکه حاضرین چوبدستی را مثل شمیر در دست راست می‌گرفتند دست چپ را از پشت بر کمر نفر سمت چپ خود قرار میدادند و بدینطریق صف فشرده و مرتبی بوجود می‌آوردند.

این کار موقعی صورت میگرفت که بمشعل یا مشعلهای آماده هم مقداری نفت ریخته آتش میزدند. شعله‌های آتش مشعل اطراف را روشن میکرد و در پرتو نور آن

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۲۶

صف مردان بصورت محیط دایره بزرگی درآمده بدور مشعل میگشت و در جواب اشعار و ابیاتی که رئیس دسته با آهنگ تحریک کننده‌ای میخواند همه باهم کلمه شاه حسین را که بصورت «شاخسہی» تلفظ میکردند با صدای بلند و آتشی بر زبان میراندند.

اشعار سر دسته که بیشتر جنبه حماسه داشت و آمادگی گویندگان را برای فداکاری در راه حضرت حسین بن علی (ع) بیان میداشت با آهنگ هیجان‌انگیز گفته میشد و حرکت پای افراد نیز با آن موزون بود. حرکت شاخسہی‌چپها در این صف سر بسته بصورت «فالانژ» های جنگی قدیم بود و آنها در حالیکه پای راست خود را بجلو و پای دیگر را بعقب می‌گذاشتند بطرف سمت راست خویش حرکت مینمودند.

شاخسہی در واقع یک مشق نظامی بود و گاهی چنان شور و هیجانی ایجاد میکرد که دسته‌ها با خشونت خاصی پای خود را بر زمین میکوبیدند و با چابکی مخصوصی با چوبدستی خود مثل شمشیربازان نمایشهائی میدادند و برهم خوردن آنها رعبی در دل تماشاچیان ایجاد مینمود.

چند شب اول مخصوص تمرین و یادگیری بود و در همان محله صورت میگرفت و پس از چند روز که افراد خوب ورزیده میشدند برنامه گردش در محلات آغاز میگشت و مشعلها بر چهارپایه‌های چرخدار نصب میگردد و هر دسته در مسیر خاصی بعضی از محلات دیگر میرفت.

بعضی از این دسته‌ها برای آنکه شکوه و جلال خاصی داشته باشند اطاقکهای مجلل چوبی نیز تهیه کرده با انواع پارچه و آینه و لاله مزین مینمودند و بنام «طاق قاسم» در بین دسته خود حمل میکردند.

این مراسم تا سه روز با آغاز محرم مانده ادامه داشت و شب چهارم قبل از محرم پایان مییافت زیرا در آن سه روز مراسم دیگری در پیش بود و عزاداری با طشت گذاری در مساجد و تکایا، شکل دیگری بخود میگرفت.

بطوریکه گفتیم مراسم شاخسهی در عین حال خود یک تمرین و مشق نظامی بود

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۲۷

که رنگ مذهب بخود گرفته و در مقدمه ماه محرم انجام میشد. ما از تاریخ برقراری آن اطلاع نداریم ولی با مطالعه در احوالات شاه اسماعیل اول، بویژه تمرینهای نظامی قزلباشها در عهد او، چنین میندازیم که یادگار دوره صفویه و مخصوصا ایام سلطنت آن شاه است. این مراسم تقریبا خاص اردیبل بود و در جاهای دیگر آذربایجان و ایران دیده نمیشد. طبق اظهار معمرین شاخسهی چیها در روزگار گذشته بجای چوبدستی قمه و شمشیر در دست میگرفتند و طرز قدمزدن و رجز خواندن آنها نیز از هر جهه شبیه مشقهای نظامی صوفیان و سربازان اوایل سلطنت صفویان بود.

مورخین می نویسند که در قدیم مشقهای نظامی در ایران و اروپا معمول نبود و فقط سربازان جاویدان عثمانیها که به «ینی چری» معروف بودند بدان عادت داشتند و در ایران اولین بار شاه اسماعیل آنرا معمول گردانید و در مواقع صلح برای آنکه سربازان باصطلاح تاریخنویسان، خام نشوند مرتبا مشق نظامی میکردند و خود شاه اسماعیل هم با آنها بتمرینهای جنگی مشغول میشد.

طشت گذاری در اردیبل:

از مراسم دیگر عزاداری که خاص اردیبل است و در جاهای دیگر دیده نمیشود یکی هم طشت گذاری در مساجد و تکایا است. ریشه و مبنای آن و تاریخ رواجش نیز مثل شاخسهی معلوم نیست ولی تعبیر ظاهری آن چنین است که چون حضرت حسین بن علی (ع) در کربلا تشنه بشهادت رسیده است بیاد بود تشنگی آن شخصیت بزرگ مذهبی سکنه اردیبل در مساجد و تکایا طشت های پر از آب میگذارند تا تشنگان با جامهای کوچکی که روی آنها قرار میدهند از آن آب بنوشند و بعنوان احسان رفع عطش نمایند. ما خود چنین می پنداریم در مساجد که در قدیم محل اجتماعات بود، مردم احتیاج بآب خوردن پیدا میکردند و لذا در جای مخصوصی، در طشت مسی، که تنها ظرف متناسب آن ایام بود، در گوشه ای از مسجد آب در دسترس مردم می گذاشتند. این کار در طول زمان رنگ مذهبی بخود گرفت و کم کم بدین شکل درآمد و در هر حال گذاشتن این طشتها مراسمی پیدا نمود.

شهر اردیبل، چنانکه گفته ایم، از قدیم به شش محله تقسیم میشد که سه محله آن نعمتی و سه محله دیگر حیدری بوده است. در هریک از این دو طرف یکی از

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۲۸

محلات بزرگتر و یکی میانه و سومی کوچکتر محسوب میشده است و بتعبیر دیگر سکنه هردو قسمت شهر سه محله خود را بمنزله سه برادری میدانستند که یکی ارشد، دومی متوسط و سومی کوچکتر بوده است. در قسمت حیدری طوی (یا تابار) برادر بزرگتر، اوچدکان برادر متوسط و پیر عبد الملک برادر کوچکتر حساب میشد و در سمت نعمتی نیز محلات گازران (یا اونچی میدان)، سرچشمه و عالی قاپو بترتیب بزرگتر و میانه و کوچکتر بشمار میآمدند.

کار برادری محلات اردیبل در چند قرن پیش، در عهد ما بصورت خواهری شهرهای دنیا درآمد و بطوریکه جراید مینویسند برای آنکه مراتب و داد و صمیمیت بین ساکنان شهرهای مختلف محکمتر گردد بین آنها چنین روابطی برقرار میشود و مثلا- بین تهران و پاریس عقد خواهری منعقد میگردد. قابل توجه است که چون در گذشته مردی و مردانگی قدر و قیمتی داشته از اینرو محلات هم باهم برادر میشدند ولی امروزه که مردانگی ها متروک شده است خواهر خواندگی هم جای برادری را گرفته است.

باری سه روز با آغاز محرم مانده طشت گذاری آغاز میشد و روز اول محلات بزرگتر، یعنی تابار در قسمت حیدری و اونچی میدان

در بخش نعمتی، روز دوم محلات متوسط یعنی اوچدکان و سرچشمه و در روز سوم محلات کوچکتر یعنی پیر عبد الملک و عالی‌قاپو اقدام به طشت‌گذاری میکردند و این سنت امروز نیز معمول است.

هریک از محلات ششگانه و شعبات آنها از چند روز پیش دعوتنامه‌های محترمانه‌ای برای علماء و تجار و بزرگان و رؤسای ادارات دولتی میفرستادند و از آنها برای روز و ساعت طشت‌گذاری دعوت میکردند و چون از قدیم الایام طشت‌گذاری بعد از ظهر صورت می‌گرفت از اینرو شرکت طبقات نیز میسر میشد.

طشت‌ها از برنز یا مس و بشکل دایره میبود و قطر بعضی از آنها بیکمتر و نیم میرسید. این طشتها غالبا از قدیم مانده و کناره‌های آنها حاوی نوشته‌هایی دال‌بر و قفیت آنها بدین امر بوده است. از چند روز پیش از طشت‌گذاری آنها را تمیز می‌شستند و اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۲۹

طشت‌های مسین را با قلع سفید مینمودند و در جایی خارج از مسجد آماده حمل بمسجد میکردند.

حمل طشتها بدینطریق بود که دسته سینه‌زنان و زن‌جیرزنان بمحلیکه طشت‌های محله در آنجا بود میرفتند و ریش‌سفیدان و کسانی که میبایست حامل طشتها باشند آنها را بر دوش گرفته جلوی دسته بطرف مسجد راه میافتادند و پیشاپیش آنها نیز علماء و سالخورده‌گان با وقار و طمأنینه خاصی قرار داشتند.

چون طشتها بمسجد میرسید همه حاضران برای احترام پیا میخاستند و حاملین آنها و مشایعین یکی دو بار در داخل مسجد دور میگشتند و نوحه‌خوانی و عزاداری میکردند آنگاه طشتها را در جای مخصوص خود، که غالبا طاقچه بزرگی با سقف ضربی بود می‌گذاشتند و بلافاصله آنها را پر از آب میکردند. روی آنها تخته‌های تمیز و بلندی می‌گذاشتند و در شمعدانهای مخصوصی که بر روی آن تخته‌ها قرار میدادند شمعهای زیادی روشن میکردند و چون غروب میشد در کنار آن صف کشیده فاتحه میخواندند.

قرائت فاتحه کنار طشت در بعضی از مساجد تشریفات و شأن مخصوصی داشت و خواندن آن مخصوص فردی از خانواده معینی بود که از قدیم الایام و ابا عن جد بدین امر قیام و اقدام مینمودند. در بین مساجد اردبیل فاتحه مسجد جامع، بویژه در شب عاشورا، معروفیت زیادی داشت و دعای آن بوسیله خانواده سید احمد حسینی و پدران او خوانده میشد. متن دعاها هم از دوران صفویه باقی مانده بود و یکی از آنها چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم. الهی بارواح پاک مقدسه و منوره متبرکه که جمیع انبیاء و اولیاء و اتقیاء و علما و فقها و صلحا و شهدای دشت کربلای پر بلا و بارواح جمیع مؤمنین و مؤمنات، ربما لب تشنگان باده رنج و عنا، و جگر سوختگان بوته ابتلا، خصوصا ملائک جنان و سایر ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین، و بارواح عظام کرام پادشاهان صفیه صفویه، حفت بانوار القدسیه، اعنی سلطان العارفین و برهان السالکین و رواج المله و الدین شیخ المحققین شیخ صفی الدین اسحق علیه الرحمه، و بارواح

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۳۰

سید جلیل سید جبرئیل نور الله مرقدہ، و بارواح شاهزاده صالح واجب التعظیم صحیح- النسب علیه الرحمه، و بارواح پیر عبد الملک و پیر ابو سعید علیه الرحمه، و بارواح آنکه پیش از ما و بیش از ما در این سلسله علیه عالیہ خدمتگزاری و جان‌نثاری نموده‌اند، سیما حسینیان و طشتداران و چراغچیان و گلاب‌پاشان، و سقایان و سلسله‌جنبانان و آب‌آوران و زحمت‌کشان و جاروب‌کشان و قهوه‌چیان و قلیان‌دهندگان و آمین‌گویان، خصوصا علمای امامیه و فقهای اثنی عشریه و ذاکران لایق حسینیہ و سادات علویہ و پادشاهان صفویه که از دار دنیا بعالم بقا رحلت نموده‌اند، همگی را غریق رحمت و مغفرت نموده، قلم عفو بر جرائم ایشان کشیده برحمت خود واصل و متواصل گردانند. و آنکه در حال حیاتند توفیقات ایشان زیاد فرموده طول عمر و مزید عمل کرامت فرماید، و پیران را با ایمان کامل از دنیا ببرد و جوانان را در راه راست خود پرهیزکار و ثابت‌قدم گردانند و (بی) اولادان را اولاد صالح و مذکر و مزکا عطا فرماید و قروض جمیع قرضداران را از خزانه غیب لایب خود ادا و کرامت فرماید، و مسافریں بر و بحر عالم را

خصوصاً حجاج بیت الله الحرام و زوار قبور ائمه انام را همگی صحیحا و سالما بعد از بمقصود رسیدن باوطان اصلی خودشان مراجعت و معاودت فرماید، و جمیع آفات و بلیات ارضی و سماوی خصوص طاعون، وبا و قحط و غلا و شرعدا و جور ظلمه و مرگ مفاجأة و فتنه و فجور و حصبه و امراض مختلفه را از این بلد و سایر بلاد مسلمانان رفع و دفع و دور گرداند، و تلخی سكرات موت و گذشتن از پل صراط و هول يوم ينفخ فی الصور بر همگی آسان فرماید، والدین همه را بائمه هدی علیهم السلام بیامرزد. شاد الفاتحه مع الصلوت». این دعا قسمتهای دیگری بزبان عربی دارد و در آخر آن نیز برای برآورده شدن حاجات التماس دعاکنندگان از خداوند متعال درخواست میشود.

جنبه‌های معنوی طشت:

باری طشت و آبیکه در آن میریزند در نظر مردم این شهر مظهر مظلومیت حضرت حسین (ع) و عیالات و کسان او در کربلا اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۳۱

تصور میشود و بعقیده آنان کنار آن، از جمله مراکز توسل و استجابت دعا در پیشگاه خدا میباشد. اینست که در مقابل آن بخدا متوسل میشوند و حاجات خود را میخواهند. گاهی بیماران صعب العلاج و کسانی را که بکلی درمانده شده‌اند در آنجا دخیل می‌بندند، بدینمعنی که فی المثل بیمار لاعلاج را کسانش بمسجد آورده در جلوی طاقچه طشت بر زمین مینشانند و پارچه‌ای را که یکسرش بر کنار طشت بسته شده است بر گردن او می‌بندند و تا نتیجه نگیرند غالباً چند روزی او را بدانطریق در آنجا میگذارند و از او پرستاری میکنند.

سالخوردگان درباره شفا یافتن برخی از این پناهندگان حکایتها میگویند و مثلاً از بینا شدن نابینایان یا بهبود مرضی یا راه رفتن شلها و چلاقها شهادتها میدهند.

این طشت مسی یا مقداری پارچه نیست که بچنین کاری قادر باشد و اصولاً از چنین مواد بی‌روحی آنچنان کارهای سختی ساخته نیست بلکه توسل پناهنده بیک نیروی معنوی و نامرئی است که در اینحال طشت و تخته مظهر آن تلقی میگردد.

راستی را که ما هم مثل بعضی از خوانندگان، شاید در اینباب از شگفتی باز نمایم و با تردید آن مطالب را بشنویم ولی واقعیت اینست که برای نفی آن نیز دلایل قاطعی نداریم زیرا معیار و مقیاس ما در این شگفتی‌ها عدم انطباق آنها با موازین علوم تجربی میباشد حال آنکه علوم هنوز بمرحله‌ای نرسیده‌اند که کلیه سوالات بشر را در باب مسائل مادی جواب گویند. پس چگونه درباره جهان معنوی و مجردات از آنها میتوان انتظار تفسیر داشت؟

هنوز علم شیمی بحقیقت اکسیژن و ئیدروژن و دیگر عناصر شیمیائی، که پایه و اساس آن علمند، آگاهی ندارد و فقط آنها را با صفات و کیفیات آنها توصیف میکند.

هنوز علم فیزیک بماهیت ماده پی‌نبرده و از زمانی که آتم را به الکترون و پروتون و نوترون تجزیه کرده مشکلات تازه‌ای از حیث حقیقت آنها در برابر خود یافته است.

هنوز روانشناسی در باب روح و ماهیت کیفیات نفسانی علم و آگاهی ندارد و نمیتواند بدین سوال جواب گوید که آنچه موجب حرکت در موجودات ذیروح است چیست؟

و با مرگ آنها چه چیزی از موجود کم میشود که از حرکت باز میماند؟ ... هنوز بشر نتوانسته است بر خطای حواس و ادراک خود چیره شود و آنچه را که می‌بیند و می‌شنود حقیقت پندارد.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۳۲

خلاصه با آنکه بشر در قسمتهائی از علوم پیش رفته است مجهولات مادی و معنوی او صد چندان بیشتر گشته است و اینست که

نمی‌تواند مسائلی از قبیل شفا یافتن بیمار یا حاجت گرفتن در مانده‌ای را در چنان اوضاع و احوالی بواقع تفسیر کند.

علم انسان از محیط و جهان مادی بر حواس ظاهری او تکیه دارد ولی این حواس بسیار ضعیف و هرآینه برای اداره او در یک محیط محدود آفریده شده است و گرنه در همین لحظه که بخواندن این سطور مشغولیم فضائی که بر ما محیط است پر از صداها و بلکه هزاران نوع امواج رادیویی و تلویزیونی و نیز اجسام بسیار ریز و ذره‌بینی است ولی ما بدون وسیله عاجز از درک آنهایم با اینحال چگونه میتوانیم عالم غیر مادی را بکلی نفی کنیم و چنین مواردی را انکار نمائیم.

در برخورد با این قبیل مسائل، مردم بطور کلی بر سه گونه‌اند: جمعی افراد عامی و عادی‌اند. اینان فقط از راه اعتقاد بدون استدلال با وقایع روبرو میشوند و از این حیث آرامش خاطری دارند. دسته معدودی نیز علما و دانشمندانند و چون اینان بقلمرو نفوذ علم و میزان توانائی آن در مسائل گوناگون آشنائی دارند مطالب مورد بحث را با احتیاط تلقی میکنند و تا دلایل قاطعی بر رد آنها نداشته باشند بی‌محبا و از روی تعصب درصدد مجادله بر نمی‌آیند. اما دسته سوم، که مثل نگارنده نه در گروه اول و نه در جماعت دیگر جا و مقامی دارند، با مقدمات مختصری که در تعاریف علوم بدست آورده‌اند در حیرت و سرگشتگی بسر می‌برند و احتجاجات بی‌پایه و اساسی در رد و قبول اینچنین مطالب از خود بروز میدهند و با تعصب جاهلانه‌ای مسائلی را که بدان علم ندارند بیکباره انکار میکنند زیرا نه چنان دانشی دارند که با استدلالهای معقول در اثبات نظر خود توفیق یابند و نه بکلی از آن عاریند که در عالم بی‌اطلاعی دنیای آرامتری بدست آورند.

خواننده عزیز بهر طریق این مطالب را تعبیر و توجیه کند مختار است ولی واقعیت اینست که در اردیبل بقول گذشتگان، کسانی بدین طریق حاجت گرفته و خواسته خود را بدست آورده‌اند در عین حال کسانی نیز پیدا میشده‌اند که این امر را وسیله اخاذی قرار میدادند و با استفاده از احساسات دینی بی‌آلایش مردم بجمع مال می‌پرداختند.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۳۳

باری چون کسی از این راه شفا مییافت مردم آنرا معجز میخواندند و آن شخص را نظر کرده میگفتند. او را محترم میداشتند و التماس دعا میکردند. گاهی هم لباسهای او را تکه‌تکه کرده بعنوان تبرک قطعاتی از آنرا میبردند. اعلام خبر معجز معمولاً با طبل و شیپور بود بدینمعنی وقتی معجزی صورت میگرفت در پشت بام مسجد یا در میدان مقابل آن طبل و شیپور مینواختند و بدینوسیله عامه را از توجهی که بیک در مانده شده است آگاهی میدادند.

عزاداری محرم:

کنون بمطالب خود برمیگردیم و گوئیم که انجام مراسم طشت- گذاری بمنزله اعلام رسمی شروع سوگواری است. از آنروز مساجد و تکایا سیاه‌پوش میشوند و در بازار و کاروانسراها و خیابانها پرچمهای سیاه بر در مغازه‌ها و تجارتخانه‌ها باهتزاز در می‌آید. جشن و شادمانیها تعطیل میگردد و تفریحات معمولی کمتر میشود.

عزاداری ماه محرم بصورت مختلف صورت میگیرد. یکی از آنها برگزاری مجالس روضه‌خوانی است و این مجالس علاوه بر مساجد و تکایا گاهی در منازل اشخاص منعقد میگردد. موقع برگزاری آن یا صبح زود است تا مردم پس از پایان مجلس بکسب و کار خود برسند و یا طرف عصر است تا آنها پس از تعطیل کسب و کار در آن شرکت نمایند.

در این مجالس بطوریکه در اول این فصل اشاره کردیم، از حاضرین با چائی پذیرائی میشود و اگر مجلس روضه صبح زود باشد بآنان کلوچه و چای شیرین میدهند پس از آن روضه‌خوانها بنوبت بالای منبر میروند و درباره مسائل سخنرانی میکنند.

تعداد واعظ و روضه‌خوان با مکتب صاحبخانه در خانه‌ها، و میزان کمک مردم بمخارج مساجد و تکایا، بستگی دارد. خانه‌هایی که در آنها روضه‌خوانی میشود معمولاً- تالار بزرگی دارند و در سالهاییکه فصل مقتضی باشد حیاط و ایوان را نیز برای نشستن مردم

فرش مینمایند.

تکیه گاه سخنان روضه خوانها غالبا اخلاقیات و نیز مصائب خاندان پیامبر اسلام در راه اشاعه دین بویژه مظلومیت‌های حسین بن علی (ع) است ولی در گذشته

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۳۴

روضه خوانهایی در این شهر بودند که داستان کربلا را از دیدگاه شجاعت امام و یاران او بیان میکردند و مقام و شخصیت شهدا را بالاتر از آن میدانستند که بعضی از نویسندگان و گویندگان برای متأثر ساختن مردم بر زبان می‌آوردند.

نگارنده شخصا در مورد واقعه کربلا تحقیقاتی ندارم ولی نوشته‌های «کرت فریشلر» آلمانی را بنام «امام حسین و ایران» خوانده‌ام. این کتاب که مبتنی بر مآخذی از آثار مسلمین است و بررسی‌های محققانه‌ای در آن بنظر میرسد نهضت حسینی را مظهر بزرگترین فداکاریهای بشری در راه حق و حقیقت میداند و مقام این شخصیت بزرگ و یارانش را چنان توصیف مینماید که خواننده هرگز نمیتواند امام حسین (ع) را اسیر چنان مصیبتی بداند که از زبان بعضی نوحه‌سرایان و روضه‌خوانان می‌شوند.

طریق دیگر عزاداری سینه‌زنی و زنجیرزنی است که خاص ده روزه اول ماه محرم می‌باشد. هر دسته از آنها مرکزی بنام حسینیه دارند که شبهای جمعه ایام سال در آنجا جمع شده تمرین می‌نمایند ولی پس از حلول محرم عزاداری به مساجد کشیده می‌شود و هردسته یکروز معین نیز در بازار عزاداری می‌کند.

سابقا که اختلافات حیدری و نعمتی رواج داشته بین دسته‌های دو طرف در بازار تصادمات و برخوردهائی می‌شده است ولی بعدها برای آنکه اختلافی پیش نیاید در جهت حرکت دسته‌های محلات ترتیبی گذاشتند و چنین مقرر داشتند که هریک از محلات با شعبات خود یک روز معین در بازار حرکت کنند و چون شهر شش محله دارد از اینرو روز اول و نهم و یک روز جمعه را، که در ده روز اول پیش می‌آید، تعطیل می‌نمایند و در شش روز باقی بترتیب ارشدیت محلات هرروز یکی از آنها به بازار در می‌آیند. روزیکه نوبت عزاداری محله‌ای در بازار می‌رسد جوانان و مردان، در حالی که پیراهن سیاه بلندی پوشیده و سر خود را نیز با دستمال سیاهی بسته‌اند، از ظهر در حسینیه یا مسجد خود جمع می‌شوند و پس از آنکه ترتیبات لازم از طرف رئیس و ریش سفید محله داده شد حرکت می‌نمایند.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۳۵

تشریفات حرکت یک دسته:

جلوتر از همه و در پیشاپیش دسته بیرق محله حمل می‌شود این بیرق نماینده آبرو و احترام محله و شعبات آن است. بعضی از بیرق‌های محلات که عموما بشکل سه ضلعی قائمند خیلی قدیمی و چه بسا دو سه قرن از زمان دوخته شدن آنها می‌گذرد و از جهت پارچه و دوخت و نقش و نگاری که بر آنها زردوزی شده بسیار قابل توجه می‌باشد پشت سر این بیرق ریش سفیدان محله با وقار و احترام زاید الوصفی حرکت می‌نمایند. بعد از آنها علمهای زیادی در فاصله‌های معین در حرکت می‌باشند و بین این علمها، طبل‌زن‌ها و سینه‌زن‌ها و زنجیر زن‌ها قرار دارند.

دسته طبل‌زن معمولا مرکب از یک طبال‌زن و چند طبلچی است و یکی دو نفر شیپورچی و یک سنج‌زن نیز در میان آنها می‌باشند. بعضی از دسته‌ها یکی چند تن قره-نی چی هم وارد دسته می‌نمایند. این دسته لباسهای یک شکل مخصوصی که شبیه «اونیفورم» نظامیان و برنگ مشکی یا سرمه‌ای است بتن می‌کنند و در صف مرتبی حرکت می‌نمایند. چند علم آنها را از دسته‌های جلویی و عقبی جدا می‌کند. پشت سر آنها گاهی یکی دو اسب بنام یدک حرکت می‌دهند. این اسبها با یراقهای سیمین و روپوش‌های زرد-وزی و گلدوزی شده زیبائی یراق شده‌اند و نماینده اسبهای سرداران کربلا می‌باشند.

بعد از یدک‌ها دسته سینه‌زنان قرار می‌گیرند و این دسته خود چند گروهند. جمعی کودکان و جوانانند که جدا از مردان سینه می‌زنند و در اول دسته سینه‌زنان جای دارند.

بعد از آنها مردان سینه‌زن قرار می‌گیرند و در مواردیکه عده آنها زیاد باشد به چند گروه تقسیم می‌شوند. بعد از این دسته گاهی چند یدک پشت‌سر هم می‌آورند و آنگاه نوبت بزنجیرزنان می‌رسد. اینان معمولاً در دو صف یکنفری حرکت می‌کنند و در طول صف بشکل دو خط موازی در می‌آیند. برخلاف سینه‌زنان که ممکن است پیراهن سیاه کوتاهی پوشیده باشند اینها پیراهن بلندی که تا میچ پا می‌رسد از پارچه سیاه بر تن می‌کنند و در آنقسمت از پشت خود، که پیراهن را مثل دو پنجره کمی پائینتر از دوش بریده‌اند و بدنشان نمایان است، با زنجیر می‌زنند.

هم این دسته و هم سینه‌زنان نوحه‌خوان مخصوصی دارند که با آهنگهای خاص

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۳۶

اشعاری را در مصیبت یا شجاعت آل محمد (ص) سروده شده است می‌خوانند و سینه زن‌ها و زنجیرچی‌ها آنها را تکرار می‌کنند. آنچه در این دسته‌ها، بویژه در صف زنجیرزنان قابل توجه است ادب و متانت و وقاری است که از آنها دیده می‌شود و گاهی اتفاق می‌افتد که در ضمن راه رفتن و زنجیر زدن، از یک صف سیصد نفری، جز اشعاری که دسته‌جمعی باید خوانده شود یکنفر نیز حتی سخنی بر لب نمی‌آورد. وضع ظاهری آنها، که با دست راست زنجیر می‌زنند و دست چپ را بر سینه گذاشته‌اند، بیننده را بکلی تحت تأثیر قرار می‌دهد.

این ترتیب، ترتیب عمومی تشکیل یکدسته است و هریک از محلات و شعبات تابعه آن چنین دسته‌ای تشکیل داده در آنروز معین پشت‌سر هم بسمت بازار حرکت می‌کنند. وقتی دسته جلوی مسجد محله دیگر می‌رسد بزرگان و ریش سفیدان آن محله در حالیکه بیرق محله را همراه دارند، باستقبال می‌آیند. حد این استقبال از قدیم الایام معلوم است و نباید کمتر و بیشتر از آن باشد. آنگاه بیرق این محله پشت‌سر بیرق محله دسته قرار می‌گیرد و بطرف میدان- گاهی مسجد حرکت می‌کنند. طبل و شیپورزنان در این لحظه از طرف دسته نسبت به محله‌ایکه وارد می‌شوند ادای احترام می‌کنند و با آهنگ مخصوصی که می‌نوازند سلام می‌گویند. هریک از دو دسته زنجیرزنان و سینه‌چی‌ها پس از ورود بمیدان جلوی مسجد بترتیب نوحه‌خوانی و عزاداری می‌کنند و پس از پایان آن از طرف محله‌ایکه وارد آن شده‌اند با چای و شربت و شیر کاکائو و در تابستان با بستنی و شربت و قلیان و سیگار پذیرائی می‌شوند آنگاه با آهنگ طبل و شیپور بطرف محله دیگر حرکت مینمایند.

ریش سفیدان محله مهماندار اینبار نیز آنها را بهمان شکل که استقبال کرده بودند بدرقه می‌کنند و این مراسم در محلات دیگر، که در معبر دسته قرار دارند، تکرار میشود.

مقصد دسته‌ها در بازار معمولاً راسته بازار است که بزرگترین بازار شهر است و مسجد جامع نیز در آن واقع شده است. در طول این بازار دسته در چند جا توقف می‌کند و عزاداری می‌نماید. رسم بر اینست که در محلات و بازار بنوحه‌خوانان خلعت می‌دهند و خلعت علی العموم یک قواره پارچه است که ریش سفید محله یا اهداء

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۳۷

کننده، در حالیکه آنها در سینی گذاشته‌اند، بر دوش نوحه‌خوان می‌اندازد و تعداد خلعت‌ها گاهی بقدری زیاد می‌شود که نوحه‌خوان شخصاً قادر بحمل آنها نمی‌گردد و کسانی از افراد دسته آنها را بدوش انداخته با او یاری می‌نمایند.

وقتی خط سیر دسته پایان رسید و بنقطه اولیه حرکت خود باز آمد مراسم پایان می‌یابد و فردا نوبت بمحله دیگر می‌رسد. برای حرکت دسته‌ها زمستان و تابستان فرق نمی‌کند و در مواقعی که محرم با زمستان مصادف می‌شود غالباً در فواصل معینی در مسیر حرکت صف‌ها، پشته‌های هیزم گرد آورده آتش می‌زنند و بدینوسیله هوای معبر دسته را تا حدی ملایم می‌کنند و عزاداران نیز از زیر

پیراهنهای سیاه خود لباس ضخیمی می پوشند.

شبهای محرم نیز دسته‌هایی حرکت می کنند ولی در یک محیط محدود و غالباً بمساجد می روند و عزاداری می نمایند. این مراسم مثل دسته‌های روز تشریفات خاصی ندارد و چون حفظ آسایش مردم مورد توجه است از اینرو در کوی و برزن نوحه‌خوانی نمی کنند بلکه بطور عادی و آرام از کوچه‌ها می گذرند و وقتی بمساجد می رسند در مدخل آن صفها را مرتب می کنند و داخل مسجد شده عزاداری می نمایند. پس از آنکه عزاداری و نوحه‌خوانی پایان رسید با چائی و گاهی با شیر و کاکائو از آنان پذیرائی می کنند. موضوعی که از لحاظ حرکت دسته‌ها در شبهای محرم قابل توجه است سکوت آنها هنگام حرکت در خارج از مساجد است تا مزاحمتی برای سکنه شهر که در خوابند فراهم ننمایند.

تاسوعا و مراسم شمع‌گذاری:

روز نهم محرم یعنی تاسوعا مراسم دیگری دارد. در اینروز اردیلبیان در ۴۱ مسجد شمع روشن می کنند. این شمعها نذری است و معمولاً اشخاص برای برآورده شدن حاجات خود چنین نذری می نمایند. گاهی دیده می شود که یکنفر دو یا سه نذر در اینمورد دارد و در هرمسجدی بهمان تعداد شمع روشن می کند. برای انجام اینکار معمولاً شهر بعد از ظهر تاسوعا تعطیل میشود و مردم دسته‌دسته در تمام نقاط بحرکت درمی آیند. آشنائی به ۴۱ مسجد و طی فاصله آنها کار مشکلی است و چون تا غروب معمولاً باید شمعها

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۳۸

بین مساجد تقسیم شود ازاینرو سرعت حرکت لازمه کار است و بنابراین است که دسته‌های شمع‌گذاران از چند نفر تجاوز نمیکنند. سابقاً کیسه‌های مخصوصی بنام «حیه» (بر وزن خیمه) بود که مثل خورجین کوچک و دو چشمه داشت. کسانی که نذر داشتند از یکی دو روز قبل شمعها را خریده سر آنها را مرتب کرده نفت میزدند تا موقع روشن کردن وقت زیادی نگیرد. آنگاه آنها را در چشمه‌های حیه جا می دادند تا حمل آن آسان باشد. امروزه از این حیه‌ها کمتر بچشم میخورد و شمع‌گذارها از پاکت کاغذی و پلاستیکی استفاده می کنند.

در هر دسته شمع‌گذار یکنفر آشنا بمحل‌ها و راه مساجد نیز دیده می شود و او دیگران را راهنمایی مینماید. وقتی افراد چنین دسته‌ای بمسجدی می رسند در کنار طشت آن در ظرفهای مخصوص شمع سوز، شمع‌ها را روشن میکنند و از طشت می - بوسند و حاجت خود را طلب مینمایند و در عین حال دو سه قطره از آب طشت در شیشه‌ای که همراه دارند میریزند آنگاه برای رفتن بمسجد دیگری براه میافتنند. این آب عنوان شفا دارد و بیشتر برای بیماران مورد استفاده قرار میگیرد.

در بعضی از مساجد با افراد دسته‌ها شربت می دهند و در برخی دیگر با چائی پذیرائی می کنند و صندلی و نیمکت‌هایی هم برای استراحت خستگان میگذارند. این دسته‌ها موقع حرکت در کوچه‌ها و مدخل مساجد اشعار تأثرآوری درباره شب عاشورا میخوانند و چون دو دسته بهم میرسند با صدای بلند از همدیگر التماس دعا مینمایند. یکی از اشعاری که بیشتر دسته‌ها در این روز میخوانند چنین است:

بیر بو گجه اکبر دو سنه یار سکینه صباح اولوسان شمره گرفتار سکینه اردیبل در گذرگاه تاریخ ؛ ج ۲؛ ص ۱۳۸

تی که آفتاب غروب می کند و شب آغاز میگردد در بیشتر مساجد مردم و دسته‌های شمع‌گذار در کنار طشت گرد می آیند و فاتحه میخوانند. این فاتحه طلب حاجت و دعا از پیشگاه خداوند متعال است و ما نمونه آنرا در صفحه ۱۲۹ این کتاب

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۳۹

آورده‌ایم. هر جمله‌ای از دعا که پایان میرسد همه حاضران باهم و با صدای بلند آمین میگویند. این مراسم نیز از آنجهت که عموم

حاضرین توجهی خاص بمبدأ آفرینش دارند روحانیت خاصی دارد و بیننده را تحت تأثیر قرار میدهد.

جنب و جوش مردم در شب عاشورا خیلی زودتر از شبهای دیگر خاموش می-شود و شاید یکی دو ساعت از شب رفته شهر در سکوت عمیقی فرو میرود زیرا مردم که غالباً خسته‌اند بخواب میروند و از طرفی چون فردا در عزاداری عاشورا نیز باید شرکت کنند بااستراحت میپردازند.

عاشورا در اردیبل:

روز عاشورا اردیبل نمای حزن‌انگیزی دارد. همه کس غمگین و ماتم زده است و گوئی غم و اندوه از همه جا می‌بارد. در اینروز مردها بیشتر پا برهنه می‌شوند و سر و صورت خود را اصلاح نمی‌کنند. غالباً صبح زود از خواب برمیخیزند و در بیشتر خانه‌ها بخواندن زیارت عاشورا مشغول می‌گردند. چون از زیارتنامه و صرف صبحانه فارغ شدند برای شرکت در دسته‌ها یا تماشای آنها بمساجد میروند.

ترتیب داخلی دسته‌ها امروز نیز رعایت میگردد ولی در گذشته اجزای دیگری هم بر آنها اضافه می‌شد که امروز متروک یا ممنوع میباشد و آنها اسرا، قمه‌زنها و شبیه گردانها بودند.

اسرا دختر بچه‌هایی بودند که لباس سیاه بر آنها می‌پوشانیدند و بر شترهایی که روی آنها فرشهایی میانداختند سوار میکردند و خاطره اسیران کربلا را زنده می‌نمودند.

اینها معمولاً در عقب زنجیرزنان حرکت می‌کردند و با اشعار تأثرآوری که با لحن کودکانه می‌خواندند شنوندگان را متأثر می‌ساختند. مفهوم این اشعار استمداد کودکان کربلا- از حضرت زینب علیا خواهر رشیده امام حسین (ع) بود که در مقابل خشونت‌های محافظین خود از او می‌کردند. برای مجسم ساختن رفتار محافظین کسی را نیز با لباس مخصوص جنگی قدیم بصورت شمر در می‌آوردند که سوار بر اسب در کنار شترها حرکت می‌کرد و گاه‌وبیگاه با شلاق بر بدن آنها می‌نواخت.

قمه‌زنها جوانان و مردانی بودند که برای برآورده شدن حاجات خود در این

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۴۰

روز قمه زدن بر سر خود را نذر می‌کردند و برخلاف عزاداران دیگر که پیراهن سیاه بر تن داشتند پارچه سفیدی بنام کفن برگردن می‌انداختند و با سر برهنه که وسط آنرا با تیغ می‌تراشیدند در کنار دسته جای می‌گرفتند. اینعه را بخاطر کفهای سفیدشان «آغ کوینک» یا پیراهن سفید می‌گفتند.

شبیه گردانها نیز کسانی بودند که در آنروز با پوشیدن لباسهای مخصوص صحنه- هائی را بصورت جنگ عاشورا در میدانگاههای جلوی مساجد ترتیب می‌دادند.

موضوع شبیه در محلات و دسته‌های مختلف فرق می‌کرد. بعضی حالات جناب علی اکبر فرزند ارشد حضرت حسین بن علی (ع) و برخی جنگ حضرت عباس بن علی (ع) برادر دلاور سید الشهدا را مجسم می‌نمودند ولی بیشتر شبیه‌ها مربوط بسر گذشت خود حضرت امام حسین (ع) در میدان کربلا بود. پایان این صحنه‌ها با شهادت آن حضرت بر گزار می‌شد و چون کار بدینجا می‌رسید قمه‌زنان، خود را بوسط میدان می-انداختند و با قمه‌های تیزی که در دست داشتند بر سر خود می‌نواختند. بفاصله چند دقیقه خون سر و صورت و کفهای آنها را رنگین میکرد و شبیه بهم میخورد.

وضع شبیه و اثراتی که صحنه‌های گوناگون آن در روح قمه‌زنان میگذاشت در بعضی از آنها شور و هیجان زیادی بوجود می‌آورد و لذا کسان آنها یا اشخاص دیگری از حاضران برای مراقبت از آنها بوسط میدان می‌آمدند و از محکم زدن قمه کسانی که هیجان زیادی می‌یافتند جلوگیری می‌کردند و با خواهش و تمنا و گاهی بزور قمه را از دست آنها می‌گرفتند.

گردش دسته‌ها در روز عاشورا در محیط محدود صورت می‌گرفت زیرا قمه- زن‌ها هم با آنها حرکت می‌کردند و چون خون زیادی از آنها میرفت و خستگی می- یافتند از اینرو بمحله‌های خود برمی‌گشتند. قمه‌زن‌ها در موقع راه رفتن قمه نمیزدند ولی وقتی بمیدانگاهی محلات دیگر می‌رسیدند یکی دو قمه و گاهی بیشتر نیز بر سر خود مینواختند. در کنار مسجدی بنام سلیمان‌شاه سقاخانه‌ای بود (و الان هم هست) بیشتر قمه‌زن‌ها وقتی بدانجا میرسیدند با شور و هیجان جدیدی قمه می‌زدند. در طول راه بتدریج بعضی از آنها بیحال می‌افتادند و لذا مردم آنها را سوار درشکه کرده به

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۴۱

درمانگاه‌هایی، که با اطبای محلی در خود محلات ترتیب مییافت، می‌رسانیدند.

قمه زدن از جمله مواردی است که موافق و مخالف بسیار دارد. مخالفین آن صدمه‌زدن بر بدن را شرعا و عقلا جایز نمی‌دانند و موافقین نیز دلایلی بر جواز آن اقامه می‌کنند که بحث درباره آن و علت و پیدایش این کار در قلمرو مطالعه و اظهار نظر جامعه‌شناسان دینی می‌باشد. ما در جلد اول این کتاب، هنگامیکه نوشته‌های آدام اوله- آریوس را درباره اردبیل آوردیم نوشتیم که هنگام اقامت وی در اردبیل قمه‌زدن بر سر معمول نبوده است بلکه در آنروز مردم بازوان خود را بیشتر میزدند و خون از آن جاری میساختند.

این موضوع قابل تحقیق است که اولاً علت و فلسفه جاری ساختن خون از بدن خود در این مراسم چیست؟ و ثانياً چگونه بیشتر زدن معمول گشته و در چه موقعی و برپایه چه علتی این کار جای خود را بقمه‌زدن داده است؟ وانگهی در این کار چه سری نهفته است که در آن هوای سرد زمستان یا فضای پر از گرد و خاک تابستان آنهمه زخم‌های زیاد بدون هیچگونه عواقب درمانی و بهداشتی در کمترین مدتی التیام می‌یافت و حتی قطعاتی از پوست سر بعضی از قمه‌زن‌ها، که گاهی بر اثر چپ و راست خوردن قمه، بریده شده بزمین می‌افتاد در اندک زمان غیر قابل تصویری جوش می‌خورد.

امروزه اگر بدست کسی در باغچه حیاطش خاری بخلد و خون از آن درآید فوری باو «سروم کزاز» تزریق میکنند و جای زخم را با آلکل و دیگر مواد ضد عفونی کننده پاک می‌نمایند ولی چه سری در این کار است که قمه‌زن‌ها را پس از پایان کار بحمام‌های خزینه‌دار، که، امروزه بهداشت شستن بدن سالم را در آن ممنوع داشته است، برده سرهای قیمه شده را در آن می‌شستند و هیچ عارضه‌ای هم از این کار نمی‌یافتند؟!

باری مردم شهر غالباً در چنین روزی شربت قند و حلوا احسان می‌کردند و

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۴۲

معمولاً- قمه‌زن‌ها را در تقسیم آن مقدم می‌داشتند تا بدینطریق جای خونی را که از بدن آنها رفته است پر کنند و از ضعف آنها جلوگیری نمایند. بعضی از قمه‌زن‌ها در اردبیل شهرت زیاد داشتند و چنان قمه محکم بر سر می‌نواختند که صدای برخورد آن با استخوان جمجمه از فاصله‌ای بگوش انسان می‌رسید. گاهی نیز بطوریکه گفتیم قسمتی از پوست سر بریده شده به زمین می‌افتاد.

قمه زدن و شبیه درآوردن و دسته راه انداختن در سال ۱۳۱۰ خورشیدی از طرف دولت ممنوع گردید و در آنسال در دو محله عالی‌قاپو و آقا نقی خرمی بر اثر تیراندازی مأمورین عده‌ای از پیراهن سفیدان زخمی گردیدند و علی نام یکی از آنها که بدان سبب «علی عاشورا» لقب یافته بود تا این اواخر زنده بود. سال بعد از آن زنهای محلات سلطان‌آباد و «دیک‌باشی» جمع شده دسته براه انداختند و تا محله اوچدکان پیش آمدند.

آنها پرچم و زنجیرزن و غیره نداشتند. بلکه متجاوز از سیصد نفر زن بودند که چادر بسر انداخته ناله‌کنان حرکت مینمودند.

در نزدیکی میدان اوچدکان پاسبانها جلوی آنها را گرفتند و چون زن‌ها اصرار داشتند که بمسجد درآمده عزاداری کنند دست بسلاح برده با تیراندازی هوائی آنها را متفرق ساختند.

سردسته آنها شیرزنی بود بنام «نازی» یا «نازلی» و با آنکه آن زن امروز وجود ندارد بین بانوان اردبیل برشادت معروف و از حسن شهرت برخوردار است.

در آن سالها روضه‌خوانی نیز قدغن گردید و از برگزاری چنین مجالسی ولو بطور خصوصی در منازل هم جلوگیری شد و گرچه بعد از شهریور ۱۳۲۰ عزاداری باز رونق گرفت ولی شبیه در آوردن و قمه زدن همچنان ممنوع گشت.

مراسم عاشورا معمولاً -حوالی ساعت یک بعد از ظهر پایان می‌یافت و با آنکه طبق نظر محققان شهادت حضرت امام حسین (ع) نزدیکیهای غروب آفتاب اتفاق افتاده است ساکنان اردبیل، مثل دیگر مردم ایران، حدود یکساعت بعد از ظهر اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۴۳

عاشورا را ساعت قتل آنحضرت میدانستند و لذا دسته‌ها بهم می‌خورد و هرکسی برای صرف ناهار میرفت. در بیشتر خانه‌ها ناهار بعنوان احسان آماده بود و شاید بقدر یک وعده غذای عموم اهالی آنشهر در آنروز در مجموع خانه‌هایی که احسان می‌کردند غذا تهیه میشد و بدون منت و بلکه با خواهش و تمنا از اشخاص، آنها را برای صرف ناهار بخانه‌ها دعوت می‌کردند. خوابیدن بعد از ظهر عاشورا را در این شهر کار شایسته‌ای نمیدانند و چنین می‌پندارند که خواب بعد از ظهر آنروز بدبختی می‌آورد و اینست که مردم غالباً بمساجد می‌روند یا با خواندن زیارتنامه و غیره روز را بشب می‌آورند.

شب یازدهم شب شام غریبان خوانده میشد. اول شب مردم در مساجد جمع میگشتند و در حالیکه چراغها را خاموش میکردند عزاداری مینمودند سخنگویان و نوحه‌خوانان غالباً درباره احوال حرمسرای حضرت حسین بن علی (ع) و عیالات و اطفال آنحضرت در چنین شبی مطالبی میگفتند. و گاهی هم دسته‌های سینه‌زنی ترتیب میدادند و برای عزاداری بچند مجلس میرفتند و نوحه‌های مخصوصی میخواندند بیشتر این نوحه‌ها با این عبارت آغاز میشد:

«گلمشوک ای شیعه لر، شام غریبانه بیز ویر مگه باش ساغلیقی، زینب نالانه بیز».

خستگی مردم موجب کوتاهی این مجالس میگشت و هنوز دو ساعت از شب نگذشته خانواده‌ها در خواب عمیق و شهر در یک سکوت سنگین فرو میرفت و از این حیث امروز نیز مثل گذشته است.

اردبیلیان رسم اختصاصی دیگری نیز داشتند و آن صبح روز یازدهم محرم بود. که آنرا «سحر مزاری» میگفتند. این از رسوم مربوط بمردگان خود آنها است که فردای روزیکه مرده‌ای را دفن کردند صبح زود مجلسی بنام سحر مزاری ترتیب میدهند و با چای شیرین و کلوچه و حلوا از واردین پذیرائی مینمایند. از اینرو در چنین روزی برای شهادی کربلا- نیز مجلس سحر مزاری تشکیل میدادند و جزوه‌های

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۴۴

قرآن میگذاشتند. هریک از واردین مقداری قرآن میخواند و پس از صرف صبحانه مجلس را ترک میکرد. پایان این مجلس تقریباً یکساعت بعد از طلوع آفتاب صورت میگرفت. در آنموقع واعظی بالای منبر میرفت و با روضه کوتاهی مجلس را ختم میکرد. این مراسم امروز نیز معمول است.

سابقاً در اردبیل دو ماه محرم و صفر ماههای عزاداری محسوب میشد و در طول این شصت روز مجالس روضه‌خوانی در مساجد و تکایا و خانه‌ها برگزار میگردد.

روز بیستم ماه صفر که مصادف با اربعین یعنی چهلمین روز شهادت امام حسین (ع) بود تعطیل عمومی میشد و شبیهی در باب مسافرت جابر بن انصاری، که از صحابه‌های حضرت پیغمبر (ص) و اولین زائر قبر حضرت حسین بن علی (ع) در کربلا بوده، ترتیب میدادند و در روز بیست و هشتم ماه صفر نیز که روز رحلت پیغمبر بزرگوار اسلام است شبیه دیگری از وفات پیشوای مسلمانان برپا میداشتند و در همانروز که بروایت دیگر روز شهادت حضرت امام حسن مجتبی (ع) نیز میباشد چگونگی رفتار نامساعد دشمنان

آنحضرت را بصورت شبیه ارائه میکردند.

بطوریکه در جلد اول این کتاب اشاره کرده‌ایم در اردبیل مجتهد ثروتمندی بنام حاج میرزا محسن بوده است که از حیث کثرت ثروت او را «قرللی مجتهد» می‌گفته‌اند. آنمرحوم در زمان حیات خود، که بیک قرن و نیم پیش میرسد حسینیة بزرگی در این شهر ساخته و حیاط وسیعی بقدر یک میدان، که دورا دورش با ایوانها و طاقهای دو طبقه محصور است، بنا نموده است. این حسینیة و حیاط بزرگ آن مخصوص عزاداری و شبیه درآوردن بود و تا پنجاه سال پیش رسمی که آنمرد روحانی گذاشته بود اجرا میشد. بدینمعنی که در سراسر دو ماه محرم و صفر هرروز در آنجا شبیهی ترتیب مییافت و هرروز یک صحنه بخصوصی از سرگذشت و مصائب سیزده معصوم (ع) و یاران آنها نشان داده میشد. در عهد خود مجتهد لباسها و یراقهای مخصوص و گرانبهائی برای هریک از مجالس شبیه‌ها تهیه کرده بودند که

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۴۵

بمرور ایام از بین رفته است. تماشاگران در طاقنماها و ایوانها می‌نشستند و شبیه را در میدان تماشا میکردند. تالار بسیار بزرگ و مجلل آن نیز مخصوص مهمانانی مثل حاکم و اعیان و اشراف شهر بود. این حسینیة امروز پابرجاست ولی فرشها و اثاثیه آن از بین رفته و از تاک و تاک نشان نیز نشانی باقی نمانده است. خود بنا هم که بیش از یکقرن بر آن میگذرد بشدت در معرض خرابی و انهدام میباشد.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۴۶

فصل سوم رسوم و سنن مردم اردبیل در احوال شخصی

اشاره

کنون که از آداب و سنن مردم سخن میگوئیم بهتر است باحوال شخصی آنها نیز اشاره کنیم و خوانندگان خود را در این مسیر از رسوم و آداب مردم این سامان قرار دهیم. در این فصل نخست از تولد یک نوزاد سخن میگوئیم و وقایع مهم زندگی او را تا دم مرگ دنبال میکنیم و در مراحل مختلف حیات وی بسنن و آداب مربوط اشاره مینمائیم:

آئین مربوط بتولد طفل:

سابقا در اردبیل زایشگاه و بیمارستان نبود و زایمانها در خانه‌ها صورت میگرفت. قابله‌های تحصیلکرده، مثل امروز وجود نداشت و بجای آنها زنان سالخورده بنام «ماما»، که در عوض تحصیلات تجربیاتی در کار خود داشتند، در امر زایمان دخالت مینمودند. رسم معمول آن بود که چون درد مخاض شروع میشد کسانی بسراغ ماما میرفتند و او را بخانه میآوردند. در این میان زنهای دیگر وسایل لازم را فراهم میکردند و خانه را برای ورود تازه مولود آماده میساختند.

وسایلی که آنروز برای زایمان مورد نیاز بود با وسایل کنونی تفاوت زیادی داشت. امروز یک بانوی باردار در حالیکه بطور طبیعی روی تختخواب میخوابد وضع حمل میکند ولی در گذشته این کار بطور نشسته صورت میگرفت. برای زایمان

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۴۷

دستگاهی فراهم میکردند که بنام «دره» معروف بود و آن نشیمنگاهی بود بشکل اجاق که بانوی حامله مثل صندلی روی آن می‌نشست. در زیر دره پارچه‌ای گسترده بود که مقدار زیادی خاکستر الک شده سطح آنرا میپوشانید. خاکستر را معمولاً از تنورهای مخصوص پختن نان که در خانه‌ها بود در میآوردند. این خاکستر از تپاله و پهن بود و بر خاکستر زغال و چوب مزیت

داشت. قابل توجه است که خود دره را هم غالباً از «کرمه» ترتیب میدادند.

در کنار دره طشتی با آفتابه‌ای پر از آب نیم گرم می‌گذاشتند و نیز یک لنگه کفش و یکعدد قیچی و مقداری نخ حاضر میکردند. چون زائو از وضع فارغ میگشت او را برختخواب منتقل کرده میخوابانیدند و بلافاصله طفل را با آب شستشو میدادند و بر روی لنگه کفش نافش را می‌بردند و با لباسهائی که قبل از تولد آماده داشت پوشانیده نزد مادرش قرار میدادند. وقتی نوزاد بدنیا می‌آمد اگر پسر بود قابله کلمه یا «محمد» (ص) و اگر دختر بود لفظ یا «فاطمه» (ع) ادا میکرد و این گفتار او اعلامی بود بر اینکه نوزاد پسر یا دختر است و کسانی که در اطراف بودند و بیصبرانه پسر یا دختر بودن مولود را انتظار میکشیدند با این گفتار از جنسیت نوزاد آگاه میگشتند.

در نظر اکثریت مردم اردبیل نوزاد پسر بیش از دختر موجب شادی و خوشحالی والدین میشد زیرا برقراری نسل را که امروز بنام «ژن جاویدان» عنوان میکنند از طریق فرزند ذکور میسر میدانستند. این بود که قابله یا کسان دیگر غالباً پسر بودن مولود را پیدر و کسان نزدیک وی مژده میبردند و بسته بمقام خود و امکانات آنها هدیه و جایزه دریافت میداشتند.

هنگامی که ماما ناف نوزاد را میبرد حاضرین مجلس هریک بتناسب وضع

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۴۸

خود مبلغی بنام «گویک پولی» یعنی وجهی که بیمن و مبارکی بریدن ناف است بدو هدیه میکردند و در روزهای بعد هم که کسانی بدیدن زائو می‌آمدند چنین پولی به ماما میدادند.

برای آنکه ضعف زائو را جبران کنند چیز مقوی و گرم باو میخورانیدند و این خوراکی گاهی کره آب شده قاطی با عسل و در بیشتر خانه‌ها کاجی بود که آنرا در محل «قویماق» میگویند. بعضی نیز کشمش کوبیده را در روغن سرخ کرده بدو میدادند. اولین خوراکی که بنوزاد میدادند چند قطره آب جوش نیمگرم و سپس مقدار بسیار ریز و کوچک کره بود و پس از یکی دو روز که بدینطریق میگذشت مادر از پستان خود بدو شیر میداد.

لباس نوزاد را، بخصوص در نخستین زایمان او، کسان زائو میفرستادند.

این کار تشریفاتی داشت و معمولاً بعد از زایمان و تقریباً یکهفته بعد صورت میگرفت ولی تا آنروز با لباسهائی که خود بانوی حامله یا عمه‌های نوزاد، قبل از وضع حمل تهیه کرده بودند، نوزاد را میپوشانیدند.

مراقبت زائو در ده روز اول بعد از زایمان بر عهده کسان وی بود و در درجه اول مادر و گرنه خواهر بزرگ او این وظیفه را بر عهده میداشتند. زائو در این ده روز باید در رختخواب بماند و از حرکت و سرما پرهیزد تا از ابتلا به بیماریهای دیگر مصون ماند. در بعضی از خانواده‌های دهاتی منش سیخ کباب و پیاز درسته‌ای هم زیر سر زائو یا گاهی بر بالای در ورودی اطاق زائو میگذاشتند تا مادر و فرزند را از «آل» و شیاطین محافظت کنند. بدینطریق نوزاد تحت مراقبت قرار میگرفت ولی کار دیگری هم لازم بود تا او را از چله دیگران حفظ نماید.

ماچله را یکبار دیگر در این کتاب، صفحه ۱۰۸، آورده و نوشته‌ایم که مفهوم مبهمی از آن در ذهن داریم ولی کلماتی برای بیان آن پیدا نمیکیم و آنرا عبارت از نحسی و سنگینی‌ای میدانیم که مانع بمقصود رسیدن آدمی میشود و بدینوسیله زیان میرساند و

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۴۹

در مورد نوزاد موجب بیماری، عدم رشد، چشم بد و ای بسا مرگ او میگردد و اینست که وقتی مهمانی بیعت زائوئی می‌آمد قبل از ورود او طفل را از اطاق بیرون میبردند و پس از ورود مهمان او را بداخل اطاق می‌آوردند تا هنگام ورود مهمان نوزاد در اطاق نباشد و سنگینی او عاید این نگردد.

طفل را کم کم بقنداق عادت میدادند و قنداق قطعات چیت یا کهنه‌هائی بود که بشکل مثلث میدوختند و برای آنکه رطوبت ادرار

طفل از آن نگذرد چند تکه پارچه را روی مشمع بهمان شکل قرار داده طفل را در آن می‌پیچیدند و روی آن چلواری یا پارچه تمیزتری می‌گرفتند. در زمانهای سابق مثلاً- چهل پنجاه سال پیش از این مشمع پیدا نمیشد و لذا نظافت او بمراقبت بیشتر احتیاج داشت. برای آنکه ادرار بچه و کهنه‌های قن‌داق، رانها و پاهای او را زخمی نکنند مقداری خاک نرم و الک شده در آن میریختند و گاهی پیه حیوانی بر پاها و رانهای او میمالیدند.

خوانندگان این مطالب که امروز بانواع «پودر» ها و «کرم» ها دسترسی دارند ممکن است از این کارها تعجب نمایند ولی اگر نیمقرن بعقب برگشته امکانات آنرا تصور نمایند اقدامات آنها را در حد اعلای مق‌دورات زمان خود میدانند. مدت قن‌داق کردن بچه‌ها فرق داشت. در مورد اطفال ضعیف گاهی تا دو سالگی بلکه بیشتر طول میکشید ولی اطفال قوی و زود رشد در حدود یکسال در قن‌داق میماندند. طبعاً سردی و گرمی هوا، بویژه خوش گذشتن یا سختی زمستان، هم در آنها اثر می‌گذاشت.

یدی گجه و آدقو یدی یا شب هفتم و نام‌گذاری

یکی از مراسم مربوط به نوزاد هفتمین شب تولد اوست.

در اردیبل این شب عنوانی دارد و معمولاً برای هرنوزادی برگزار میشود. در مراسم مخصوص امشب مکت خانواده و کسان زائو اثر می‌گذارد. بدینمعنی اگر خانواده شوهر ثروتمند و زائو نیز پدر و مادر متمکن داشته باشد مراسم امشب مجلل و گرنه بطور عادی خواهد بود.

بعد از ظهر روز ششم تولد، لباسها و هدایائی را که مادر و کسان زائو برای نوزاد تهیه کرده‌اند، بخانه او می‌آورند و شب را در معیت مهمانانی که دعوت شده‌اند در

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۵۰

مراسم نامگذاری شرکت میکنند. در خانواده‌های متمکن این دعوت برای صرف شام است و مهمانی مجللی بشکرانه تولد نوزاد ترتیب مییابد. شام را گاهی از خانه پدری زائو می‌آورند ولی غالباً در خانه خود نوزاد تهیه میکنند.

نامگذاری نوزاد معمولاً- بعد از صرف شام صورت میگیرد و ترتیب آن چنان است که مسن‌ترین و با ایمان‌ترین فرد حاضر در مجلس، نوزاد را بر روی دو دست میگیرد و ابتدا در گوش راست او اذان میگوید و نامی را، که طفل در آینده بدان نامیده خواهد شد، بعد از اذان سه بار در همین گوش او با صدای بلند تکرار میکند.

آنگاه در گوش چپ وی اقامه میخواند و بهمان طریق نام او را ادا مینماید.

پس از آنکه نام طفل گذاشته شد نفر سمت راست شخصی که طفل را در بغل دارد او را از وی میگیرد و پس از آنکه از روی او می‌وسد با گفتن عبارت «مبارک است انشاء الله» طفل را بشخصی که در سمت راست وی نشسته است میدهد و او نیز بدانطریق عمل میکند و چون همه حاضران طفل را در بغل گرفته تبریک گفتند او را بمادرش میدهند.

گاهی برای یک طفل دو نام می‌گذارند بدینمعنی که پدر نوزاد، برای آنکه پدر و مادرش فراموش نشود، نام پدر یا مادر خویش را بفرزند خود می‌گذارد و در اینصورت این نام اصلی را توأم با اذان و اقامه در گوش او میخوانند ولی بلافاصله اضافه میکنند که ترا با فلان نام خواهند خواند و طبیعی است که بیشتر اولین بچه‌هائی که بعد از فوت جد یا جدۀ پدری خود دنیا می‌آیند چنین وضعی پیدا میکنند.

در چهل پنجاه سال پیش از تاریخی که ما این کتاب را جمع‌آوری میکنیم نامهای معمول فعلی مثل میترا، دارا، کورش، کیوان و نظایر آنها معمول نبود و نام دومی که برای پسرها انتخاب میشد «بابا» بود زیرا تصور میکردند که برای رعایت احترام جد نباید نام او

را با بی‌احترامی بر زبان آورد و مثلاً موقعی که آن طفل در آینده مورد طعن و لعن قرار گیرد حرمت صاحب اولیه نام از بین برود. از اینرو او را با اسم بابا، که در زبان ترکی آذربایجانی بمعنی جدّ است، میخواندند منتهی اگر جد او حاجی بود او را «حاجی بابا» و اگر میرزا یا خان بود «میرزا بابا» یا «خان بابا» و در غیر این صورتهای «آقا بابا» میخواندند.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۵۱

اون سویی:

روز دهم زایمان زائو باید حمام کند تا علاوه بر نظافت صوری از جهت شرعی نیز تطهیر گردد. در این روز نیز در بیشتر زایمانها مخصوصاً در شکم اول تشریفات از قدیم اجرا میشود که آنرا «اون سویی» یعنی حمام روز دهم میخوانند. در این تشریفات غالباً از هم سنهای زائو و دوستان وی دعوت مینمایند و او را دسته جمعی بحمام میبرند.

سابقاً که حمامها عمومی بود آنرا «قوروق» میکردند. بدینمعنی که مثلاً با صاحب حمام در مقابل پرداخت وجهی قرار میگذاشتند که در چند ساعت معین که زائو در حمام است از قبول مشتریهای دیگر خودداری کند. در رخت کن حمام وسایل پذیرائی از چای و شربت و شیرینی و غیره حاضر میکردند و از مهمانان پذیرائی مینمودند و برای تقویت زائو زرده تخم مرغ بدو میدادند و کوبیده زیره کرمانی و مغز گردو را با شهد عسل مخلوط کرده بر بدنش میکشیدند. وقتی زائو بخانه میرسید خوردنیهای گرم و مقوی، مخصوصاً کاجی باو میدادند، و گاهی کره و عسل را در حرارت ملایمی آب کرده بوی میخورانیدند.

روز دهم وقتی زائو از حمام برمیگشت وظیفه ماما پایان میرسید و حق الزحمه او، که مقداری پول و پارچه خلعت و شیرینی و قند بود، پرداخت میشد. ماماها بطوریکه گفتیم، بسته بوضع اجتماعی و اقتصادی خانواده‌ها، مبالغی نیز انعام از مهمانان دریافت میداشتند که بنام «گوبک پولی» معروف بود.

روز یازدهم زندگی خانوادگی زائو وضع عادی بخود میگرفت و او رختخواب را ترک کرده کم کم بکارهای خود میپرداخت ولی کسان وی تا روز چهارم، هم مادر و هم نوزاد را آسیب پذیر میدانستند و از آنها بنحوی مراقبت میکردند.

ختنه‌سوران نوزادان پسر نیز مراسمی داشت. امروز چنین نوزادان را در ده روزه اول تولد ختنه می‌کنند ولی در اردبیل سابقاً آنها را در دو سه سالگی ختنه میکردند و برخلاف امروز که اطباء بدان کار اقدام میکنند دلاکها امر ختنه را مباشرت مینمودند.

در روز ختنه هم جشن میگرفتند و از دوستان و نزدیکان بناهار دعوت میکردند

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۵۲

و دو سه روز پیش از آن نیز دست و پای طفل را حنا می‌بستند. امر ختنه معمولاً بعد از ناهار صورت میگرفت و چون داروهائی که امروز برای بند آوردن خون استعمال میشود وجود نداشت دلاک از خاکستر الک شده استفاده میکرد و فوراً مقداری از آن بر روی زخم میریخت و با پارچه‌ای می‌بست. روزهای دوم و سوم زخم را با مرهمی که خود همراه می‌آورد «پانسما» مینمود و بعد از یک هفته که زخم التیام و بهبود مییافت اجازه حرکت و بحمام رفتن بدو میداد.

در مجلس ختنه نیز چای و شیرینی و میوه و شربت وسیله پذیرائی بود و نیز بشخص دلاک انعامهائی از طرف نزدیکان طفل داده میشد. روز آخر پدر خانواده حق الزحمه دلاک را با شیرینی و کله قند و گاهی پارچه‌ای بعنوان خلعت بدو میداد.

در نظر پیشینیان آبله کوبی اطفال ضروری بود و معمولاً- بوسیله آبله کوبان سیار صورت میگرفت. در آن ایام بهداری و صحیه بمعنای کنونی وجود نداشت و تلقیح اجباری معمول نبود بلکه خود خانواده‌ها آنرا لازم میدانستند و چون مرکز ثابت و موظفی برای این کار موجود نبود از اینرو کسانی آبله کوبی را شغل خود قرار داده در کوچه‌ها با صدای بلند «چیچک دوگک دوره» آمادگی خود را اعلام میکردند و مادران نوزادان خود را بوسیله آنان تلقیح مینمودند. تلقیح آبله سن و موقع مخصوصی نداشت و صدای

آبله کوب در کوچه غالباً موجب اتخاذ چنین تصمیمی از طرف پدر و مادر طفل میشد.

وجه تسمیه آبله به ترکی هم قابل توجه است زیرا اینان آنرا به گل تشبیه کرده نام «چیچک» بدان داده‌اند و چیچک در این زبان بمعنی گل میباشد.

بمکتب سپردن طفل:

طفل چون بزرگ میشد و پنج و شش ساله میگشت غالباً او را برای تحصیل بمکتب میبردند. امروز که محل تحصیل ابتدائی اطفال دبستانهاست بتحصیل سپردن طفل تشریفاتی دارد و در موقع ثبت نام ارائه شناسنامه و احراز سن قانونی تحصیل، اوراق مربوط بسلامت روح و جسم، عکس

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۵۳

و غیره لازم میباشد. اما سابقاً که مدرسه نبود مکتب‌خانه‌های متعددی در اردیبل وجود داشت و معلمین والامقامی تربیت و تعلیم اطفال را عهده‌دار بودند.

در این مکتب‌خانه‌ها موضوع سن مطرح نبود و همینقدر که طفل میتواند در مکتب بنشیند و آماده خواندن باشد او را می‌پذیرفتند. مکتبهای مقدماتی که الفبا و خواندن قرآن را باطفال یاد میدادند شبیه کودکانهای فعلی بودند و بوسیله معلمه-های زن بنام «آخوند باجی» اداره میشدند ولی در مکتبهای بالاتر که کتابهای ادبی و صرف و نحو عربی می‌آموختند آخوندهای مبرز بودند و مکتب برخی از آنها شهرت زیادی داشت. تعلیمات اولیه برای اطفال یاد دادن حروف عربی و حرکات و تلفظ صحیح آنها بمنظور خواندن قرآن مجید بود.

بعد از مدتی که این تعلیم با موفقیت پایان میرسید خواندن قرآن آغاز میگشت و هنگامی که طفل موفق بختم قرآن میگردد بشکرانه این امر مهم مهمانی‌ای در خانه او بناهار ترتیب مییافت و از معلم و همشاگردیهای وی دعوت میشد و نیز هدیه و خلعتی بمعلم اهدا میگردد.

پس از پایان قرآن غالباً امر تحصیل پایان یافته تلقی میشد ولی کسانی که بادامه تحصیل میرداختند خوشنویسی یاد میگرفتند و بموازات آن خواندن کتابهای فارسی مثل گلستان سعدی، تنبیه الغافلین، اخلاق ناصری، نصاب الصبیان، قابوسنامه و نظایر آنها نیز بشاگردان تعلیم میشد و طرز نامه‌نگاری از روی منشآت نویسندگان نامی سابق مثل قائم مقام و غیره تدریس میگشت. حساب نیز آموخته میشد ولی نه بر سبک اعداد بلکه بطور سیاق.

اینها تعلیماتی بود که برای زندگی در محیط اجتماعی آنروز کافی بنظر میرسید لیکن کسانی که میخواستند بیشتر بخوانند غالباً بمدارس طلاب علوم دینی میرفتند و از محضر مدرسان دانشمند بهره میگرفتند. ناگفته نماند که اینعه محدود بود زیرا اولاً بیشتر خانواده‌ها امکان نداشتند که فرزند خود را بتحصیل بگذارند و ثانیاً علم و دانش نیز بقدریکه امروزه در امر زندگی مؤثر است اثری از آن حیث در گذشته نداشت و در نتیجه از

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۵۴

طرف خود محصلین نیز کمتر استقبال میشد.

کسب و کار و ازدواج:

طفل دیروز اکنون جوانی گشته است که باید بکسب و کاری پردازد و برای امرار معاش راهی در پیش گیرد. معمولاً هرطفلی بشغل پدر خود اشتغال میورزید و بندرت اتفاق میافتاد که رشته کسب و کار عوض شود. تعداد شغلها محدود بود و از پارچه‌فروشی، بقالی،

عطاری و نظایر آن تجاوز نمی‌کرد. صنعت نیز در حدود مایحتاج زندگی روز بود مثل کفشدوزی، چاقوسازی، آهنگری و امثال آن. جوان ابتدا در دکان پدرش بکار می‌پرداخت و اگر وسعت زندگی ایجاب می‌کرد دکان دیگری برای خود ترتیب می‌داد. شغل مهم سابق در اردبیل تجارت بود و لازمه تجارت‌های بزرگ نیز گاهی ایجاد شعب در ولایات و حتی کشورهای خارج می‌بود. از اینرو غالباً فرزندان بازرگانان اردبیل، پس از مدتی که مقدمات کار را فرا می‌گرفتند بمسافرت رفته چندی نیز در نقاط و شعبات دیگر تجربه می‌اندوختند.

اما دختران کمتر بمکتب می‌رفتند و آن مقدار از فرائض دینی مثل خواندن نماز را در خانه از مادر یاد می‌گرفتند و نیز با او در کارهای خانه شرکت نموده طرز پختن غذا، دوختن لباس، نظافت خانه و آشپزخانه و ... را بنحویکه مادر تعلیم می‌داد می‌آموختند. کم‌کم موقع ازدواج فرا رسیده و جوان برای قبول مسئولیت خانوادگی آمادگی می‌یافت. از اینرو مادر و خواهران بسراغ دختران می‌رفتند و بدنبال کسی که «قسمت الهی» بود می‌گشتند. انتخاب همسر برخلاف امروز، که برعهده پسر و دختر شده است، در آن‌عهدها از طرف مادر و خواهر صورت می‌گرفت و در انتخاب او نخست نجابت خانوادگی و بعد وجاهت ظاهری و معنوی همسر مؤثر بود وقتی مادر پسری دختر را سراغ می‌گرفت که می‌توان با او وصلت نمود با یکی دو تن از کسان خود بخانه او می‌رفت و پس از انجام تعارفات، آب خوردن می‌خواست. این آب را معمولاً خود دختر می‌آورد تا خواستگاران او را به بینند. طبیعی است که طرز لباس پوشیدن، راه رفتن، آداب آوردن و تعارف کردن آب و سلام او نکاتی بود که خواستگاران بدقت مورد توجه قرار می‌دادند.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۵۵

رسم بر آن بود که در این جلسه غیر از آب خوردن چیزی بآنها ندهند تا هر آینه تعبیر بقبول خواستگاری نشود. چون خواستگاران قصد مراجعت مینمودند دم در اطاق از روی دختر می‌بوسیدند و گاهی ضمن این بوسیدن چادر او را نیز، بدون آنکه خود دختر متوجه شود، از پشت سر پائین میکشیدند. بوسیدن برای آن بود که مبادا دهان او بوی بد بدهد و کشیدن چادر هم بدانجهت صورت می‌گرفت که زلفهای او دیده شود و هر آینه سرش طاس نباشد.

خواستگاری رسمی و عقدخوانی:

پس از آنکه دختری مورد پسند قرار می‌گرفت اقدام بخواستگاری رسمی میشد. مقدمات خواستگاری با توافق مادران دختر و پسر، یا نزدیکترین کسان آنها از بانوان، صورت می‌گرفت و طبیعی است که قبل از این مراسم کسان دختر نسبت به پسر و خانواده او، و خانواده پسر متقابلاً نسبت بنجابت و عفت دختر و خانواده‌اش تحقیق می‌کردند و پس از اطمینان بدین کار اقدام مینمودند. علامت قبول ازدواج از طرف خانواده دختر جای شیرین بود که بمادر و کسان پسر میدادند و در این جلسه روز و ساعت خواستگاری را معین می‌کردند. در آنروز مردانی از کسان پسر بخانه دختر می‌رفتند. از اقربای دختر هم عده‌ای بدین مجلس که به «شیرینی ایچدی» معروف بود دعوت میشدند و با چای و شیرینی از آنان پذیرائی بعمل می‌آمد. در این مجلس بطور خصوصی میزان مهریه و شرایط طرفین و تاریخ عقد مشخص میشد و از این تاریخ پسر و دختر باهم نامزد می‌گشتند. نامزدی رسمی وقتی صورت می‌گرفت که مراسم مخصوصی بنام «شال اوزوک» انجام یابد. اوزوک لفظ ترکی و بمعنی انگشتی است و شال بهمان معنایی است که در زبان فارسی نیز مصطلح است و عبارت از پارچه پشمینه بسیار ظریف با رنگ و نگار متین و سنگین میباشد.

در این مراسم جمعی از بانوان خانواده پسر با انگشتی و طاقه‌ای از شال و مقداری پارچه و شیرینی بخانه دختر می‌رفتند و با تشریفاتی انگشتی را در انگشت

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۵۶

دختر میکردند. امروز این مراسم نیز متروک گشته و بجای آن دو عدد حلقه طلائی معمول گردیده است که حین عقد پسر و دختر در انگشت هم مینمایند.

برای پسر دیدن دختر مشکل بود ولی گاهی کسان دختر او را با چادر و بطور ناشناخته بمحل کار پسر میردند و ببهانه خریدن جنسی پسر را بدو نشان میدادند. پسر نیز گاهی از دور کمین میکرد و هنگامی که دختر برای رفتن بحمام یا مهمانی از خانه خارج میشد قدوبالای او را تماشا مینمود.

بین نامزدی و عقد خوانی مدت زیادی طول نمیکشید و از کسان طرفین برای مجلس عقد دعوت میشد و این دعوت غالباً از مردان مسن و میانسال بعمل میآمد.

دو آخوند یکی از طرف پدر دختر و دیگری از جانب خانواده پسر دعوت میشدند و بسته باهمیت خانواده‌ها، شخصیت جاری کنندگان عقد هم فرق میکرد.

عقدخوانی در خانه دختر بعمل میآمد ولی مخارج آنرا خانواده پسر برعهده داشت. بدینمعنی چای و قند و شیرینی و میوه‌ایکه در موقع عقد مصرف میشد از طرف خانواده پسر خریداری و یکروز قبل از عقدخوانی بخانه عروس ارسال میگشت.

مهریه در درجه اول یکجلد کلام الله مجید و سپس مبلغی پول رائج کشور بود که در ورقه عقد نوشته میشد و چون پول نقره و بهای آن ثابت بود میزان مهریه مادر دختر و خواهران بزرگتر او و یا مهریه عروسی که بخانه آنها آمده بود، ملاک قرار میگرفت. چون دفتر اسناد رسمی معمول نبود عقدنامه در دو نسخه تنظیم میگشت و علاوه بر آخوندها بیشتر حاضران نیز آنها را مهر میکردند. یکنسخه از آن مخصوص داماد و نسخه دیگر مختص عروس بود و پدران یا نزدیکترین کسان آنها تسلیم میشد.

وقتی صیغه عقد جاری میشد مجلس در سکوت عمیق و روحانی خاصی فرو میرفت و همه بجملاست خوانندگان صیغه توجه میکردند. عروس در اطاق دیگر بود و تشریفات لحظه عقد درباره او اجرا میشد بدینمعنی که او را بر روی ظرف مسینی می‌نشاندند و در وسط پارچه‌ایکه در بالای سر او گرفته بودند دو تکه قند را بهم می‌سائیدند. ظرف مسی غالباً یک طشت بود که آنرا وارونه میگذاشتند و روی

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۵۷

آن قالیچه یا شال و ترمه‌ای انداخته عروس را بر آن می‌نشاندند و در بعضی از خانواده‌ها هم بجای آن او را هنگام اجرای صیغه عقد بر زین اسب قرار میدادند.

چون صیغه پایان میرسید همه مبارک‌باد میگفتند آنگاه با چای و شیرینی از حضار پذیرائی میکردند. از این تاریخ عروس و داماد بهم محرم میگشتند ولی چنان نبود که آنها باهم بنشینند یا بگردش بروند زیرا چنین کاری در عرف آنروز عیب بود.

گاهی بردن عروس بخانه بخت مدتی طول میکشید و در این فاصله اگر عیدی پیش میآمد برای او هدیه و خلعتی میفرستادند و هرگاه این عید، عید قربان میشد بتناسب امکانات مالی خانواده داماد گوسفندی برای قربانی همراه میکردند و نیز اگر در اینمدت در خانه داماد نان پخته میشد مقداری نان شیری و کلوچه هم برای عروس می‌پختند و با تشریفات خاصی بنام «نصیب چورگی» ارسال میداشتند. هرچند گاه یکبار نیز خواهران داماد برای حالرسی بخانه عروس میرفتند.

قبل از بردن عروس بخانه بخت جشن دیگری گرفته میشد که مختص زنها بود و بنام «پارچه کسدی» خوانده میشد. مراد از این جشن آن بود که کسان طرفین دور هم بنشینند و لباسهای عروس را بریده بدوزند. ولی در طول زمان این کار صورت تشریفاتى بخود گرفته مبدل بیک مجلس جشن رسمی برای نشان دادن لباسها و زینت آلات عروس بدیگران شده بود.

در آن مجلس، که در خانه عروس برگزار میشد، «سازنده» ها یعنی خوانندگان و نوازندگان زن دعوت میشدند و با پذیرائی‌های

گرم جشن مفصلی می‌گرفتند و در ضمن آن لباسها و زینت آلاتی را که خانواده داماد برای عروس آورده بودند بمهمانان نشان میدادند و طبیعی است که هرچه خانواده داماد متمکن بود این اشیاء زیاد و

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۵۸

گرانها میشد. اما چشم و همچشمی گاهی بعضی از خانواده‌ها را بر آن میداشت که در بین آنها پارچه یا طلا آلات عاریتی نیز ارائه دهند.

فردای آنروز کسانی از نزدیکان داماد باتفاق خیاط بخانه عروس می‌آمدند و قسمتی از پارچه‌ها را بریده برای روز عروسی لباس میدوختند.

پس از آنکه لباسها دوخته و آماده شد و تاریخ شب عروسی معین گردید جشن دیگری منعقد میگشت که به «حنا گجه سی» معروف بود. حنا گجه شبی بود که فردای آن عروس را بخانه داماد می‌بردند. این جشن هم در خانه عروس و هم در خانه داماد گرفته میشد. حنا گجه خانه عروس مخصوص دختران و زنان جوان بود. اینان، از هر دو خانواده، از بعد از ظهر آنروز بخانه عروس دعوت میشدند و با او بحمام میرفتند و غروب برگشته در خانه عروس جشن میگرفتند و چون بدستهای عروس حنا می‌بستند از اینرو آنرا حنا گجه یعنی شب حنابندان میگفتند.

جشن خانه داماد هم با شرکت پسران جوان برگزار میشد و دوستان و همسالان وی در آنجا گرد آمده با او بحمام میرفتند. بررسی این جشنها نکته‌ای را بر ما روشن مینماید و آن اینکه عقدخوانی مخصوص مردان مسن و میانسال، پارچه کسادی خاص زنان مسن و میانسال و حنا گجه ویژه طبقه جوان بود و از حیث رعایت وضع مردم، در دوره‌های مختلف عمر و احترام اجتماعی آنان، ارزش بسیاری داشت.

شب عروسی:

بردن عروس بخانه داماد غالباً بعد از غروب صورت می‌گیرد.

در زمانهای قدیم بعضی از خانواده‌ها عروس را با اسب بخانه داماد میبردند ولی بعدها درشگه جانشین اسب شد و امروز از ماشین استفاده میکنند.

بعد از ظهر روزیکه غروب آن عروس بخانه داماد میرفت جهیزیه او را باضافه لباسها و تحفه‌هایی، که از روز نامزدی ببعد برای او آورده بودند، بخانه داماد میبردند این کار هم مراسمی داشت و برای شرکت در آن مراسم خانواده دختر از بعضی از

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۵۹

نزدیکان خود بمنزل خویش دعوت میکرد چنانکه خانواده داماد هم چنین کاری را در مورد نزدیکان خود انجام میداد.

جهیزیه را بوسیله حاملها میفرستادند. جهیزیه اثاثیه‌ای بود که پدر و مادر دختر برای او میفرستادند.

فلسفه برقراری آن در ابتدا بسیار ساده بوده است. آنروز مفهوم وصلت و عروسی آن بوده است که دختر و پسر مشترکاً زندگی جدیدی تشکیل دهند و لذا وقتی دختر بخانه شوهر میرفت رختخوابی را که در آن می‌خوابید با خود میبرد و لباسهایی را که در خانه بتن میکرد برای پوشیدن در روزهای آینده همراه برمیداشت.

شوهر هم برای میمنت این زندگی مشترک لباس تازه‌ای برای او فراهم میکرد. ولی بمرور ایام این نظر دگرگون گشته جنبه تشریفات بخود گرفته بود. تهیه جهیزیه مشکلترین امر برای خانواده‌ها بود و گاهی اساس ازدواج را نیز متزلزل مینمود.

بخصوص که همچشمی‌ها و رقابتها هم در پیش بود و آن خود اوقات تلخی‌های نابجائی در خانواده‌ها ایجاد میکرد و خلاصه فرع بلائی بر اصل شده بود.

خانواده دختر، بویژه مادر او، از روزی که حتی دختر در سنین کوچک بود بفکر تهیه جهیزیه میافتاد و از سیخ کباب و سنگ پای حمام تا فرش اطاق تهیه میکرد و کار تا آنجا میرسید که فرش اطاق نشیمن خود را جمع کرده برای جلوگیری از سرشکستگی دختر جزو جهیزیه او بخانه داماد میفرستاد.

باری عروس را مشاطه آرایش میداد و هنگام رفتن او بخانه داماد چادری بسرش میانداختند و زنهای مسنی از خانواده او ویرا همراهی میکردند. یکنفر ینگه هم همراه آنها میشد تا آداب و مراسم بحجله رفتن عروس را بوی بیاموزد و در برابر کینه‌توزی‌های احتمالی از او مراقبت کند.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۶۰

برای بردن عروس معمولاً بزرگان خانواده داماد بخانه او میآمدند و این درحد خود وثیقه‌ای برای تضمین زندگی محبت‌آمیز افراد خانواده داماد با عروس تلقی میگردد.

موقع رفتن عروس پدر وی، و در صورت نبودن او برادر بزرگ یا عموی او، دم‌در خانه دعای خیر میداد و خوشبختی او را آرزو میکرد و این لحظه برای دخترانیکه پدر خود را از دست داده بودند لحظه سختی بود. از مردان سالخورده خانواده دختر نیز کسانی او را همراهی میکردند و در بعضی از عروسی‌های متمکین مداحی نیز این کاروان شادی و سعادت را با اشعار خوب بدرقه مینمود. مهمترین مسئله درباره عروس عفت و عصمت او بود و بکارت وی مظهر و نماینده آن محسوب میشد و رفتن مردان و زنان خانواده او نیز اعتباری بر این امر بود.

در خانه داماد معمولاً شام تهیه میشد و از مردان و زنانی از بستگان طرفین دعوت بعمل میآمد. هنگام ورود عروس بحیاط خانه بخت غالباً مداح، که در محل او را درویش میگویند، قصیده میخواند. مردها صلوات میفرستادند و زن‌ها هم در اطاق‌ها از پشت پنجره‌ها بتماشا میایستادند. رسم بر این بود که داماد سه تا سیب به پشت عروس بزند و بسر او نقل و نبات بریزد و پول نثار کند. بدینمعنی که وی قبلاً سه عدد سیب در جیب خود میگذاشت و در فاصله‌ایکه بین در حیاط و راهروی ساختمان بود آنها را بفاصله‌های معین به پشت عروس میزد و نیز قبل از آنکه عروس وارد ساختمان شود او از پنجره بالاخانه یا پشت‌بام مقداری نقل سفید که با پول نقره قاطی بود بسر وی میریخت و اطرافیان عروس و کسانی که برای تماشا آمده بودند بجمع‌آوری آنها میپرداختند. سیبها نیز نصیب آنکسی از اینعهده میشد که زودتر از دیگران خود را بدان‌ها میرسانید. سعی دامادها بر آن میشد که این سیب‌ها قرمز و زیباتر باشد و از اینرو در اردیبل وقتی میخواستند کسی را از حیث زیبایی تعریف کنند میگفتند که مثل سیب عروس سرخ و زیباست.

در مدخل راهروی ساختمان مجموعه یا طشت مسین میگذاشتند تا عروس از روی آن بگذرد و مثل مس در آن خانه محکم بماند.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۶۱

عروس را در اطاقی می‌نشاندند و زنان با زدن دایره و کف شادی میکردند.

گاهی نیز قبلاً نوازندگانی برای آتش دعوت مینمودند در این فاصله مقدمات شام فراهم میشد و چون آماده میگردد آفتابه لگن میآوردند و همه مهمانها دست خود را می‌شستند و بر سر سفره، که با وضع زیبایی بر کف زمین انداخته شده بود، می‌نشستند ولی قبل از آنکه شروع بخوردن کنند آخوندی بر صندلی‌ایکه در جلوی در گذاشته میشد می‌نشست و برای تیمن و تبرک بقدر چند دقیقه از عروسی بزرگان دین سخن میگفت و برای سعادت و خوشبختی عروس و داماد و پایداری این وصلت دعا میکرد. پس از صرف شام مهمانان متفرق میگشتند و جز یکی دو تن از بانوان مسن از کسان عروس و ینگه او همه همراهانی که با وی آمده بودند بخانه‌های خود باز میگشتند.

برای ناهار عروس غالباً مادرش «قویماق» میفرستاد و برای شام او نیز از خانه پدرش «ترک پلو» میآوردند. ترک غذای مخصوص اردیبل است و آن «پلوئی» است که با زعفران و شکر و روغن مثل کته پخته میشد. پلو را نیز گاهی با دو یا سه خورش می‌پختند و

همه آنها را با دیگ و ظرفهائی که در آنها پخته بودند میفرستادند.

فرستادن ترک پلو هم دارای تشریفاتی بود و در خانه عروس برای شرکت در این مراسم از جمعی از نزدیکان دعوت میشد همچنین کسان داماد از اقربای نزدیک خود برای صرف این غذا دعوت میکردند.

در سه روز اول عروسی دوستان و نزدیکان دو خانواده تحفه‌هایی برای عروس میفرستادند و این تحفه‌ها با نسبت و مکنت فرستنده تناسب داشت و غالباً یک یا دو کله قند بود.

آنهائی که نزدیکتر بودند گاهی خوانچه شیرینی میفرستادند و بعضی از اقربا طاقه پارچه‌ای هم بعنوان هدیه همراه آن میکردند.

عروس از ساعت ورود روی خود را از دیگران، یعنی مردان و زنان خانواده

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۶۲

شوهر، میپوشانید و روز اول برای آنکه نزد مادرشوهر یا خواهران و کسان داماد چادر از سر او بردارند هریک از آنها چیزی بوی هدیه میدادند. این هدیه بسته بتمکن مالی خانوادگی فرق داشت و در خانواده‌های متمکن سکه طلا بود و آنرا «اوز آشدی» میگفتند یعنی رونما.

رسم چنین بود که یک‌هفته بعد از عروس، عروس برای دیدن پدر و مادر خود نزد آنها میرفت و در این فاصله یا بعد از آن نیز بانوانی از قوم و خویش و دوستان هر دو خانواده بدیدن او میآمدند و آنهائیکه قبلاً تحفه‌ای نفرستاده بودند هدیه‌ای با خود میآوردند. این هدیه غالباً سکه طلا بود ولی در خانواده‌های طبقات کم‌بضاعت و یا آشنایان دور عروس و داماد گاهی این تحفه «شاخه نبات» میشد.

شاخه نبات همین نبات معمولی بود که قنادها آنرا بصورت شاخه درآورده با کاغذهای الوان می‌بستند و بانوان که برای چشم‌روشنی بجائی میرفتند یک‌عدد از آنها را در دستمال تمیز و ابریشمی می‌پیچیدند و با خود برده هدیه میکردند. این نباتها غالباً در صندوق و یا رختدان خانمها میماند و برخی از بانوان دهها شاخه نبات پس‌انداز مینمودند و دیگر احتیاجی برای خرید تازه آن از بازار نداشتند.

در قدیم نانهای شیرینی معمول نبود و مقوا و جعبه هم بشکل امروزی و بمقدار کافی پیدا نمیشد از اینرو بانوئی که میخواست احساسات خود را نسبت بامر خیری، که در خانواده کسان یا دوستان اتفاق افتاده بود، ابراز دارد آنرا بدینطریق بروز میداد ولی با امکاناتی که بعدها از لحاظ معمول شدن جعبه‌های شیرینی فراهم شد شاخه نبات متروک گردید.

باری چون انتظار ورود مهمان برای خانواده داماد در مدت یک‌هفته و ده روز اول کار مشکلی بود لذا بعدها روز سوم عروسی را با اصطلاح عوامانه «بانده تخت»، که تحریف شده عبارت «بانو بتخت» است، بدین کار اختصاص دادند و بعد از ظهر آنروز را بطور رسمی برای پذیرائی از مهمانان مشخص ساختند.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۶۳

پس از پایان این قبیل مراسم، عروس و داماد بقصد بازدید بخانه‌های منسوبان و دوستان خود میرفتند. در نیمقرن قبل از این تاریخ، معمول نبود که مردی با زنش در کوچه و بازار دیده شود لذا عروس همراه خواهران و نزدیکان داماد میرفت و داماد نیز به تنهایی راه آنجا را پیش گرفته در آن مجلس شرکت میکرد. بعد از این بازدیدها تشریفات «ایاغ آشدی» آغاز میشد و آن عبارت از مهمانیهای بود که خویشان و دوستان عروس و داماد، متناسب با درجه نزدیکی که با آنها داشتند، بافتخار آنان ترتیب میدادند و از خانواده‌های طرفین نیز دعوت مینمودند.

عروس بطوریکه گفتیم از خانواده شوهر رومیگرفت و از حرف زدن پیش پدر و برادران داماد خودداری میکرد. اولین باری که با پدر شوهر سخن میگفت سکه طلائی باو هدیه میشد و آنرا در اصطلاح محل «دل آلتی» یعنی زیرزبانی میگفتند.

تا زمانی که عروس حامله نمیشد و وضع حمل نمیکرد او را عروس تلقی میکردند ولی بعد از آن کم کم جزو افراد عادی خانواده میگشت.

حاملگی و زایمان او هم بخش مهمی از وقایع زندگی خصوصی خانواده بود که ما در ابتدای این فصل بدان اشاره کردیم و نیازی برای تکرار آن در اینجا نمی بینیم ولی بیان این مطلب را لازم میدانیم که در ایام حاملگی از حیث خوراک و مشاهدات زن حامله مراقبت خاصی معمول میداشتند و از نگاه کردن وی مثلاً بچووانات و مناظر نامتناسب جلوگیری میکردند زیرا عقیده داشتند که این نگاه در صورت و سیرت جنین اثر میگذارد همچنانکه خوردن غذاهای نامتناسب، بویژه از دست کسان ناباب، در ایام و یار خلق و خوی غذا دهنده را بطفل منتقل میسازد. شنیدنی است که اگر دو نفر مرد یا زن اردبیلی را گاهی باهم دعوا میشد بزرگترین ناسزا و پرخاش آنها بهم دیگر این بود که طرف را محصول لقمه بد یا لقمه حرام مورد خطاب و عتاب قرار میدادند.

مسافرتها:

در عصر حاضر در اردبیل، مثل هر شهر دیگر ایران، کمتر کسی میتوان یافت که از زادگاه خود بدر نیامده و مسافرتی نکرده باشد. اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۶۴

این امر در درجه اول معلول امنیت و در وهله ثانی کثرت وسایل نقلیه و راحتی آنهاست در صورتیکه در گذشته این کار بسختی صورت میگرفت و مشکلات زیادی همراه داشت.

اولین مشکل مسافرت ناامنی راهها بود و بطوریکه در جای خود گفته ایم بیرون از شهر در قلمرو تاخت و تاز عشایر شاهسون قرار داشت. این بود که کمتر کسی جرأت بیرون آمدن از شهر میکرد و یا قصد مسافرت مینمود. طبیعی است که این امر بیش از همه متوجه مردم عادی شهر بود و گر نه آنهاست که باقتضای شغل مجبور به مسافرت بودند چاره‌ای جز از آن نداشتند.

ناامنی راهها مخصوص اردبیل نبود. در هرولایتی جماعتی از راه تعدی و چپاول زندگی میکردند و در مواقع لازم از غارت و کشتن آدمی نیز امتناع نمی نمودند.

وسيله نقلیه هم یکی دیگر از مشکلات سفر بشمار میآمد زیرا این وسیله منحصر به چهارپا بود و خستگی زیادی برای انسان فراهم مینمود.

بر این سختی باید وضع توقفگاههای طول راهها را نیز اضافه نمود و ناراحتی منزلگاهها را یادآور شد.

مهمترین سفریکه اهالی اردبیل عموماً آرزوی آنرا در دل داشتند رفتن بعبات و یا زیارت بارگاه امام هشتم در مشهد بود و این کار بیش از هر چیز بامکان مالی شخص بستگی داشت. کسانی که قدرت مالی داشتند در صورت باز بودن راه بکربلا و الا بخراسان میرفتند.

مسافرت خراسان از طریق روسیه صورت میگرفت و زوار اردبیلی از راه آستارا بباد کوبه و از آنجا پس از طی عرض دریای خزر با کشتی بتاشکند و مشهد میرسیدند و در برگشتن نیز از این راه مراجعت میکردند. سفر با کشتی، آنهم در دریای متلاطم خزر، نگرانیها و ناراحتیهای زیادی داشت با اینحال مسافران اردبیل آنرا بر خستگی حاصل از سواری بر چهارپایان و بویژه ناامنی راهها، مخصوصاً در منطقه ترکمنستان، یعنی گرگان و گنبد قابوس و آنحدود، ترجیح میدادند اگرچه سوار شدن بر کشتی هم برای مسافران تا حدی خوش آیند بود.

مسافرت عبات عالیات کلاً بوسیله چهارپا انجام میشد و خسته کننده تر از سفر

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۶۵

خراسان بنظر میآمد. مسافرت بطور دسته جمعی و بشکل کاروان صورت میگرفت.

از یکی دو ماه قبل شخصی که او را «چاوش» مینامیدند علمی در دست در بازار و کوچه‌ها براه افتاده اشعاری با صدای دلنشین در مدح یارثای حضرت امام حسین (ع) و یارانش میخواند و بدینوسیله تاریخ حرکت کاروان زائران را باطلاع علاقمندان میرسانید. کسانی که درصدد زیارت بودند از طریق آن منادی روز حرکت و اطلاعات لازم را بدست میآوردند و وسایل مسافرت خود را فراهم میکردند. بعضی شخصا اسب میخریدند و نوکری با خود همراه برمیداشتند و برخی اسب کرایه نموده در روز و ساعت معین آماده میشدند.

راه بین اردیبل و عراق از خشکی و لذا طولانی بود و آن ایام در مدت یکماه طی میشد و بنابراین رفت و برگشت یک زائر قریب سه ماه و گاهی بیشتر طول میکشید و چون امکان برخورد با راهزنان و بیم کشته شدن نیز در بین بود از اینرو زائر معمولاً وصیت‌نامه مینوشت و قبل از حرکت طلبها و قرضهای خود را مشخص مینمود.

براه افتادن کاروان زائران بسیار دیدنی بود. مسافران از دو روز قبل از حرکت در خانه خود می‌نشستند و مردم برای دیدن و التماس دعا میآمدند. روز حرکت نیز همه قوم و اقربای آنها برای بدرقه به بیرون شهر میرفتند و آنهاییکه اسب داشتند کسان خود را گاهی یک منزل، یعنی شش فرسخ مشایعت مینمودند.

راه کاروان‌رو در آن روزگار از طریق قریه ججین یا داشکسن در جنوب شرقی شهر بود و آخرین نقطه مشایعت کنندگان پیاده پل داشکسن بشمار میآمد. کاروان در آنجا ساعتی توقف میکرد و هرزائری با کسان خود تودیع و خداحافظی مینمود. چاوش در حالیکه پرچم سه گوش خود را در دست داشت با آواز بلند و لحن مهیج اشعاری در مدح شهدای کربلا میخواند و بیش از پیش مردم را تحریک میکرد تا آنجا که گاهی بعضی از مشایعت کنندگان از همانجا داخل کاروان میشدند و با آنها راه کربلا در پیش میگرفتند.

مشایعت زوار منحصر بکسان آنها نبود بلکه اغلب مردان شهر برای التماس

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۶۶

دعا میآمدند و شرکت در این بدرقه را نوعی احترام بخاندان نبوت میدانستند. از اینرو صبح روز حرکت کاروان شهر بصورت تعطیل در میآمد.

مراجعت از سفر زیارت نیز هیجان‌انگیز بود. از چند روز قبل چابک‌سواری، که معمولاً همان چاوش بود، خود را بشهر میرسانید و علم در دست در بازار و کوچه روز ورود زوار را اعلام مینمود. در آنروز نیز مردم برای استقبال از کسان و دوستان بحرکت در میآمدند و نزدیکترین آنها بهریک از زائران، گوسفندهائی بر سر راه آنها قربانی میکردند. زائران روی اسب از میان مردم میگذشتند و دو دست خود را برای مصافحه مستقبلین در طرفین میگرفتند. جمله‌ایکه مصافحه کنندگان بزوار میگفتند این بود که «خدا قبول کند» یا «زیارت قبول» و جوابی که می‌شنیدند چنین بود «خدا بشما هم روزی کند»، «بشما هم قسمت شود انشاء الله». بدرقه و استقبال زوار بسیار دیدنی بود و حالت روحانی خیره‌کننده‌ای داشت و ادب و احترامی که مردم نسبت بهم و زوار ابراز میکردند غیر قابل توصیف بود.

زائران با همین وضع بسوی خانه‌های خود میرفتند و در پیشاپیش آنهائیکه ثروتمند بودند یا در شهر و اجتماع حسن شهرت داشتند، دراویش و مداحان با آواز بلند اشعاری میخواندند. در مقابل در خانه گوسفندی برای قربانی حاضر بود. زائر توقف میکرد تا آنرا ذبح کنند و سر از تن آن جدا سازند تا او از میان آندو بگذرد.

در مدخل حیاط خانه منقلی از آتش آماده میکردند و در موقع ورود مسافر اسپند در آن میریختند.

زائر سه روز در خانه میماند و مردم دسته‌دسته بدیدن او میآمدند و قبول زیارت ویرا آرزو میکردند. در این روزها بتناسب امکانات اقتصادی مسافر، در خانه او ناهار و شام تدارک دیده میشد و از خویشان و دوستان برای این ولیمه دعوت بعمل میآمد. در این

مهمانی از کسانی هم دعوت میشد که بعنوان چشم روشنی هدیه‌ای بخانه زائر فرستاده بودند.

بطوریکه گفته‌ایم در آن تاریخ این تحفه‌ها عبارت از کله قند و در پیش بانوان

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۶۷

شاخه نبات بود و اگر کسی علاقمند بارسال تحفه بیشتری بود خونچه شیرینی سفارش میداد و شیرینی فروش آنرا بطرز زیبایی می‌آراست و بخانه موردنظر ارسال میداشت.

سفر حج هم چنین بود و برای رفتن زیارت خانه خدا چاوش در موقع خود اعلان میکرد و قافله مثل کاروانهای زیارت ترتیب مییافت.

مسافرت بعربستان از طریق بندر «طرابوزان» در ترکیه صورت میگرفت.

حجاج تا آنجا با چهارپا میرفتند و از آنجا سوار کشتی شده از طریق دریای سیاه و تنگه‌های «بسفر» و «داردافل» گذشته بمصر و از آنجا از راه بحر احمر در خاک عربستان پیاده میگشتند. استانبول در آنعهد محل تلاقی اینان با آنعده از همشهریان بود که از حج گذشته مراجعت میکردند و آنها پس از رسیدن باردیبل مبشر سلامت مسافران حج آینده بودند زیرا رفت و برگشت از این منطقه تا مکه یکسال و گاهی بیشتر طول می‌کشید.

سفر حج رعب‌انگیز بود و سختی راه و طول مسافرت خوف و هراسی در دلها ایجاد میکرد و افراد مستطیع را از اقدام بدین سفر واجب باز میداشت. با اینحال کسانی نیز بودند که در اولین سال اطلاع از استطاعت خویش برای ادای فریضه براه می‌آفتادند زیرا معتقد بودند که در صورت تأخیر ممکن است موانعی پیش آید و عقوبت الهی دامنگیر آنها گردد.

بیماری و مرگ:

عمر متوسط اردیبلیان در گذشته هم کمتر از شصت سال نبود زیرا آب و هوای سالم و وفور نعمت در سلامت روح و جسم آنان اثر داشت. اما هرچند سال یکبار امراض واگیرداری مثل وبا و طاعون و حصه پیدا میشد و بزندگی جمع کثیری خاتمه میداد. در بین این امراض بیش از همه وبا قتل عام میکرد و بطوریکه در جلد اول این کتاب اشاره کرده‌ایم گاهی سالهای وبائی از جهت کثرت کشتار مبداء تاریخی برای ذکر اتفاقات دیگر میشد.

علت بروز وبا بیشتر آمدوشد مسافر بود و چنانکه گفته‌ایم رونق اقتصادی این شهر موجب آن میشد که گاهی در یکروز یکصد و پنجاه قطار شتر (متجاوز از یکهزار شتر) باین شهر وارد شود و طبیعی است که با این کاروانهای متعدد افراد زیادی نیز

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۶۸

آمدوشد میکردند و بدینوسیله مرض را از نقاط دیگر بدین شهر می‌آوردند و چون بهداشت نیز بقدر امروز در جهان گسترش نداشت موجب ابتلای مردم میگشتند.

در موقع بروز وبا یا طاعون مردم غالباً بدهات دور دست، بویژه در دامنه‌های کوه سبلان سفر میکردند و تا برطرف شدن بیماری در آنجاها میماندند ولی طبیعی است که این امر، جز طبقه بخصوص، برای دیگران میسر نمیشد و مرض نیز دسته‌دسته آنها را درو میکرد.

این امراض بومی محل نبودند بلکه از خارج سرایت میکردند و بعد از دو سه ماه پایان مییافتند. امراض محلی غیر از کهولت سن در بزرگسالان، ذات الریه و سرخک و مخملک و دیفتی و گاهی نیز آبله بود و مرگ‌ومیر بر اثر آنها، مثل هر نقطه دیگر، یک امر عادی بحساب می‌آمد.

طبيب نسبت بجمعیت شهر کافی بود و برخی از آنها در شناخت و معالجه امراض تجربیات وسیعی داشتند. دواخانه‌های اردیبل که

در محل آنها را «اپتک‌خانه» می‌گفتند بیشتر دواجات گیاهی می‌فروختند. با اینحال انواع دواهای شیمیایی نیز، که بدواهای جوهری مشهور بود، موجود داشتند. دستور ترکیب دواها را دکتر مینوشت و دواساز از روی نسخه طبیب آنها را ترکیب نموده بصورت «کپسول» یا حب و یا گرد در می‌آورد.

اطباء بمناسبت شغل مورد احترام بودند و گاهی علاوه بر شغل خود مقام و شخصیت اجتماعی نیز داشتند. در پنجاه سال پیش شادروانان نیر الاطبا، سید الحکماء، حاج فخر الحکماء، شمس الحکماء، میرزا غنی حکیم، لوتر (ارمنی)، و آقا جان جهود از اطبای بنام اردبیل بودند و هریک مشتریان و علاقمندانی داشتند.

وقتی شخصی در میگذشت اولین کار افراد خانواده او آگاه کردن کسان و آشنایان بود. این کار در مورد نزدیکان با فرستادن پیک و درباره دیگران از طریق مناجات

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۶۹

صورت می‌گرفت. مناجات بوسیله مؤذن مسجد محله متوفی بعمل می‌آمد و او در پشت بام مسجد اشعاری را با آواز بلندی میخواند و برای عموم مؤمنین از پیشگاه خدای متعال آمرزش طلب میکرد. مردم که بچنین نحوه خبر آشنائی داشتند بدین طریق از هویت شخص در گذشته مطلع می‌گشتند و برای شرکت در مراسم تشییع حضور بهم می‌رسانیدند.

بر در خانه متوفی هم تابوت می‌گذاشتند و قوطی آنرا برای قرار دادن جنازه بداخل خانه میبردند. گاهی مرده را در حیاط خانه غسل میدادند ولی بیشتر مراسم تغسیل در غسالخانه صورت می‌گرفت. بدینمعنی وقتی کسان و دوستان متوفی جمع میشدند جنازه را در قوطی تابوت قرار میدادند و آنرا برای حمل به غسالخانه به بیرون میبردند.

حرکت دادن جنازه از جایش تشریفاتی داشت. ابتدا آنرا در پلاس یا جاجیم، که بمنزله پتوهای کنونی بود، می‌گذاشتند و اطراف آنرا گرفته بلند میکردند و بار- دیگر آنرا بر زمین گذاشته می‌ایستادند و شرط صحت این قیام آن بود که همه آنها قد خود را راست کنند.

دفعه دیگر جنازه را بلند میکردند و باز بزمین می‌گذاشتند و می‌ایستادند و در مرتبه سوم آنرا در قوطی جای میدادند و بعد از طرف سر آنرا از اطاق درآورده در تابوت می‌گذاشتند و روی تابوت طاقه‌شال میکشیدند. تابوت در چهار گوشه خود دسته‌های بلندی داشت. تشییع کنندگان آنها را بر دوش گرفته بطرف غسالخانه، که در مجاورت قبرستان بود، میبردند. در موقع حمل جنازه شخصی که او را «معرف» می‌گفتند پیشاپیش جنازه حرکت میکرد و شعار اسلامی «لا اله الا الله» را با عبارات عربی دیگر که حالی از وحدانیت خدا و نبوت حضرت محمد (ص) و ولایت حضرت علی (ع) و اولادش بود با صدای بلند میخواند.

مراسم غسل و کفن نیز تابع دستورهای شرع بود بدینمعنی ابتدا میت را با آب سدر بعد با آب کافور و در مرحله سوم با آب خالی غسل میدادند و پس از فراغت از غسل آنرا در چلووار یا مدقالی بنام کفن، که قبلا آماده کرده بودند، می‌پیچیدند

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۷۰

و در موقع کفن کردن نیز هفت موضع از بدن او یعنی پیشانی، دو کف دست، دو سر زانو و دو انگشت بزرگ پا را، که هنگام سجده در نماز بر زمین قرار میگیرند، با مالیدن کافور حنوط مینمودند و گاهی در چشمان او تربت کربلا می‌گذاشتند و آنگاه نماز گزارده برای دفن بکنار قبر حمل میکردند.

جنازه را معمولا فرزند ارشد یا نزدیکترین شخص از کسان او در قبر می‌گذاشت و اگر متوفی زن بود، بحکم آنکه با مرگ وی عقد نکاح او با شوهرش قطع شده و جزو نامحرمان گشته است، در قبر گذاشتن او بوسیله فرزند یا برادر و دیگر افراد محرم صورت می‌گرفت.

حکم اسلام بر آنست که در قبر پارچه کفن را از صورت میت کنار بزنند و گونه راست او را بر خاک بگذارند. این کار توأم با

دعائی است که معرف بعنوان تلقین میخواند و تا آن دعا تمام نشود کسی که او را در قبر گذاشته است باید با دست بر شانه میت تکان دهد و چون دعا تمام شود با سنگ لحد و خاک روی آنرا بیوشانند. ریختن خاک بر روی قبر را یکنوع ثواب میدانستند و هریک از تشییع کنندگان با بیل مقداری خاک بر آن میریختند و پس از پایان کار مراجعت مینمودند.

مجلس ختم:

صاحبان عزا در خانه و بیشتر در مسجد محله می‌نشستند و مردم دسته‌دسته برای تسلیت می‌آمدند و جزوه قرآنی خوانده با چای و قلیان پذیرائی میشدند. مجلس ختم رسمی فردای دفن بنام «سحرمزاری» در مسجد تشکیل میشد. این مجلس صبح زود و قبل از طلوع آفتاب منعقد میگشت و کسانی که برای تسلیت می‌آمدند جزواتی از قرآن مجید میخواندند و با چای شیرین و کلوچه پذیرائی میشدند و گاهی شیر کاکائو نیز بمهمانان میدادند.

بعقیده ساکنان اردیبل شب اول قبر، بخصوص ساعات نزدیک صبح آن، بسیار مخوف و وحشتناک است از اینرو در آن شب غالباً برای مردگان نماز وحشت میخواندند و صبح زود نیز بعنوان سحر مزاری مجلسی برای قرائت قرآن ترتیب میدادند تا بدینوسیله موجبات آسایش روح او را فراهم سازند.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۷۱

برای همه مردم میسر نبود که در مراسم سحرمزاری شرکت کنند زیرا این مجلس تقریباً مقارن طلوع آفتاب پایان میرسید و لذا بفاصله کمی مجلس دیگری بنام «یاخا باغلا دی» تشکیل میشد. مردم کم کم جمع میشدند و چون مجلس طیار میگشت بین همه حاضران جزوه قرآن توزیع میکردند سپس آنها را جمع مینمودند و با اجازه بزرگترین شخصیت مجلس دگمه یخه پیراهن صاحب عزا را، که از روز درگذشت متوفی بعلامت مصیبت دیدگی باز بود، می‌بستند. آنگاه واعظی بالای منبر میرفت و سخنانی در باب زندگی انسان و اثرات رفتار دنیوی او در مراحل بعد از مرگ و تسلیت خاطر بازماندگان بیان میکرد و از طرف بازماندگان از همدردی مردم سپاسگزاری مینمود و بدینطریق مجلس پایان میرسید.

در پنجشنبه اول وفات و نیز روز هفتم درگذشت که در اردیبل بنام «پس‌مای» معروف بود کسان متوفی و دوستان او سر قبر میرفتند و با حلوائی که پخته و با خود میبردند احسان میکردند. روز چهارم فوت نیز چنین مراسمی بر سر قبر متوفی برپا مینمودند. در شبهای اول فوت بتناسب استطاعت مالی خانواده او، از عده‌ای بشام دعوت میکردند و آنرا نیز احسانی برای بخشودگی گناهان وی تصور مینمودند و در خانواده‌های متمکن این عمل را چندین روز و شب برپا میداشتند.

هرمحله برای خود قبرستانی داشت و معمولاً زمین قبرستان از طرف مردم خیر اهدا میشد و یا با جمع‌آوری پول از مردم خریداری میگشت.

جنازه بعضی از متمکنین را امانت میگذاشتند تا بعتبات عالیات منتقل و در نجف اشرف دفن نمایند و بدینمنظور در هر قبرستانی سرداب بزرگی در زیر زمین میساختند و اجساد امانت را در قوطی تخته‌ای گذاشته در آنجا قرار میدادند و اگر

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۷۲

مرده از اعظم و اکابر شهر بود او را در سردابهای بقعه شیخ صفی الدین یا قبری در امامزده صالح جای میدادند.

سنگهایی که در قدیم روی قبرها میگذاشتند بسیار دیدنی بود. معمولاً بر دور آن آیاتی از قرآن مجید نقر میکردند و در سنگ قبر بزرگان نام صاحب قبر را نیز مینوشتند. در بعضی از سنگها چاله کوچکی برای ریختن آب بوجود می‌آوردند.

در سنگهایی که از چند قرن پیش تا این اواخر باقی بود نقشهائی هم از تیروکمان و یا شکل ظروف و غیره بنظر میرسید. این سنگها که در قبرستانهای اردیبل زیاد بود در موقع احداث سربازخانه شهر جمع‌آوری گردید و بصورت لاشه سنگ در آمده در پی بناها

بکار رفت و در آنموقع کسی بدین فکر نیفتاد که در شهریکه تا کوه و منابع سنگهای محکم چند کیلومتر بیشتر فاصله ندارد چرا باید این آثار گرانبها را که از منابع مفید برای تحقیقات تاریخی این محل بود از بین ببرند.

فاتحه اهل قبور در شبهای جمعه معمول بود و بیشتر اشخاص برای خواندن آیاتی از قرآن مجید بر سر قبر کسان خود میرفتند و با دادن پولی بقاریان، که معمولاً- اشخاص کم بضاعتی بودند، آنها را برای قرائت سوره‌ای از قرآن مجید بر کنار قبر می‌نشانند. شبهای رغائب و اعیاد بویژه عید نوروز نیز بزیارت آنها میرفتند و احساناتی میکردند و این کار در شب وفات در هر سال نیز رعایت میشد.

قبرها متعلق بخانواده‌ها بود و جز از مردگان آنها جنازه دیگری را در آنجا دفن نمیکردند و معمولاً- بعد از سی سال از تاریخ درگذشت شخصی از قبر او برای دفن مرده دیگری استفاده مینمودند.

این مراسم امروز نیز در آن شهر اجرا میشود جز آنکه چاپ و الصاق آگهی در معابر جای مناجات قدیم را گرفته است. مطالبی که در این گفتار عنوان گردید آداب و سنن گذشته مردم اردبیل است که بعضی از آنها امروزه دگرگون گشته و برخی نیز اصولاً متروک شده است.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۷۳

ما در ضمن گفتار دیگری که حاوی اطلاعاتی در زمینه آداب و رسوم زندگی کنونی اردبیلیان است بمطالب دیگری از این حیث اشاره کرده‌ایم و برای آنکه حجم کتاب حاضر بیشتر نگردد آن گفتار را در جلد سوم منظور داشته‌ایم.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۷۴

گفتار نهم آثار تاریخی اردبیل

فصل اول- آثار تاریخی قبل و بعد از خاندان صفوی

آثار قبل از اسلام:

در جلد اول این کتاب گفتیم که اردبیل شهری است قدیمی و بقولی قدمت آن تا قبل از ظهور زردشت نیز میرسد و یادآور شدیم که برطبق آخرین نظریه زردشت شناسان، دوران زندگی و دعوت آن پیام‌آور باستانی ایران تقریباً ده قرن پیش از میلاد مسیح (ع) یا سی قرن قبل از این تاریخ بوده است و از این رهگذر در آن جلد اشاره کردیم که هرآینه از پیدایش اردبیل بیش از سی قرن میگذرد و تاریخ آن بدوره‌های اولیه مهاجرت آریاها بسرزمین ایران میرسد که بقول مورخان آغاز آن مهاجرت از سه هزار سال تا قرن چهاردهم قبل از میلاد مسیح بوده است. اگر «اورارتو» ها اولین قوم آریائی باشند که در این سامان سکونت کرده و در بنای اردبیل مؤثر بوده‌اند تاریخ اردبیل خیلی قدیمتر از آن خواهد بود که با ظهور زردشت نسبت بدان شهر عنوان شده است.

شهری با چنین قدمت طبعاً باید دارای آثار ارزنده باستانی باشد ولی با کمال

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۷۵

تأسف باید گفت که چون عمارات مسکونی آن همواره با خشت و گل ساخته میشده در مقابل هوای مرطوب تاب مقاومت نیاورده پایدار نمانده‌اند و حوادث و اتفاقات تاریخی، مثل هجوم اقوام شمالی خزر، عربها، گرجی‌ها، مغول و تاتار و نیز کشمکشهای محلی عامل دیگری بر ویرانی آنها شده‌اند چنانکه عوارض طبیعی از قبیل زمین‌لرزه‌های شدید و سیل و نظایر آنها هم گاه و بیگاه عمارات اردبیل را با خاک یکسان نموده و سبب گشته‌اند که امروز حتی بناهای بزرگی که مربوط بدو سه قرن پیش باشد کمتر بچشم بخورد.

کسانی که درباره این شهر بررسی‌هایی کرده‌اند طبعا مثل دکتر «کریستن ویلسن» مؤلف تاریخ صنایع ایران معتقد شده‌اند که «تپه‌های ما قبل تاریخ در اطراف اردبیل» زیاد است ولی «هنوز اکتشافات و حفاریات از روی اصول علمی نشده است» و روزی که این کار صورت گیرد تاریخ آن روشن خواهد شد.

آثار تاریخی‌ایکه امروزه در برخی از نقاط ایران دیده می‌شود غالبا مربوط بامور و اعتقادات دینی است و ساختمانهای شخصی و بناهایی که در آنها رنگ مذهب و روح خیرات اجتماعی نباشد بندرت در عرصه پهناور این ملک دیده می‌شود. تعداد این آثار نیز هرچه بزمانهای قدیم مربوط باشد کمتر است مثلا از معابد باستانی جز در چند نقطه اثری باقی نمانده و از آتشکده‌های ایرانیان قبل از اسلام بغیر از اندی خرابه نشانه‌ای موجود نمی‌باشد.

در اردبیل نیز، که مرکز نشوونما و دعوت‌های اولیه آئین زردشت بوده است، معبدی و یا بنائی از آن دین باقی نمانده ولی در بعضی از نقاط، منجمله دامنه‌های کوه سبلان و نیز در خود شهر آتشکده‌هایی بوده است که با رواج اسلام عموما از بین رفته و جز قریه آتشگاه حتی نامهای آنها نیز عوض شده است.

آتشگاه، که بین مردم بنام «آغ امام» یا «آقا امام» معروف است، یکی از قراء دامنه سبلان می‌باشد. محل آتشکده قدیمی در کنار دهکده قرار دارد و برجای مرتفعی است و امروزه مسجدی بر روی آن موجود است و بصورت زیارتگاهی می‌باشد. نظیر این آتشکده در دهستانهای دامنه‌های سبلان زیاد است.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۷۶

اردبیلیان می‌گویند که مسجد جمعه تاریخی شهر نیز برجای آتشکده قدیمی ساخته شده و این گفته را زبان بزبان از پیشینیان خود نقل می‌کنند. ارتفاع این محل از زمینهای مجاور و قرائن دیگر هم گفته آنانرا تأیید مینماید.

بزعم بعضی «حیران» هم، که گردنه‌ای است بین اردبیل و آستارا، در اصل «هیران» و مرکز آتشکده‌های اینحدود بوده است و بطوریکه مطلعین می‌گویند قریه «هیر» در چهار فرسخی شرق اردبیل هم، که در دامنه کوه «باغرو» از سلسله جبال البرز واقع است، بهمین جهت این نام را بخود گرفته است.

آنچه درباره آثار قبل از اسلام میتوان گفت اینست که بنائی که مستقیما از آنزمان پابرجا باشد در اردبیل بچشم نمی‌خورد و فقط در قریه «کورائیم» که یکی از قراء اطراف اردبیل است، طبق اظهار مطلعین اثری از دوران ساسانی باقی می‌باشد. از آثار بعد از اسلام نیز نمونه‌های بسیار قدیمی بچشم نمی‌خورد و کهنترین آنها مسجد جمعه می‌باشد که امروز نیز دیوارهای شبستان و قسمتی از گنبد آن پابرجا است.

مسجد جمعه:

این مسجد در قسمت شمال شرقی شهر قرار دارد و بلندترین بنای کنونی اردبیل بشمار می‌آید. جائیکه مسجد در آن ساخته شده محل مرتفع و تپه ماندی است و کف شبستان آن از سطح کوچه‌های مجاور بالغ بر هشت متر بلندتر می‌باشد. این بلندی تپه طبیعی نیست و لذا مردم آنرا جای آتشکده قدیم میدانند و در اینباره نسلانسل نیز مطالبی نقل مینمایند. اطراف مسجد قبرستان کهنه‌ای است و چون از مدتها پیش دفن اموات در آن ممنوع شده قبور موجود مندرس و در شرف از بین رفتن می‌باشد.

مسجد اصلی بنای با عظمتی بوده است که بنا بنوشته بعضی‌ها در سال ۶۷۸ هجری قمری ساخته شده است. این مسجد گنبد آجری بزرگی داشته که از خارج با کاشیهای آبی رنگ ساده مزین بوده و بر دور آن با کاشیهای معرق کتیبه‌هایی وجود داشته است که بمرور ایام از بین رفته است.

این قبیل گنبدها معمولا دو پوش ساخته می‌شده یعنی بانیان آنها دو گنبد بوجود

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۷۷

می‌آوردند که یکی از آنها جدار خارجی و دیگری سقف داخلی بنا را تشکیل میداد.

حوادث ایام هردو گنبد این مسجد را فرو ریخته و تنها دو قسمت قوسی شکل ناقص از گنبد خارجی و قسمت محدودی از گچ‌بریهای گنبد داخلی را در چهار گوشه فوقانی دیوارهای شبستان اصلی برای نمایش عظمت باستانی آن باقی نگاهداشته است. نمائی از مسجد جمعه تاریخی اردبیل.

شبستان بزرگ و اصلی مسجد بشکل مربع است و رواق آن که خارج از بنای اصلی و در سمت شمال آن قرار دارد بعدها با تیرهای چوبی پوشیده شده و نمازخانه

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۷۸

فعلی را بوجود آورده است. دیوارهای مسجد و قسمتهائی که از گنبد آن باقی مانده از عظمت پیشین این بنای باستانی حکایت مینماید. در قدیم کف شبستان اصلی خیلی پائینتر از کف خاکی فعلی بوده و گچ‌بریهای زیبایی که قسمتی از آنها در طرفین محراب دیده میشود حکایت از آن دارد.

بعدها با ریزش گنبد و نیز گرد و خاکی که در طی قرون بر آن ریخته شده کف آن بالا آمده است و چون این شبستان قرن‌ها گنبد و سقف نداشته برف و باران کف آنرا سفت و سخت نموده و رطوبت نیز دیوارهای محکم و مرتفع مسجد را در معرض تهدید قرار داده است.

سابقا در وسط شبستان چاه عمیقی بود که بزعم بعضی در قدیم آب نیز داشته است یا برقناتی باز میشده است. از مدتها پیش که ته آن پر شده و آب آن خشک گشته بود، آنرا «چاه خبر» میگفتند و محل کسب اطلاع از مسافر میدانستند زیرا زنانی که کسان آنها بسفر رفته و خبری از آنها نداشتند بر کنار آن می‌نشستند و سر خود را در چاه کرده مسافران خود را صدا میزدند و با تعبیریکه بانعکاس صدای خویش میدادند آنرا خبری از جانب آنها می‌پنداشتند. امروزه آن چاه بکلی پر شده است.

درباره این چاه گفتارهای زیادی هست ولی ما چنین می‌پنداریم که بعد از فرو ریختن گنبدها برای آنکه آب برف و باران در داخل شبستان جمع نشود آنرا احداث کرده‌اند؛ بویژه آنکه در بیرون مسجد هم چاه آبی برای رفع نیاز مردم بوده است.

علت خرابی گنبد و تاریخ آن بدرستی معلوم نیست و گویا زلزله‌های شدید قرون گذشته موجب ویرانی آن گشته است.

برخی از سالخوردگان هجومهای تاریخی و یورشهای وحشیانه مهاجمین را هم در این کار مؤثر میدانند زیرا در آن حوادث تاریخی این مسجد پناهگاه ساکنان خانه‌های اطراف بوده و دالانهای که در بدنه دیوارهای قطور آن وجود داشته با فضای خالی بین دو گنبد، محل پنهان شدن مردم در هجومهای تاریخی می‌گشته است. در محل، بنقل از

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۷۹

پیشینیان، میگویند که در یکی از این حملات جمع زیادی از مردم در آنجا مخفی بوده‌اند ولی بر اثر صدای گریه طفلی، مهاجمین از جای آنان خبردار گشته همه را از دم-

نمونه‌ای از گچ‌بری و نقاشی داخلی قدیمی مسجد جمعه.

تیغ گذرانیده‌اند و هم اکنون بعضی از سالخوردگان معتقدند که سطح خارجی آن قسمت از دیوار مسجد، که با خاک پر شده، با رنگ خون آن کشته‌شدگان رنگین است و مبنای این عقیده را هم گفته‌هایی میدانند که زبان بزبان از پیشینیان خود شنیده‌اند.

در دیوار جنوبی داخل شبستان سنگ شیری رنگ بزرگی بر بدنه آن نصب

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۸۰

بود که در آن جای پنجه دست انسانی، البته بزرگتر از دست معمولی، نقر شده بود مردم آنرا منتسب بحضرت امام حسن مجتبی (ع)

میدانستند و برای زیارت آن میرفتند و زنهار، با روشن کردن شمع در برابر آن، حاجت میخواستند. این سنگ دو سال پیش بسرقت رفته و گویا اقدام جدی برای یافتن آن نیز بعمل نیامده است.

نظیر این پنجه سنگی پنجه دیگری نیز در دیوار مقبره شاه اسماعیل صفوی، در بین کاشیهای لاجوردی منقوش بآب طلا، نصب شده و ما در جای خود بدان اشاره کرده‌ایم.

یکی از این سنگها هم سابقا در صحن بقعه شیخ صفی الدین، کنار مدخل آرامگاه مادر شاه طهماسب، بر دیوار نصب بود و به پنجه علی شهرت داشت.

تعداد این سنگها با علامت پنجه حکایت از آن دارد که در روزگار قدیم این نقش دست برای مردم اینحدود جنبه قدس و حرمتی داشته و چه بسا که دور از ریشه و مبنای مذهبی هم نبوده است.

اثر قدیمی دیگری که در بنای مسجد جمعه باقی مانده در چوبی دو لنگه‌ای منقشی است که در مدخل مسجد فعلی قرار دارد. در بالای لنگه‌های آن ابیاتی حاوی ماده تاریخ با چوب و بخط نسخ بسیار زیبا منبت کاری شده ولی صد حیف که آنچه در قسمت بالای لنگه سمت راست بوده است بمرور ایام ریخته و از بین رفته است ولی نوشته بالای لنگه سمت چپ بدین شکل باقی است: «..- قدس تازه کردند. چو بشمریم تاریخش خلف شد.

خلف خواند دعای او عزیزان که عمرش در پی غفلت تلف شد».

ما در جلد اول این کتاب با اشاره بمأخذ مورد استفاده، تاریخ بنای این مسجد را سال ۶۷۸ هجری نوشته‌ایم. ملاحظه ابیات فوق حکایت از آن دارد که در سال «خلف» یعنی ۷۱۰ هجری آنرا «تازه» کرده‌اند. اما چون قرینه‌ای در دست نیست برای انسان تردید حاصل میشود که آیا خود مسجد را در آنسال تجدید بنا نموده‌اند یا

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۸۱

آنکه در مسجد را تازه کرده‌اند. با در نظر گرفتن اینکه در آن ایام بیشتر مردم این شهر مذهب تسنن داشته‌اند کلمه «- قدس» ایکه در آن کتیبه بکار رفته ذهن را، با توجه بتعصب اهل سنت، بیشتر متوجه خود مسجد مینماید و نه در آن. و در اینصورت خود سوآل دیگری بدین شکل پیش می‌آورد که بنائی که در سال ۶۷۸ هجری ساخته شده چگونه بعد از ۳۲ سال آنرا «تازه کرده‌اند» مگر آنکه بگوئیم حوادث آنرا در این فاصله ویران کرده و یا تاریخ پیدایش مسجد اولیه قدیمتر از ۶۷۸ بوده است.

با آنکه در ۷۱۰ هجری زبان ترکی و آذری در این سامان رواج داشته سرودن ماده تاریخ بزبان فارسی قابل توجه میباشد.

باری مسجد فعلی از آثار دوران سلجوقی است و روزیکه برای باستانشناسان امکان مطالعه و تحقیق در سبک معماری و مصالح بکار رفته در بنا فراهم شود تاریخ اصلی مسجد و تجدید بنای آن با دلایل و مدارک کافی روشن خواهد شد.

برای نگارنده میسر نشد محل جامع قدیم شهر را، که بقول مورخان در چهار سوق بازار صلیب شکل اردبیل قرار داشته است، تحقیق نماید و آنرا با محل این مسجد تطبیق کند. ظن قوی آنست که این مسجد برجای آن ساخته شده است زیرا در اسلام جای مسجد غیر قابل تصرف است و طبعاً میباید در محل آن مسجدی بنا شود و اگر چنین باشد میتوان گفت که این مسجد برجای اولین مسجدی ساخته شده که گفتیم بوسیله اشعث بن القیس الکندی در سال ۳۵ یا ۳۶ هجری در اردبیل بنا گردید.

این نظر را آتشکده بودن جای مسجد نیز تأیید مینماید زیرا طبق نوشته مورخان، مسلمانان بعد از فتح بلاد و شهرهای ایران، آتشکده‌ها و معابد آنها را مبدل بمسجد میکردند.

در مسجد جمعه فعلی سنگ دیگری بوده است که این کتیبه بر آن نقر شده بود «در زمان خلافت شاه صاحب قران گیتی‌ستان ابو المظفر سلطان حسین بن علی بن عثمان البایندری خان خلد اله ملکه و خلافته مال و مستوجهات قصبه محترمه اردبیل را بمبلغ چهل تومان تبریزی مخلصا و مؤبدا مقرر فرموده نشان جهانمطاع اصدار نمود بتاریخ

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۸۲

ئیلان ئیل ثمان و سبعین و ثمانمانه (۸۷۸)».

این سنگ را گویا اداره فرهنگ و هنر اردبیل از بیم سرقت بساختمان اداره در قدیمی مسجد جمعه.

(در حاشیه بالای لنگه سمت چپ کتیبه‌ای که در متن کتاب بدان اشاره شده است باقی است).

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۸۳

و بعد بچینی‌خانه بقعه شیخ صفی الدین منتقل نموده و در آنجا نگهداری میکند.

قابل توجه است که این قبیل اشیاء تاریخی در ایامی که هیچگونه نظام و امنیتی در کشور ایران نبوده قرنهای ممتدی در جای خود باقی بوده است ولی در ایندوره که ایران از امنیت سرتاسری برخوردار است و قدرت دستگاههای امنیت و انتظامی و قضائی کشور در همه جا ساری و جاری است گویهای چهار گوشه صندوق شیخ صفی الدین، چهلچراغ مسجد آقا میرزا علی اکبر، سنگ پنجه مسجد جمعه و ... یکی پس از دیگری بسرقت رفته است.

باری مأذنه مسجد بصورت گلدسته استوانه شکلی در کنار مسجد و بفاصله تقریبی پانزده متری غرب شبستان اصلی قرار دارد و گویا در قدیم کتیبه‌ای روی سنگ سماقی زیبایی بر آن نصب بوده است که روسها پس از شکست قشون عباس میرزا همراه اشیاء نفیس و کتابهای گرانبهای بقعه شیخ صفی الدین آنرا نیز برده‌اند.

در حال حاضر دو کتیبه سنگی در قسمت جنوبی بدنه گلدسته نصب است که چون بر روی سنگ آهکی نقر شده سائیدگی یافته و خواندنش متعذر گردیده است.

در یکی از این سنگها عباراتی بدین نحو بچشم میخورد «چون پادشاه مغفرت پناه میران شاه ... و امیر کبیر با یزید بسطامی ... حضرت سلطان الزمان خاقان الدوران و ... ملک المستعان سلطان غازی حسین ... مالک ..»

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۸۴

مسجد جمعه جزو آثار باستانی به ثبت رسیده و این امر بیش از پیش در خرابی دو کتیبه سنگی بر بدنه مأذنه مسجد جمعه.

آن مؤثر گشته است زیرا مردم حق ندارند در آن تعمیراتی انجام دهند و برای سازمانهای قانونی نیز عنوان «فقدان اعتبار» اقدام بتعمیر آنرا متعذر میسازد.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۸۵

شاهان و پیران اردبیل:

از مطالبی که ما برای روشن کردن آن بسیار کوشیدیم ولی بجائی نرسیدیم آشنائی با شاهان و پیران معروفی است که امروز هم در اردبیل شهرت دارند و برخی از محلات شهر نیز بنام آنها نامیده میشود.

شاه و پیر از اصطلاحات تصوف و عرفان است ولی این شاهان و پیران چه کسانی بوده و در چه تاریخی در این شهر می‌زیسته‌اند از مجهولاتی است که با وجود کوشش زیاد برای نگارنده آگاهی بدانها میسر نگردید.

ما در جای دیگر نیز اشاره کرده‌ایم که تصوف و عرفان با شیخ صفی الدین و اولاد او در اردبیل پیدا نشده است بلکه قبل از آنها نیز طریقت در این شهر رواج داشته و شیوخ و اقطاب بزرگی در آنجا زندگی میکرده‌اند که مدفن آنها مزار و مطاف رهروان عرفان و منجمله خود شیخ صفی الدین بوده است.

محیط عرفانی آنروز اردبیل در پیدایش روح تصوف در این عارف ربانی اثر انکارناپذیری داشته و عبادت و گوشه‌نشینی او در

مقبره «پیرمیشین» و «پیر گنجه- بگول» و «پیر ابو سعید» در کمال معنوی و پختگی نفسانی او عامل مؤثری بوده است.

بعد از شیخ صفی الدین نیز اردیبل از مراکز مهم تصوف و عرفان گردیده و وجود اقطابی مانند شیخ صدر الدین موسی و خواجه علی سیاه پوش و جانشینان آنها، که وارثان بالاستحقاق خرقة و سجاده شیخ صفی الدین بوده‌اند، این نقطه را مرکز دایره طریقت ساخته بود. اما امروزه نه تنها از حالات و شخصیت عرفای بزرگ این حدود اطلاعی در دست نیست قبور و مدفن آنها نیز، جز چند تن، شناخته نمیباشد و گذشت زمان صفحه تاریکی بر روی آنها کشیده است.

در ایامی که ما این مجموعه را تنظیم مینمائیم در اردیبل قبر پنج پیر مشهور است که عبارتند از پیر عبد الملک، پیر ابو سعید، پیر شمس الدین، پیر زرگر و پیر مادر و چنانکه قبلاً هم نوشته‌ایم مزار پیر دیگری در جنوب شرقی شهر بر بالای تپه‌ای موجود است که آنرا «پیر سحران» میگویند.

این تپه قریب سه کیلومتر از شهر فاصله دارد. بر بالای قبر اطاقکی با گل و سنگ و چوب ساخته شده است. در وسط اطاق مقداری قلوه سنگ، بشکل قبر، کنار هم چیده شده و روی آن پارچه کهنه سیاه رنگی کشیده‌اند.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۸۶

دو سه عدد چراغ نفتی کهنه هم در طاقچه آن دیده میشود. ارتفاع تپه از جاده خلخال که از نزدیک آن میگذرد، در حدود پنجاه متر است و قسمت جنوبی آن صخره است در حالیکه قسمتهای دیگر آن خاکی میباشد و بر آن بته‌های زیادی میروید.

این محل چنانکه گفته‌ایم در قدیم یکی از محلات شهر بوده و بازار پبله نیز در آنجا قرار داشته است و گویا از این رهگذر است که آن پیر را هم در محل «پله‌سه‌ی‌ران» میگویند. زمانی نیز اطراف این تپه سوق الدواب شهر و بویژه بازار فروش شتر بوده است.

پیر عبد الملک و پیر شمس الدین در دو مسجدی، که بنام آنها خوانده میشود، مدفونند ولی سنگی بر قبر آنها دیده نمیشود که بتوان لااقل هویت آنانرا از روی آنها روشن کرد. ریش سفید محله پیر عبد الملک عقیده داشت که سنگ قبر این عارف ربانی، که قبرش هم اکنون در وسط آن مسجد است، در حدود دو متر زیر خاکهای کف مسجد قرار دارد و برای درآوردن آن باید خاکبرداری زیادی نمود.

مقبره پیر ابو سعید نزدیک سرچشمه، آنجائیکه امروز میدان ششم بهمن بجای مسجد آن احداث گردیده است واقع است و چنانکه گفته‌ایم از قدیم اطاقی بر بالای قبر این عارف ربانی قرار داشت ولی در سال ۱۳۴۸ خورشیدی، بدون توجه باهمیت اینگونه اماکن تاریخی از طرف شهرداری خراب گردید و آثار قبر در معرض انطماس قرار گرفت.

بنام پیر مادر هم مسجد و محله‌ای، در انتها الیه شمال شرقی شهر، موجود است ولی در خارج از مسجد و شاید بفاصله دویست متر در قسمت شمالی آن، اطاقکی است که با گل و خشت و چوب ساخته‌اند و در وسط آن صندوق چوبی کوچکی بعلامت قبر گذاشته و روی آن پارچه سیاهی کشیده‌اند. زنان از دور و نزدیک زیارت آن می‌آیند و شمع و چراغ روشن میکنند و نذر و نیازی میدهند.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۸۷

در تابستان سال ۱۳۵۰ خورشیدی، که نگارنده برای تحقیق مدفن پیر بدانجا رفته بود، مسجد سابق پیر مادر را خراب کرده مسجد جدیدی با دیوارهای آجری و تیر آهن بر جای آن بنا مینمودند. در قسمتی از کف مسجد برای قرار دادن پایه ستون جایی را کنده بودند و در آن استخوانهای زیادی از انسانهای گذشته بچشم میخورد.

پیرمردی که در آنجا بود اظهار می‌داشت که از آن مسجد تا پبله سحران، که بیش از سه کیلومتر فاصله دارد و عموماً زمینهای زراعتی است یک رشته قبرستان است و هرجای آن که کنده میشود بقبر و استخوانهای مردگان قدیمی میرسد.

مقبره پیر زرگر بر سر راه محله‌ای بنام «آقا نقی خرمنی» بطرف بازار قرار داشت و بر روی آن اطاقی بشکل دکان دیده میشد ولی

اکنون اثری از قبر و دکان بچشم نمیخورد. هنگامیکه نگارنده از دکانداران اطراف آن در اینباره تحقیق میکرد آنان با طعن و طنز میگفتند که قبر و محوطه آن بتصرف یکی از متنفذین محل درآمده و جزو ملک او قرار گرفته است بدون آنکه بخواهند نام آن متنفذ را بر زبان آورند.

در محله قنبلان یا تازه میدان، مقابل زندان فعلی شهربانی، کوچه‌ای است که آنرا کوچه پیر میگویند زیرا در اول ضلع غربی آن اطاق آجری بسیار محکمی قرار دارد و بر بالای درگاه سنگی آن شماره ۱۱۱ بچشم میخورد. مردم محل آنرا مدفن پیری میدانند و در آن شمع روشن می‌کنند بدون آنکه در آن اطاق قبری دیده شود. در بالای آن درگاه سنگی، نوشته‌ای بدین عبارت نقر شده است:

«قال اله تبارک و تعالی. انما يعمر مساجد اله من آمن باله و اليوم الآخر» و اقام الصلوة و آتی الزکوة و لم یخس الا اله یکنونون من المهتدین فی سنه ۱۰۴۱».

این نوشته حکایت از آن دارد که در آن محل در عهد سلطنت شاه صفی مسجدی ساخته شده و این سنگ بر بالای در ورودی آن نصب گشته است ولی هرآینه بعدها در آن مسجد تصرفاتی شده و این اطاق کوچک برای حفظ حرمت آن معبد باقی مانده و کم‌کم عنوان پیر نیز پیدا کرده است و چه بسا که پیر سازنده و بانی آن مسجد نیز در آنجا مدفون بوده است.

غیر از این پیران، شاهان اردبیل نیز در خور مطالعه و تحقیق میباشند و ما متأسفیم که بمدارک قابل توجهی در اینباره دست نیافتیم.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۸۸

شاه نیز یک اصطلاح عرفانی است و در بعضی از سلسله‌های تصوف بعنوان قطب و مرشد اول شناخته میشود مثل «شاه نعمت الله ولی» یا «سلطانعلیشاه گنابادی» و «صفی علیشاه تهرانی» و ... ولی در برخی از سلسله‌ها اطلاق این عنوان بمرشد بزرگ دیده نمیشود و سلسله مربوط به شیخ صفی الدین هم از آنجمله میباشد.

ابن بزاز در کتاب صفوة الصفا، ضمن حکایات زیادی که از حالات شیخ صفی الدین آورده، نام جمعی از بزرگان تصوف را با عنوان پیر و پیره و مولانا و شیخ ذکر کرده است. در دوره‌های بعد، حتی در عهد سلسله صفوی هم، که سلاطین مرشد و قطب خانقاه اردبیل نیز میبودند، جز از لحاظ سیاسی عنوان شاه برای آنان بکار نرفته و بلکه از حیث قطبیت سلسله لقب «شیخ اوغلی» بدانها داده شده است. با اینحال در اردبیل تعداد هشت محله و مسجد است که با عنوان شاهان گذشته شناخته میشوند و آنها عبارت از «اقلیم شاه، چراغعلی شاه، رحمن شاه، زینال شاه، سلیمان‌شاه، عبد الله شاه، کلعلی شاه و معصوم‌شاه» میباشند.

این مساجد عموماً با دیوارهای آجری و تیرهای چوبی ساخته شده ولی کتیبه و نوشته‌ای در آنها دیده نمیشود که لااقل تاریخ بنای اصلی آنها را روشن سازد یا شخص محقق را بشخصیت شاهان مزبور راهنمایی کند. هرچه هست این شاهان از معاریف و بزرگان عهد خود بوده‌اند و آن مساجد را بنا نهاده‌اند یا آنقدر شهرت و حرمت بین مردم محل داشته‌اند که دیگران نام آنها را بر آن معابد و محلات گذاشته‌اند.

امامزاده‌های اردبیل:

در جلد اول این کتاب نیز گفتیم که ابن عتبه احمد بن علی بن الحسین الحسنی در کتاب «بحر الانساب» گفته است که از «فرزندان صالح امام موسی کاظم علیه السلام پنجنفر حمزه، قدر الدین، قوام الدین، بدر الدین و صدر الدین قدس الله اسرار هم از بغداد روی بولایت

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۸۹

ری نهادند و چون بدین شهر رسیدند متفرق شدند. حمزه و صدر الدین روی بولایت اردبیل نهادند و چون بشهر رسیدند وطن

ساختند ...»

بقعه امامزاده حمزه در جلوی آرامگاه شیخ جبرئیل در قریه کلخوران

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۹۰

هدف اینان تفسیر احکام اسلام و ارشاد خلایق بود و از اینجهت به ری و اردیبل عزیمت کردند که آن دو شهر مرکز ایران و آذربایجان بودند. حمزه و صدر الدین در اردیبل اقامت کردند و هم در آنجا درگذشتند. مدفن حضرت حمزه (ع) در کلخوران است و بقعه امین الدین جبرئیل، پدر شیخ صفی الدین (ع)، بفاصله چند متر در شمال آستانه کوچک او ساخته شده است. قبر حضرت صدر الدین نیز در همین قریه ولی تقریباً در یک کیلومتری سمت غربی آن، در وسط اراضی زراعتی، واقع است. مقبره صدر الدین عمارت بسیار قدیمی دارد. جنوب آن باغ امامزاده و شمالش حیاط بزرگ دهقانی است و خادم بقعه در آن زندگی میکند. در ورودی بقعه در سمت شمال آنست و برابری باریکی باز میشود که از شرق بغرب کشیده شده است و در دو انتهای خود بدو حجره، برای بیتوته کردن زائران، منتهی میگردد.

در وسط این دالان و در ضلع جنوبی آن، دری است که بمقبره باز میشود. قبر در وسط اطاقی است که تقریباً ۵*۶ متر ابعاد آن میباشد و گنبد کم ارتفاع کهنه‌ای سقف آنرا تشکیل میدهد. روی قبر، که بالغ بر بیست سانتی متر از کف اطاق بلندتر است، صندوق تخته‌ای بهمین بلندی گذاشته روی آن روپوشهای رنگارنگی کشیده‌اند و شمعدانها و چراغهای کهنه و ساده‌ای قرار داده‌اند. بر سر در ورودی بقعه انواع مختلف زیارتنامه‌ها با خطوط زیبا نصب شده و یکی از آنها بتاریخ ۱۳۲۴ قمری در تفلیس نوشته شده است. مرحوم حاج میرزا محسن خوشنویس ملقب به عماد الفقراء هم زیارتنامه‌ای نوشته و در زیر آن، که تاریخش ۱۳۵۵ قمری است، عبارت بحر الانساب را، که در فوق ذکر کردیم، آورده است و برای آنکه خواننده را به ثقه بودن مؤلف آن کتاب آشنا کند اضافه کرده است که ابن عتبه صاحب کتاب «عمدة الطالب» میباشد.

علاوه بر این دو امامزاده، دو مقبره دیگر نیز در داخل شهر بعنوان فرزندان حضرت امام موسی الکاظم (ع) شناخته میشوند که یکی بنام امامزاده صالح است ولی در محل آنرا «اوغلان امامزاده سی» میگویند و در مقابل آن امامزاده دیگر را

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۹۱

«قیز امامزاده سی» میخوانند.

امامزاده دختر چنانکه در جای خود نیز گفته‌ایم در کنار مسجدی است که مرحوم حاج میر صالح مجتهد انواری در سال ۱۲۹۳ هجری قمری آنرا ساخته است و امروزه بین محله اوچدکان و بازار قرار دارد. اما مقبره امامزاده صالح در نزدیکی میدان شیخ صفی الدین واقع است. هر دو امامزاده بقعه دارند ولی بقعه امامزاده صالح وسیعتر اما مخروبه‌تر از بقعه امامزاده دختر میباشد. خرابی آن بسبب رطوبت زمین است و دفن جنازه بعضی از کسان متنفذ در رواق مستطیل شکل آن هم این رطوبت را بیشتر میگرداند. سر در بقعه امامزاده صالح در عهد شاه عباس بزرگ کاشی کاری شده و با کاشی های آجری مزین گشته است. این کاشیها امروز نیز باقی است ولی با خود بنا تهدید بخرابی میشود. این بنا به ثبت باستانی رسیده ولی مدتهای مدیدی است که در آن تعمیری صورت نگرفته است. در آن کاشی‌ها اشعار زیر نوشته شده و تاریخ ساختمان یا تعمیر بنا بدین نحو مشخص گشته است:

«بعهد دولت عباس شاه دین پرور که هست بنده اولاد خاندان علی

اساس روضه شهزاده صالح از سر صدق بنا گذاشت حسن چاکر ولی علی

رقم زدم پی تاریخ آن خرد گفتامبارکست ز حب بنای حسن علی»

مصرع آخر که ماده تاریخ است بحساب ابجد ۱۰۳۱ میشود و بیت دوم حکایت از آن دارد که اساس روضه شهزاده بنا گذاشته شده است ولی چون قبل از آن تاریخ نیز بقعه این امامزاده بستی برای پناهندگان بوده است چنین بنظر میرسد که اساس

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۹۲

بنا ایجاد نگشته بلکه تعمیر یا تجدید بنا شده و یا قسمتی بر بنای قدیمی اضافه گشته است.

آنچه در اینمورد میتوان گفت اینست که این هردو امامزاده بزرگوار فرزندان بلافصل حضرت موسی بن جعفر (ع) نبوده‌اند و چون کتیبه یا نوشته‌ای که حاکی از شجره نسب آنان باشد در دست نیست باید گفت که آنها از نواده‌های آن بزرگوار و احیاناً از فرزندان حمزه بن موسی الکاظم (ع) یا صدر الدین بن موسی (ع) بوده‌اند.

ما متأسفیم که با همه کوششی که در اینباره بکار بردیم اطلاعات کامل و مستندی بدست نیاوردیم.

امامزاده صالح چنانکه گفتیم در عهد سلاطین صفوی مورد احترام آنان بود و مقبره او، طبق نوشته مورخان و جهانگردان، بست و دار الامانی برای گناهکاران بشمار می‌آمد ولی چون محوطه وسیعی برای اقامت طولانی پناهندگان نداشت از اینرو آنها در فرصت مناسبی، که در روزهای اول بدست می‌آوردند، عرض میدانی را که بین آن بقعه و مقبره شیخ صفی الدین بود، و امروزه بخط مستقیم در حدود یکصد متر است، می‌پیمودند و خود را بآستانه در ورودی شیخ میرسانیدند و تا زمانیکه بخشوده نمی‌شدند در آنجا میماندند و از غذای مهمانسرای شیخ نیز اطعام میگشتند.

حمامهای قدیمی اردبیل:

دیگر از آثار تاریخی اردبیل چند حمام قدیمی بود که تأسفاً در این چند سال اخیر جاهلانه آنها را خراب کردند. اردبیلیان از دوران قدیم بنظافت و پاکی علاقه داشتند و برای شستشوی خود حمامهای بزرگ و زیبایی میساختند و تا آنجا بدین امر علاقمند بودند که یکروز در هفته را بنام «روز حمام» مینامیدند. مورخان و جهانگردان قدیم از این حمامها تعریفهای زیادی کرده‌اند و مثلاً مقدسی در احسن التقاسیم، در آنجا که راجع باین ولایت سخن میگوید، مینویسد که «... حمامهای پاکیزه و تمیز در آن موجود است ...»

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۹۳

برخی از این حمامها پس از آنکه قرن‌ها متروک گشته و در زیر زمین مانده بوده است بعدها آباد و دایر گشته و مورد استفاده مردم قرار گرفته است و «کهنه حمام» و حمامیکه در نیمقرن اخیر بنام «عیش آباد» نامیده میشد از جمله آنها بودند.

حمام کهنه در محله پیر عبد الملک و حمام عیش آباد در نزدیکی بازار مسگران و بر سر راه آرد میدان واقع بود و کف آنها چندین متر پایینتر از سطح بازارهای مجاور قرار داشت. چنین بنظر میرسد که پائین بودن آنها برای این بوده است که از هوای باز محفوظ بمانند و در زمستان گرم و در تابستان خنکتر باشند. با اینحال باید قبول کرد که بمرور ایام سطح اراضی اطراف نیز بالا آمده تفاوت خود را با کف حمامها بیشتر گردانیده بود. پیرمردان بنقل از گذشتگان میگفتند که این حمامها در قدیم متروک و زیر خاک و خاکستر مدفون بوده و بعدها آنها را تعمیر و دایر نموده‌اند.

مردم اردبیل حمام کهنه را خیلی قدیمی و حتی از قبل از اسلام میدانستند و معتقد بودند که حضرت امام حسن مجتبی (ع) در سفر خود باردبیل در آن حمام استحمام فرموده است. محسنی در یادداشتهای خود درباره این حمام مینویسد که «در سی و دو سال قبل یکنفر از معمرین نقل نموده که چهل سال قبل از این یک طغری قباله دیده‌ام که تاریخ آن هشتصد و بیست و پنجسال بود و در آن قباله نیز حمام کهنه، حمام کهنه نوشته بود». او پس از بیان این مطلب در باب قدمت آن حمام سخن میگوید و آنرا متعلق به قبل از اسلام میدانند.

حمام کهنه پایه‌ها و دیوارهای بسیار قطوری داشت که با تخته سنگها و آجر و آهک بنا گشته و روی آنها طاقهای ضربی وسیعی احداث شده بود. نقشه حمام و محوطه داخلی و بیرونی آن بسیار دیدنی بود و تخته سنگهای سیاه و بزرگی بصورت مکعب مستطیل‌های تراشیده در آن بکار رفته بود. در چند سال پیش که خیابان شاه باز میشد این حمام باستانی در مسیر آن قرار گرفت و آن

اثر تاریخی، که گویای تمدن

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۹۴

و هنر و معماری دورانهای بسیار قدیم ساکنان این ولایت بود، ناجوانمردانه بدست کلنگ و تیشه سپرده شد و جاهلان خراب گردید چنانکه حمام عبش آباد هم در سالهای بعد از آن، هنگام احداث خیابان معروف به «سی متری» چنین سرنوشتی پیدا نمود. در شهر رم پایتخت ایتالیا، ایستگاه راه آهن مجلی ساخته‌اند که از حیث عظمت و زیبایی عالیتین ساختمان نوع خود در تمام اروپا بشمار می‌آید. هنگام ساختن این بنای معظم، در گوشه‌ای از زمین چند قطعه سنگ آهکی مکعب شکلی پیدا شده، که مربوط بقسمتی از دیوار روم در یکی از دوره‌های باستانی آن بوده است. سازندگان بنا نگهداری آن سنگها را در وضع خود برتر از تکمیل ساختمان زیبای ایستگاه دانسته و آن قسمت از آن بنای با عظمت را، که با آن سنگها برخورد کرده است، در نقشه حذف و ایستگاه را بظاهر ناقص کرده‌اند. حال آنکه خود این نقص کمال معنوی بزرگی نصیب بنا و سازندگان آن نموده است. صد حیف کسانی که در اردبیل اقدام باحداث آن خیابانها کرده‌اند آن دو اثر تاریخی را از بین برده‌اند و با این کار لطمه شدیدی بتاریخ این خطه باستانی زده‌اند.

ما در جلد اول این کتاب گفته‌ایم که ابنیه و آثار تاریخی از جمله اسناد و مدارک مهمی هستند که تمدن و طرز زندگی ملل و طوایف گذشته را بخوبی بازگو مینمایند و از نظر مورخان و باستانشناسان اهمیت فراوانی دارند. حمام کهنه یا حمام عبش آباد و نظایر آنها هرچه بودند از آثار تاریخی اردبیل و نمایشگر تمدن ساکنان این شهر در طول قرون و اعصار بشمار می‌آمدند و اگر بخاطر حفظ آنها چند متر خیابان انحنا مییافت نه تنها نقصی متوجه آن نمیشد بلکه اهمیت و زیبایی صوری و معنوی خاصی نیز بدست می‌آورد.

نارین قلعه:

در عهد قاجاریان، بویژه بعد از سلطنت فتحعلیشاه، اردبیل بیشتر بوسیله نارین قلعه شهرت داشت زیرا چنانکه گفته‌ایم بر اثر استحکام خاصی که این قلعه داشته مطمئنترین محبس برای نگاهداری زندانیان سیاسی اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۹۵

کشور بوده و بیشتر بزرگان و شاهزادگان قاجار قسمت اعظمی از عمر خود را در آن دژ گذرانیده‌اند و برخی چشمها و عده‌ای حتی جان خود را در آن از دست داده‌اند.

قلعه اردبیل قبل از قاجار نیز وجود داشت و بنام ارک خوانده میشد و حتی آغا محمد خان قاجار وقتی برای اولین بار بدین شهر آمد در آن ارک منزل کرد. ارک اردبیل در آن تاریخ بسیار کهنه و قدیمی بود و در کنار رودخانه بالخلو قرار داشت برج و باروی آن نیز با توجه بسلاحها و تاکتیکهای جنگی قدیم ساخته شده بود.

از اینرو وقتی افسران فرانسوی هیئت نظامی ژنرال گاردان، در عهد فتحعلیشاه، باردبیل آمدند آنها با جنگهای آن ایام، که سلاحهای گرم جانشین شمشیر و تیروکمان گشته بود، متناسب نیافتند و در دورادور آن از خارج با روی محکمی با برجهای مستحکم بوجود آوردند و علاوه بر خندقی که قلعه سابق داشت و در داخل دیوارهای جدید قرار گرفته بود در خارج آن نیز خندق عمیق و عریضی کردند و نهر آبی هم از محله «شاه باغی» بر آن مشرف ساختند. برای رفت و آمد دو در بزرگ و محکم در وسط ضلع شمالی و جنوبی آن تعبیه کردند و بوسیله پل متحرک چوبی با آنطرف خندق ارتباط دادند.

خندق را همواره پر از آب میکردند و شبها نیز تخته پلها را بکناری کشیده ساکنان دژ را در یک جزیره محکمی قرار میدادند. بر بالای برجها توپهای بزرگی کار گذاشته و در دیوارها نیز «مزقل» ها و سوراخهایی برای تیراندازی سربازان بوجود آورده بودند.

داخل قلعه از نقاط دیدنی اردبیل بود زیرا خود شهر کوچکی در پشت دیوار قطور و خندقهای عمیق آن بشمار می‌آمد و اگر امروز باقی میبود تماشای حیاطها، خیابانهای متعدد، میدانهای مشق، توپخانه، محوطه سواره نظام و پیاده نظام، حمام، مسجد، محبس، نانواخانه و بیوتات آن برای جهانگردان داخلی و خارجی و حتی نسلهای آینده این سامان جالب و قابل توجه می‌نمود. ابراهیم بیک در سفرنامه خود از این قلعه تعریف کرده نوشته است «فردا بتماشای نارین قلعه رفتیم. این قلعه بسیار محکم است. هرچه تعریف کنم بجائی نخواهد رسید. در دم دروازه قلعه پیرمردی ایستاده بود گویا توپچی و قراول است.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۹۶

عکسی از دیوار غربی نارین قلعه. خندق عریض و عمیق بیرونی قلعه در پای دیوار واقع بود. در سمت راست عمارت «کلاه فرنگی» و در سمت چپ یک عراده توپ بر بالای برج دیده میشود.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۹۷

شمشیری در دست بدیوار تکیه داشت. قلعه دو خندق ماریچی دارد که در روی هر یک پلی برای آمد و شد مردم بسته‌اند. از پلها گذشتیم قلعه بسیار وسیع و عمارت حاکم‌نشین در توی قلعه است. مسجد عالی و حمامی دارد». آنگاه بیک گاو‌بازی اشاره کرده مینویسد دو گاومیش «یکی مال نایب الصدر و یکی مال خدا مباحی از علمای اردبیل» بود آنها باهم زور آزمائی و جدال میکردند و طرفداران هریک از آقایان ابراز احساسات مینمودند. سرانجام گاو نایب الصدر غالب شد و طاقه شالی بر پشت آن انداختند.

این دژ، که در جنگهای ایران و روس از محکمترین مواضع دفاعی ایران و مهمترین مرکز ذخیره لوازم جنگی بود، گویا بدانجهت که با پیدایش سلاحهای جدید فایده نظامی خود را از دست داده بود، در سال ۱۳۱۵ خورشیدی تخریب گردید و آن بنای با عظمت با خاک یکسان شد.

دیوارها و ساختمانهای نارین قلعه چون با رعایت مقاومتهای دفاعی بنا گشته و با آجر و مصالح ساختمانی قدیم بوجود آمده بود تخریب آن مدت زیادی بطول انجامید و حتی قسمتی از اطاقهای آن بهمان وضع اصلی خود در زیر خاک باقی ماند. هم اکنون استخر و میدان و ستون یاد بودی که در وسط زمین این قلعه، جائیکه امروزه ادارات دولتی در آن محوطه ساخته شده است، احداث گردیده بر روی طاقهای ضربی بخشی از آن اطاقها ساخته شده است.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۹۸

کلیسای اردبیل:

کلیسای اردبیل نیز از جمله آثاری است که باید در این بخش از کتاب از آن نام برد. عمارت کلیسا خیلی قدیمی نیست و بیش از یکقرن از بنای آن نمیگذرد ولی از لحاظ معنوی و اجتماعی شایان توجه میباشد. زیرا در شهری که مردم آن بتعصب شدید در امور مذهبی شهرت داشته‌اند آنچنان با آزادیهای فردی و اجتماعی احترام گذاشته میشود است که در تاریکترین دوره های تعصبات مذهبی ایرانیان، اقلیتهای مذهبی با آزادی کامل در این شهر عبادت میکردند و مسلمانان و مسیحیان و کلیمی‌ها در کنار هم همزیستی مسالمت آمیزی داشتند.

ما قبلا- هم خوانندگان دانشمند را توجه داده‌ایم که چون اردبیل بر سر شاخه‌ای از راه معروف ابریشم قرار داشت مرکز مهم بازرگانی ایران با قفقاز و ماورای آن و کرانه‌های دریای سیاه تا لهستان بشمار می‌آمد و بدینجهت جماعتی از ملیتهای گوناگون و با مذاهب مختلف از شرق و غرب ایران بدین شهر آمدو شد داشتند و مصون از تعرض قشری مذهبان نقاط دیگر، که نسبت بغیر مسلمانان روا میداشتند، در این شهر براحتی و امن زندگی میکردند. در مراسم مذهبی خود آزاد بودند و جان و مالشان، توأم با

احترام متقابل، در امان بود.

ارامنه از جمله این جماعت بودند که از قدیم الایام، حتی قبل از تأسیس سلسله صفوی باین شهر آمده در آن متوطن گردیدند و کوچه و محله مخصوصی هم برای خود بوجود آوردند که امروز نیز بنام ارمنستان خوانده میشود. تاریخ مهاجرت آنها و ایجاد کلیسا در اردیبل ناپیداست و تاورنیه جهانگرد فرانسوی که در عهد شاه عباس دوم باردیبل آمده است مینویسد که این شهر «یک کوچه قشنگی دارد که در انتها الیه آن کلیسای ارامنه واقع شده است».

جای کلیسای قدیمی نیز مثل تاریخ آن نامعلوم است و اصولاً نمیدانیم که از آغاز مهاجرت ارامنه باردیبل چند بار کلیسای آنها تجدید بنا یافته است.

ولی کلیسای فعلی، طبق سوابقی که در خلیفه‌گری ارامنه آذربایجان موجود است، در سال ۱۸۷۶ میلادی (مقارن ۱۲۵۵ خورشیدی و ۱۲۹۲ قمری) بوسیله

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۱۹۹

خانواده میرزایان، از ارامنه اردیبل، و بیاد بود «گالوست میرزایان» پدر آن خانواده ساخته شده و برای نگهداری آن حمامی در مجاورت کلیسا وقف بر آن گشته است که امروزه آن حمام نیز مثل کلیسا مخروبه گردیده است.

این کلیسا که «مریم مقدس» نام دارد نزد ارامنه اردیبل حرمت خاصی داشت و این احترام امروز نیز در بعضی از فرزندان آنها باقی است چنانکه برخی از آنان در مواقعی برای زیارت آن باردیبل می‌آیند و از قبور اجداد خود نیز که در آن کلیسا است دیدن میکنند. با اینحال چون ارامنه بکلی از اردیبل کوچ کرده بنقاط دیگر رفته‌اند کلیسا نیز وضع مخروبه‌ای یافته است و اگر خلیفه‌گری ارامنه آذربایجان، یا علاقمندانی از خانواده میرزایان، یا دیگرانی که اجدادشان در آنجا مدفونند، اقدامی در تعمیر آن ننمایند این محل بالنسبه تاریخی هم از بین خواهد رفت.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۰۰

فصل دوم- آثار مربوط به خاندان صفوی

مبحث اول- بقعه شیخ صفی الدین

اشاره

مهمترین اثر تاریخی اردیبل بقعه شیخ صفی الدین است که از بناهای کم‌نظیر تاریخی ایران و از حیث صنعت یکی از شاهکارهای معماری و کاشیکاری قرن هشتم هجری و سالهای بعد از آن میباشد. قسمت اصلی این بقعه بعد از درگذشت شیخ و بوسیله فرزند و جانشین وی شیخ صدر الدین موسی بوجود آمده و بنای آن قریب ده سال طول کشیده است و بطوریکه تاریخ‌نویسان ذکر کرده‌اند مردم اردیبل و علاقمندان شیخ کمکهای شایانی برای ساختمان آن نموده‌اند.

بین معمرین و سالخوردگان اردیبل چنین معروف است که معمار این بنا پس از آنکه پی‌های ساختمان را ریخت مفقود گردید و هفت سال تلاش و کوشش مسئولان در جستجوی وی بی‌نتیجه ماند. روزی معمار خود بخود پیدا شد و بنای ساختمان را آغاز نمود. وقتی از او سبب غیبت پرسیدند گفت که «این بنا یک خانه شخصی نیست و برای آینده ساخته میشود از اینرو باید طوری استحکام یابد که در طول قرون و اعصار استعداد بقا و استقامت داشته باشد و چون بقای هر بنائی بر استحکام پایه‌های آن بستگی دارد ترسیدم قبل از آنکه پی‌ها خشک و محکم شود مرا مجبور بشروع ساختمان نمایند و لذا مصلحت در آن دیدم که خود را مخفی سازم و بدینطریق باستحکام بنا کمک نمایم».

مورخان نوشته‌اند که شیخ صفی الدین را در خانه خود، که بیرون دروازه اسفیریس بوده است، بخاک سپرده‌اند. این همان خانه‌ای است که در زمان حیات

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۰۱

خود شیخ به خانه «بله یوسف» مشهور بود و شیخ در آنجا خلوت مینمود. ابن بزاز در صفوة الصفا این موضوع را چنین آورده است «... مرقد منور آن مقام باشد که خانه بود در جنب خلوت قدس سره، و باغچه و حوضخانه و میان خلوتسرای عام و مزار مریدان است ... جائی که شیخ در مرض و صحت استراحت آنجا میکردی و آن مقام است که شیخ در آن موضع وجدی شده فرموده که از فیضی که نازل شد بدین مقام نصیبی رسید». جنازه شیخ روز دوشنبه ۱۲ محرم ۷۳۵ هجری قمری وقت ظهر در آنجا دفن گردید و درخت بیدی که در ایام زندگی بر حیاط خانه او سایه می‌افکند سایه‌افکن مزار وی شد.

بنای اصلی که در عهد شیخ صدر الدین موسی ساخته شده شامل مقبره خود شیخ صفی الدین و گنبد «اله. اله» بوده است و قسمتی از حرمخانه نیز از ساختمانهای آندوره میباشد. کاشیکاری آنقسمت از بنا هم در عهد شیخ صدر الدین صورت گرفته و کاشیهائی که بر بدنه و تاج گنبد مزبور دیده میشود یادگار آندوره و قدیمترین کاشی این بنای تاریخی میباشد.

در باب نقشه آن بنا، آدام اوله آریوس مینویسد که «نقشه و طرح ساختمان را خود شیخ صدر الدین داده است آنهم بشکل معجزه. چنانکه پیدرش هم نسبت معجزه میدهند. او باستاد فرمان داده که چشم خود را ببندد و استاد چنین کرده و در رؤیای خود تصویر عمارتی را الهام یافته است که بعد از آن میبایست از روی آن ساختمان نماید».

خود شیخ صدر الدین شبهای جمعه در آرامگاه شیخ می‌آمد و سوره «حم دخان» و «جمعه» و آیات دیگری از قرآن مجید تلاوت میکرد.

بعد از شیخ صدر الدین، بویژه در عهد سلاطین صفوی، تعمیراتی در آن بنا صورت گرفته قسمتهای دیگری بر آن اضافه گردیده است که مقبره شاه اسماعیل بزرگ

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۰۲

و گنبد آن، رواق فعلی، چینی‌خانه، مسجد جنت‌سرا و باغ و سر در بیرونی بقعه از جمله آنها میباشد. در سال ۱۳۰۷ قمری، یعنی در عهد ناصر الدین شاه قاجار هم، تعمیراتی در مسجد جنت‌سرا و خود بقعه بعمل آمده و کاشیکاری قسمتی از طاقهای مقابل رواق بقعه، از آثار آندوره میباشد.

در سمت شمالی میدان جلوی بقعه نیز سر در کاشیکاری شده بسیار مجلل و زیبائی از دوران شاه عباس دوم بود و بر بالای آن نقاره‌خانه‌ای وجود داشت و کاشیهای معرق آن عالیت‌ترین نوع کاشی در ایران شناخته میشد.

مؤلف تاریخ صنایع ایران در اینباره مینویسد «کاشیکاری حیاط و سر در که در انتهای خیابان شیخ در مسافت کمی واقع شده فوق العاده زیباست. موزائیک کاری آن طرح قشنگی دارد و با دقت بریده شده و رنگهای گوناگون در آن بکار رفته» است.

این بنا بر اثر حوادث و زلزله‌ها شکافهائی برداشته قسمت فوقانی آن، یعنی نقاره‌خانه، در اواخر سلطنت قاجاریان برچیده شده بود. قسمت زیرین آن نیز با آنکه قابل مرمت و نگهداری بود در سال ۱۳۲۱ خورشیدی، به پیشنهاد فرماندار وقت، از طرف اداره کل باستانشناسی تخریب گردید و خوانچه‌های کاشی ممتاز آن پیاده گشته بوضع درهمی در یکی از انبارهای متروکه بقعه ریخته شد تا اگر در آینده توجه شخص علاقمندی بدین بنا معطوف گردد بار دیگر در محل مناسبی نصب شود.

کاشیهای مزبور در وسط حاوی این کتیبه بود «قد اتفق الفراغ من هذه العمارۃ الشریفۃ الرفیعۃ، فی ایام دولت خاقان الاعظم و السلطان المعظم، مالک الرقاب العرب و العجم، السلطان بن السلطان بن السلطان شاه عباس الصفوی الموسوی الحسینی بهادر خان

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۰۳

خلد اله مکّه و سلطانه، (و) افاض اله علی العالمین بره و عدله و احسانه، بسعی امیر الکبیر المؤید بتأیید الملك المنان. نظر علیخان المتولی ۱۰۵۷هـ.

این درگاه در قسمت شمال میدانی، که امروزه در جلوی بقعه شیخ صفی الدین موجود و بمیدان عالی قاپو معروف است، قرار داشت و چه بسا که وجه تسمیه آن میدان به عالی قاپو هم بسبب وجود آن درگاه بود زیرا قاپو در زبان ترکی بمعنی در سردر قدیمی نقاره‌خانه بقعه شیخ صفی الدین که در سال ۱۳۲۱ تخریب و برچیده شده است.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۰۴

است و عالی همان کلمه عربی است که بمعنی رفیع و والا می‌باشد.

گفتار پیشینیان درباره بقعه شیخ صفی الدین:

میدان عالی قاپو و بیوتات و ملحقات آرامگاه شیخ صفی الدین در طول هفت قرن تاریخ خود تغییراتی یافته و سرانجام در عهد ما بوضعی درآمده است که در جای دیگر این فصل بشرح اجمالی آن اشاره شده است. مورخان و جهانگردان ایرانی و خارجی مطالب و سخنانی درباره گذشته‌های این بقعه و مقام صوری و معنوی آن در نوشته‌های خود باقی گذاشته‌اند که برای اطلاع خوانندگان این کتاب بذکر قسمتهائی از آنها مبادرت مینمائیم:

خواندمیر در کتاب حبیب السیر، ضمن بیان بدایع ربع مسکون، نوشته است «.. اردیبل از این حیث که مسکن قدوة الاولیاء شیخ صفی الحق و الدین و اولاد کرامت نژاد آنحضرت بوده است بهترین بلاد عالم و قبله اقبال طوایف بنی آدم است ...

حالا اردیبل در کمال معموری و آبادانی است و ملجاء و مأمن اشراف طوایف انسانی، در مشاهد عطرسا و مراقد جنت آسای زبده الاصفیاء مشار الیه و ذریت امامت منزلتش پیوسته خوان احسان گسترده‌اند و همواره سایه آن عتبه کعبه مرتبه صلاهی ضیافت خاص و عام در داده. بیت:

از ضیافت خانه خوان نوالش منع نیست در گشاد است و صلا در داده خوان انداخته»

دایرة المعارف بریتانیکا در آن باره مینویسد «این بقعه عمارت بسیار عالی با کاشیکاری زیبایی است. مساجد و مدارس عالی دارد و کتابخانه بسیار مهمی در اوایل قرن ۱۷ میلادی بوسیله شاه عباس بزرگ در آنجا ایجاد گردیده است که دارای عالیتین و کمیاب‌ترین کتابهای خطی بود ... در اوایل قرن ۱۶ میلادی اردیبل مقصد کسانی بود که بقصد زیارت مقبره شیخ صفی الدین میآمدند. نقشه بقعه و عکس آن در سال ۱۸۹۷ میلادی بوسیله دکتر «F. Sarre of Berlin» تهیه شده و در سال ۱۹۰۱ منتشر گردیده است».

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۰۵

تاورنیه تاجر و سیاح فرانسوی نیز، که در زمان شاه عباس ثانی بایران آمده، در سفرنامه خود نوشته است «از همه جای ایران مردم برای زیارت قبر شاه صفی باردیبل می‌آیند و این مسئله، باتفاق تجارت ابریشم که ذکرش خواهد آمد، اردیبل را یکی از معتبرترین شهرهای مملکت کرده است» و ضمن شرح قسمتهای مختلف بقعه آورده است که «آن مسجدی که شاه صفی در آنجا مدفون است منضم شده است بچندین بنای دیگر، که مدخل آنها از طرف میدان است که در جنوب آن یک کریاس عالی دیده میشود. درب مدخل مسجد با یک زنجیر آهن صلیب‌وار، که بحلقه‌های محکم وصل شده، حراست میشود. هر مقصر و جنایتکاری که دست بدان زنجیر برساند و داخل محوطه شود در امان است و کسی نمیتواند او را دستگیر نماید. حیاط مسجد بزرگ و طولانی است و از طرف خارج، پشت دیواری که بمیدان نگاه میکند، تمام طول دیوار دکانین برای کسبه و اهل صنعت ساخته شده است. از این حیاط بزرگ اول داخل حیاط دوم میشوند که وسعتش کمتر است و با تخته‌سنگهای صاف مفروش شده یک جوی آب هم از وسط

آن میگذرد. درب مدخل این حیاط هم مثل حیاط اول بزرگ و همانطور زنجیر آهنی بدان نصب شده است و این در سمت چپ در گوشه حیاط بزرگ واقع است و بتوسط یک کریاس داخل شده بطرف ایوانی که بسبک مملکت ساخته‌اند پیش میرود. در روی آن ایوان همه قسم از زوار و متحصنین، که بواسطه امورات مختلفه بدانجا پناه آورده‌اند، دیده میشوند و در این حیاط است که واردین وقت دخول ترک اسلحه و چوب و عصا نموده از درب بزرگ و زنجیر آهنی عبور می‌کنند و بیک ملائی که همیشه آنجا نشسته و کتابها در جلوی خود دارد احسانی نیاز میکنند.

در حیاط دوم که جوی آب میگذرد از یکطرف حمامها و از طرف دیگر انبارهای گندم و برنج واقع شده، در سمت چپ در انتها الیه همان حیاط یک درب کوچکی دیده میشود که مقابل مطبخ است و از آنجا هرروز و هرشب خیرات و میرات سلطنتی را میان فقرا تقسیم مینمایند. این درب کوچک از ورقه نقره مستور است و در مطبخ

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۰۶

۲۵ تا ۳۰ اجاق بزرگ در قطر دیوار ساخته شده که روی هر کدام یک دیگ بزرگ دربار است که در آنها گوشت و پلو بمقدار کثیری طبخ شده است. چه در میان فقرا تقسیم می‌کنند و چه بمصرف ناهار و شام عملجات و خدام مسجد میرسانند. در وقت تقسیم اطعمه، ناظر که بر همه ریاست دارد، روی یک صندلی نقره‌ای می‌نشیند و مراقب است که هرکاری از روی نظم و ترتیب مجری شود و هرروز برنج باندازه دیگها و با حضور خود ناظر گسیل میشود و گوشتها را در حضور خود او خورد کرده در دیگها میریزند و در این خانه سلطنتی همه کارها با رعایت کمال صرفه‌جوئی بموقع اجرا میرسد.

در آخر کریاس و دالان حیاط اول دو درب دیگر پشت‌سر یکدیگر واقع شده که کوچکتر از درب داخلی ولی همانطور از ورقه نقره مستورند که بیک دهلیز باز میشوند. در فاصله میان ایندو در، در طرف راست دهلیز یک مسجد کوچکی واقع است که مدفن و مقبره بعضی از اعیان و اشراف ایرانی است. از دهلیز که میگذرند داخل یک حیاط کوچک میشوند که در طرف دست چپ آن مسجدی است که مقبره شاهزاده‌های خانواده سلطنت ایران است.

باید در وقت عبور خیلی احتیاط کرد که روی آستانه و چهارچوب در، که از ورقه نقره مستور است، پاگذاشته نشود. پایمال کردن آن گناهی است که مستلزم کفاره‌های بزرگ و عقوبت است. اول باید از یک راهروی کوچکی عبور کرده داخل رواق شد که بانواع قالیه‌های قیمتی مفروش است و در اطراف آن رحلها گذاشته شده که رویشان پر از کتاب‌های بزرگ است که ملاها و مجتهدین، که مخصوصا برای خدمات آن مقبره اجیر و موظف هستند، بقرائت آن کتب اشتغال دارند.

در آخرین رواق، داخل یک گنبد هشت ضلعی میشود که در وسط آن مقبره شاه صفی واقع شده است. ضریح قبر از چوب است ولی خیلی خوب خاتم کاری شده. ارتفاع آن از قامت یک مرد معتدل القامه تجاوز نمی‌کند و بیک صندوق بزرگ شبیه است که در بالای چهارگوشه آن چهار سیب بزرگ طلا نصب شده باشد. روپوش آن از زری قرمز است.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۰۷

سایر قبرهائی هم که در مجاورت آن واقع شده‌اند همینطور همه از روپوشهای پارچه‌ای قیمتی پوشیده هستند. چه در رواق و چه در گنبد مقدار کثیری چراغهای طلا- و نقره و میناکاری بسیار عالی است همچنین شش شمعدان بزرگ از یک چوب اعلائی که با ورقه‌های نقره مستور است و در هریک، یک شمع بزرگ مومی جای دارد که روشن نمی‌شود مگر در اعیاد بزرگ.

از گنبد شاه صفی داخل یک اطاق کوچکی میشوند که در آنجا هم یکی از سلاطین ایران مدفون است که اسم او را نتوانستم تحقیق نمایم. آنهم صندوق بزرگ مزین و روپوش زری دارد. طاق گنبد از داخل بنقاشی‌های سبک اعراب از طلا و لاجورد و از خارج بکاشیه‌های الوان اعلا، مثل مسجد تبریز، مزین شده است.

تاورنیه در اینجا بشرح مختصری درباره بقعه کلخوران میپردازد و آنگاه اضافه می‌کند که اینجا محل «زیارت عامه ایرانیان است و از

همه ولایات بدانجا می‌آیند».

پی‌تیرو دلاواله هم، که ما در جلد اول این کتاب بمسافرت او باردیبل در سال ۱۰۲۷ هجری اشاره کرده‌ایم، نوشته است که برای او ممکن نشد تشریفات لازم برای ورود ببقعه شیخ صفی الدین را بجای آورد ولی همسرش بنام «سیتی مآنی» توانسته است چادری بسر کرده قاطی زنهای دیگر بقعه را تماشا کند. او میگوید «بر فراز مزار شیخ صفی هشت قنديل بزرگ نقره برای زینت فرو آویخته‌اند. در قسمت جلوی صندوقچه مزار نیز دریچه کوچکی است که فقط یکنفر میتواند خم گشته از آنجا بداخل ضریح وارد شود ولی هرگز کسی جز شاه از این دریچه نمیگذرد و او نیز در مواقع خاصی که بخواهد با جد بزرگ خود راز و نیاز کند از آنجا خود را بمزار وی میرساند.

دریچه‌های کوچک دیگر مسجد همگی یک پارچه از طلای ناب ساخته شده و

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۰۸

با سنگهای گرانها ترصیع گشته و گرانها ترین قسمت‌های مسجد است ... روزی ۳۵ دیگ بزرگ پلو می‌پزند و علاوه بر کسانی که اطعام میشوند برای جمع دیگری نیز غذا فرستاده میشود.

پیش از شاه عباس فقط ناهار میدادند. او دستور داد شام هم بدهند».

نویسنده سپس از این کار انتقاد میکند و میگوید با آسایشی که برای فقرا و درویشان فراهم گشته آنها هرگز پی کاری نمی‌روند و تنبل بار می‌آیند.

ماندلسلو و بقعه شیخ صفی الدین:

ماندلسو نامی هم که در زمان سلطنت شاه صفی، نوه و جانشین شاه عباس اول، بایران آمده از اردیبل دیدن کرده است و در سفرنامه خود، که در سال ۱۶۷۹ میلادی در پاریس چاپ شده، نوشته است «ایرانیان آرامگاه شیخ صفی را مزار میخوانند. کلبعلی خان حاکم شهر بما اجازه داد که روز دیگر آنجا را به بینیم ولی مخصوصا گوشزد کرد که چون فردا میخواهید مزار شیخ را زیارت کنید ناچار باید شراب ننوشید و شام را هم میهمان مطبخ شیخ باشید ...».

این نویسنده که همراه سفرای هولشتاین از بقعه شیخ صفی الدین دیدن کرده مطالبی درباره ورود به بقعه نوشته اضافه می کند «... چون خواستیم از در بزرگ آرامگاه داخل شویم اسلحه ما را نیز گرفتند زیرا هیچکس نمی‌تواند با اسلحه بآنجا داخل شود و اگر یکی از ایرانیان حتی با کاردی بآنجا رود خونس هدر خواهد بود. آستانه در آرامگاه مثل همه درهائی که گذشتیم از مرمر سفید بود، بما

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۰۹

گفتند که پاروی آن نگذاریم زیرا که بوسه گاه هزاران فرد ایران است و شایسته نیست که پای ما آنجا گذاشته شود.

از آنجا بحیاط دیگری داخل شدیم که با سنگ مرمر فرش شده بود و در اطراف آن طاقما و دکانهایی ساخته بودند. در این حیاط سقاخانه زیبایی نیز دیده میشود که از شیر آن آب فرو میریخت و این آب را از محلی دور دست، برای مصرف - ساکنان آرامگاه بدانجا آورده بودند.

این محل را چله خانه مینامیدند زیرا شیخ صفی سالی چهل روز در آنجا روزه می‌گرفت و فقط روزی یک بادام با کمی آب می‌خورد.

وقتی که خواستیم بمحوطه مزار که سراسر باقالی مفروش بود داخل شویم گفتند که باید کفشها را از پای درآوریم. سفیران سخت بدینکار حاضر نبودند ولی ایرانیان برای اینکه ثابت کنند که با چنین عملی از احترام ما کاسته نخواهد شد گوشزد کردند که شاه

عباس بزرگ هروقت زیارت مزار شیخ میرفت از نیمفرسنگی شهر کفشهای خود را از پا بدر میکرد و باقی راهرا برهنه پا می‌پیمود...».

ماندلسلو آنگاه بخیرات بقعه اشاره کرده نوشته است که در آشپزخانه شیخ روزی بیش از سه هزار نفر را صبح و ظهر و شب با آش و پلو و گوشت غذا میدادند و قابل توجه آنکه بقول وی خرج غذای صبح و ناهار آن عده بالغ بر سه تومان میشد که از محل موقوفات بقعه پرداخت میگردد ولی خرج غذای شام را شاه از موقوفات دیگری که خود تعیین کرده بود میپرداخت.

در ساعت تقسیم خوراک فقیران را با صدای طبلی، که میگفتند شیخ صدر الدین از مدینه آورده است، خبر میکردند. در مطبخ دیگری بود معروف به دیگ فرقانی که آنرا مردی عرب در سال ۹۱۲ هجری از مکه آورده و وقف آشپزخانه شیخ صفی الدین کرده بود.

این دیگ بگفته جلال الدین محمد یزدی، منجم مخصوص شاه عباس، در زمان شاه طهماسب اول معجزه‌ای کرد که مایه اعتقاد صوفیان شد. فلسفی، مؤلف کتاب زندگانی شاه عباس اول، آنرا چنین نقل کرده است:

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۱۰

صورتحساب مخارج اطعام بقعه شیخ صفی الدین در «روز جمعه سلخ صفر سال ۱۰۲۳ قمری». (برای هر روز، مثل همین نمونه، با حساب سیاق، یک صفحه صورتحساب تنظیم

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۱۱

«از خوارق عادت وقتی که «المه» ناصوفی از این آستان روگردان شد و باجاق عثمانلو رفت و پس از مدتی نادم شد و معاودت نمود قربانی کشته در دیگ عرب فرقانی انداختند چون بجوش آمد جمیع پارچه‌های گوشت از دیگ بیرون افتاد و باعث زیادتی اعتقاد صوفیه شد.

این المه یا «الامه سلطان» از طایفه تکلو در سال ۹۳۷ هجری از شاه طهماسب اول آزرده خاطر شد و بسططان سلیمان عثمانی پناه برد و او را تحریک کرد که بآذربایجان لشکر کشد ولی بعد از آن از کرده خود پشیمان شد و بایران بازگشت».

ما ترجمه نوشته‌های آدام اوله آریوس را درباره بقعه در جلد اول این کتاب عینا آورده‌ایم و نیازی بتکرار آن‌ها در اینجا نمی‌بینیم. فقط از قول او اضافه می‌کنیم که در سقف کتابخانه اردبیل، که گنبد مانند ساخته شده، قدحهای چینی بسیار بزرگ، کار چین، در نقلدانه‌ها گذاشته بودند و نیز فقرا را، که عده آنها غیر از خدام بالغ بر هزار نفر بود، موقع اطعام با صدای طبلی اخبار میکردند.

دایرة المعارف اسلامی در اینباره نوشته است «اساسی‌ترین موضع قابل ملاحظه در اردبیل بقعه شیخ صفی الدین است که بفاصله کمتری بعد از خود او احداث گردیده است و این بقعه بصورت زیارتگاهی برای ایرانیان در قرنهای ۱۶ و ۱۷ درآمد و در ۱۸۲۷ میلادی روسها آنجا را تاراج کردند. کتابخانه مهم شیخ صفی که بزرگترین کتابخانه ایران بود در ۱۸۲۷ بوسیله ژنرال پاسیکیویچ به سن پترزبورگ فرستاده شد و ضمیمه کتابخانه سلطنتی این شهر گردید.».

بیوتات بقعه در اواخر قرن دهم هجری:

عبدی بیگ نامی، که در عهد شاه طهماسب اول وزیر سلطان محمد میرزا صفوی و از کارکنان دربار پادشاهی ایران بود، در اواخر عمر در اردبیل ساکن شده با استفاده از کتابخانه بزرگ بقعه و مطالعه کتابهای با ارزش آن مجموعه‌هایی مثل «تکملة الاخبار» تألیف نموده است. یکی از آثار او مجموعه‌ای است بنام «صریح الملک» که در آن، ضمن بیان املاک بقعه شیخ صفی الدین بیوتات بقعه را در سال ۹۷۵ هجری بدین ترتیب ثبت کرده است:

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۱۲

- ۱- حرم و دار الحفظ.
 - ۲- مقبره شاهزادگان که در جانب شرقی دار الحفظ قرار داشته و بر سر آن اشعاری نوشته بوده‌اند.
 - ۳- ایوان بزرگ رو بقبله مایل بمغرب معروف بدار الحدیث که بنام شاه اسماعیل اول و از آثار وی بود و در دو جانب غربی و شرقی آن قبور مسقفی از اولاد مشایخ صفویه قرار داشته است.
 - ۴- چله‌خانه‌های قدیم و جدید که محل جلوس شیخ صفی الدین اسحق بوده است.
 - ۵- مقبره مادر شاه طهماسب متصل بحرم شیخ صفی در محلی که به «پنج حضرت علی» (ع) منسوب بوده است.
 - ۶- مقصوره‌ای در برابر ایوان دار الحدیث از آثار شاه طهماسب که در پیش طاق ایوان آن اشعاری در ستایش آن پادشان نوشته بوده‌اند.
 - ۷- محوطه شهیدگاه در شمال گنبد دار الحدیث.
 - ۸- محل جلوس شیخ صدر الدین موسی که در زمان شاه طهماسب کاشی کاری کرده و گنبد آنرا قبه ساخته بودند.
 - ۹- حجره‌ها که از چهل بیش بود.
 - ۱۰- صفه مزارهای برخی از امیران و نزدیکان خاندان صفویه و مقبره مسقف اولاد مشایخ آن سلسله.
 - ۱۱- نانواخانه در شمال مایل بمغرب آشپزخانه.
 - ۱۲- آشپزخانه و دیگخانه‌ها و حجره‌های متعلق بآنها و ایامخانه که در شمال آن بود.
 - ۱۳- حجره‌ای رو بمزار شیخ صفی الدین که آرامگاه اولاد مشایخ صفویه بود.
 - ۱۴- شربتخانه در کنار چشمه آبی مشتمل بر حوض و محل پختن حلواها و شیرینی‌ها و ایوانی رو بمغرب.
- اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۱۳
- ۱۵- دفترخانه شامل دهلیزخانه و محوطه‌ای میان شربتخانه و خونچه‌خانه.
 - ۱۶- خونچه‌خانه و انبار با حجره‌های فوقانی و تحتانی.
 - ۱۷- نقارخانه که زیر آن سقاخانه بود و عقب آن حمام و برخی خانه‌های متعلق بآستانه.
 - ۱۸- همیه‌خانه و زمینی در اطراف آن.
 - ۱۹- فضای بیرون در آستانه که در برابر آن کوچه و دکانها بود.

وضع کنونی بقعه شیخ صفی الدین:

چون گفتار مورخان و جهانگردان درباره بقعه شیخ صفی الدین زیاد و نقل همه آنها در این مجموعه میسر نیست از اینرو وضع کنونی بقعه مزبور را ذکر میکنیم تا همانگونه که نوشته‌های دیگران ما را از گذشته آن آگاه میکند هرآینه این نوشته نیز آیندگان را از وضع فعلی آن با خبر گرداند و در ضمن آن بعضی نکات لازم هم اشاره مینمائیم:

در سمت شرقی ضلع جنوبی میدانی، که بمیدان عالی قاپو معروف است، در بزرگ و مرتفعی است که تقریباً چهار متر عرض و شش متر بلندی دارد و دو لنگه چوبی، که یادگار دورانهای قدیم است، بضخامت ده سانتی‌متر، بر پایه‌ها آجری محکمی نصب شده است.

میدان عالی قاپو سابقاً بسیار وسیع بوده و در عهد سلاطین صفوی سیصد قدم طول و یکصد و پنجاه قدم عرض داشته و با دیوارهای طاقما در دور خود، از میدانهای زیبای آن عهد بشمار میآمده است. شیخ ابدال که در عهد شاه عباس اول اداره امور بقعه را برعهده داشته است آنرا تعمیر و دری از این میدان، بچهار سوی خفافان، که بقول سلسله‌النسب صفویه بهترین چهار سوی اردبیل بوده

است، باز کرده است.

این میدان در آثرمان مرکز خرید و فروش کسبه بود و در محیط آن دور تا دور مغازه‌ها و دکه‌هایی در کمال نظم و ترتیب احداث گشته بود. عمارت حکومت نیز، که از بناهای مهم اردبیل بوده است، در کنار این میدان قرار داشت و غیر از آن هم ساختمانهای مجللی در اطراف آن بچشم میخورد. میدان عالی قاپو در سمت شرقی خود ببقعه امامزاده صالح منتهی میگشت در صورتیکه در حال حاضر خانه‌ها و دکانهای

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۱۴

زیادی بین آن بقعه و این میدان از یکسو و قبرستان معروف شهیدگاه از سوی دیگر موجود است.

میدان عالی قاپو و بناهای اطراف آن کلاً موقوفه بقعه شیخ صفی الدین بود و اجاراتی که از آنها دریافت میگردید قسمتی از درآمد آستانه را تشکیل میداد. نه تنها مستأجران دکانها اجاره میدادند بلکه کسانی هم که در وسط میدان کاسبی میکردند هریک مبلغی بابت کرایه بدفتر آستانه می پرداختند. شنیدنی است که در این تاریخ فقط چند مغازه در این میدان میتوان یافت که وقف بر بقعه میباشد.

دریکه امروز از این میدان بحیاط بزرگ بقعه باز میشود با آنکه چندین قرن بر آن گذشته باز شکوه و عظمت چشمگیری دارد. بالای درگاه و اطراف آن در قدیم کاشیکاری بوده است ولی در تعمیرهای بعدی از بین رفته فقط یکی دو نمونه از کاشیهای آن در میان آجرها باقی مانده است.

لنگه‌های در بر روی پاشنه‌های آهنی میگردد زیرا علاوه بر آنکه لولا- بشکل امروزی در آن دوره معمول نبوده هیچ لولائی هم سنگینی آنها را تحمل نمی کرده است. پایه‌های در گاه بسیار محکم و بالای آن بصورت طاق ضربی مرتفعی است و در قسمت فوقانی آن بعدها اطاقهایی ساخته شده است که در نیمقرن اخیر مدتی اداره معارف در آن مستقر بود و از دهسال پیش اداره اوقاف از آن استفاده مینماید. اردبیل در گذرگاه تاریخ؛ ج ۲؛ ص ۲۱۴

دو طرف این در چهار تخته سنگ سیاه مکعب شکل بزرگی در کنار دیوار گذاشته شده است که طول کوتاهترین آنها دو متر است. این سنگها را از قبرستان شهیدگاه آورده‌اند و باقیمانده‌های بی‌ارزش سنگهای بسیار گرانبهایی هستند که در گذشته دستخوش هوی و هوس حکام و فرمانروایان خودخواه قرار گرفته و با دست آنها از بین رفته است و اکنون از آن چهار سنگ، که دو تای آن در کریاس بیرونی و دو دیگر در کریاس داخل صحن و مقابل هم قرار دارند، بشکل سکو استفاده میشود.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۱۵

نوشته روی یکی از آنها اینست «مرقد ابو القاسم بیگ بن شاه علی ۱۰۱۸».

در قسمت داخلی درگاه نیز یکقسمت از زنجیری، که تاورنیه از آن بصورت زنجیر صلیب‌وار نام برده است، از بالا آویزان میباشد و خاطره کسانی را، که با دست زدن بدان از پیکردهای عمال دولت امان مییافتند، زنده میگرداند.

حیاطی که این در ما را بدان راهنمایی میکند تقریباً دوزنقه شکل است و ۹۳ متر طول و ۲۶ متر عرض دارد و دیوارهای بلند آجری سمت شرقی و غربی آنرا محصور مینماید. این دو دیوار آجری، که رویهم بالغ بر دویست متر طول دارد، بصورت طاقنما ساخته شده و طاقهای آنها در گذشته، که پارک و باغ عمومی بشکل کنونی در داخل شهرها معمول نبود، نشستگاه کسانی بوده است که هم برای زیارت و هم تماشای گل و سبزه ببقعه میآمدند.

در جلوی هریک از این دو دیوار، در طول حیاط، راهروئی بعرض یکمتر و نیم احداث گشته و با قلوه سنگها فرش شده است. در وسط حیاط نیز راهروی دیگری بموازات آنها کشیده شده که دو متر عرض آن میباشد و با تخته سنگهای آهکی فرش گردیده است.

در وسط طولی این حیاط دو حوض سنگی بزرگ ساخته شده که نسبت بخیابان وسطی قرینه میباشند. آب آنها سابقا از قنات اهل ایمان تأمین میشد ولی پس از از بین رفتن آن قنات آنها را بوسیله تلمبه از چاههایی که در کنار آنها کنده بودند، پر میکردند و اکنون که شهر لوله کشی شده است از آنطریق آب حوضها و آبیاری باغچه‌ها را فراهم میسازند.

از نوشته‌های مورخان و جهانگردان عهد صفویه چنین بر میآید که در محل ایندو حوض در آنزمان ساختمان بزرگ و زیبایی بوده و برای رفتن بطرف بقعه میبایست از درگاه بزرگی که در وسط آن قرار داشته است عبور کرد. در یکی از اطاقهای این کاخ بوده است که سلاح زائران را میگرفتند زیرا کیفر گذشتن از آنجا با اسلحه اعدام بود.

در یکی از دیوارهای بلند سمت غربی این حیاط دری بمسافرخانه قدیمی

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۱۶

نقشه عمومی ساختمانهای بقعه شیخ صفی الدین.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۱۷

بقعه باز میشده است که امروز آن مسافرخانه از بین رفته و عرصه آن بملکیت اشخاص درآمده مبدل بخانه‌های شخصی گشته است.

این مسافرخانه در زمان آبادی خود مخصوص زائران بقعه و مسافرانی بود که از نقاط دیگر برای زیارت بدین شهر میآمدند.

زیارت تربت شیخ صفی الدین در عهد سلاطین صفوی بین ایرانیان معمول بود و بقول تاورنیه «خلق ایران بجهت اعتقاد مذهبی، یا بسبب تملق بخانواده صفویه، از بلاد بعیده زیارت مقبره شیخ صفی الدین» میآمدند.

در ایام حیات شیخ نیز زائرانی از نقاط مختلف ایران باردبیل وارد میشدند و مؤلف سلسله النسب صفویه از قول مولانا شمس الدین برنیقی مینویسد که او میگفت «طالبان و مشتاقان حضرت شیخ را که بقصد زیارت میآمدند شمردم از راه مراغه و تبریز در سه ماه سیزده هزار نفر گردید. از باقی اطراف بر این قیاس».

و در کتاب زندگانی شاه عباس اول نیز آمده است که شاه اسماعیل نامه‌ای به «بایزید دوم» پادشاه عثمانی نوشته از او خواست که مأموران خود را از اینکه مانع مسافرت زائران بقعه شیخ صفی الدین میگردند باز دارد.

مسافری که در آن مسافرخانه منزل میکرد سه شبانه‌روز با دریافت غذای خود و علیق مرکوبش مورد پذیرائی قرار میگرفت بدون آنکه هیچگونه سوآلی از او بعمل آید. بعد از سه روز نماینده متولی از او مبداء و مقصد مسافرتش را میپرسید و چنانچه حاجتی داشت در برآورده شدن آن همراهی مینمود.

زائران بقعه در ایامی که در این شهر بودند غالبا از غذای آستانه استفاده میکردند.

امروزه باغچه‌های این صحن بزرگ مثل قدیم درختکاری و گلکاری میشود و محیط زیبایی توأم با روحانیت بقعه شیخ صفی الدین بوجود میآورد.

راهروی وسطی در انتها الیه خود به در کوچکتری میرسد که در وسط ضلع غیر موازی دوزنقه قرار دارد. این درگاه از سنگ مرمر ساخته شده و در یکطرف آن با خط نستعلیق خیلی زیبایی این عبارت:

سال تاریخ ... اساس شاه تاج‌بخش نوجوان عباس شاه دین عباس

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۱۸

و در طرف دیگرش این بیت:

ای ز نور فیض روشن کرده ایزد گوهرت پادشاهانرا نظر چون حلقه دایم بر درت

بر سنگهای مرمر نقر شده است.

دالان رو بازی پشت این درگاه است که تقریبا پانزده متر طول و شش متر عرض دارد و کف آن با تخته سنگهای بزرگی مفروش

است. در وسط دیوار غربی آن دری بچله‌خانه و در میان دیوار شرقی، پس از بالا- رفتن از سه پله سنگی، در بزرگی بمحوطه شهید گاه باز میشود.

چله‌خانه که فعلا بکلی مخروبه است در قدیم دارای اتاقهایی بمنظور اقامت صوفیانی بوده است که برای تزکیه نفس چهل روز در آنها روزه می‌گرفتند. این اتاقها امروزه از میان رفته ولی نه عدد از پایه‌های سنگی آنها بهمان شکل که در اول بنا کار گذاشته شده، باقی مانده‌اند. سنگهای مذکور بشکل مکعب مستطیل است و بلندی آنها باندازه قامت یک انسان متوسط القامه می‌باشد و گنبدیهای اتاقها بر آنها استوار بوده است. این سنگها تقریبا زرد رنگ است و گویا در اول نقش و نگارهایی نیز داشته است و هم اکنون در بدنه یکی از آنها از این خطوط دیده میشود.

در قسمتی از دیوارهای حجرات مخروبه و نیز در دیوار راهروئی، که از این بقعه بکوچه ملا- هادی میرفته است، آثار کاشیهای قدیمی دیده میشود ولی بعدها دیواری در جلوی آنها احداث گشته است و این کاشیها از بالای آن دیوار، در پشت بام دیده میشود.

صحن اصلی بقعه شیخ صفی:

دری که در ضلع جنوبی این دالان رو باز است بصحن اصلی بقعه باز میشود. این صحن خود بشکل مستطیل است که طول آن بالغ بر ۵ ر ۳۰ متر و عرضش ۱۶ متر است. کف این صحن با تخته سنگهای بزرگی مفروش است و در وسط آن جای حوض مانندی است که بشکل دایره و بقطر تقریبا چهار متر از سنگ ساخته شده است و کف آن از کف خود صحن بالغ بر سی سانتی متر پائین تر میباشد. محیط این دایره از دوازده نیمدایره

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۱۹

سنگی بقطر نیم متر بوجود آمده و شکل «دالبر» بدان داده شده است. در میان این قسمت چاه آبی است که سابقا با منجنیق چوبی و دلو مسی از آن آب میکشیدند.

کسانی که مذهب مردم اینحدود را در قرون پیشین شافعی میدانند این دالبرها را جائی برای شستن پا هنگام وضو گرفتن میپندارند زیرا اهل تسنن، برخلاف شیعه مذهب، هنگام گرفتن وضو، بجای مسح پاها، آنها را میشویند. ولی برخی‌ها دوازده بخش بودن نیمدایره‌های اطراف را دلیلی بر اثنی عشری بودن سازندگان آنها تصور میکنند و این نظر بیشتر از آنجهت قابل قبول است که این صحن در عهد شاه طهماسب اول ساخته شده و در آن زمان مذهب رسمی ایرانیان تشیع بوده است.

در دو ضلع شرقی و غربی این حیاط دو رواق مسقف با طاقهای ضربی قرار دارد که در قدیم مدفن بزرگان صفوی بوده است. رواق شرقی همان است که در کتاب «صریح الملک» عبدی بیگ بعنوان ایوان بزرگ رو بقبله مایل بمغرب، معروف به دار الحدیث، از آن اسم برده شده و طبق آن نوشته این ایوان بنام شاه اسماعیل اول و از آثار وی بوده است.

این دو رواق امروزه بصورت دو تالار در آمده است و دو پنجره مشبک چوبی قدیمی بسیار بلند و زیبایی در جلوی آنها و بطور قرینه، نسبت بصحن، نصب شده است.

هریک از این پنجره‌ها تقریبا ده متر عرض و هشت متر ارتفاع دارد و شبکه‌های آنها نیز بسیار ریز است و نمونه‌ای از هنر و حوصله صنعتگران قدیم میباشد.

پایه‌های طرفین این پنجره‌ها و نیز لچکهای بالای آنها کاشیکاری شده است.

قسمتی از کاشیهای آنها قدیمی و بقول ارباب فن از عالیترین نوع کاشی بشمار می‌آید.

در طرفین پنجره مشبک سمت غربی این صحن دو در معمولی بطور قرینه وجود دارد. در بالای در سمت راست، یعنی دری که در سمت شمالی پنجره مشبک است،

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۲۰

این کتیبه بچشم میخورد: «قال النبی صلی الله علیه و آله من یراد به الله خیرا یفقهه فی الدین و قال صلی الله علیه و آله طلب العلم فریضه علی کل مسلم».

در زیر این نوشته در دو سمت عبارت «یا صفی اله» نوشته شده ولی آنکه در سمت چپ است، برعکس معمول خط فارسی، از چپ بر است است و قرینه اولی می باشد.

در زیر این نوشته و در متن کاشی بالای در کلمات «الله، محمد، علی» بتعداد متعدد و بطور پراکنده بنظر میرسد.

این در بحیاطی باز میشود که به قربانگاه معروف است زیرا در قدیم محل ذبح قربانیهای بوده است که زایران بعنوان نذر بدانجا می آوردند.

در بالای در کوچک سمت چپ نیز این عبارات بچشم میخورد: «قال النبی صلی الله علیه و آله: من طلب علما فادر که کتب اله کفلین له من الاجر، و من طلب علما و لم یدر که کتب له کفل الاخری»، و در طرفین آن باز کلمه یا صفی اله در دو جهه مخالف نوشته شده است.

عبارات فوق در دو سطر و با دو خط است قسمتی برنگ قهوه‌ای طلائين و دیگری برنگ سفید. اما کتیبه قسمت فوقانی پنجره مشبک که حاوی این عبارت است «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا. قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا. قُلْ إِنِّي لَا أُمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا. لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» برنگ سفید می باشد.

در بالای همین در کوچک، یعنی دری که در سمت جنوبی این پنجره مشبک است کتیبه دیگری هم با دو خط طلائين و سفید نصب شده است و بدین عبارت می باشد «و قال علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات: بالعلم احیا قلوب العارفين و فیه شفاء صدور- العابدین».

اما در بالای پنجره مشبک سمت شرقی حیاط این عبارت نوشته شده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا. هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا».

و در سمت چپ آن، یعنی در طرف شمالی پنجره مشبک مذکور، دری است

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۲۱

معمولی که براهروی مسجد «جنت سرا» باز میشود. در بالای آن در نیز در وسط کاشی های معرق چنین نوشته شده است: «ان المتقين فی جنات و عیون، آخذین ما آتیهم ربهم، کانوا هم قبل ذلک محسنین».

در سمت راست پنجره مزبور دری نیست ولی جائی بقرینه در ورودی جنت سرا است و این کتیبه بالای آن قرار دارد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ. صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ».

سر در شاه عباسی:

دیوار سمت شمالی این صحن بصورت طاقماهایی ساخته شده و حاوی هشت طاق است که کلا با کاشی معرق مزین می باشد.

در ورودی صحن در وسط این طاقهاست و در بالای آن که به سر در شاه عباسی معروف است کتیبه ای نصب گردیده که در یک متن با دو خط چنین نوشته شده است:

«تتمنا باسمه سبحانه و تعالی. من بنا هذه العمارة السلطان الاعدل الاكرم و الخاقان الاشجع الاعظم ما لك الرقاب العرب و العجم»

مروج مذهب الائمه اثنی عشر بتأیید الرحمن ... انار الکفر و الطغیان رفع بنیان العدل و الاحسان، بانی قواعد الامن و الامان السلطان ابو مظفر شاه عباس الصفوی الحسینی بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه ۱۰۳۶)». در اطراف درگاه نیز آیات زیر با خط ثلث نقل شده است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. * قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ. فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا. وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ. وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ. الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۲۲

این سر در چنانکه گفتیم در عهد شاه عباس بزرگ ساخته شده ولی کاشیکاری دیوار و طاقهای اطراف آن در نیمقرن اخیر تعمیر و تکمیل گشته است.

کاشیکاری بالای در ورودی صحن اصلی بقعه شیخ صفی الدین معروف به «سردر شاه عباسی».

ضلع جنوبی صحن دو قسمت است. سمت غربی آن دیوار کوتاهی است که

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۲۳

حیاط کوچک دیگری را از این صحن جدا میکند و یک در معمولی راهروی آنرا تشکیل میدهد. در آن حیاط، که بحیاط حرمخانه معروف است، جز بدنه گنبد مقبره شیخ صفی الدین و پشت بام ضربی بسیار کوتاه قبر مادر شاه طهماسب چیزی دیده نمیشود. در کف این حیاط سابقا قبور بزرگان ایران و محترمین اردبیل قرار داشت ولی در سال ۱۳۱۷ خورشیدی تسطیح گردیده آجر فرش شده است.

دریچه ورودی قبر مادر شاه طهماسب در صحن اصلی بقعه است و تاریخ سنگ روی قبر نیز ۹۱۷ می باشد. در کنار این در، سنگی بابعاد ۴۲ در ۵۰ سانتی متر از مرمر سفید بر دیوار نصب بود که امروزه از آنجا برداشته شده و در چینی خانه نگهداری میشود. در آن سنگ شش کلمه «یا رحمان، یا برهان، یا دیان، یا سجان، یا حنان و یا منان»، که از اسماء الهی است، بشکل زیبا و با خط نسخ عالیتري بصورت یکدایره نقر گشته است. بعضی ها این سنگ را علامت مخصوص، یا باصطلاح متجددین عصر ما «آرم»، صفویه میدانند. چه بسا که طرز کنده کاری سنگ و گلها و اسماء منقوش در آن موجب تأیید این امر باشد.

در بالای دریچه قبر مادر شاه طهماسب نیز در گذشته سنگ بزرگ مربع شکلی، که در آن پنجه انسانی بابعاد بزرگتری حک شده بود، بر دیوار نصب بود و به پنجه علی شهرت داشت ولی امروز اثری از آن سنگ دیده نمیشود.

نمای خارجی رواق بقعه:

قسمت شرقی ضلع جنوبی صحن، که نمای خارجی رواق بقعه را تشکیل میدهد، در حدود ده متر ارتفاع دارد. در این قسمت دو ردیف پنجره در دو طبقه بکار رفته است. تعداد این پنجره ها در هر ردیف پنج عدد میباشد و از خارج میله های فلزی مشبکی در جلوی آنها نصب گشته و اطراف آنها کاشی کاری شده است.

در بالای پنجره های طبقه پائین عباراتی با کاشی زیبای معرق نوشته شده است و این کتیبه ها از راست بچپ بدین ترتیب است: «یا قوما اجیبوا داعی الله»، «اجیبوا هذه الدعوة»، «احب الاعمال الى الله دوامها»، «الدعا هو العبادة» و «خير العبادة احمزها».

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۲۴

در بالای پنجره‌های فوقانی نیز کتیبه‌هایی بهمان ترتیب و با این نوشته‌ها بچشم میخورد: «و هم فی روضه یجبرون»، «لهم دار السلام عند ربهم»، «رضی الله عنهم و رضوا عنه»، «صلوات و جنات لهم» و «لمثل هذا فلیعمل العاملون».

در کتیبه‌های پنجره‌های بالا و آخرین پنجره سمت چپ طبقه پائین نوشته‌های دیگری با خط کوفی و رنگ طلائی موجود است که قرائت آنها بر نگارنده میسر نگردید.

از بالای پنجره‌های فوقانی تا کنگره بام نیز مقرنسه‌های نفیسی با کاشی معرق ساخته شده است و در فاصله بین آن مقرنسه‌ها و قسمت فوقانی پنجره‌ها کتیبه زیبایی است حاوی این عبارات: «قال الله ربنا تب علینا انک انت التواب الرحیم. اللهم احینا بالقرآن و امتنا بالقرآن و احشرنا بالقرآن و جوزنا الصراط بالقرآن و ادخلنا الجنة بالقرآن و لا تفرق بیننا و بین القرآن. اللهم اجعل ثواب تلاوتنا من کتابک الی ارواح آبائنا و امهاتنا و الی ارواح اهل القبور صدق رسول الله».

این کتیبه با دو رنگ سفید و طلائی نوشته شده، عبارات فوق با خط سفید است ولی عباراتی که بخط طلائی در قسمت فوقانی این نوشته است حاوی آیات ۱۷ تا ۲۳ سوره مبارکه تبارک از قرآن مجید و بدین شرح است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. * أَمْ أَمِنتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرٍ. وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ. أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَ يَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ. أَمْنَ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصَرُّكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي غُرُورٍ. أَمْنَ هَذَا الَّذِي يُرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ. أَمْنَ يَمْشِي مَكِبًا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمْنَ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

بین پنجره سوم و چهارم قسمت تحتانی لوحی از سنگ مرمر سفید بابعاد ۱۵ ر ۳۱ * ۱ متر بر دیوار نصب گشته و فرمان مورخ ۹۳۲ شاه طهماسب اول صفوی با خط نستعلیق زیبایی بطور برجسته بر آن نقر گردیده است ولی بمرور ایام کلماتی چند از آن نوشته سائیدگی یافته است. متن آن فرمان اینست:

«بعد حمد الله و حسن توفیقه. چون بمیامن توفیقات صدرنشین اولیاء الله معروفه،

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۲۵

و برکات تأییدات صاحب تمکین اصفیاء الله المعین به انوار مهر آسای غره غرای هدایت شعار و ولایت دثار نواب اعلی، عالی حضرت سلطان السلاطین بالارث و الاستحقاق ظل الله فی الافاق، السلطان بن السلطان ابو المظفر السلطان شاه طهماسب الصفوی الحسینی بهادر خان، خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و ابدا کرامه و احسانه، لامع و هوید است و خطایر فیض مآثر علیه علویه، صفیه صفویه، تالی مشاهد مقدسه و عتبات سدره مرتبه است، همچنانکه در آن روضات معموره عمال از جرئت اظهار بدعت ممنوع شده، حکم گشته که جمیع مجاوران و زائران و ساکنان از تکالیف غیر مشروعه مصون بوده امر خیر اثر و فرمان قضا قدر شرف صدور یافت که در دار الارشاد اردیبل و ولایات، همان قاعده حسنه را منظور داشته ... شلبافی، محترقه و هیمة بازار و گوسفند بازار و برج بازار و پیشکش تمغاوات و محترقه و رسم الاحتساب طلبی از ساکنان و غیر آنجا ننمایند. تا بمصدوقه و من دخله کان آمنا، مشاهد عالمیان و منظور جهانیان گردد و بعد از شرف توبه نصوح و فتح ابواب نصرت و فتوح، بنابر کمال توجه خاطر انور، بترویج شرع مطر، غایت اهتمام امر بمعروف و نهی از منکر، فرمان قضا جریان عزا صدار یافت که در دار الارشاد مذکور و ولایات، بدستوریکه در عساکر منصوره و ممالک محروسه، شرابخانه و بنج‌خانه و معجون‌خانه و بوره‌خانه و بیت اللطف و قمارخانه و قوالی و کبوتر بازی منع شده، و مستوفیان کرام مال و خراجات آنها را از دفاتر اخراج نموده من بعد اطلاقی ننمایند و احدی بامری از امور غیر شرعیه مثل ریش تراشیدن و طنپور زدن و نرد باختن و بدعت تعزیت ... واداشتن، خدمات امردان در حمامات و ارتکاب امور غیر مشروعه اشتغال ننمایند و پیرامون نگرند. فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه و خلاف کننده از مردودین درگاه الهی و مطرودین بارگاه شاهی خواهد بود و در سلک اولئک علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین منسلک خواهد گشت و از

مرحمت نسبت بسکنه آنجا باهتمام و افاضت و افادت شاهي خليفه ... امير معين الشريعه و الدين امير الاوحدی بظهور پیوست.
بتاریخ شهر ذی الحجه الحرام سنه ۹۳۲. کتبه حسن». اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۲۶

در وردی رواق بقعه شیخ صفی الدین:

در ورودی رواق و مقبره شیخ صفی الدین در انتها الیه قسمت شرقی ضلع جنوبی صحن قرار دارد و سر در بسیار مجلل و مرتفع و باشکوه آن با کاشیکاری معرق و بی نظیر خود مظهری از بدایع معماری و کاشی سازی قدیم ایران بشمار می آید.
بلندی درگاه باندازه ارتفاع رواق بقعه و بالغ برده متر می باشد و کمی پائین تر از کنگره بالای آن، کتیبه ای بخط نسخ حاوی این عبارت بچشم می خورد «قال رسول الله انا مدینه العلم و علی بابها». دور تا دور درگاه نیز کتیبه ای است که از پائین ترین نقطه سمت راست شروع شده و پس از گذشتن از زیر کتیبه مذکور، در حاشیه سمت چپ پائین آمده و در نقطه قرینه محل شروع پایان یافته است. این کتیبه بزبان عربی است و چنین شروع میشود:
«بسم الله الرحمن الرحيم. هذه البقعة الشريفة، والقبة الجليلة القدوسیه، و الروضة الفردوسیه، التي است علی التقوی، و رضا المولی، اعدت مجلساً لاجلة الاولیاء، و مغرساً لشجرة الطیبة، اصلها ثابت و فرعها فی السماء، و هی بتلاوة القرآن الموصوفه، بملائكة الرحمن محفوفه، فانها مضجعة قدوة الاولیاء و مهیئة صفوة الاصفیاء، سلطان ارباب القلوب ...» و بهمین ترتیب حاوی جملاتی متین در اعلام مقام اعلای این بارگاه و علو مرتبت حضرت شیخ صفی الدین است و آخر آن نیز بعبارت «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» * ختم میشود.

در زیر آنقسمت از این کتیبه، که در بالای درگاه است، کتیبه دیگری است که با دو خط متفاوت و با دو رنگ سفید و قهوه ای طلایی در یک متن تحریر یافته است. آنکه بخط ریز و رنگ سفید نوشته شده حاوی این عبارت است «مصل من آه القلوب، عن زیغ الشبهات و الذنوب، مکمل الصدق بالآیات» و آنکه بخط درشتتر و رنگ قهوه ای است شامل این جمله می باشد «سلطان المشایخ النبیله، و برهان الاقطاب الجلیله، الشیخ صفی».

پس از این کتیبه طاق هلالی و مقرنس کاری زیبای درگاه شروع میشود و کاسه- کاریهای آن با کاشی های معرق جلوه خاصی بدرگاه میدهد. در وسط آنها پنجره مشبکی از کاشی ساخته شده و در زیر آن کتیبه دیگری نصب گشته است که در آن با اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۲۷

دو خط متفاوت و با دو رنگ مشخص در یک متن زیبا عباراتی نوشته شده است بدینطریق که با خط ریز و برنگ سفید از کاشی معرق «صیرها الله بالآیات البنیات کمقام ابراهیم، سر در ورودی بنای اصلی آرامگاه شیخ صفی الدین.
من دخله کان آمناً، کما ان جعلها مثال الکعبة مثابة للناس و امنا، و عظمها بعظمه امرها و اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۲۸

بانیها» و با خط درشت و قهوه ای «البانی الحضیره المتبرکه زبدة الاصفیاء فی العالمین صدر الحق و الملة و الدین، متع الله المسلمین بمیامن برکاته و محاسن خلواته و جعل سعیه حجة له» تحریر یافته است.

پائین تر از این کتیبه، کتیبه چهارمی است که در آن با خط درشت و برنگ سفید عبارت «جنات عدن یدخلونها و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم» و با خط ریز قهوه ای «و الملائكة یدخلون علیهم من کل باب سیلام علیکم بما صبرتم فنعیم عقبی الدار» نوشته شده است.

ستونهای مرمرین زیبائی نیز بر طرفین درگاه قرار دارند و بقول مؤلف تاریخ صنایع ایران «دور سر در حاشیه ای مانند طناب ضخیمی

از کاشی فیروزه رنگ ساخته شده است».

آخرین کتیبه بر قسمت هلالی سر در ورودی با این عبارت شروع میشود:

«فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ»، این کتیبه قدری توی هم نوشته شده و قرائت همه آن برنگارنده میسر نگردید ولی در وسط آن، که در وسط هلالی بالای در واقع شده، از شیخ صفی الدین نام برده شده است.

بر دیواره سمت راست در گاه جمله «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ» و در سمت چپ در گاه «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» نوشته شده است.

در ورودی اصلی یک لنگه است و بر روی پاشنه‌ای، که در سمت راست آن است، می‌گردد و در وسط آن دریچه کوچکتری تعبیه گشته است. روی آن تماما با ورقه نقره پوشیده شده است. این در در عهد شاه عباس بزرگ و در سال ۱۰۱۱ هجری، که ذو الفقار خان نامی تولیت آستانه را برعهده داشته است، ساخته شده و در بالای آن در وسط صفحات نقره، نوشته‌ای حاوی ابیات زیر بر صفحه نقره دیگری حک و نصب گردیده است:

«بعهد معدلت پادشاه دین عباس که چرخ راز نظیرش نبود و نیست نشان

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۲۹ بدور تولیت ذو الفقار خان که بودغلام خاصه این آستان عرش مکان

بسیم خام بدین آستانه کرد احداث‌دری که مثلش ناید عقول را بگمان

(چو) اسب فکر ضمیرم دراز دستی کرد بر آدمم پی تاریخ او بگرد جهان

چو دید طبع رضا چرخ مایل تاریخ‌ندا رسید ز غیث که باب نقره خان

فی سنه ۱۰۱۱»

دهلیز یا راهروی رواق:

این در شخص را بدلهیز کوچکی، که تقریباً پنج متر طول و دو متر و نیم عرض دارد، راهنمائی میکند. قسمتی از منتها الیه طول این دهلیز، که با پنجره شیشه‌ای جدا شده، بلندتر از کف آن است و اطاقی را برای متصدیان و خدام بوجود آورده است که آنرا کشیک‌خانه میگویند.

در دیوار شمالی کشیک‌خانه دری است که با دو پله بیک اطاق مستطیل شکل دیگری بالا میرود. معروف است که شاه عباس کبیر در این اطاق مدفون میباشد.

نیمقرن پیش که کف آنرا خاکبرداری مینمودند پنج قبر از قبور بزرگان صفوی و قزلباش با سنگهای مرمرین کم‌نظیری در زیر خاک پیدا شد. در تاریخ گردآوری این مجموعه سنگهای مزبور، که نماینده صنعت حجاری و از حیث تاریخ نیز از زندگی خاصی دارند، در محوطه شهید گاه زیر برف و باران و آفتاب افتاده و چند عدد از آنها نیز شکسته و تکه‌پاره گشته است

بر روی یکی از این سنگها این عبارت بچشم میخورد:

«محمد بیگ انانلو ایشیک آقاسی باشی ۹۹۳».

تنها در اینجا نیست که این آثار ارزنده در معرض هدم و خرابی قرار گرفته بلکه در جاهای دیگر نیز این قبیل آثار تاریخی دستخوش انهدام و از بین رفتن است و

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۳۰

بر سبیل مثال میتوان از چند قطعه سنگ قبر مرمرین دیگری در قریه خانقاه نام برد.

خانقاه نام دو قریه مجاور یکدیگر در سر راه اردبیل و آستارا است که خانقاه علیا و سفلی خوانده میشوند و تا شهر قریب ۲۰ کیلومتر

فاصله دارند. در کنار جاده، کسانی از این دو قریه قهوه‌خانه‌ای ساخته‌اند که مسافری می‌توانند در آنجا استراحت نمایند. در سمت شمال این قهوه‌خانه، در آن طرف نهري که جریان دارد، زمین تپه‌مانندی است که در آن چندین سنگ قبر از مرمر بسیار اعلیٰ بچشم می‌خورد. طول و عرض سنگها تقریباً ۸۰ ر. * ۲ متر است. روی آنها تماماً با گل و بوته و نوشته‌های بسیار زیبایی منقوش می‌باشد که با ظرافت و دقت قابل توجهی نقر شده و از این حیث شاید یکی از نمونه‌های برجسته حجاری قرن نهم و دهم هجری در میهن ما باشد. بر روی این سنگها عبارتهائی نوشته شده است و نشان می‌دهد که صاحبان قبور از شخصیت‌های مهم خاندان صفوی در قرن نهم بوده‌اند. سابقاً بقعه و سرپوشی بر روی آنها بوده است ولی بمرور ایام خراب گشته از بین رفته است حتی خود تپه هم کم‌کم ریزش نمود دو سه قطعه از آن سنگها نیز افتاده خرد شده‌اند و استخوانهای صاحبان قبر نیز در سرازیر تپه پخش گردیده است. امروزه دو قطعه از این سنگهای زیبا باقی مانده است که تأسفاً آنها هم در شرف سقوط و انهدام است و اگر بوسایلی از آنها نگهداری نشود یقیناً این دو اثر تاریخی نیز که یادگار هنری چهار قرن پیش است از بین خواهد رفت.

رواق:

باری در سمت راست دهلیز ورودی بقعه شیخ صفی‌الدین دری است که با دو لنگه بلند برواق باز میشود. این در نیز از چوب است ولی روی آن با صفحات نقره پوشیده شده است. این صفحات بشکل گلهای زیبا بر لنگه‌های ضخیم چوبی نصب گردیده آنرا نمونه‌ای از هنر و ذوق و استعداد هنرمندان آنعهد قرار داده است. در سمت راست هر بوته از گلهای آن، با خط بسیار ریزی «عمل امیر خان» و سمت چپ آنها کلمه «ارده‌بیلی» بچشم می‌خورد و در زیر کلمه

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۳۱

ارده‌بیلی تاریخ آن که سال «۱۰۲۰» است دیده میشود. این نوشته‌ها از بس ریز است ملاحظه آن با چشم بی‌سلاح مشکل است ولی با همه ریزی بسیار روشن و برجسته می‌باشد. این در در زمان ناصرالدین شاه قاجار یعنی در سال ۱۳۰۷ قمری، که در بقعه تعمیراتی صورت گرفته، یکبار دیگر مرمت گشته است زیرا در سمت راست قسمت بیرونی چهارچوبه آن ورقه نقره‌ای با چهار میخ کوبیده شده و روی آن «عمل محمد حسین زرگر. فی ۱۳۰۷» نوشته شده است.

رواق، که تالاری بطول شرقی و غربی ۵ ر ۱۱ و عرض ۶ متر و در قدیم معروف به قندیل خانه بوده است، سقف آجری مرتفعی دارد و در هریک از دو ضلع شمالی و جنوبی آن چهار طاقما ساخته شده است. این طاقماها دو طبقه است و روشنائی رواق بوسیله پنجره‌هایی تأمین میشود که در طاقماهای سمت شمالی و رو بصحن اصلی بقعه تعبیه گردیده است.

سقف این رواق بمرور ایام فرو ریخته و سقف کنونی در نیمقرن اخیر با تیر آهن و آجر، بجای آن ساخته شده است. صد حیف که گچ‌کاری داخلی سقف فعلی هم در سال ۱۳۴۶ خورشیدی خراب شده و با ریزش آن یکی از چلچراغها نیز از بین رفته است.

کف رواق تخته است و زیر آن با کف اصلی فضائی را بصورت هواکش در آورده است تا رطوبت آن برطرف گردد. روی کف تخته‌ای با فرشهای کهنه مفروش می‌باشد.

زیر رواق نیز زیر زمین وسیعی است که در گذشته بصورت سردابی، برای نگهداری جنازه متنفذین و بزرگان شهر، بکار میرفت. چون رطوبت این جنازه‌ها بمرور بیشتر شده و بنا را در معرض تهدید قرار میداد در سال ۱۳۲۹ خورشیدی آنها را در آورده در جای دیگر دفن کردند. در سال ۱۳۴۷ هم اقدام بپاک کردن زیر زمین دیگری که بین رواق و چینی‌خانه است نمودند.

تابوتهائی در این قسمت پیدا شد که طبق اظهار خادم بقعه، با وجود سپری شدن زمان بالنسبه زیادی بر آنها، در جنازه‌ها و حتی کفنه‌های آنها هیچگونه پوسیدگی و تغییری

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۳۲

دیده نمیشد. خود جنازه‌ها هم صاحبان قدهای بلند و کشیده‌ای بوده‌اند.

رواق بقعه همان تالاری است که قرن‌ها نفیس‌ترین و گرانباترین و مشهورترین فرشهای کنونی جهان کف آنرا میپوشانیده است و این فرش همان است که فعلاً زینت بخش موزه «ویکتوریا و آلبرت» لندن است و از ممتازترین آثار موجود در آن موزه میباشد و در این گفتار راجع بدان، در زیر عنوان فرشهای بقعه، مطالبی بنظر خوانندگان میرسد.

دیوارهای رواق بسبک دوره صفویه و در عهد سلاطین آن سلسله با گچ‌بریها و نقشهای گلدار منقوش گشته و با آنکه در طول قرنهای متمادی دود شمعها و پیه‌سوزها روی قسمتهائی از آنها را گرفته و سی‌چهل سال پیش نیز بقصد تمیز کردن ندانسته روی آنها را روغن مالیده و دوده‌ها را بر روی نقشها ثابت‌تر نموده‌اند، با اینحال امروز نیز در نهایت ظرافت و زیبایی جلوه خاصی دارد. در حاشیه بالای رواق دور تا دور سوره مبارکه «انا فتحنا» و پائینتر از آن عباراتی در باب تصوف و عرفان و مدح مشایخ بزرگ با خط برجسته و بصورت گچ‌بری نوشته شده است.

در این رواق رحلهای خاتم‌کاری کم‌نظیر و گرانباتی با قرآنهای خطی قرار داشته است و آن قرآنها از حیث کتابت و تذهیب و قدمت از ممتازترین قرآنهای موجود در ایران بوده است و شبهای جمعه عده‌ای از علما و عرفا ببقعه آمده بقرائت آنها می‌پرداخته‌اند.

یکی از آنها به قرآن هفت من معروف بود زیرا هفت من اردبیل یعنی ۴۲ کیلوگرام وزن داشت. این قرآنها با رحلهای و کتابها جزو اشیائی بوده است که بسال ۱۳۱۴ خورشیدی بتهران حمل گردیده است.

شاه‌نشین:

در انتهای این تالار پله مرمرینی شخص را بشاه‌نشین راهنمایی میکند که عرض آن برابر عرض رواق است و کف آن نیز قریب هفتاد سانتی‌متر از کف رواق بلندتر میباشد. پنجره فولادین مشبکی شاه‌نشین را از رواق جدا میکند و در وسط آن دری تعبیه گردیده است که مدخل شاه‌نشین میباشد.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۳۳

این در و پنجره مشبک و در روبروی آن، که آخرین در رودی بمقبره شیخ صفی‌الدین است، سابقاً با ورقه طلای ناب و بشکل زیبایی پوشیده شده بود ولی در دهه اول قرن جاری خورشیدی بدستور وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه این روکش‌های طلا را کنده بتهران منتقل ساختند.

هنگام کندن این ورقه، تیرکی از طلا بصورت شمش و بعبار ۹۶۰، که برای استحکام و نگهداری چهارچوبه در مقبره در زیر آن گذاشته شده بود، پیدا گردید و همراه ورقه‌ها بتهران حمل شد. مؤلف کتاب «اردبیل شهر مقدس» وزن آنرا ۴۷ کیلوگرام نوشته است حال آنکه قدما وزن آنرا چندین برابر ذکر مینمودند.

بعدها که وزارت معارف اقدام بساختن دبیرستان صفوی در اردبیل نمود چنین شهرت یافت که از محل فروش آن طلاها این دبیرستان ساخته شده است ولی مؤلف «تاریخچه فرهنگ شهرستان اردبیل» که خود ناظر اداره معارف آذربایجان در ساختمان آن بنا بود باین شایعه اشارتی نکرده و فقط نوشته است که از ۹۵۰،۰۰۰ ریال مخارج آن دبیرستان ۳۰۰،۰۰۰ ریال از محل عواید موقوفات شیخ صفی‌الدین و بقیه از بودجه مصوب دولتی تأمین شده است. در حالیکه مؤلف کتاب «اردبیل شهر مقدس» مطلب را بنحو دیگری شرح داده یادآور شده است که خیابان پهلوی اردبیل با پول آن شمش طلا احداث گردید و با مقداری هم از این پول که باقی مانده بود در شیراز حافظیه بر مزار حافظ شیرین سخن بنا شد و از محل فروش ورقه‌های طلا، که بسرقت رفته بود و بعد

کشف گردید، دبیرستان صفوی احداث گشت.

باری در وسط آن ضلع از شاه‌نشین، که روبروی پنجره آهنین مشبک واقع است، در ورودی مقبره شیخ قرار دارد ولی در سمت راست پنجره مشبک اطاقکی است که سابقاً روپوشهای گرانهای صندوق‌های مقبره شیخ صفی و شاه اسماعیل و نیز قالیچه‌های نفیس در آن نگهداری میشد. در طرف چپ، روبروی آن، نیز دری بمقبره شاه اسماعیل و در دیگری بحرمانه باز میشود و محل دیگری نیز بالاتر از مقبره شاه اسماعیل موجود است که قبر «قلج مهرانی» نامی در آن واقع است و بر بالای در نقره‌ای زیبای آن این کتیبه دیده میشود:

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۳۴ هاتفی گفت بهر تاریخش درب دولت گشاده باد مدام که بحساب ابجد ۱۰۶۸ میشود.

بر دور دیوار این قسمت نیز، در سمت بالا، مطالبی گچ‌بری شده و در آخر آن یک «تابلو» ی هنری که با خط زیبای «محسن کشمیری» مرکب از هشت «یا علی» در ۱۳۲۳ قمری نوشته شده و باستانه حضرت شیخ صفی الدین تقدیم گشته است. این کتیبه اکنون در شاه‌نشین رواق بر دیوار نصب شده است.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۳۵

تاریخ ۱۳۰۷ بچشم میخورد که گویا مربوط بتعمیر بقعه در عهد ناصر الدین‌شاه قاجار است.

از وضع شاه‌نشین چنین پیداست که این محوطه در عهد سید صدر الدین موسی و هنگام احداث گنبد بر آرامگاه شیخ صفی الدین ساخته شده و در آن عهد بمنزله رواقی بر آن مزار بوده است ولی بعد که در عهد شاه طهماسب اقدام باحداث رواق بزرگ فعلی شده این شاه‌نشین را بوضعیکه امروز مشاهده میشود بر آن مربوط ساخته‌اند.

مؤلف تاریخ صنایع ایران هم بدین موضوع اشاره کرده نوشته است «از ابنیه مهم زمان این سلطان (یعنی شاه طهماسب) که تاکنون برپا میباشد مقبره جدش شیخ صفی الدین در اردبیل است. اگرچه سابقاً بناهایی در آنجا بود ولی شاه طهماسب آنها را تکمیل و بهم مربوط نمود و تالاری برای عبادت ساخت که به برج مقبره شیخ صفی مربوط میباشد و نیز حیاط جلوی آنرا».

این نویسنده در جای دیگر کتاب از قسمتهای دیگر این بنا یاد میکند و مینویسد «راهروی کوچکی در سمت چپ بنا ساخته شده که از آن به تالار عبادت وارد میشوند.

این تالار در نقره مشبکی دارد و قالی معروف اردبیل آنرا مفروش میکرد. در طرفین این طالار طاقنماهایی است مانند لژ نمایشگاه. در طرف دیگر این تالار شبکه طلائی است که باطاق کوچکی مربوط میباشد و از آن به برج مقبره شیخ صفی وارد میشوند. در طرف چپ برج دیگری است که مقبره شاه اسماعیل میباشد و صندوق زیبای آن از چوب تیره رنگی تراشیده شده و با عاج و مروارید زینت یافته است».

مقبره شیخ صفی الدین:

قبر شیخ صفی الدین در وسط محوطه‌ای قرار دارد که در پائین بصورت هشت ضلعی منظمی است و تقریباً ۶ متر قطر آنست. دیوارهای آن از داخل با تخته‌های زیبائی ببلندی قامت انسان و بشکل ساده‌ای پوشیده شده است ولی بالاتر از آنها، که شاید بارتفاع پانزده متر باشد،

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۳۶

استوانه‌ای شکل است، و پارچه‌هایی که روی آنها بسبک دوره صفویه نقاشی شده است از بالا تا پائین سراسر جدار آنرا میپوشاند. این استوانه همان است که در خارج بصورت گنبد معروف «الله. الله» خودنمایی میکند.

سابقا قندیل‌های گرانبهائی از سقف این گنبد آویزان بوده و زیبایی و عظمت آنها اعجاب جهانگردان را هم بر میانگیخته است ولی آنها نیز همراه سایر اشیاء بقعه بیغما رفته و تعداد باقیمانده نیز بتهران منتقل شده است و امروزه از آن قندیل‌های بی نظیر جز چند قطعه زنجیر آویزان چیزی برجای نمانده است و دوده سیاهی، که بمرور ایام از سوختن شمعها بر پیکر آنها نشسته، گوئی لباس عزائی است که روزگار در فراق آنهمه جلال و شوکت از دست رفته بر اندام باریک و بلند آنها پوشانیده است.

این اعجاب و حسرت برای مؤلف تاریخ صنایع ایران نیز دست داده و او را وادار به بیان چنین مطلبی کرده است که «مقبره شیخ صفی نه تنها از لحاظ معماری جالب توجه است بلکه بعضی از بزرگترین شاهکارهای صنعتی ایران، که اکنون در نقاط مختلفی (پراکنده) است سابقا در این بقعه بود».

صندوق منبت کاری روی قبر شیخ ۵ ر ۳ متر طول و ۵ ر ۱ متر عرض و ۸ ر ۱ متر ارتفاع دارد و از شاهکارهای این صنعت و از آثار گرانبهای هنر موجود در ایران است.

با آنکه بسیار قدیمی است ولی تاریخ آن درست روشن نیست. در دور تا دور قسمت بالای صندوق بخط رقاع زیبایی چنین نوشته شده است:

«هذا مرقد المنوره و مضجع المتبر که الشیخ الربانی و العارف الصمدانی، کاشف اسرار الحقیقه، محیی مراسم الطریقه، حامی مفاخر الابرار، حاوی مناقب الاخیار، المکرم بالیقین بانظار الخلائق علی العموم و الاطلاق، قطب العارفین، سلطان المحققین، امام قدوة اولیاء الله الواصلین الی الفتح، صفی الحق و الملة و الدین، اسحق اجرى الله تعالى آثار برکاته فی الاطراف و آفاق المعزز القدسیه المخصوص بارشاد الجنه و الانسیه».

بر قطعه نقره‌ای نیز بخط رقاع این جمله نوشته شده و بر بدنه صندوق نصب گردیده است:

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۳۷

«بانی هذا المرقد العلیه و المشهد القدسیه الولی الله الوالی صفی الحق والدین قدس سره العبد موسوی الصفوی».

این صندوق در قدیم همواره با روپوش زرین قرمز رنگی، که بدست استادان فن و بشکل بسیار جالبی از حریر دوخته میشد، پوشیده میگشت ولی از سال ۱۳۱۴ خورشیدی، که روپوشهای تاریخی مزبور بتهران برده شده است، دیگر روپوشی بر آن صندوق دیده نمیشود.

در این محوطه، غیر از آرامگاه شیخ، سه قبر دیگر نیز وجود دارد که یکی در جلو و دو دیگر در پشت صندوق شیخ واقع است.

آنکه در جلو روی شیخ است متعلق بسطان حیدر پدر شاه اسماعیل است که در سال ۹۱۵ هجری قمری جنازه‌اش بوسیله پسرش از شیروان باردبیل منتقل گشت و از دو قبر پشت مقبره شیخ یکی مدفن شیخ صدر الدین موسی، پسر شیخ صفی الدین و بانی این گنبد و بارگاه است و در دیگری شیخ ابراهیم فرزند خواجه علی سیاهپوش که معروف به شیخ شاه بود مدفون میباشد.

امروزه ورود باین محوطه و تماشای آرامگاه شیخ صفی الدین، یا زیارت آن، بلامانع است ولی در عهد سلطنت صفویان ورود بدانجا تشریفاتی داشته و حتی خود شاهان صفوی نیز هنگام دخول بدانجا آنها را رعایت میکردند.

قبر شاه اسماعیل بزرگ:

مقبره شاه اسماعیل بزرگ در سمت شرقی محوطه شاه‌نشین است. قبر در وسط اطاق مربع شکلی است که تقریباً ۵ ر ۲ * ۵ ر ۳ متر وسعت دارد. بدنه دیوارهای داخلی با کاشی‌های لاجوردی نفیسی، که روی آنها نقشهائی با آب طلا کشیده‌اند، پوشیده شده است. در وسط کاشی‌های دیوار سمت چپ، از در ورودی، قطعه سنگی نصب گردیده است که در آن پنجه انسانی، بابعاد بزرگتر نقر شده است. این کاشی‌ها تقریباً تا ارتفاع سه متری دیوارهای محوطه را میپوشاند و بالاتر از آنها، که بشکل استوانه درآمده و گنبد

آرامگاه شاه اسماعیل را تشکیل داده است، از داخل با نقاشیهای زیبای عهد صفوی منقوش میباشد. صندوق قبر خاتم کاری است و گرانباترین نوع خود در ایران بشمار میآید.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۳۸

پروفسور پوپ، شرقشناس آمریکائی، در بازدیدی که بسال ۱۳۱۶ خورشیدی از این صندوق کرده گفته است که دیگر «تهیه نظیر صندوق قبر شاه اسماعیل مقدور نیست» و صنعتی که در آن بکار رفته بعقیده صنایع خاتم استاد معروف خاتم‌سازی معاصر ایران «از برجسته‌ترین شاهکارهای صنایع ظریفه میباشد».

این صندوق از گل و بوته‌هائی، که بطور برجسته از عاج ساخته شده است، مزین گشته و در وسط یکی از عاجهای ضلع شرقی آن نوشته شده است «عمل استاد مقصود علی». صندوق شاه اسماعیل نیز در گذشته روپوشهای حریر داشته است ولی پس از انتقال روپوشها بتهران، اطراف آنرا با شیشه قاب گرفته‌اند تا از دست زدن زائران مصون بماند.

در اردبیل شایع است که هنگام انتقال اشیاء بقعه شیخ صفی الدین بتهران تلاش زیادی شده است تا این صندوق گرانباترین هم جزو آنها بمرکز برده شود لیکن امکانات فنی فراهم نگشته و ضایعات احتمالی درآوردن آن، مانع آن شده است که قبر سردار دلیر و پادشاه بزرگی، که بعد از انقراض ساسانیان بار دیگر ایران واحد را بوجود آورده است، با از دست دادن آن صندوق، که تنها یادگار باقیمانده از آنهمه جلال و شوکت گذشته اوست، در انظار زائران خویش خوار و خفیف جلوه گر شود.

گنبد کاشی مقبره شاه اسماعیل نسبت بگنبد شیخ صفی الدین کوچکتر است و طوق زرین بلندی در وسط چهار تیغه شمشیر منحنی بر بالای قسمت خارجی آن نصب شده است. این مقبره و گنبد نسبت باصل بقعه شیخ صفی الدین تازه‌تر است و در عهد شاه عباس ثانی، بسال ۱۰۵۷ قمری ساخته شده است.

گنبد الله الله:

گنبدی که بر بالای مقبره شیخ صفی الدین ساخته شده به گنبد «الله الله» معروف است زیرا ساختمان آن طوری است که لفظ مبارک «الله» با کاشی‌های آبی رنگ، باشکال مختلف بر بدنه آجری آن نقش بسته است. بعبارت دیگر در میان آجرهائی که بدنه گنبد را تشکیل میدهد کاشیهائی بکار

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۳۹

رفته است که از هرطرف بصورت کلمه الله خوانده میشود. شاید این نقش است که، بنا بگفته آدام اوله آریوس، از صفای باطن شیخ صدر الدین موسی بر معمار الهام گردیده و لفظ مقدس «الله» زینت ظاهری و معنوی خاصی بدین گنبد داده است. تاج این گنبد نیز آجر و کاشی است و در انتها الیه آن، یعنی بر قله گنبد، طوق مخصوصی، که از چهار گوی برنزی مطلا و چسبیده بهم تشکیل یافته است، نصب گردیده است. طوفانهای سخت گاهی در ایام گذشته این طوق و علامت مخصوص را از جا کنده و در چند کیلومتری شهر، در بیابان، انداخته است و دهقانانی که آنرا پیدا کرده‌اند ببقعه مسترد داشته‌اند و مجددا در جای خود نصب گردیده است.

بین تاج گنبد و بدنه آن کتیبه‌ای با خط نسخ بر محیط آن نوشته شده است که عبارت آن بوسیله شیخ صدر الدین موسی، پسر شیخ صفی الدین و بانی این گنبد، از قرآن کریم انتخاب شده است و آن عبارات چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. * شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ. هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُم لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ. لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ».

در قسمت پائین این گنبد استوانه شکل و در سمت رو بقبله آن پنجره‌ای از مرقد شیخ صفی الدین بحیاط حرمخانه باز میشود و بدینوسیله نور لازم در داخل مقبره تأمین میگردد. حاشیه این پنجره از بیرون کاشیکاری بسیار زیبایی دارد و کتیبه‌ای، با دو رنگ سبز و سفید، در طرفین آن، با کاشی معرق نصب شده است. کتیبه سبز رنگ

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۴۰

بخط کوفی است و قرائت آن برای نگارنده میسر نگردید ولی کتیبه‌ای که با رنگ عکسی از پنجره سمت قبله گنبد «الله. الله» آرامگاه شیخ صفی الدین و کاشیکاری دور آن از حیاط حرمخانه.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۴۱

سفید نوشته شده حاوی این آیات است:

«قال تعالى. إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ. وَ قَالَ تعالى وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا».

در قسمت بیرونی این حاشیه نیز گلهای کاشی تعبیه گردیده و بر آنها عباراتی نوشته شده است. در بالای پنجره، پائینتر از آن کتیبه، کتیبه دیگری برنگ سفید از کاشی معرق بدین عبارت نصب گشته است: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ». در همین متن نیز عبارت دیگری بخط کوفی و برنگ طلایی موجود است که قرائت آن برای نگارنده میسر نگردید. پائینتر از این کتیبه هم نوشته دیگری بر بالای آن پنجره دیده میشود که آیه ۶۲ از سوره مبارکه یونس بدین عبارت «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» در آن ثبت گردیده است.

بر دو طرف کنار بیرونی پنجره هم دو مربعی برنگ طلایی در کاشی معرق دیده میشود که در هریک از آنها کلمه مقدسه «الله» را با اسماء مبارکه «محمد» و «علی» دو بار و در عکس جهت مقابل هم نوشته‌اند و بدین ترتیب از این کلمات گل زیبایی ساخته‌اند. آهن مشبکی در بیرون پنجره برای جلوگیری از ورود نصب شده ولی درهای آن از داخل آرامگاه شیخ صفی الدین باز میگردد. سازنده گنبد الله الله شخصی بنام «عوض بن محمد» بوده است زیرا در وسط سطح خارجی جهت شمالی آن در یک دایره زیبایی با کاشی چنین نوشته شده است «عمل عبد الفقير الراجي الى عفو الصمد عوض بن محمد».

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۴۲

حرمخانه:

در سمت شرقی مقبره شاه اسماعیل در دیگری موجود است که بدانان بالنسبه باریکی باز میشود و این دالان شخص را باطاقی، که کف آن با نمدهای کهنه و منقوش و بسیار نفیس قدیمی مفروش است، راهنمایی میکند. این اطاق بمنزله رواقی بر مقابری میباشد که در اطاق مجاور بمحاذات قسمت شرقی مقبره شیخ صفی الدین و پشت آرامگاه شاه اسماعیل قرار دارند.

این مکان هرآینه از آن لحاظ که مدفن بانوان خاندان صفوی بوده نام حرمخانه بخود گرفته است ولی جهت دیگری نیز برای نامگذاری آن بنظر میرسد و آن اینست که در قدیم علما و بزرگان اردبیل، مثل بعضی نقاط دیگر، برای بانوان خود خانه دیگری، غیر از خانه‌ایکه محل جلوس خود و رفت‌وآمد دیگران بود، ترتیب میدادند و عیالات خود را از انظار نامحرممان محفوظ میداشتند و آنرا حرمخانه و در قرون اخیر اندرونی مینامیدند. از تواریخ چنین برمیآید که شیخ صفی الدین نیز در این نقطه دو نشیمن متصل بهم داشته است.

یکی، که قبلاً بنام خانه «بله یوسف» خوانده میشد، محل ارشاد و خانقاه شیخ بوده است و در دیگری عیالات او سکونت داشته و بنام

حرمخانه مشهور بوده است.

خانقاه شیخ چنانکه گفته‌ایم آرامگاه خود وی گشته و حرمخانه نیز هیجده روز بعد از فوت او مدفن فاطمه خاتون، دختر شیخ زاهد و همسر شیخ صفی الدین، گردیده و بعد از وی نیز بانوان صفوی در آنجا مدفون شده‌اند.

بر بالای قبوری که در حرمخانه موجود است صندوقهای چوبی کوچکتری گذاشته شده است. این صندوقها، که بوسیله روپوشهای پارچه‌ای محافظت میشوند نمونه قابل توجهی از منبت کاری قدیم و از آثار گرانهای موجود در این بقعه است.

غیر از قبر فاطمه خاتون، که با محاسبه با تاریخ فوت شیخ، در آخر محرم سال ۷۳۵ هجری در آنجا مدفون گشته است قبر دیگری است که مربوط به دختر شیخ صفی الدین میباید و صندوق آن نوشته‌ای بدین عبارت دارد «عمل استاد عثمان بن احمد المراغی».

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۴۳

گویا بمرور ایام مردانی هم از خاندان صفوی و نزدیکان آنها در این محوطه بخاک سپرده شده‌اند و یکی از آنها سید موسی ابن سلطان حیدر است که بسال ۷۹۲ هجری در آنجا مدفون گردیده است.

در این قبر بعدها، یعنی در سال ۱۰۱۰ هجری، شخصیت مهم دیگری دفن شده است زیرا روی سنگ آن نوشته شده است «مرقد مرحوم آقا حسین ... سر کارات. سنه ۱۰۱۰».

قبر دیگری از آن سلطان بایزید بن خواجه حسین الصفوی است که در سال ۹۰۸ هجری در گذشته است و سلام الله ابن خلیل الصفوی هم شخصیت دیگری است که در جمادی الاخر سال ۹۰۹ هجری در قبر دیگری مدفون گردیده است. علاوه بر آنها مدفن مرشد قلی آقا پسر اللهقلی آقا ایشیک آقاسی و جمع دیگری از مشایخ و بزرگان صفوی نیز در آن محوطه میباید.

اینها شخصیت‌هایی است که بنا بنوشته کتاب «تاریخچه فرهنگ شهرستان اردیبل و ابنیه تاریخی آن» در حرمخانه دفن شده‌اند. «محمد حسنخان صنیع الدوله» مؤلف «مرآت البلدان» از قول «آدام اوله آریوس» استاد دانشگاه «لیپزیک» و فرستاده فرمانروای هولشتاین آلمان، که ما در جلد اول این کتاب از او بتفصیل سخن گفته‌ایم، درباره شخصیت‌هایی که در بقعه دفن شده‌اند آورده است که «شیخ صدر الدین پسر شیخ صفی الدین، شیخ زین الدین پسر صدر الدین، سلطان حیدر شهید پسر شیخ زین الدین، شیخ حیدر پسر سلطان حیدر، شاه اسماعیل پسر شیخ حیدر، شاه طهماسب پسر شاه اسماعیل، شاه اسماعیل ثانی پسر شاه طهماسب، سلطان محمد خدابنده پسر شاه اسماعیل (ثانی)، اسماعیل میرزا و حمزه میرزا و شاه عباس اول برادر و پسرهای شاه محمد خدابنده» از جمله شخصیت‌های مدفون در بقعه شیخ صفی الدین میباشند.

سخنی درباره مدفن شاه عباس کبیر:

نوشته اوله آریوس، بنحویکه مرآت البلدان نقل کرده در باب اینکه شاه عباس اول نیز در اردیبل مدفون است، اگر صحت داشته باشد، از حیث تاریخ سند قابل توجهی خواهد بود. زیرا

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۴۴

در عهد ما مقالاتی در مطبوعات درج میشود و ضمن آنها قبر آن پادشاه در کاشان قلمداد میگردد.

خوانندگان دانشمند میدانند که در قدیم کسانی که در حال حیات پادشاه یا امیر و یا شخصیت متنفذی، قدرت برابری و مقابله با آنها نداشتند بعد از مرگ آنان درصدد هتک حرمت آنها بر میآمدند و با نبش قبر و توهین بر جسد بیجان بکارهای نامعقولی دست میزدند. معروف است برای آنکه در مورد شاه عباس چنین کاری اتفاق نیفتد و شاهزادگان ناراضی صفوی، که وی در اواخر عمر هرآینه نسبت بآنها بدرفتاری کرده بود، بچنین اقدام وهن آوری درباره او دست نزنند، بنا بوصیت آن پادشاه، یا صلاحدید بزرگان و نزدیکان وی، پس از درگذشت او، که شب پنجشنبه ۲۴ جمادی الاول ۱۰۳۸ هجری قمری در اشراف مازندران اتفاق افتاد، سه

تابوت فراهم و محرمانه بدن شاه را در یکی از آنها گذاشتند و دو تابوت دیگر را از حیث محتوی و ظاهر با آن یکسان نمودند. آنگاه یکی را بمشهد دومی را باردبیل و سومی را پایتخت (اصفهان)، یا بقولی بسمت نجف حمل نمودند. تابوت اول در مشهد و دومی در کنار مقبره شیخ صفی الدین بخاک سپرده شد ولی سومی را که راهی پایتخت، یا نجف اشرف، بود چون در حوالی کاشان، در نتیجه گرمای هوا متعفن گشته بود، در جوار حضرت حبیب بن موسی (ع) دفن کردند و بدین طریق مخالفان و دشمنان را با ابهامی در اینباره مواجه ساختند.

بدیهی است که این راز برای همیشه مکتوم نمی ماند زیرا مخالفان معمولاً قبور را در روزها و ماههای اول، که جسد بالنسبه سالم بود، نبش میکردند و کمتر اتفاق می افتاد که بعد از متلاشی شدن آن در صدد چنین کاری برآیند و اگر در تاریخ آغا محمد خان قاجاری پیدا شده که استخوانهای کریمخان زند را، بعد از هیجده سال، از زیر خاک درآورده از شیراز بتهران حمل و در زیر تخت سلطنت خود در خاک کرده است این عمل زشت در گذشته روزگار نظایر کمتری داشته است و آنهم بیشتر از آنجهت اتفاق افتاده که در آن زمان از خاندان زندیه فرمانروای مقتدری در ایران نبوده است. حال آنکه جانشینان شاه عباس بعد از وی مدتها سلطنت کرده و نسبت بجذ

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۴۵

خود حفظ احترام نموده اند. این بود که مدفن شاه عباس در همان سالهای اول حالت ابهام بخود گرفت ولی بمرور ایام شناخته گردید و نوشته آدام اوله آریوس، که بفاصله کمتر از ده سال بعد از درگذشت این شاه بایران آمده ماههای متوالی در اردبیل و اصفهان اقامت و با طبقات مختلف مردم و حتی دستگاه سلطنت ایران در تماس بوده است، از این حیت نباید از نظر محققان دور باشد.

از نویسندگان دیگر حاج شیخ عباس قمی هم «در منتهی الآمال» باین امر اشاره کرده نوشته است: «قطب الاقطاب، برهان الاصفیاء و الکاملین، شیخ صفی الدین ابو الفتح اسحق اردبیلی، که سلاطین صفویه را بسبب انتسابشان باو صفویه گفتند، در سنه ۷۳۵ در اردبیل وفات کرده و در آنجا بخاک رفت و نزد او دفن کردند جماعتی از اولاد و احفاد او را مانند شیخ صدر الدین و شیخ زین الدین و پسرش جنید و سلطان حیدر و شاه اسماعیل و شاه محمد خدا بنده و شاه عباس اول و اسماعیل میرزا و حمزه میرزا و غیر ایشان».

دایرة المعارف اسلامی ایران نیز در اینباره چنین مینویسد «مقبره هائی که در اردبیل و گرد مقبره شیخ صفی الدین میباشد از این قرار است ... و مقبره های اسماعیل میرزا و حمزه میرزا و شاه عباس اول» .

علاوه بر مدارک فوق رفتار و اعتقاد شخصی شاه عباس نسبت بجذ خود شیخ- صفی الدین نیز ممکن است بر صحت این نظریه قرینه ای باشد زیرا او، که در حال حیات، در هر کار سختی که برایش رخ میداد، بمنظور استمداد از شیخ باردبیل میرفت و با زیارت مرقد او از وی یاری میخواست بعید نیست وصیتش هم آن باشد که بعد از مرگش جسد او را در کنار جسدش بخاک بسپارند.

بهر حال مقصود ما از آوردن این مطالب نه آنست که بعد از سه قرن و نیم قبر شاه عباس کبیر را در این کتاب نبش کنیم و جسد او را باردبیل برده در مقبره شیخ صفی الدین مدفون سازیم.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۴۶

این کار اگر جز واقعیت مابازائی داشته باشد ما از آن بیزاریم و اگر تصور شود که وقوع قبر پادشاهی در یک شهر موقعیت ممتازی بر آن شهر میدهد این نیز از مشی ما بر کنار است. زیرا اولاً باید توجه داشت که اگر شاه عباس، و همه شاهان گذشته ایران بعد از شیخ صفی، در اردبیل مدفون میشدند شخصیت معنوی شیخ مجالی برای تجلی آنها نمیداد چنانکه هم اکنون نیز آنهمه عظمت و جلالت شاهان بزرگی مثل شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب و دیگران تحت الشعاع معنویت خود شیخ قرار دارد. ثانیاً خواست و

آرزی ما روشن شدن حقایق و واقعیات تاریخی است بدون آنکه کوچکترین تعصبی در امر بخصوصی داشته یا تصور آنرا بر ذهن خود خطور دهیم. منظور اصلی ما آنست که با توجه بنوشته‌های پیشینیان استنباطهای خود را بدینوسیله در اختیار پژوهندگان این امر قرار دهیم و بقدر امکان آنها را در قسمتی از تحقیقاتی، که هرآینه ممکن است در اینمورد بعمل آورند، یاری کنیم.

چینی‌خانه:

شاه عباس بزرگ، طبق نوشته عالم آرام عباسی، در زمان حیات خود دستور داد که کتابهای دربار سلطنتی را، آنقسمت که بزبان عربی و مربوط به فقه و تفسیر یا مجلدات قرآن مجید بود، بآستانه حضرت رضا (ع) در مشهد مقدس و نسخه‌های فارسی را، که شامل دیوانهای ادبی و کتب تاریخ و مصنفات اهل عجم بوده، باضافه چینی‌آلات از لنگریهای بزرگ فغفوری، مرتبانها، بادیه‌ها و دیگر ظروف نفیسه غوری و فغفوری، که در چینی‌خانه کاخ سلطنتی موجود بود، ببقعه شیخ صفی‌الدین در اردبیل وقف و حمل نمایند.

این کتابها و ظروف، بعلاوه سایر اشیاء گرانها و کتب خود بقعه، چون جای مخصوصی در این آستانه نداشت در مسجد جنت‌سرا نگهداری میشد و چون در آن مسجد وسایل لازم برای نگهداری آنها نبود بقول آدم‌اوله آریوس «کتابها در گنج‌های در بسته بی‌نظم و درهمی قرار داشتند».

کتاب زندگانی شاه عباس اول در اینباره مینویسد که «کتابخانه در تالاری بود بنام جنت‌سرا، که سقفی گنبدی شکل و مذهب داشت. کتابهای زیادی بزبانهای فارسی و ترکی و عربی در گنج‌های متعدد موجود بود و بیشتر کتابها به مینیاتور و تصاویر اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۴۷

نمونه یک بشقاب چینی از باقیمانده ظروف بقعه شیخ صفی‌الدین.

(تکه‌های این بشقاب در سال ۱۳۲۸ بوسیله نگارنده و مرحوم سید جمال‌الدین صفوی جمع‌آوری و بدین شکل مرمت گشته است). اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۴۸

زیبا آراسته بود و همگی را شاهان وقف کرده بودند. پاسیکویچ در سال ۱۲۴۳ قمری آنها را برد».

بعد از درگذشت شاه عباس و در زمان سلطنت شاه عباس ثانی، یعنی در سال ۱۰۵۷ هجری قمری، همزمان با بنای گنبد مقبره شاه اسماعیل، بمنظور حفظ و نگهداری آن اشیاء با ارزش، بنای چینی‌خانه احداث گردید.

این بنا تالاری است مربع شکل که قریب هیجده متر قطر دارد ولی خروجیهای طاق ماندنی بشکل پنج ضلعی که، در وسط هریک از اضلاع آن ساخته شده، این محوطه را بصورت بیست و هشت ضلعی زیبایی درآورده است.

در وسط خروجیهای سه طرف آن، در شرق و جنوب و غرب، دو پنجره گذاشته شده که یکی در بالای دیگری و کوچکتر از آنست ولی در خروجی سمت شمالی بجای پنجره در ورودی چینی‌خانه قرار دارد.

در دیوارهای طرفین خروجیها و نیز در خود دیوارهای اصلی اشکافهای دیواری با درهای بلند و مجلل ساخته شده است که کلمه مقدس «الله» با نقش زیبا زینت‌بخش آنها میباشد. این اشکافها در درون دیوارها احداث گردیده و با تخته‌بندی‌های داخلی بصورت قفسه‌هایی برای گذاشتن کتابها و چیدن ظروف درآمده است.

سقف چینی‌خانه گنبد بزرگ و مرتفع و وسیعی است و داخل آن با گچ‌بریهای بی‌نظیر و رنگ‌آمیزی مخصوص و طلاکاری‌های ظریف بصورت شاهکاری از صنعت و معماری و گچ‌بری قرن یازدهم هجری خودنمایی میکند. این گچ‌بریها بطور مجوف و توخالی با ظرافت خاصی صورت گرفته و در آنها جای ظروف از قبیل مرتبان (تنگ) و کاسه و بشقاب و پیاله و غیره منظور گردیده است.

گچ‌بریها و تزیینات داخلی چینی‌خانه، با تقلید از اسلوب گچ‌بری عمارت عالی قاپوی اصفهان، ساخته شده ولی زیباتر از آن از کار درآمده است زیرا در عمارت عالی قاپو راهروهای باریک و اتاقهای کوچک را بدان نحو گچ‌بری کرده‌اند از اینرو محدودیت محیط مانع ایجاد طرحهای زیبا در موقع احداث، و نمایش واقعی آن بعد از ساختمان گردیده است. حال آنکه در چینی‌خانه وسیع و با عظمت اردبیل گچ‌بریها با اسلوب بسیار مطلوبی طرح‌ریزی شده و بوضع با شکوهی خودنمایی میکند.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۴۹

از این نظر است که هنرمندان آنرا ممتاز از گچ‌بریهای عالی قاپو و شاهکار هنر گچ‌بری در ایران میدانند و صفحات مشبک مستطیل شکلی را، که در جلوی دومین طبقه پنجره‌های چینی‌خانه از گچ ساخته شده است، نمونه بی‌همتای این هنر می‌پندارند. داخل گنبد بزرگ چینی‌خانه، تا سر در اشکافها و پنجره‌ها، سراسر با این گچ‌بریها مزین بود ولی چند سال پیش بر اثر نفوذ رطوبت از بالای گنبد، قسمت اعظم آن فرو ریخت و این اثر زیبای تاریخی را، که قرنهای متمادی سالم بر جای مانده بود، در عهد ما با چنین وضع تأسف‌آوری مواجه گردانید.

این اثر تاریخی گرچه در شهر اردبیل واقع است ولی در واقع متعلق به ملت ایران میباشد زیرا مظهر هنر و کار و زحمت مردم این مرز و بوم است و حتی قسمتهای هنری آن، مثل گچ‌بریهای چینی‌خانه و غیره، از آن جهه که علم و هنر وطن و مرز مخصوصی ندارد، از افتخارات بشریت بشمار می‌آید و از این رهگذر است که نقص و خرابی آن هرفرد ایران دوست و علاقمند را متأثر و اندوهگین میسازد.

نگارنده هم در آن موقع مانند دیگر افراد ایرانی از این واقعه تأثرآور متأسف بود و در زمانی که در اوقاف کشور با عنوان معاونت خدمت مینمود مبالغی از اعتبارات مربوط را بدین کار اختصاص داد. اما آن وجه، طبق توصیه ارباب تخصص، صرف خرید و نصب چوب بست بزرگی برای حفظ و نگهداری باقیمانده گچ‌بریها از ریزش گردید و برای مرمت خرابیها تکافو ننمود. اضطراب از اداره کل باستانشناسی استمداد شد و چون آن نیز بجائی نرسید راه چاره در توسل بشاهنشاه، که بخاندان صفوی احترام خاصی قائلند، منحصر گشت و شرحی بعنوان آنمقام عالی کشور تهیه گردید.

طبیعی است این نامه وقتی مؤثر میشد که بعرض مقام سلطنت میرسید و آن خود دشواریهایی همراه داشت. برای رفع آن دشواریها بود که نامه از قول شخص شاه اسماعیل صفوی نوشته شد و در آبانماه ۱۳۴۶ خورشیدی بوسیله رئیس دفتر مخصوص تقدیم گردید و آن نامه چنین بود:

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۵۰

«از یک شاه به یک شاهنشاه:

برادر تاجدارم اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران خدمات ارزنده اعلیحضرت، در راه بقاء و اعتلای ایران عزیز و تأمین سعادت هم‌میهنان، برای من که حیات کوتاه خود را از کودکی تا مرگ بر آن فدا نموده‌ام، بسیار افتخارآمیز است و اقدامات پی-گیر شاهنشاه آریا مهر مکمل تلاشها و کوششهای بسیار سختی است که چهار قرن و نیم پیش، من در راه ایجاد وحدت سیاسی و جغرافیائی ایران برعهده داشته‌ام.

شاه برادرم! اعتقاد به بقای روح بعد از مرگ، مؤید این نظریه است که کارها و خدمات زمامداران هرزمان، بر خدمتگزاران پیشین پوشیده نمی‌ماند و اقدامات نیک آنان موجب غرور و مباهات معنوی اینان میشود. هر زمانی بعد از من، که پادشاه لایق، و ایران دوستی بر وطن من حکومت کرده، مرهمی بر زخمهای روحی من در جنگهای چالدران گذاشته شده؛ و هرگاه که شخص نالایقی، ولو از فرزندان خود من، براریکه سلطنت ایران تکیه زده بمثابه تیرهای جانکاهی بوده است که در معرکه هول‌انگیز جنگهای شیروان

بر قلب حساس من نشسته است و چقدر خوشحالم که آن برادرم ایران عزیز را به پایه والائی از ترقی و تعالی میرساند. برادر تاجدارم! گذشت روزگار قبه و آرامگاهی را که فرزندانم بر من و اجداد بزرگوام ساخته‌اند دستخوش خرابی قرار داده و حوادث ایام آنرا تهدید بویرانی می‌نماید. هر روز قسمتی از سقفها و دیوارها فرو می‌ریزد و یا باقیمانده ناچیز اشیاء آن بسرقت می‌رود! ...

مایلم که شما برادرم آریا مهر شخصا از این وضع اطلاع یابید و با عاطفه حقشناسی خاصی که نسبت بگذشتگان خدمتگزار دارید اظهار

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۵۱

علاقه فرمائید که با مأموریت شخص دلسوز و مورد اعتماد و تأمین اعتبار کافی، بیکباره آرامگاه من و اجدادم تعمیر اساسی یابد و سایه این بنای باستانی قرون دیگری بر مزار ما مستدام باشد. و نیز مدفن راد مردان بزرگی، که در جنگهای استقلال ایران شربت شهادت نوشیده و در شهیدگاه مجاور قبور ما آرمیده‌اند وضع آبرومندی بخود بگیرد. رجاء واثق دارم که اگر خدای ناکرده از این مکتوب یا عبارات آن تکدیری بر خاطر برادرم دست دهد تقدیم کننده از آثار آن در امان باشد.

اردیبل بتاریخ شهریور ۱۳۴۶.

شاه اسماعیل صفوی مؤسس سلسله صفوی»

این نامه، که رعایت جهات مختلف فلسفی و تاریخی و علو مقام گیرنده و نویسنده در تنظیم آن ضرورت داشت، برطبق نوشته رئیس دفتر مخصوص شاهنشاه «بسیار خوب تنظیم شده و فوق العاده مورد توجه واقع شد» و اوامری برای مرمت این بنای تاریخی صادر گردید که هنوز هم در مرحله اجراست.

کتابخانه بقعه اردیبل:

باری در عهد شاه عباس دوم، که تالار چینی‌خانه احداث گردید، کتابخانه بزرگی در آن تأسیس شد که حاوی تعداد زیادی کتاب بزبانهای عربی و فارسی و ترکی بود و از حیث کتابهای کم‌نظیر و پربهائی که داشت حتی در خارج از ایران دارای شهرت و معروفیت خاصی بود.

سیاهه آن کتابها بطور کامل موجود نیست ولی کتابخانه ملی تبریز در سال ۱۳۴۸ خورشیدی سندی چاپ و منتشر کرده که اصل آن، بنا بنوشته آن کتابچه چاپی، در سال ۱۱۷۲ قمری، یعنی ۱۱۵ سال بعد از بنای چینی‌خانه تهیه شده و اکنون در موزه آذربایجان نگهداری میشود. این سند عبارت است از صورت اشیاء بقعه در آن تاریخ، که بدستور سید محمد قاسم بیگ صفوی، متولی آنروز بقعه و بخط ملا محمد طاهر نامی نوشته شده است و بشکل طوماری میباشد که ۱۲ سانتی‌متر عرض و ۷۵۷ سانتی - متر طول دارد و مندرجات آن، که در اصل با ارقام سیاقی نوشته شده است در ۸۰

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۵۲

صفحه ۲۲ سطری، کتابچه‌ای را که کتابخانه ملی تبریز بقطع وزیری و چاپ سربی تحت عنوان «گنجینه شیخ صفی» چاپ کرده است، تشکیل میدهد.

بموجب آن سیاهه بقعه شیخ صفی الدین در آن تاریخ ۷۴۴ مجلد مصحف مجید سی جزو و ۲۲۴ مجلد سی پاره داشته که سه مجلد آن بخط کوفی و بدست امیر المؤمنین علی علیه السلام بر پوست آهو نوشته شده و ۳۲ مجلد دیگر نیز با همان خط و مشخصات بوسیله حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نگارش یافته بود. باقی این مصحفها بخط کوفی، ریحانی، ثلث، نسخ ... و بدست

معروفترین خطاطان اسلامی نوشته شده

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۵۳

بوده است. مصحفهای مذکور جلد‌های تیماج منقوش و ترنج‌دار داشته و در قابلقهای زربفت و یا قطنی زرد و یا نقره بافت گذاشته می‌شده است.

غیر از مصحفهای مجید، ۲۲۸ جلد کتاب و ۲۲۴ قطعه مرقعات در ۳۲ جلد دیگر نیز وجود داشته است که مشخصات آنها از حیث نام کتاب، مؤلف، نوع-خط، کاغذ، نویسنده و غیره قید گردیده است. مرقعات مزبور از عالیت‌ترین نوع خود در ایران بشمار می‌آمده و در آنزمان نیز بسیار نفیس و گرانبها بوده است.

این سند زمانی تهیه گردیده است که دست تطاول بزرگان و صاحبان قدرت بر اشیاء آستانه باز بوده و تعدادی از آنها بیغما برده شده بوده است. این مطلب در آخر آن سند نیز بنحوی مورد اشاره متولی قرار گرفته و نوشته شده است که «چون در این ایام اختلال اوضاع روزگار چند دفعه تفرقگی بسکنه این ولایت و خدمه سرکار آستانه مقدسه روی داده و ارباب اختیار چند باینجا آمده هریک چیزی از اجناس سرکار هویت مدار تصرف کرده‌اند درینوقت که بنده درگاه بازدید اجناس و کتب سرکار نمود نسبت به نسخه‌ای که عالیشان میرزا عبد الله بعد از فتح قلعه اردیبل حسب الامر الاعلی ممیزی کرده بر این موجب قصور و کسور ملاحظه شد». آنگاه سیاهه اشیائی را که بیغما برده‌اند بتفصیل ذکر کرده است که از جمله آنها کتب مذهب و مرقع و غیره بوده است.

قابل توجه است که نادر شاه هم در این تاراج سهمی داشته و شاید بیش از همه و پیش از همه در اینباره اقدام نموده است. هربار که گذر او بر این شهر افتاده اشیائی را از آن آستانه برداشته است. ما در جلد اول این کتاب هم اشاره کرده‌ایم که نادر شاه

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۵۴

چون از نفوذ صفویه و قدرت خانقاه اردیبل بیم داشت از اینرو درصدد ویران کردن این شهر برآمد و در عهدوی اردیبل، که شاید بعد از پایتخت مهمترین و معتبرترین شهرهای ایران بشمار می‌آمد، اهمیت و اعتبار خود را هرروز بیش از پیش از دست داد و سکنه آن، طبق نوشته لغتنامه جغرافیائی فرانسه، به ۳۷۰۰ نفر رسید.

اقدام نادر موجب آن گردید که دست یغماگران دیگر نیز بر آستانه شیخ صفی الدین و کتابخانه و گنجینه آن بازگردد و هر صاحب قدرتی که بر این شهر گماشته شود چیزی از آن گنجینه بیغما ببرد.

ملا محمد طاهر، نویسنده سندیکه مورد بحث ماست، در آخر آن مدرک، کتبی را که بوسیله نادر شاه از بقعه شیخ علیه الرحمه برده شده است چنین آورده است:

«اما سبب کسور کتب و غیره آنچه، چون نادر شاه دفعه اول که بتسخیر شیروان میرفت بعد از زیارت به سیر چینی‌خانه و کتابخانه آمده ... مقاله حضرت شیخ علیه الرحمه را طلبد بعد از ملاحظه کتب مذهب مصور، مقاله را با دوازده مجلد کتاب مقطع برداشت که در اسفار مطالعه نماید».

وی گویا باین کار قناعت نکرده «به خوانین نیز تکلیف برداشتن کتاب نمود. از آنجمله میرزا مهدیخان منشی‌باشی نیز سه مجلد برداشت».

نادر شاه بار دیگر جعفر بیگ نامی را بعنوان چاپاری از خراسان باردیبل فرستاده ضمن نامه‌ای از متولی بقعه «خمسه نظامی را که بسیار مقطع و مصور بود با یکعدد نسخه دیگر بخط میر عماد خواسته بودند. مرحوم متولی مزبور با قابلق و مشمع و پرده کهنه پیچیده در حضور حاکم اردیبل از چاپار مومی الیه ارسال نمود». دفعه دیگری نیز که میرزا عبد الرزاق جهانشاهی ضابط اردیبل را امر بحمل نقره‌های آستانه برشت کرده بود «پنج ورق مذهب نیز بخط میر عماد» از مرقعات گرانبهای آستانه را برداشته است.

ابراهیم خان برادر نادر شاه نیز، هنگام سفر بداغستان، چندی در خانه متولی آستانه در اردیبل اقامت کرده و موقع رفتن «پنج و شش

مجلد قرآن» برداشته با خود برده است.

هنگامیکه آزاد خان افغان باردیبل آمد خود او احترام بقعه را حفظ نمود ولی

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۵۵

بعضی از افغانه خیرگی کرده ده مجلد از کتب بقعه را برداشتند. میرزا شفیع وزیر تبریزی هم یکجمله تیمورنامه هاتفی مذهب مجدول را، که در حاشیه آن دیوان میرزا- قاسم گنابادی نوشته شده بوده است، بر سیل امانت گرفته و دیگر باز پس نداده است. اینها دست درازیهای نامساعدی بوده که در زمان حکومت مقتدر نادر شاه بر این آستانه صورت گرفته است و طبیعی است که در عهد نابسامان بعد از وی دستهای تطاول دیگری که بر آن بقعه باز شده است خیلی درازتر و گستاخ‌تر از آندوره بوده است.

دست‌اندازی روسهای تزاری بر بقعه اردیبل و حمل کتابهای آن بروسیه:

در پایان جنگهای رقت‌آور ایران و روس نیز براهنمائی «گریبایدوف» و دستور ژنرال «پاسیکویچ» روسی مقدار زیادی از کتب گرانبهای آستانه اردیبل بروسیه انتقال یافت.

بطوریکه در جلد اول این کتاب گفته‌ایم در اواخر جنگهای ایران و روس ستونی از سپاه تزار، بفرماندهی ژنرال سوختن، باردیبل آمد. او اگرچه بقلعه راه نیافت ولی شهر را تحت اشغال خود درآورد و تا انعقاد عهدنامه ترکمنچای و اجرای مواد آن در این شهر باقی ماند. گویا یکی از مأموریت‌های این ژنرال روسی تصرف کتابخانه شیخ صفی و حمل آنها بروسیه بوده است که بنا بتوصیه «پروفور سن کرسکی» خاورشناس معروف روس و خواهش گریبایدوف از پاسیکویچ صورت گرفته است.

برای تصرف کتابخانه فرمانده روس از معاریف شهر دعوتی نموده از آنها تسلیم کتابها را خواستار گردید. اینان ایستادگی کردند و بدین کار حاضر نگشتند ولی سرانجام آنها را وادار بتسلیم نمودند و عمال تزاری در ژانویه ۱۸۲۸ میلادی تعداد ۱۱۴ فقره از بهترین کتابها را، که جلدهای آنها عموماً طلا و نقره بود و مینیاتورهای زیبایی داشت، بدقت بسته‌بندی نمود و روانه پتر و گراد (لنین گراد) کنونی ساخت.

دایرة المعارف بریتانیکا در اینباره نوشته است «بقعه شیخ صفی الدین مساجد و مدارس عالی دارد. در اوایل قرن هفده کتابخانه بسیار مهمی بوسیله شاه عباس در آنجا احداث گردید که حاوی عالیت‌ترین، کمیاب‌ترین و گرانبهایترین کتابهای خطی بود ولی در سال ۱۸۲۸ میلادی روسها آنها را به پترزبورگ بردند و کتابخانه مهمی در آنجا ترتیب دادند».

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۵۶

لغتنامه جغرافیائی فرانسه هم در ۱۱۵ سال پیش، یعنی زمانی که ۲۸ سال از نقل کتب اردیبل بروسیه میگذشت، در بحث مربوط باین شهر نوشته است «یک مدرسه مجلی دارد ... و یک کتابخانه که سابقاً پر از کتابهای خطی بود و بعداً هنگام آخرین جنگهای ایران و روس به سن پترزبورگ برده شد».

ابراهیم بیگ در سفرنامه خود، آنجا که سخن از بقعه شیخ صفی الدین میگوید، مینویسد «... التماس کردیم در خزانه را باز کردند. لوحه بخط امیر المؤمنین اسد الله الغالب علی بن ابیطالب علیه السلام دیدیم که بخط کوفی در پایان لوحه مرقوم رفته بود: کتبه علی بن ابو طالب. و لوحه دیگر بخط حضرت امام حسن علیه السلام زیارت شد که در آخر آنها کتبه حسن بن علی مرقوم بود».

کتابخانه اردیبل محصول شش قرن علاقه و کوششی بود که عارفان با حقیقت و پاک‌طینت و رهروان با ایمان طریقت در این خانقاه تشکیل داده بودند. اساس آنرا کتابخانه خود شیخ صفی الدین بوجود آورده بود. بعد از او نیز فرزنداناش که صاحب خرقه و سجاده بودند در تکمیل آن کوشش‌ها کردند و چون نوبت بشاهان صفوی رسید با احترامیکه بجد خود ابراز میداشتند در توسعه کتابخانه هم توجه کافی مبذول داشتند و بزرگان دولت، برخی برای تقرب بدربار سلطنت و بعضی بخاطر ارادت بمقام صفا و معنویت شیخ،

از تکمیل آن باز نایستادند و وسعت آنرا تا بدانجا رسانیدند که بقول دایرة المعارف بریتانیکا «کتابخانه مهمی در آنجا ترتیب یافت که حاوی عالیت‌ترین، کمیاب‌ترین و گران‌بها‌ترین کتابهای خطی» گشت.

دایرة المعارف الاسلامیه ایران و همگی معارف شیعه امامیه اثنی عشریه، که کتاب مفیدی از حیث موضوع است، در جزء دوم از حرف الف با جیم مبحثی درباره اقدام روسها نسبت بتصرف کتابخانه اردبیل آورده است که ما آنرا در اینجا نقل مینمائیم: «این کتابخانه بعد از انقراض خاندان صفویه، و بروز آن انقلابات، متفرق گردیده ولی تا ایام سلطنت فتحعلیشاه و موقع جنگ با روسها ۱۲۴۰-۱۳۴۳ مقداری از کتب آن باقی بوده است. در همان موقع آخرین ذخیره گران‌بهای کتابخانه شیخ اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۵۷

صفی الدین از بین رفت و خلاصه تفصیل این قضیه را اینک شرح میدهیم:

در ماه دسامبر ۱۸۲۷ قشون روس بسر کردگی بسکوویچ و همراهی گریبایدوف شهر تبریز را تصرف نمود از طریق میانج عازم تسخیر تهران بودند تا دامنه فتوحات خود را در ایران ادامه دهند. همان موقع پروفیسور مستشرق سنکورسکی رئیس کل ارکان حرب قشون روس «گراف دیپچ» شرحی نوشته و تقاضا نمود که در این مسافرت از کتب خطی و آثار ادبی در ایران نیز استفاده شود. مخصوصا انجام این وظیفه را پروفیسور مزبور بعهده (گریبایدوف) که از نویسندگان مشهور روس بوده واگذار کرده. رئیس ارکان حرب عین مراسله و تقاضانامه (سنکورسکی) را بنظر (پسکوویچ) رسانیده و پسکوویچ با گریبایدوف در اینباب مشورت کرد. بالاخره پس از تحقیقات زیاد معلوم شد که در ایروان و نخجوان کتابخانه مهمی وجود ندارد و کتابخانه عباس- میرزا در تبریز نیز اهمیت علمی نداشته است و مجموعه‌ای از کتب معاصر میباشد.

ولی در اردبیل مقداری کتب و رسائل خطی گران‌بها در کتابخانه جنب مقبره شیخ صفی الدین باقی میباشد.

مؤلف دائرة المعارف در اینجا قسمتی از نوشته «آدام اوله آریوس» و «جان موریر انگلیسی»، مؤلف کتاب «حاجی بابا»، را در مورد کتابخانه مینویسد و آنگاه باقی مطلب را چنین بیان میکند: «در هر صورت گریبایدوف که از رجال سیاسی و ادبی مشهور آنزمان بوده آنی از فکر کتابخانه اردبیل فارغ نبود و موقع را غنیمت شمرده و در موقع تصرف آذربایجان ایران درصدد استفاده از آن کتابخانه برآمد و پیشنهاد (سنکورسکی) بیشتر او را تهییج نمود و با آنکه اردبیل در فرونت جنگ نبود و تصرف در آن مستلزم مخارج و زحماتی بوده باز هم برحسب اصرار و تقاضای گریبایدوف یک‌عده قشون از قره‌باغ بطرف اردبیل اعزام نمود. این لشگرکشی برای تسخیر گنجینه علم و ادب بود و با سیاست یا منافع سلطنتی تماس نداشت. بالاخره ژنرال سوققان در ۲۵ ژانویه ۱۸۲۸ شهر اردبیل را محاصره و تصرف نمود. پس از ورود بشهر علما را دعوت کرد، آنها را از قصد و عزم پسکوویچ درباره کتابخانه آگاهی داده علماء در ابتدا قال و قیل نموده بالاخره مجبور شدند کتابخانه را تسلیم نمایند و ژنرال در تصرف خود درآورد.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۵۸

اوایل ماه فوریه دو دسته قشون سواره و پیاده کاروان کتاب را از اردبیل بتفلیس حرکت دادند.

نویسنده کتاب مزبور در ذیل این مطالب اضافه می‌کند که «اطلاعات فوق از کتاب روسی موسوم به (گریبایدوف در گرجستان و ایران) منطبقه بادکوبه، ۱۹۳۰ تألیف (فنی کولویوف) و کتاب روسی معروف بتاریخ روابط علمی شرق و اروپا و روسیه، چاپ لنین گراد ترجمه شده است». آنگاه مؤلف مذکور صورت کتب نامبرده را، که بنا بنوشته خودش «دانشمند محترم پروفیسور ژرژمار» برای او فرستاده است، چنین آورده است:

فهرستی از کتابهای بقعه شیخ صفی الدین که بوسیله روسها برده شده است:

«قسمتی از فهرست کتابخانه شیخ صفی الدین:

- ۱- مطلع خصوص الکلم فی معانی فصوص الحکم. بزبان عربی در فلسفه اسلامی، تألیف محمد بن علی.
- ۲- اسماء الحسنی، با ترجمه عربی تألیف سلطانعلی مشهدی.
- ۳- اسناد مناجات مخمس بعربی.
- ۴- صحیفه کامله، تألیف عبد الله بن عمر بعربی.
- ۵- طوابع الانوار و مطالع الانظار بعربی. تألیف بیضاوی.
- ۶- شواکل الحور فی شرح هیاکل النور.
- ۷- الاشارات و التنبیها.
- ۸- کتاب الکناش معروف بکتاب الفاخر. تألیف محمد بن زکریای رازی در طب.
- ۹- الجامع الکبیر معروف بالحاوی. تألیف یحیی بن سعید هذلی حلی.
- ۱۰- مرقعات.
- ۱۱- مرقعات.
- ۱۲- مرقعات.
- ۱۳- روضه عین القضاء همدانی.
- ۱۴- کتاب علم. تألیف غزالی.
- اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۵۹
- ۱۵- لوابیح جامی.
- ۱۶- تحفه شاهی.
- ۱۷- مرقعات.
- ۱۸- مقاله خواجه انصاری.
- ۱۹- مقاله خواجه انصاری.
- ۲۰- کیمیا.
- ۲۱- سعادت غزالی.
- ۲۲- تاریخ طبری بفارسی.
- ۲۳- تاریخ طبری بفارسی.
- ۲۴- تاریخ طبری بفارسی.
- ۲۵- فردوس التواریخ.
- ۲۶- روضه الصفا میرخواند در ۱۱ جلد.
- ۲۷- خلاصه الاخبار فی بیان الاحوال الاخیار، تألیف خواندمیر.
- ۲۸- حبیب السیر.
- ۲۹- جواهر الاخبار بوداق.
- ۳۰- جامع التواریخ رشید الدین.
- ۳۱- مرقعات.

- ۳۲- ظفرنامه تیموری.
- ۳۳- ظفرنامه تیموری.
- ۳۴- مطلع السعدين و مجمع البحرين عبد الرزان سمرقندی.
- ۳۵- مطلع السعدين مذکور.
- ۳۶- بياض مکالمه شاه طهماسب با ايلچيان.
- اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۶۰
- ۳۷- صفوة الصفای ابن البراز.
- ۳۸- تاریخ شرفنامه.
- ۳۹- تاریخ الدائر کالدرر و الجواهر.
- ۴۰- روضه الجنات فی سيرة النبي و الآل و الاصحاب.
- ۴۱- مجمع الانساب.
- ۴۲- احسن الکبار فی معرفه الائمه الاطهار تألیف محمد بن زید بن عربشاه حسینی.
- ۴۳- احسن الکبار جلد دوم.
- ۴۴- خلاصة الاشعار و زبدة الافکار.
- ۴۵- مجموعه شعرا.
- ۴۶- خمسة نظامی .
- ۴۷- دیوان اشعار.
- ۴۸- شاهنامه ۴ نسخه .
- ۴۹- دیوان انوری.
- ۵۰- دیوان جامی.
- ۵۱- دیوان اشعار متفرقه (متعدد).
- ۵۲- خسرو و شیرین.
- ۵۳- انتخاب حدیقه حکیم سنائی.
- ۵۴- دیوان خاقانی.
- ۵۵- دیوان صفی.
- ۵۶- دیوان عطار.
- اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۶۱
- ۵۷- دیوان کمال الدین مکرر.
- ۵۸- گلستان سعدی.
- ۵۹- کلمات.
- ۶۰- نظامی گنجوی.
- ۶۱- انتخاب دیوان خسرو.
- ۶۲- گلشن راز.

- ۶۳- کلیات دهلوی.
- ۶۴- انتخاب دیوان خسرو.
- ۶۵- هشت بهشت.
- ۶۶- لیلی و مجنون.
- ۶۷- انتخاب خسرو شیرین.
- ۶۸- خسرو خان وریرانی.
- ۶۹- ترجیع‌بند جامی.
- ۷۰- دیوان امیر حسین دهلوی.
- ۷۱- زاد المسافرین.
- ۷۲- دیوان خواجه.
- ۷۳- دیوان ابن یمین.
- ۷۴- کتاب مهر و تستری تألیف عصار (متعدد).
- ۷۵- کلیات عماد المله و الدین فقیه کرمانی (متعدد).
- ۷۶- دیوان حافظ شیرازی.
- ۷۷- کلیات حکیم نزاری.
- ۷۸- دیوان کاتبی.
- ۷۹- غزلیات شاهی در سه نسخه.
- ۸۰- کتب سبعة جامی.
- ۸۱- تحفه الاحرار در سه مجلد (شعر).
- اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۶۲
- ۸۲- سبعة الاحرار (شعر).
- ۸۳- سلسله الذهب اشعار فارسی.
- ۸۴- چهل حدیث جامی.
- ۸۵- دیوان اشعار.
- ۸۶- گوی و چوگان شیخ سعدی.
- ۸۷- ثمرنامه هاتفی - جامی نسخ متعدده.
- ۸۸- شاهنامه هاتفی.
- ۸۹- منظر نظامی.
- ۹۰- مرثیه.
- ۹۱- دیوان بابا افغانی.
- ۹۲- آصفی.
- ۹۳- رساله ملا سلطانعلی.
- ۹۴- قصاید و اشعار.

- ۹۵- آثار المظفر.
- ۹۶- شاهنامه شاه اسماعیل.
- ۹۷- شاه درویش هلالی.
- ۹۸- کلیات اهلی شیرازی.
- ۹۹- کلیات اهلی شیرازی (مکرر)
- ۱۰۰- عقاید شاهی.
- ۱۰۱- کتاب مهر.
- ۱۰۲- عماد فقیه.
- ۱۰۳- دیوان مانی.
- ۱۰۴- حسن و دل.
- ۱۰۵- نزهة العاشقین.
- ۱۰۶- مرزبان نامه.
- اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۶۳
- ۱۰۷- ترجمه الفرج بعد الشدة.
- ۱۰۸- مرقعات.
- ۱۰۹- مرقعات و دواوین مختلفه.
- ۱۱۰- نظم و نثر ترکی.
- ۱۱۱- کلیات نوائی.
- ۱۱۲- خمسه علیشیر نوائی.
- ۱۱۳- دیوان نوائی (متعدد).
- ۱۱۴- اسکندرنامه.

نویسنده دایرة المعارف بعد از ذکر اسامی این کتب یادآور میشود که «در هر صورت چیزی از کتابخانه شیخ صفی الدین اردبیل باقی نمانده است جز اوراق متفرقه که شاید معادل یکخروار باشد و از این اوراق چیزی که چند وقت پیش بیرون آمد، و در مجلد تقدم معرفی شده است، ترجمه فارسی تفسیر ابن جریر طبری میباشد که مترجم آن بلعمی معروف بود و مجلدات آنرا بتهران آوردند تحویل کتابخانه سلطنتی داده‌اند. البته ضمن این اوراق کتابهای دیگری است که توجهی بآن نشده است و بالاخره متلاشی و نابود میشود».

نکته‌ای که درباره نوشته این مؤلف باید اضافه شود آنست که تعداد کتابهای بقعه شیخ صفی الدین، که روسها از اردبیل برده‌اند، ۱۱۴ جلد نبوده است بلکه چون بعضی از آنها نسخ متعدد و مجلدات بیشتری داشته‌اند از اینرو تعداد کتابها نیز بیشتر بوده است. بعد از روسها نیز قسمتهائی از کتب بقعه مورد تطاول قرار گرفت. این دستبردها گاهی خصمانه و زمانی بمنظور خدمت صورت میگرفت. بدینمعنی گاهی حاکم و فرمانروا، یا مهاجم و متجاوز، بدین شهر دست میافت و اشیائی از آن بقعه را بر میداشت. زمانی نیز کسانی از متولیان و خدام، برای آنکه کتابها را از غارت و چپاول آنان محفوظ دارند، آنها را بمنازل خود میبردند یا در جاهائی مخفی میداشتند ولی بعدها

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۶۴

خود یا وراثت آنان امکان برگرداندن آنها را باستانه نمی‌یافتند و بدین‌طریق از راه خیرخواهی موجب از بین رفتن آنها می‌شدند. با اینحال هنوز تعداد بالنسبه قابل توجهی از مصحفها و کتابها و مرقعات بقعه باقیمانده بود و کتابخانه اردیبل باز از این جهت امتیازی داشت لیکن در سال ۱۳۱۴ خورشیدی بدستور وزارت معارف آنها را بتهران بردند و این بقعه باستانی را از این حیث بکلی خالی ساختند.

این کار بسرپرستی مرحوم سید عبد الرحیم خلخالی صورت گرفت و در ۸۰ صندوق بزرگ، که محتویات آنها را اشیاء نفیس و گرانبهای بقعه تشکیل میداد، بسته‌بندی گردید. در بین آنها چندین مجلد قرآن نفیس و بی‌نظیر، که برخی با خط کوفی بر پوست آهو نوشته شده بود، و بعضی با خط بهترین خطاطان قدیم و بسبک کوفی، ریحانی، رقاع، ثلث، نسخ و نستعلیق تحریر یافته بود قرار داشت و کتب خطی مهمی مثل نسخه‌های متعدد و قدیمی شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی، شاهنامه هاتفی، خسرو و شیرین نظامی، فرهاد و شیرین وحشی و غیره همراه آنها بود.

در کتابخانه اردیبل، بطوریکه دائره المعارف اسلامی هم اشاره کرده، شش مجلد از هفت مجلد دوره کامل ترجمه تفسیر طبری مربوط بسال ۳۴۵ هجری قمری هم وجود داشت که در غارت روسها از نظر آنها مخفی و در گنج‌ای باقیمانده بود. در سال ۱۳۰۵ خورشیدی این مجلدات نیز بتهران حمل گردید و چون نسخه گرانبها و منحصر بفرد در ایران بود در کتابخانه سلطنتی نگهداری شد.

در این تاریخ که ما این نوشته‌ها را فراهم می‌آوریم در بقعه شیخ صفی الدین فقط تعدادی از جزوات و مجلدات قرآن مجید، که نسخه‌های خطی زیبای قرنهای چهارم و هفتم و نهم هجری است، با مقدار زیادی اوراق و اسناد موجود است. اوراق مذکور غالباً صورتحساب احسانها و اطعامهایی است که در عهد سلاطین صفوی در بقعه داده میشد و قسمتی از آنها هم قباله‌های خرید خانه‌هایی است که برای توسعه حریم بقعه از قرن هشتم باینطرف خریداری شده است. اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۶۵

گنجینه بقعه شیخ صفی الدین:

بقعه شیخ صفی الدین، علاوه بر کتابخانه، از حیث ظروف و اشیاء بی‌نظیر دیگر نیز شهرت و عظمت خاصی داشت و بر آن گنجینه اشیاء از جهت نفاست، ظرافت، تعداد و نوع آنها حتی در پایتخت کشور و دربار سلطنت هم مثل و مانندی نبود و در واقع موزه بسیار با ارزش و گرانبهائی بشمار می‌آمد که نمایشگر هنر و ذوق و قابلیت نسلهای گذشته این مرز و بوم بود. ما متأسفیم که مانند کتابها از این اشیاء گرانبها و بی‌بدیل نیز سیاهه کافی برجای نمانده و یا برای نگارنده دسترسی بدانها میسر نگشته است تا بتواند خوانندگان این کتاب را از این حیث باطلاعات کافی راهنمایی کند. تنها سندی که از این لحاظ میتوان از آن یاد کرد همان کتابچه «گنجینه شیخ صفی» است که کتابخانه ملی تبریز از روی یک سند ۲۱۶ ساله، در سال ۱۳۴۸ خورشیدی، چاپ و منتشر کرده است و ما قبلاً بدان اشاره نموده‌ایم.

در بعضی از قسمتهای آن از سیاهه‌ای که میرزا عبد الله نامی در ۹۱۱ هجری ممیزی کرده بوده است اشارتی رفته و از اختلافاتی نیز عنوان شده است. مهمترین اختلاف این دو سند از حیث ظروف چینی و عقیق و یشم و پارچه‌ها و فرشهایی است که بعد از آن تاریخ، بویژه در عهد شاه طهماسب اول و شاه عباس بزرگ، بر این آستانه اهدا گردیده است. ما در جای دیگر گفته‌ایم که سند مربوط بسال ۱۱۷۲ نیز کامل نیست زیرا حکایت از بیغما رفتن تعدادی از اشیاء بقعه مینماید و گرچه در بعضی موارد نام آنها را نیز مینویسد ولی گاهی هم بذکر کلی آنها اکتفا میکند.

طبق مدلول آن سند بقعه شیخ صفی الدین در آن تاریخ دارای صد فقره وسایل و اشیاء طلا بوده که از جمله آنها پنجره اصلی گنبد

و چهارچوبه در بقعه و آستانه آن ذکر شده است در حالیکه مقداری از سکه‌ها و پولکهای طلا نیز، طبق نوشته آن سند، در تاخت و تاز ترکها، که نویسنده بنام رومیه شوم و لرگی‌ها از آن یاد میکند،

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۶۶

از بین رفته است. همچنین قبه‌هائی که در بالای چهار گوشه و نیز در وسط دو ضلع بزرگ صندوق مقبره شیخ صفی الدین قرار داشت جزو این طلا-آلات منظور گردیده و اضافه شده است که متولی در موقع حمله ترکها آنها را با خود بگیلان برده بود و پس از رفع خطر باستانه برگشت داده شده است.

علاوه بر طلا و نقره آلات، مقدار زیادی سنگهای قیمتی هم، مثل یاقوت و لعل و فیروزه، باندازه‌های مختلف در آن سیاهه یاد شده است و در ضمن اشیاء-دیگر هشت عدد پیاله عقیق و یشم و فادزهر، ۹۵۷ عدد ظروف چینی قابل استفاده، دو عدد قلیان بشکل فیل، یکعدد بشکل جغد، یکعدد بشکل گربه و پنج عدد باشکال دیگر ثبت گردیده است.

تنگهای متعدد لب طلا و فیروزه نشان یا سر نقره مطای دو دوسته‌دار یا لاجوردی، سرپوشدار یا بی‌سرپوش، پیاله‌ها، نمکدانها و تعداد زیادی قازقان بزرگ و کوچک لگن، مسینه آلات، آفتابه لگن‌های هندی، شمعدانها، مقراضها سر علم آهنی حاوی کتیبه و مقدار کثیری فرش، سجاده، پرده، صندوق‌پوش و غیره نیز در آن گنجینه وجود داشته است.

ما از باب رعایت اختصار از ذکر این سیاهه پوزش می‌خواهیم زیرا اگر تعداد آن اشیاء و توضیحاتی را که درباره ساخت و نوع آنها، و هنر و صنعتی را که در اغلب

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۶۷

این اشیاء بکار رفته و در آن سند بطور اجمال ذکر شده است در اینجا می‌آوریم میبایست تمام هشتاد صفحه کتابچه یاد شده را عینا نقل کنیم و اگر بنحو ساده بذکر نام یک‌یک آنها اکتفا مینمودیم هرآینه ممکن بود خواننده را در مسیر واقعی مطالب قرار ندهیم و این هردو در حد خود مطلوب نمی‌بود. از اینروست که با اشاره اجمالی بنوع آنها راه وسط را برگزیدیم و خوانندگان دانشمند را در صورت علاقه بملاحظه آن کتابچه راهنمایی کردیم.

حق هم همین است زیرا اگر ما مینوشتیم که هشت عدد پیاله از عقیق و یشم و فادزهر در آن گنجینه بوده است بلا-درنگ توجه خواننده بدان معطوف میشد که پیاله‌ایکه از عقیق ساخته شود چقدر گرانبها میباشد. ولی وقتی خود در شرح آنها بخواند که این پیاله‌ها باشکال بی‌نظیری بوده و دسته و پایه‌هائی داشته است که بشکل میمون و حیوانات دیگر ساخته شده و بنقشهای بدیعی منقوش بوده است در آنصورت قیمت واقعی اشیاء مذکور از حیث جنس عقیق و فادزهر، توأم با ارزش هنری آنها، که نزد اهل هنر بسیار گرانبها تر از هر ماده قیمتی است، در ذهن او، در سطح قابل ملاحظه‌ای خودنمایی میکند.

ما وقتی ملاحظه میکنیم که مثلاً صندوق مزار شیخ صفی روپوش زربفت بوم طلائی کم‌نظیری داشته و سوره مبارکه «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» با عالترین شکل در آن نوشته شده و آستر و دامن و سجاف آن از دارائی و حریر و زربفت بوده است از تصور عظمت آرامگاه عارفی، که امروز نیز معنویت مزارش زائران و بازدیدکنندگان را تحت تأثیر قرار میدهد، ناخودآگاه حیرتی در خود احساس میکنیم و این تأثر وقتی بیشتر میگردد که میخوانیم سی و دو عدد از این صندوق‌پوشها بانواع و الوان و اشکال مختلف در آن بقعه بوده است. وجود تعداد زیادی ابره‌ها، شالها، چکینی‌ها،

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۶۸

مخملها، اطلسها و علم‌ها، زربفت و کتیبه‌دار و گلدوزی و گلابتون شده، با چند طاقه جامه کعبه مقدس، عصاهای آبنوس و صدف‌نشان، تسبیحها، پیراهنهای تاریخی از خواجه علی سیاهپوش، قندیلهای بی‌بدیل، سینی‌های گوناگون، مهر شیخ صفی الدین و اشیاء ارزنده بسیار دیگری، که قسمتی از اموال بقعه را تشکیل میداده است، انسانرا خواه و ناخواه باهمیت گنجینه بقعه اردبیل متوجه

میسازد.

چینی‌های بقعه عبارت از قدحها، دوریهای بزرگ، مرتبان (تنگ) های زیبا، پیاله‌ها، آفتابه‌ها و سایر ظروف نفیس بوده است که گلها و تصاویر و نقشهای آبی‌رنگ جالبی بر زمینه سفید آنها نقاشی شده و تصویرهایی که از انسان بر آنها نقش گشته بصورت مردان چینی بوده است و این نقشها امروزه نشان دهنده طرز لباس و هیکل و خصوصیات ظاهری مردان چند قرن پیش کشور چین، بر تماشاگران آنها میبایشد.

تعداد ۸۳۵ عدد از آنها مهور بوده است و مهری که بر پشت آنها زده شده یکی بخط چینی و هرآینه متعلق بسازنده آنها و دیگری بشکل چهارگوشی است که سجع آن «بنده شاه ولایت عباس» میبایشد. در زمان ما ظروفی را که با زمینه سفید و نقشهای آبی ساخته شود باعتبار ظروف بقعه شیخ صفی الدین «طرح شیخ صفی» مینامند.

در اردیبل از قول گذشتگان چنین نقل میشود که برای ساختن این ظروف بامر شاه عباس استادکاران چینی بایران دعوت شده و با آوردن لوازم و مواد اولیه آنها را در محل ساخته‌اند زیرا آوردن ظروف از چین بایران، با آنهمه ظرافت و نفاست اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۶۹

نمونه سه عدد از ظروف بقعه شیخ صفی الدین

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۷۰

و بزرگی که دارند، با وسایل چهار قرن پیش کار سختی بوده است ولی نظر مورخان برآنست که آنها را از چین باصفهان آورده سپس بدین شهر انتقال داده‌اند.

مورخان قدیم نوشته‌اند که یکی از نعلین‌های حضرت رسول اکرم (ص) نیز جزو اموال بقعه شیخ صفی الدین بوده است. آنچه قابل ذکر است آنست که از آن گنجینه با عظمت امروز جز چند بشقاب و کاسه شکسته بند شده و تعدادی اوراق و شمعدانهای شکسته چیزی باقی نمانده و همه آنها بیغما رفته است.

عجب آنکه غارت آن نیز، چنانکه در مورد کتابها گفتیم، در عهد نادر شاه افشار بیشتر بوده و بموجب نوشته گنجینه شیخ صفی «ثانیا که نادر شاه استعداد بهمرسانیده در تسخیر بغداد بوده میرزا عبد الرزاق جهانشاهی ضابط اردیبل و ممیز امور آستانه مقدار ۵۲۳۴ مثقال نقره که در سر کار مضبوط بوده (اظهار) نموده که اینجا بی‌مصرف است از متولی مرحوم گرفته به حاجی اعوذ خان داده به رشت فرستاده مسکوک ساخته انفاذ نمود و در بازدید عرض اسباب سرکار پنج ورق مرقع مذهب نیز بخط میرعمادی برداشت ... نادر شاه دفعه اول که بتسخیر شیروان میرفت بعد از زیارت بسیر چینی‌خانه و کتابخانه آمده یکعدد پیاله فادزهر مرصع را برداشته بمتولی و خوانین خطاب کردند این پیاله ... که تیمنا از این سرکار برداشتیم به رکابدار خود سپرد به آن تقریب دو عدد تنگ دهن و گردن طلا گرفته ته نشان به یاقوت ریزه را برکابدار مذکور داده ... نصر الله میرزا که در آنوقت طفل و همراه نادر شاه بود

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۷۱

یکعدد قلیان بشکل فیل برداشته دفعه ثانی نیز بعد از قتل و تنبیه اهل شیروان باینجا آمده یکعدد کاسه فیروزه چینی بسیار نفیس را نیز از متولی گرفت ... ابراهیمخان برادر نادر شاه که بداغستان میرفت چند گاهی در خانه متولی مرحوم مانده چند پارچه چینی که جهه ما حضری و طعام و آبخوری او برده بودند بعضی در دست عمله او شکست یافته و رحال فادزهر را بجهه ساختن معجون بکار بردند».

غیر از نادر کسانی از عثمانیان، که بعد از شاه سلطانه حسین باردیبل آمدند، جزئی از اثاثیه کشیکخانه را بیغما بردند. این اشیاء شامل «یکعدد قبه کوچک نقره از معبر مدرس شیخ صدر الدین علیه الرحمه، یکعدد قالیچه کوچک ریشه ابریشمی مستعمل و دالبر کهنه

با دو سه عدد مس ... پهنورو لنگری» بود. این عده در «گریوه بیشه کنار، موسی بیگ پیرزاده را، که سابقا متولی بود و یکعدد قالی و یازده عدد بشقاب مس سرکار نیز نزد او بود»، گرفته و برده‌اند.

سام شاه گیلانی هم، در زمانی که حیات و ممات نادر شاه معلوم نبود، قصد اردیبل نمود و مقداری از اشیاء آستانه را با خود برد. در عهد سلسله قاجار، مخصوصا در زمان جنگ ایران و روس، نیز مقداری از اشیاء بقعه تلف گشت.

ابراهیم بیگ که بعد از این واقعه از بقعه دیدن کرده در سفرنامه خود، در آنجا که از چینی‌خانه سخن میگوید، چنین می‌آورد «در آن دایره از بس ظروف گرانبهای چینی از هرسوی چیده بودند که دیده از تماشای آنها سیر نمیشد. اما جای بسیاری از ظروف خالی بود گفتند اینها در استیلای روس بیغما رفته» است.

باقیمانده اشیاء بقعه که شامل ۸۰۶ پارچه ظروف چینی و مقدار زیادی مسنیه آلات و پرده‌ها و پارچه‌ها و سر علم و صندوق‌پوش و سنگهای قیمتی بقعه بود، چنانکه گفتیم، در ۸۰ صندوق بزرگ بسته‌بندی گردیده بدستور وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه در ۱۸ رجب المرجب ۱۳۴۵ قمری بتهران حمل شد و بدینطریق گنجینه اردیبل، که قرنهای ممتدی از گزند حوادث مصون و در آن نقطه از ایران عزیز گویای مجد و عظمت این زاد و بوم و مظهر فرهنگ و هنر و تمدن گذشتگان بود با جاروی مذلت بکلی رفته شد و آرامگاه کسانی مثل شاه اسماعیل صفوی، که بقول مورخان بزرگی نظیر ادوارد براون انگلیسی،

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۷۲

وحدت جغرافیائی ایران امروز مرهون فداکاریهای آنهاست، آخرین قسمت تمکن مالی خود را نیز از دست داد.

فرشهای بقعه شیخ صفی الدین:

از جمله اشیاء گرانبهای بقعه شیخ صفی الدین فرشهای کم‌نظیری بوده است که غالبا در قرن دهم هجری بافته شده و سالیان دراز رواق، شاه‌نشین و بیوتات آنرا مفروش میساخته است و برخی از آنها امروز معروفترین و ممتازترین فرشهای جهان را تشکیل میدهد. مشهورترین آنها قالی بزرگی است که در زمان سلطنت شاه طهماسب اول، یعنی بسال ۹۴۶ هجری قمری، باندازه رواق بقعه، که آنروز تازه ساخته شده بود، بافته شده و تا زمان سلطنت ناصر الدینشاه قاجار یعنی سال ۱۳۰۷ قمری (۱۲۷۰ خورشیدی و ۱۸۹۰ میلادی) کف رواق بقعه را میپوشانید.

در آن تاریخ انجام یکسلسله تعمیراتی در بقعه ضرورت یافت و برای تأمین مخارج آن لازم دیده شد که این فرش فروخته شود. فروش فرش با اطلاع دستگاه حاکمه وقت و از طریق حراج صورت گرفت و در آن صرافان و پولداران اردیبل نیز شرکت داشتند. وقتی قیمت پیشنهادی مشتریان به دو هزار تومان رسید صرافان و فرش فروشان اردیبل کنار کشیدند و یکنفر یهودی خریدار آن گردید.

چندی بعد آن فرش بدست نماینده تجارتخانه «زیگلر و شرکاء» در تبریز افتاد آنگاه تجارتخانه دیگری بنام W.S.Rabinson co. «صاحب آن شد و پس از آنکه چندین دست گشت سرانجام بوسیله موزه «Sooth Kensington» «بچندین هزار لیره ابتیاع گردید و امروزه متعلق به موزه «Wictoria and Albert» «انگلستان است و در آن موزه بصورت یک اثر نفیس بی‌نظیر بر دیواری نصب گردیده است و سرآمد اشیاء ممتاز شرقی و اسلامی موزه نامبرده بشمار می‌آید.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۷۳

تار و پود این فرش از ابریشم است. طولش تقریبا ۳۸ ر ۱۱ متر و عرضش ۳۵ ر ۵ متر میباشد. در هر اینچ مربع آن ۳۲۵ گره خورده و مجموع گرههای آن به ۳۲ میلیون عدد تخمین زده شده است. محل بافت آن بدرستی روشن نیست و چون در خود قالی نام «مقصود کاشانی» نوشته شده است برخی چنین می‌پندارند که این قالی در کاشان بافته شده است. ولی قالی‌شناسان معتقدند که نوع

پشم آن از پشمهای آذربایجان است و لذا با احتمال زیاد آنرا در آذربایجان و خود اردبیل بافته‌اند. کسانی نیز محل بافت آنرا تبریز میدانند. در متن قالی این بیت از حافظ بخط زیبایی بافته شده است:

جز آستان توأم در جهان پناهی نیست سر مرا بجز این در پناهگاهی نیست

قالی معروف اردبیل:

در کتابهای مهمی که در سه ربع قرن اخیر درباره فرش و قالی در دنیا نوشته شده بیش از همه از قالی مسجد اردبیل و ارزش هنری و امتیازات آن ذکر گردیده است و اینک ما دو نمونه از آنها را از دو کتاب در این مجموعه می‌آوریم:

کتاب «قالی ایران»، که بقول مؤلفش برای نمایاندن هنر ارزنده قالیبافی ایران بطبقه جوان گردآوری شده، درباره قالی مزبور تحت عنوان «قالی مقبره شیخ صفی - الدین اردبیلی» چنین نوشته است: «در واقع این قالی جفت است و در ربع چهارم قرن نوزدهم بوسیله کمپانی زیگلر، که در تبریز نمایندگی داشت، از ایران خارج گردیده است. یکی از آن دو در سال ۱۸۹۳ بملکیت موزه ویکتوریا اند آلبرت لندن درآمده و دیگری که بیشتر فرسوده بود و حاشیه آن برای تعمیر قالی لندن برداشته شده از آن برادران» Duveen Broth. «میباشد».

قالی اردبیل ۳۸ ر ۱۱ متر درازا و ۳۴ ر ۵ متر پهنا دارد. ریز بافتست و تار و پود آن ابریشمین است. نقش ترنجی شانزده پر در وسط دارد با شانزده کلالة بیضی شکل و دو قندیل آویخته از دو طرف. با احتمال بسیار این قالیها بدستور شاه طهماسب برای اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۷۴

گسترده شدن در مقبره نیای بزرگ خاندان صفوی، که شاه اسماعیل نیز در آن بخاک رفته، بافته شده است. در بالای متن قالی، چسبیده بحاشیه، مستطیلی است که در آن بیتی از حافظ آمده است و تاریخ ۹۴۶ دارد که مقارن سیزدهمین سال سلطنت شاه طهماسب میباشد.

زمینه ترنج زرد طلائی است با شاخ و برگ اسلیمی و گلهای ریز نقش آمیخته با اسلیمی‌های ماری و دهن اژدری بر گلهای سرخ و آبی. و اما رنگ خود متن لاجوردی است با شاخ و برگ درهم پیچیده زرد و سرخ و گلهای ریز بهمین دو رنگ. نقش گل و شاخ و برگ در نهایت ظرافت است. حاشیه بزرگ عبارت است از یک رشته قابهای کشیده با نقش اسلیمی ماری و گل و برگ ریز، که یک در میان در فاصله دو قاب کوچکتر تقریباً گرد، که گلی چهار برگ در وسط دارد، قرار گرفته است. حاشیه باریک داخلی نیز از اسلیمی‌های کوچک، که یک در میان رو بدرون و بیرون دارند، تشکیل شده است. هیچگونه نقش جاندار در این قالی نیست و زیبایی آرامش بخشی دارد که سرشار از شکوه و عظمت است».

مؤلف این کتاب در جای دیگری مینویسد: «در برخی از قالیها نام استادکاری که قالی زیر نظر وی بافته شده و نام شهری که بدان منسوب است آمده است از جمله در قالی مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی گذشته از تاریخ ۹۴۶، نام بافنده آن مقصود کاشانی ذکر شده است. اما پشم این قالی که برای گسترده شدن در اردبیل بافته شده از جنس پشم گوسفندان آذربایجان است و با احتمال بسیار این قالی کار شمال باختری ایران است نه کاشان».

کتاب دیگری بنام «تاریخ صنایع ایران» درباره نقشه‌های مختلف قالی نوشته است «مهمتر از همه طرحی است که در وسط ترنجی دارد. نمونه خیلی مشهور این قسم نقشه، قالی مسجد اردبیل است که فعلاً در موزه ویکتوریا و آلبرت در لندن میباشد.

آن فرش قالی بزرگی است که طول آن یازده متر و نیم و عرض آن قدری کمتر از پنج متر و نیم است (۵ ر ۳۴ در ۵ ر ۱۷ فیت). از روی تخمین معین کرده‌اند که این قالی

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۷۵

تقریباً ۳۲ میلیون گره دارد. دور ترنج مرکزی را نقشهای کوچکی که به گل شاه عباسی موسوم است احاطه نموده و آن عبارت از نقش مدور یا بیضی شکلی است که در وسط آن گل و دور آنرا حلقه‌ای از گل یا برگ گرفته. در هر گوشه متن قالی یکچهارم ترنج کشیده شده. یکی از خصایص این قالی بزرگ نمایش قندیل مسجد می باشد که در دو سر ترنج کشیده مثل اینکه از آن آویزان است.

متن قالی از نقش و گل و برگ پوشیده شده و آنها نقش تاک مشبک و پرکاری را با نظم کامل تشکیل میدهند. گلها با رنگهای گوناگون خود روی زمینه سورمه‌ای رنگ برجسته بنظر می‌آید. رنگ قرمز که با زمینه سورمه‌ای تباین دارد زیاد شفاف نیست و مایل برنگ قندیل است. رنگ سبز نیز در این نقشه از رنگهای برجسته است. اردبیل در گذرگاه تاریخ؛ ج ۲؛ ص ۲۷۵

حاشیه قالی نقشهائی تعبیه شده است که بین آنها گل شاه عباسی میباشد.

مسئله قابل توجه آنکه نقش حاشیه این قالی روی کاشی‌های دیوار صحن مسجد اردبیل دیده میشود. در حاشیه این قالی اسم مقصود کاشانی برده شده است ولی معلوم نیست که این شخص سازنده و بافنده قالی بوده یا تقدیم کننده آن. تاریخ این قالی برطبق این نوشته ۹۴۶ هجری (۱۵۳۶ میلادی) است. این قالی از شاهکارهای صنعت زمان شاه طهماسب میباشد و تصور میشود که در تبریز بافته شده باشد زیرا جنس پشم آن این مطلب را تأیید مینماید.

مؤلف این کتاب در جای دیگر مینویسد «در قسمت داخلی گنبد مسجد شیخ لطف الله (اصفهان) در وسط ستاره بزرگ چند پره‌ای برنگ طلا است که با نقش تا مانند ترنجهای قالی مسجد اردبیل پوشیده شده».

سالخوردگان اردبیل بنقل از گذشتگان خود میگویند که نقش زیبا و در عین حال بسیار موقر آن قالی، با رنگ و روغن طوری با مهارت و دقت بر سقف اولیه رواق نقاشی شده بود که آدمی تصور میکرد هریک از اصل و تصویر عکسی است از دیگری که بر صفحه آینه‌ای ظاهر شده است. افسوس که آن سقف نیز در همان

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۷۶

ایام خروج قالی از ایران فرو ریخته و آن نقش و نگار مقارن با خود قالی از بین رفته است تا خاطره آن فرش گرانها، که مقدر بوده است از این آستانه بدررود، از یادها برود و یاد قالی و تصویر آن نیز در صفحه ذهن آیندگان این شهر فراموش گردد. عکس این قالی و سرگذشت آن در مجموعه‌ای بنام «W. Griggs Asian Carpet Desings» چاپ شده است.

فرشهای معروف دیگر بقعه:

بقعه شیخ صفی الدین تنها این قالی گرانها را نداشته است بلکه تعداد زیادی قالی و قالیچه‌های ممتاز دیگر نیز در آستانه بوده است و بعضی از آنها بنظر فرش‌شناسان جهان از بهترین نوع آن بشمار می‌آید. مثلاً قالی نقش حیوان، که از بهترین قالیهای قدیمی جهان و متعلق ببقعه شیخ صفی الدین بوده است، اکنون در موزه «متروپولیتان نیویورک» میباشد و مؤلف کتاب تاریخ صنایع ایران آنرا از قالیهای مشهور نقش حیوان قلمداد مینماید. کتاب قالی ایران در مورد یکی دیگر از فرشهای بی نظیر بقعه اردبیل چنین مینویسد:

«قالی موزه ایران باستان- تهران: قالی نسبتاً کوچکی است بابعاد ۶۲ ر ۱* ۲۷ ر ۲ متر و رویهم فرسوده است. اما نقشی بسیار زیبا و رنگ آمیزی بس شادابی دارد. در متنی سفید یا نخودی بسیار روشن، ترنجی هشت گوش و کنگره‌دار برنگ سیاه نهاده است که گوئی برکه‌ای است و مرغابیان کوچک و بزرگ در میان شاخ و برگ نازک و گلهای ریز زرد و قهوه‌ای و آجری و لاجوردی در آن شناورند.

چهار درخت با ساقه‌های سیاه باریک و موج از دو کناره عرضی برکه، در دو جهت بالا و پائین سر بر آورده چهار درخت دیگر نیز با ساقه سفید بفاصله کمی از آنها شاخ و برگ گسترده و درهم فرو رفته‌اند و از تضاد رنگی این درختان، که میوه‌های انار گونه و

فراوانی بر آنها دیده می‌شود، چشم‌انداز عمیقتری بدست می‌آید و تذروها و طوطی‌های رنگهای دل‌انگیز بر شاخه‌ها نشسته یا پرواز درآمده‌اند. در پای درختان آهوان سرگرم چریدن و دویدن‌اند.

حاشیه از قابهائی با متن سرخ و شعری نوشته برنگ زرد تشکیل شده است.

در فاصله آنها قابهای کوچکتری گرد کنگره دار نهاده است که چهار گل ختائی درون

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۷۷

هریک از آنها دیده می‌شود. حاشیه باریک داخلی سیاه است و شاخه‌های ماریچ با گل‌های ریز زرد و سرخ در آن میدود. قالی ابریشمین است و در حدود چهل سال پیش از مقبره شیخ صفی الدین بتهران آورده شده است.»

شرح این قالی در تاریخ صنایع ایران چنین آمده است: «در موزه ملی تهران قالی ابریشمی سفید بسیار عالی است که ترنج آن سیاه‌رنگ می‌باشد. روی این زمینه روشن درختان انار برنگ سیاه و سفید است. آهویی برنگ قهوه‌ای روشن که بسیار دقیق کشیده شده مختصر تبانی با زمینه کرم‌رنگ یا برنگ عاج دارد. پرندگان مختلف قشنگی در میان شاخه‌های درختان نقش شده است.

این قالی قشنگ بعقیده پروفور پوپ در ربع سوم قرن دهم هجری (ربع آخر قرن ۱۶ میلادی) بافته شده و سابقا در مقبره اردبیل بوده است. قالی نامبرده بزرگی قالیهائیکه شرح دادیم نیست و قالیهای این دوره را بقالیچه‌های عصر بعد مربوط می‌سازد».

همین کتاب در صفحه ۱۸۹ مینویسد که «یکی از قالیهای مشهور نقش حیوان که اکنون در موزه متروپلیتان نیویورک است در مقبره شیخ صفی الدین بوده است».

در سال ۱۳۱۴ خورشیدی هنگام نقل اشیاء بقعه شیخ صفی بتهران دوازده قالیچه گرانبها نیز جزو آنها بتهران حمل گردید. کسانی که در اردبیل آنها را دیده‌اند از نفاست و زیبایی آنها بسیار تعریف میکنند و دو قطعه از آنها را که دو رویه بافته شده بوده است، سرآمد قالیهای بقعه میدانند.

برخی از قالیچه‌ها و فرشهای بقعه مثل اشیاء دیگر آن در طول تاریخ بوسیله اشخاص برده شده و دیگر باستانه‌ها برگشته است. این اشخاص، چنانکه در جای دیگر نیز گفته‌ایم، بعضی حکام و امرائی بوده‌اند که بزور در آنها تصرفاتی کرده‌اند و بعضی دیگر از روی خیرخواهی در صدد محافظت از آنها برآمده فرش و اشیاء دیگری را بخانه خود یا جاهای دیگر برده‌اند تا از دسترس کسانی از دسته اول خارج سازند ولی بعدها خود یا کسان آنها طمع در آن اشیاء بسته و دیگر باستانه عودت نداده‌اند بدون آنکه خیری از آنها ببرند.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۷۸

تغییرات در اموال و اشیاء بقعه گاهی نیز بمنظور تأمین امکانات بهتر مثل تعمیر یا تبدیل با حسن صورت گرفته و مثلاً برای آنکه مرمتی در خود بقعه بعمل آمد یا فرش کهنه‌ای بکلی از حیز انتفاع نیفتد آنرا فروخته فرش تازه‌ای خریداری کرده‌اند.

تصرف در این قبیل اموال عمومی اختصاص باین بقعه و انحصار بدین شهر ندارد بلکه در اماکن متبرکه و شهرهای دیگر نیز با شدت و ضعف و کیفیتهای متفاوتی بنظر میرسد و نمونه‌های قابل ملاحظه آنها اموال منقول وقف بر بقاع متبرکه و مساجد می‌باشد.

خوانندگان مطلع میدانند که شیعیان ایران با بذل مال و اهدای اشیاء، بقصد تقرب بخدا، پیوسته مساجد و معابد و مزارات متبرکه را بصورت زیبایی آباد کرده نگهداری مینمایند و از طریق وقف و نذر و نظایر آنها اموال منقولی مثل فرش، چلچراغ، سماور، طشت، علم و قندیل و غیره برای آنها فراهم می‌سازند. این اموال معمولاً صورت و سیاهه‌ای ندارد و در تحویل خدام مساجد و متصدیان بقاع و مزارات می‌باشد و از اینرو همواره در مظان حیف و میل و کسر و اتلاف قرار می‌گیرد. در حالیکه گاهی بعضی اشیاء گرانبهائی نیز ممکن است در بین آنها باشد.

در دوران خدمت نگارنده در معاونت اوقاف کشور، ادارات اوقاف ولایات دستور یافتند که دفاتری برای این اموال در مساجد و

اماکن متبرکه فراهم آورند و صورت مشخصات آنها را در آن دفاتر ثبت کنند و بهیئت امنائی، که با انتخاب اهل محل و احکام رسمی اوقاف، برای هریک از آنها تعیین میشوند، بسپارند و نسخه‌ای نیز در ادارات اوقاف نگهدارند و هرگونه نقل و انتقالات و تعویض و تغییر اموال را در آنها منعکس سازند.

این کار در مورد مزارات متبرکه با وضع مناسبی اجرا شد اما درباره مساجد، مؤمنین عکس العمل نامساعدی نشان دادند و از آنجا که هرآینه نسبت بعمال دولت اعتماد کافی نداشته‌اند صورت‌برداری اموال را مقدمه‌ای برای تصرف دولت در آنها پنداشتند. در نتیجه با تبانی همدیگر هرکسی فرشی، سماوری، چراغی و ... را از آن اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۷۹

خود معرفی نموده چنین گفتند که آنها مال شخص آنان است و برای رفع نیاز مردم تبرعا آنها را بمسجد آورده‌اند و برای آنکه صورت‌برداری نشود اموال مذکور را بخانه-های خود بردند و بدینطریق، لاعن شعور، آنها را در معرض حیف و میل قرار دادند و از این رهگذر امکان اتلاف اشیائی مثل فرشهای کهنه، قندیل، شمعدان، شمایل‌های نقاشی شده قدیمی، چراغها، بیرقها، پارچه‌ها و ظروف را، که ظاهرا رنگ و رو رفته و کم‌بها میباشند، ولی بر اثر ارزش و قیمت زیادی مشتریان بیشتری از غیر مسلمانان پیدا کرده‌اند، از راه سرقت یا کلاهبرداری بعنوان تبدیل با حسن و غیره فراهم ساختند.

باری بقعه شیخ صفی الدین، که روزگاری صاحب غنی‌ترین گنجینه هنری ایران، بویژه از حیث اشیاء کمیاب و منحصر بفرد بود، بمرور ایام همه را از دست داد و اکنون جز چند ظرف شکسته، تعدادی رحل، جلد‌های سوخته ولی گران‌بهای قرآن، مجلداتی از قرآنهای خطی قابل توجه که در قروق سوم و چهارم تا هفتم و دهم هجری نوشته شده است و برخی مسینه آلات چیز قابل ملاحظه‌ای ندارد.

با اینحال میتوان با آن اشیاء و مقداری صورتحساب مربوط با طعامهای سالهای ۱۰۲۰ قمری و بعد از آن، و قبالجاتی که در موقع خرید املاک مربوط ببقعه و در قرون هشتم و نهم و دهم تحریر یافته است، موزه کوچکی ترتیب داد و در آن موزه چوب بیرق شاه اسماعیل را، که از نی است و زمانی پرچم پرافتخار ایران در بالای آن، بدست آن شاه جوان، در اهتزاز بود و در جنگها برای ایران عزیز عزت و افتخار میآفرید؛ همچنین سر آهنی و کتیبه‌دار آن علم، و سجاده نمدی منتسب بمشایخ صفوی با کتیبه آیت الکرسی، شمعدانها و اشیاء کهنه و از نظر افتاده دیگری را، که امروزه بوضع پراکنده و بی‌سامانی در چینی‌خانه و جاهای دیگر بقعه افتاده است، گرد آورده آنها را در معرض تماشای زائران ایرانی و جهانگردان خارجی قرار داد و مختصری از عظمت و افتخارات گذشته را در ذهن آنها متداعی ساخت.

کاش موجباتی فراهم میشد و اینبار از قول شاه عباس بزرگ، مؤسس موزه

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۸۰

ارزنده و کم‌نظیر بقعه شیخ صفی الدین، از شاهنشاه ایران تمنی میگشت که اشیاء برده شده از این بقعه را باردبیل بازگردانند و موزه زیبای این بنای تاریخی را از نو احیا فرمایند.

شهیدگاه:

تالار چینی‌خانه از سمت شمال و شرق و جنوب بمحوطه‌ای محدود است که آنرا شهیدگاه میخوانند. این محوطه قبرستان وسیعی است که از قدیم الایام باقی مانده است. گرچه تاریخ ایجاد آن بدرستی روشن نیست ولی با بررسی در گذشته اردبیل چنین پیداست که هنگام درگذشت شیخ صفی الدین این قسمت در کنار دروازه شهر، بنام دروازه اسفریس، قرار داشته و اول بار کسانی از مریدان او در این نقطه، که در جوار قبر شیخ بود، بخاک سپرده شده‌اند.

قرائن نشان می‌دهد که شهید گاه از زمان شاه اسماعیل اول بدین نام نامیده شده است زیرا در سال ۹۱۵ هجری که او از جنگ شیروان بر میگشت جنازه پدرش را با جسد کسانی از بزرگان، که در رکاب پدرش سلطان حیدر، و نیز در خدمت خود وی در آن جنگها شربت شهادت نوشیده بودند، باردیبل انتقال داد. پدرش، چنانکه گفته شد، در کنار قبر شیخ صفی الدین و شهدای دیگر در آن قبرستان دفن گردیدند و از آنزمان قبرستان مذکور شهید گاه خوانده شد.

در عهد سلاطین صفوی شهید گاه اهمیت زیادی یافت و محل دفن سرداران و شخصیت‌های بزرگ سپاهی گردید. امروز نمیتوان بدرستی هویت آنها را معرفی نمود زیرا سنگهایی که از مرمر و یا خارای سیاه بر روی قبرها گذاشته شده و تا چهل سال پیش باقی بود نام و عناوین صاحبان قبرها را در خود داشت و بهترین سند برای معرفی آنها بشمار می‌آمد.

لیکن هنگام ساختمان سربازخانه جدید اردیبل، که در کنار شهر و بر سر راه تبریز احداث گردید، این سنگها توأم با سنگهای قبرستانهای دیگر شکسته شده در پی‌های بنای آن بکار رفت. کسانی که بدین کار مأموریت داشتند، بدون در نظر گرفتن اهمیت تاریخی سنگهای شهید گاه، آنها را با پتک و دیلم نادانی خرد کردند و یاد آن سرداران دلاور را، که فداکاریهای هریک از آنها در راه استقلال و عظمت ایران، چه بسا که باندازه یک قلعه و سربازخانه ارزش داشت، برای همیشه از صفحه خاطرها، محو ساختند.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۸۱

این سنگها علی‌العموم بشکل مکعب مستطیل و غالباً نزدیک بدومتر طول داشتند و در پنج سطح مستطیل شکل آنها گل و بوته‌های بسیار زیبایی حجاری شده در دور تا دور سطح جانبی آنها سوره‌ها و آیاتی از قرآن مجید بخط برجسته کم‌نظیری نقر شده بود. نام صاحب قبر نیز در قسمت بالای گل و بوته‌های سطح فوقانی با رعایت اصول هنری قابل ملاحظه‌ای نوشته شده تاریخ درگذشت و عناوین او باختصار در آن متن بچشم می‌خورد. گاهی نیز در سنگ قبر بزرگان، در حاشیه هریک از سطوح، اشعاری بزبان فارسی درباره بیوفائی دنیا و تنه آیندگان حک یافته بود.

این سنگها، صرفنظر از اهمیت تاریخی، از حیث هنر خطاطی و سنگ تراشی و نقاشی نیز کم‌نظیر بودند و در صورت بقا گنجینه بزرگی را از این جهت تشکیل میدادند ولی چنانکه گفتیم کلاً با پتک و دیلم شکسته شدند و در پی‌های بناها بکار رفتند. شش قطعه از آنها که بمحل نارین قلعه حمل شده بود در آنجا باقی بود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ و پس از اشغال اردیبل بوسیله سپاه سرخ شوروی آنها نیز خرد شده از بین رفتند.

شهید گاه از زمان پیدایش خود دیوار و حصار زیبایی داشته است و بنا بنوشته سلسله‌النسب صفویه در اوایل سلطنت شاه عباس بزرگ قسمتی از آن ریخته ولی شیخ ابدال نامی که در آنعهد متولی بقعه بوده است، آنرا مرمت نموده است.

این حصار از آن تاریخ گاه‌وبیگاه خراب و باز تعمیر گشته است ولی در اواخر سلطنت قاجاریان شکست عظیمی در آن ایجاد شده و عرصه آن بمرور ایام مورد تجاوز بعضی از همسایه‌های مجاور قرار گرفته است. بعدها هم با احداث راهرو در سه طرف آن و نیز در سال ۱۳۲۷ خورشیدی با بنای دبستانی بنام صفویه در سمت شمال، محوطه آن کوچکتر گشته و باقیمانده آن امروزه با دیواری که برگرد آن کشیده شده است محیط بالنسبه کوچکتری را نشان می‌دهد.

با توجه با اهمیت تاریخی شهید گاه حق اینست که طرح آبرومندی برای این محوطه

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۸۲

تهیه گردد و با اجرای آن، خاطره کسانی که در راه کسب عظمت و تأمین وحدت سیاسی و جغرافیائی ایران عزیز جان فدا کرده‌اند، زنده نگه داشته شود و نیز این مکان مقدس تاریخی از وضع نامطلوب کنونی رهائی یابد. در سال ۱۳۲۸ هنگامیکه نگارنده در اداره فرهنگ اردیبل خدمت داشت طرحی بدینمنظور تهیه نمود تا بیاد بود همه آن سرداران و دلاوران مقبره زیبایی در وسط محوطه بوجود آورد و باقی قبرستان را که بصورت زمین مسطح و زباله‌دانی در آمده بود با سبزه‌کاری و گلکاری بیاغچه تمیزی مبدل

سازد.

حیف که امکانات مالی برای اجرای آن فراهم نگردید و از این کار نیک جز اشاره‌ای در نشریه فرهنگ اردبیل اثری بوجود نیامد.

مسجد جنت سرا:

در سمت شمال شرقی صحن اصلی بقعه مسجد بزرگی است که بنام جنت سرا معروف است. این مسجد بشکل هشت ضلعی منتظم، بقطر تقریبی ۲۱ متر است و امروزه شانزده ستون چوبی سقف پوشیده و درهم ریخته آنرا نگهداری میکنند.

جنت سرا یادگار دوران سلطنت شاه طهماسب اول است و همزمان با ساختمان رواق بقعه بنا گردیده است. در کتابهای تاریخ بزمیت میتوان تاریخ بنای آنرا بدست آورد ولی با مطالعه «صریح الملک» عبدی بیگ میتوان احداث آنرا بین سالهای ۹۴۳ تا ۹۴۷ هجری قمری دانست.

ما بکتاب صریح الملک قبلا اشاره کرده گفته‌ایم کتابی است که «زین العابدین ولد عبد المؤمن بن صدر الدین محمد بن ناصر الدین احمد القوامی الشیرازی» معروف

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۸۳

به «عبدی بیگ» درباره موقوفات بقعه شیخ صفی الدین نوشته است. در تاریخی که ما این کتاب را جمع آوری میکنیم یک نسخه خطی از آن در کتابخانه ملی تهران موجود میباشد. عبدی بیگ در جایی از آن کتاب مینویسد که خانه خواجه خان و غیره بموجب قبالة مورخ شهر جمادی الاول سنه ثلث و اربعین و تسعمائه (یعنی ۹۴۳) بمبلغ دوازده تومان جهه گنبد جنت سرا و توابع خریداری شده است و در جای دیگر نقل میکند که خانه سید قاسم بن سید محمود گرمودی در سال ۹۴۶ بمبلغ دوازده هزار دینار برای باغچه جنت سرا ابتیاع گردیده است. خانه ورثه شیخ طاهر سفره‌چی آستانه نیز در تاریخ جمادی الاول ۹۴۷ بمبلغ دو تومان و چهار هزار دینار برای توابع جنت سرا خریده شده است.

این مسجد از شاهکارهای معماری ایران در قرن دهم هجری بوده است زیرا سقف وسیع آنرا گنبدی تشکیل میداده که با مهارت و زیبایی کامل بر بالای آن ساخته بودند و از حیث تزیینات داخلی هم نمونه‌ای از هنر گچ‌بری و کاشی‌کاری بشمار می‌آمده است. جهانگردان خارجی که در زمان آبادی آنرا دیده‌اند از عظمت گنبد و زیباییهای آن در شگفت مانده تحسین زیادی کرده‌اند.

آدام اوله آریوس، که شرح مسافرت او را باردبیل در جلد اول این کتاب بتفصیل آورده‌ایم، در سفرنامه خود مینویسد:

«... از یک راهروی دست راستی بتالاری رسیدیم که شبیه بکلیسائی بود با نقش و نگارهای طلائی. نخستین اندیشه ما این بود که این طاقهای وسیع و بدون ستون را چه چیزی نگه داشته است؟! ... از طاقها تزیینات زیادی که پله مانند بود معلق بود. این تالار را جنت سرا میگفتند...».

این گنبد زیبا بعدها بر اثر زلزله منهدم گشته و سقف چوبی فعلی، که تأسفا آنها در حال انهدام است، بجای آن گنبد عالی احداث گردیده است. دیوارهای مسجد آجری است ولی از داخل آنرا با گچ سفید کرده‌اند. در ضلع شمال شرقی مسجد

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۸۴

ایوانی است که طاق ضربی دارد و با شاه‌نشینی که در ضلع جنوب غربی مسجد ساخته شده قرینه میباشد. با این تفاوت که ایوان شاه‌نشین با پنجره مشبک بزرگی، که قبلا از آن یاد کرده‌ایم، بصحن اصلی بقعه مربوط است در حالیکه ایوان مقابل با دیواری از شهید گاه جدا گشته است، بین ایوان و شبستان مسجد پنجره قدیمی زیبایی است که بعلت عدم مراقبت و گرد گرفتگی تهدید میشود.

علاوه بر این پنجره منبر بسیار قدیمی و با ارزشی نیز در آن مسجد است که بعلت ریزش سقف در معرض تلف میباشد. این منبر

گویا در داخل مسجد ساخته شده است زیرا بیرون بردن آن از در و پنجره، بعثت بزرگی این و عدم گنجایش آنها، میسر نیست. در حال حاضر چون اداره باستانشناسی با شکافتن موقتی دیوار کنار یکی از درها موافقت ندارد بیم آن می‌رود که با افتادن تیرهای پوسیده سقف بلند مسجد این منبر تاریخی نیز شکسته شده از بین برود.

قبل از آنکه چینی‌خانه بسال ۱۰۵۷ ساخته شود مسجد جنت‌سرا محل نگهداری کتابها و اشیاء دیگر بقعه بود ولی پس از احداث آن بنا اشیاء مذکور را بدانجا انتقال دادند و مسجد را برای استفاده در امور دینی آماده ساختند. این مسجد تا چندی پیش دایر بوده ولی کم‌کم بعثت پوسیدگی و ریزش بعضی از تیرهای سقف استفاده از آن منتفی شده و امروزه سقف آن بکلی از حیز انتفاع افتاده است.

چنانکه قبلاً هم اشاره کرده‌ایم در سمت شمالی ایوان جنوب غربی جنت‌سرا دری بدالان باریکی باز می‌شود و در ورودی مسجد در این دالان است.

در دیوارهای داخلی مسجد نیز چندین در است که بطور قرینه احداث گردیده بعضی بمحوطه پشت مسجد، یعنی شهیدگاه، و برخی براهروها باز می‌شود.

طاقهای بالای این درها در قدیم با کاشی معرق مزین بوده ولی بمرور ایام از بین رفته است و باقیمانده مختصر آن نمونه‌ای از ظرافت و رنگ‌آمیزی صنعت کاشی‌سازی در تاریخ ایجاد آن بنا می‌باشد. طاق اصلی مسجد و قسمتی از بالای دیوار با نقشهای طلائين دوران صفویه منقوش بوده است ولی امروز از آنها نیز اثری نیست.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۸۵

بنظر می‌رسد که عامل مهم تعمیر و نگهداری این مسجد و بقعه و متعلقات آن موقوفات وسیع آستانه شیخ صفی الدین بوده است و از درآمد آنها این قبیل کارهای ضروری صورت می‌گرفته است لیکن از زمانی که دست تطاول یغماگران و کسانی که در عهد ما عنوان «موقوفه‌خواران» بخود گرفته‌اند بر آنها باز شده این رشته درآمد کم‌کم قطع گردیده و این آثار تاریخی دستخوش خرابی و انهدام گشته است.

موقوفات آستانه شیخ صفی الدین:

حال که صحبت از موقوفات شیخ صفی الدین بمیان آمده بهتر است اشاره‌ای بکتاب صریح الملک عبدی بیگ نمائیم. آن نسخه خطی از این کتاب که گفتیم در کتابخانه ملی تهران موجود است در کاغذ سمرقندی و بقطع نیم ورقی با خط زیبائی نوشته شده و حاوی ۳۹۱ صفحه است و صورت موقوفات آن بقعه را بتفصیل در خود ثبت کرده است.

قبل از آنکه بمطالب آن کتاب اشاره کنیم برای اطلاع آندسته از خوانندگان ارجمند که در باب وقف مطالعاتی ندارند یادآور می‌شویم که وقف عبارت از آنست که شخصی اصل مالی را که مالک آن است برای مدتی، یا برای همیشه، حبس کند و درآمد آنرا برای مصارف معین اختصاص دهد و از این نقطه نظر است که فقهای اسلام آنرا به «حبس الاصل و سبل الثمره» تعریف کرده‌اند و قانون مدنی ایران نیز این تعریف را قبول نموده در ماده ۵۵ گفته است «وقف عبارت است از حبس عین مال و تسبیل منافع آن». براساس این تعریف عین موقوفه قابل فروش و بخشش و رهن گذاشتن نیست و فقط منافع آن باید بنحویکه واقف معین کرده است بمصرف برسد.

وقف بدین شکل یکی از بهترین نهادهای اسلام است و از ارزنده‌ترین منابعی بوده است که در جامعه ایران بعد از اسلام، برای خیرات و مبرات بوجود آمده و کلیه خدمات اجتماعی جوامع گذشته این کشور را عهده‌دار بوده است. آنهمه مساجد مدارس، شفاخانه‌ها، آب‌انبارها، کاروانسراهای بین راههای صعب العبور قدیم، پلها و نظایر آنها، که تعداد آنها در کنار و گوشه این مملکت

بی‌شمار است، عموماً

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۸۶

از طریق وقف و برای رفع احتیاجات عمومی بوجود آمده و افراد نیکوکار بر مبنای اعتقادات دینی آنها را ذخیره‌ای برای «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ»، قرار داده‌اند.

امروزه سازمانهای گوناگونی برای انجام این قبیل خدمات عمومی بوجود آمده و هریک با تشکیلات وسیع و عریضی قسمتی از آنها را بعهده گرفته است ولی در طول زمانی متجاوز از هزار سال تنها وقف بوده است که متناسب با امکانات زمان و مکان این گونه خدمات را بهترین وجهی انجام میداده است.

عطوفت انسانی درباره خدمت بمردم از طریق وقف در ایران تا آنجا پیش رفته که مثلاً واقفی خجالت و شرمساری دختر بچه ده‌نشین را، که هنگام آوردن آب از چشمه، پایش لغزیده کوزه‌اش بشکند، تحمل نکرده ملک خود را وقف بر آن نموده است که از درآمد آن، کوزه‌ای برای او بخرند و بدین طریق روح معصوم او را از سرزنش پدر و مادر و سرشکستگی و خفت نجات دهند و امروز که ما در قرن مشعشع تمدن ماشینی زندگی میکنیم از نظایر چنین عواطف لطیف نشانه‌ای نمی‌بینیم.

آثار خیری که مردم از وقف میدیدند و آرامش خاطری که از این طریق میافتند متمکنین را بیش از پیش بتوسعه آن تشویق میکرد و گاهی اتفاق میافتاد که بیشتر ثروت غیر منقول منطقه‌ای بصورت وقف در می‌آمد و از صورت مالکیت خصوصی بشکل ملک عمومی مبدل میگشت. چیزی که امروزه در دنیا احزاب و جماعتی بنام سوسیالیزم از آن طرفداری میکنند.

در یکی از وقفنامه‌های موجود در ایران این جمله بچشم خورده است که وقتی والی اصفهان خواست از مال حلال خود دیهی در آن منطقه خریده وقف نماید در تمام آنسامان قریه‌ای که وقف نباشد نیافتند و سرانجام آرزوی حضرت والا را با خریدن و وقف کردن قریه‌ای در اراک تحقق دادند.

مطالعه در تاریخ اینقبیل امور نشان میدهد که گویا خیر و شر نیز در ایران دوره‌های متناوبی داشته و اوج و حضیض‌هایی پیدا کرده است. زمانی خیرات بقدری

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۸۷

مورد علاقه بوده است که بیشتر مستغلات و قراء اردیبل بصورت موقوفه درآمده یا در اصفهان دیهی که موقوفه نباشد پیدا نشده است. روزگاری نیز پیش آمده است که از آنهمه موقوفات اردیبل نشانی باقی نمانده و در اصفهان نیز مزرعه‌ای که موقوفه باشد ناپیدا شده است.

موقوفه‌سازی و موقوفه‌خواری اگر برای خود تاریخ مستقل و تحقیق شده‌ای پیدا کند بخوبی نشان خواهد داد که از بدو پیدایش موقوفه این کار چندین بار تکرار شده و اختصاص و انحصار باردیبل و اصفهان، که بعنوان مثال از آنها نام بردیم، نداشته است. شرکت در اینقبیل امور خیر، از تهیه فرش مساجد تا خریدن یک چراغ و آبخوری بیک سقاخانه و یا مزار متبرکه، در یک دوره بهترین کار و برجسته‌ترین آرزوی هر فردی را تشکیل میداد و امروزه دزدیدن چراغ و فرش، کندن درهای قدیمی بقاع متبرکه، سرقت اموال مزارات مقدسه و حتی قرآنهای گرانبهای آستانقدس رضوی هم، نوعی آرزو و علاقه افرادی میگردد. و عجب آنکه ایجادکنندگان این علائق و آرزوها نیز غالباً پیروان حضرت موسی (ع) اند که، برای دست یافتن ببهای زیادی که این اشیاء قدیمی پیدا کرده‌اند، افراد نابخردی را تطمیع و بدینکارها وادار مینمایند.

درست معلوم نیست که تجاوز بموقوفات وسیع ایران در عهد چه کسانی صورت گرفته، و یا ما بر آنها آگاهی نداریم. فقط از متأخران نام نادر را بسیار شنیده‌ایم که در صدد انقراض این منابع خیر برآمد ولی برای اجرای آن منظور عمری نیافت. هرچه هست اینست که آنهمه رقبات و املاک بتدریج بملکیت اشخاص درآمده و امروزه آثار ناچیزی از آنها بچشم میخورد.

باری بموجب آماری که عبدی بیگ در ۳۹۱ صفحه صریح الملک داده است موقوفات شیخ صفی الدین و املاک خانواده وی در تاریخ تنظیم آن کتاب بالغ بر صدها دکان، خانه، کاروانسرا، حمام و قریه، اعم از شش‌دانگ یا کمتر از آن، در تبریز و اردبیل و جاهای دیگر بوده است و از شناخته‌ترین آنها در اردبیل قراء «گورادیل» «آلغر»، «نوه‌دیه»، «کلخوران شیخ»، «کلخوران ویند»، «کناس»، «میرنی» و

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۸۸

«خانقاه» هستند که همه آنها قبل از اجرای قانون اصلاحات ارضی در ملکیت اشخاص بوده است.

موقوفات بقعه شیخ صفی الدین در تاریخ تنظیم این کتاب منحصر به شش باب دکان است که اجاره سالانه آنها رویهم ۱۶۲۰ تومان است و اداره اوقاف نیز بابت کرایه اطاقهای بالای این دکانها در سال ۴۲۰۰ تومان بموقوفه میپردازد. بعبارت بهتر از آنهمه موقوفات بقعه فقط شش دکان و چند اطاق بالای آنها، در قسمت شمالی صحن بزرگ شیخ صفی، باقی مانده است که جمع درآمد سالانه آنها ۵۸۲۰ تومان میباشد.

باری صریح الملک عبدی بیگ، علاوه بر ذکر موقوفات بقعه شیخ صفی، ما را با نام قدیمی بعضی از نقاط اطراف اردبیل آشنا میسازد و از وجود قسمت اعظم قراء و آبادیهای کنونی در پنج و شش قرن پیش خبر میدهد، همچنین از تغییر نام برخی از آنها حکایت میکند یا از امکانهای نام میرد که امروزه، بعلت تغییر نام یا انهدام و از بین رفتن، شناختن آنها متعذر میباشد. نگارنده متأسف است که مجالی برای تحقیق و تطبیق آنها با محلهای کنونی نیافت و مثلاً ندانست «منادی گاه» کدام محله و چه قسمتی از شهر بوده است یا چگونه نام قریه «اهدیزج» به «گوره‌دول» مبدل گشته است. بدیهی است که جوانان دانشمند شهر ما در آینده اینگونه زوایای تاریک را روشن و تاریخ این خطه باستانی را از این جهات کاملتر خواهند ساخت.

احترام بقعه شیخ صفی و موقعیت اجتماعی آن:

شیخ صفی در دوران حیات خود مورد احترام کامل جامعه بود و صرفنظر از صوفیان صافی عقیدت، عامه مردم نیز او را محترم میداشتند و چنانکه در جلد اول گفته‌ایم دستگاه اداری کشور، حتی صدر اعظم و سلطان وقت هم مقام معنوی و اجتماعی بزرگی برای او قائل بودند. مؤلف «حدائق الطرائق» از کتاب «اصول الفصول» نقل میکند که سلطانمحمد الجایتو (خدابنده) وقتی از بنای شهر سلطانیه فارغ شد

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۸۹

مشایخ و فضلا و علمای ایران را دعوت کرد و ضیافتی ترتیب داد.

در سر سفره شیخ صفی الدین اردبیلی و شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی در طرفین سلطان نشسته بودند. شیخ صفی غذا نخورد ولی علاء الدوله طعام صرف کرد.

سلطانمحمد از شیخ صفی الدین سبب غذا نخوردن پرسید و گفت اگر طعام ما حرام بود چرا شیخ رکن الدین خوردند؟ شیخ صفی گفت که شیخ رکن الدین بحرند و بحر بملاقات هیچ چیز از بحریت نمی‌افتد.

شیخ رکن الدین هم گفت که شیخ صفی بمنزله شاهبازند و شاهباز بهر طعمه میل نمیفروماید. سلطان را هردو جواب پسندیده افتاد و عذرهای خواست.

احترام او بعد از مرگ نیز باقی ماند و مدفنش مزار اهل دل و ارباب صفا گردید.

بعضی چنین می‌پندارند که این قدر و منزلت را سلاطین صفوی برای جد خود فراهم کردند و بقعه او را زیارتگاه خاص و عام قرار دادند ولی در مدت یکصد و هفتاد سالی که از زمان مرگ او تا ظهور شاه اسماعیل صفوی طول کشید مقام معنوی شیخ مورد

احترام بود و حتی قسی القلب‌ترین مهاجمان ایران، یعنی امیر تیمور گورکان، نیز بدو ارادت میورزید. این متن تاریخ است که امیر تیمور بر اثر عقیدتی که بر شیخ صفی الدین داشت اردیبل را دار الامان قرار داد و شاه عباس بزرگ در اواخر شعبان ۱۰۱۴ هجری قمری فرمان مخصوص صادر کرد که «چون اردیبل از زمان امیر تیمور گورکان دار الامان بوده است همچنان باید که هیچکس مزاحم دیگری نشود مگر اینکه حقی شرعی نزد وی داشته باشد و در اینصورت نیز باید که با مدارا و سازش احقاق حق کند».

فرزندان مقتدر شیخ در تکمیل این احترام کوشیدند و این بقعه را تالی مرتبه عتبات مقدسه قرار دادند. مؤلف تاریخ زندگانی شاه عباس اول مینویسد «با اینکه مردم ایران قبل از شیخ صفی الدین و حتی در زمان وی نیز سنی و پیرو مذهب شافعی بودند این شهر پس از مرگ او، مخصوصا از زمان سلطان جنید جد شاه اسماعیل اول، در شمار شهرهای محترم و مقدس شیعیان مانند مکه، نجف و مشهد و کربلا درآمد و از تمام مزایا و مختصات دینی اینگونه شهرها بهره‌مند شد. شهر اردیبل زیارتگاه

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۹۰

سلاطین صفوی و مریدان و معتقدان شیعی مذهب آن سلسله مخصوصا طوایف قزلباش گردید. پادشاهان صفوی همه ساله چندین بار برای زیارت مزار جد بزرگ خویش بدین شهر می‌رفتند و در آنجا فقیران و بینوایان را اطعام می‌کردند. بخاطر احترام این بقعه سلاطین صفوی منهایت شرعی را در این شهر ممنوع داشتند و در این راه تا آنجا افکار را آماده ساختند که بقول تاورنیه ایرانیان معتقد شدند که «هیچ گناهی برتر از آشکارا شراب نوشیدن در اردیبل نیست...».

زیارت قبر شیخ مختص اهالی اردیبل یا دوستداران ایرانی او نبوده بلکه از کشورهای دیگر نیز زائران زیادی داشت. تاریخ مینویسد که در عهد شاه اسماعیل اول دولت عثمانی بمقتضیات سیاسی مانع مسافرت این‌عده باردیبل شدند. شاه اسماعیل نامه‌ای به بایزید دوم نوشت و درخواست کرد که بحکام عثمانی دستور دهد کسانی را که در ولایات برای زیارت قبر شیخ صفی باردیبل می‌آیند آزاد گذارده مانع نشوند.

بایزید در جواب نوشت که «اگر موقتا بیایند و برگردند کسی مانع زیارت آنان نخواهد بود...».

حرمت بقعه شیخ، از حیث بست بودن، تا اواخر حکومت قاجار حفظ میشد و پناهندگان بدان، از تعدی و تجاوز مصون میبودند. از سنتهای اروپائیان در قرون گذشته یکی این بود که اگر مورد تهمت و افترا قرار می‌گرفتند با مفتری «دوئل» می‌کردند و با شمشیر بجان هم می‌افتادند تا یکی تسلیم یا کشته شود و حقانیت دیگری ثابت گردد. در اردیبل این کار بصورت سوگند، آنهم در مقبره شیخ صفی الدین صورت می‌گرفت و مدعی و مدعی علیه وضو گرفته در آن بقعه بقرآن کریم سوگند می‌خوردند. اما این کار بندرت اتفاق می‌افتاد زیرا آنکه خطاکار بود هنوز وارد صحن نشده پشیمان میگشت و با عذرخواهی مراجعت مینمود.

در عهد ما این روشها برافتاده و زائران بقعه کمتر شده است و زوار آن، جز جهانگردان خارجی، منحصر بکسانی گشته است که شبهای جمعه برای فاتحه بدانجا می‌روند یا گاه‌وبیگاه دست زن و بچه خود را گرفته آنها را برای زیارت و تماشای بنا می‌برند. با اینحال اهمیت سوگند خوردن در این بقعه هنوز هم در اذهان باقی است

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۹۱

و وقتی دو نفر باهم اختلافی پیدا کنند آنکه حق را از آن خود میداند بطرف پیشنهاد میکند «برویم وضو بگیریم و در شیخ به قرآن سوگند بخوریم».

وطن‌دوستی بنام «علی بیگ» که در تاریخ اردیبل باید به نیکی از او یاد کرد:

در سال ۱۰۲۷ هجری موقعیت سختی برای ایران و اردیبل پیش آمد و جوانمردی یکی از سپاهیان ایرانی الاصل عثمانی، که «علی بیگ» نام داشت، قشون ایران را از شکست و اضمحلال و شهر اردیبل و بقعه شیخ صفی الدین را از خرابی و انهدام نجات داد.

در آن زمان بین ایران و عثمانی جنگی روی داد و چون عثمانیها قوی بودند قسمتی از آذربایجان بتصرف آنها درآمد و شهر تبریز نیز سقوط کرد.

در این واقعه شاه عباس در اردبیل استقرار داشت و سپاه ایران نیز از تبریز بسمت اردبیل عقب‌نشینی کرده بین آن دو شهر اردو زده بود. فرماندهان صفوی در حمله به تبریز و پیکار با عثمانیها اصرار داشتند ولی شاه مصلحت را در خودداری از این حمله میدانست و حق هم با او بود. زیرا «خلیل پاشا» سردار عثمانی در این صدد بود که سپاه ایران را بار دیگر بسمت تبریز بکشاند و با نقشه‌های خاصی که طرح کرده بود آنها را تار و مار کند. شاه عباس که امکان چنین امری را پیش‌بینی میکرد از قبول درخواست فرماندهان خودداری مینمود و چنین می‌پنداشت که با فرا رسیدن زمستان قشون عثمانی تاب مقاومت نیاورده عقب‌نشینی خواهد کرد و فرصت دیگری برای ترمیم قوای ایران و تلافی این حمله بدست خواهد آمد.

در این میان «طهمورث خان» شاهزاده گرجستان با اطلاع از گرفتاری شاه عباس در صدد برآمد که با سپاهی باردبیل حمله نماید و بانتقام کلیساهائی، که از طرف شاه ایران در گرجستان آتش زده شده بود، بقعه شیخ صفی الدین را آتش بزند و این خبر بس ناخوشایندی بود که در اردبیل بشاه عباس رسید.

شاه عباس دستور داد که فوراً شهر را از سکنه تخلیه کنند و ساکنین اردبیل را بنواحی شرقی و شمالی کوچ دهند و در صورتیکه شهر از طرف دشمن تهدید

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۹۲

شود استخوانهای شخصیت‌های بزرگوار مدفون در بقعه را درآورده بجای امن منتقل سازند و آنگاه تمام شهر و بقعه را آتش بزنند تا سالم بدست دشمن نیفتد. چنانکه قبل از آن در تبریز نیز چنین کرده بود و پیش از ورود دشمن آنها آتش زده و قسمت اعظم شهر را تا آنجا که آب رودخانه «آجی» سوار میشد آب بسته خراب نموده بود.

دستور دیگر او این بود که دهستانها و شهرکهای بین تبریز و اردبیل را نیز آتش بزنند و هرجا که غله و آذوقه باشد از دسترس دشمن خارج سازند.

این واقعه یکی از دردناکترین وقایع دوران سلطنت شاه عباس بود و فشار روحی سختی بر وی وارد مینمود. لذا او گاهی در کنار قبر جدش خلوت کرده با چشمان اشکبار بخدا متوسل میشد. استغاثه مینمود و پیروزی خود را بر دشمن طلب میکرد و برای پذیرفته شدن مسئولش پیامبر بزرگوار اسلام و ائمه اطهار و شیخ صفی الدین را واسطه قرار میداد زیرا او، بعد از مقدسات مذهبی، بجداش علاقه و اعتقاد خاصی داشت و در مواقع عادی هم پس از هر نماز نام پیغمبر و حضرت علی و یازده امام دیگر و شیخ صفی الدین را مکرر بر زبان می‌آورد و از آنان در کار سلطنت و ملکداری کمک می‌طلبد.

فرمانده سپاه عثمانی، چون انتظارش در مورد حمله ایرانیان بر تبریز، جامه عمل نپوشید در صدد حمله جنگی برآمد تا قبل از آنکه زمستان فرا رسد، یا هرآینه شهر اردبیل بتصرف گرجیها درآید، آن شهر را مسخر ساخته کار را یکسر نماید.

این بود که قریب پنجاه هزار نفر از سپاهیان خود را شبانه مأمور ساخت تا بسمت اردبیل حرکت کنند و بسپاه صفوی، که در چند فرسخی تبریز اردو زده بود، حمله نمایند و آنها را غافلگیر کرده بکلی تار و مار سازند.

این عده از تبریز براه افتادند. در بین آنها مردی بنام «علی بیگ» بود که در یک خانواده آذربایجانی در آذربایجان بدنیا آمده اما در کوچکی بوسیله عثمانیها اسیر گشته بود. او، که قسمت اعظم زندگی خود را در ترکیه گذرانیده بود، پس از

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۹۳

آنکه بزرگ شد بخدمت سپاهیگری در ارتش ترک درآمد و در حمله به تبریز نیز شرکت نمود.

ما یکبار دیگر نیز گفته‌ایم که وطن مقدس‌ترین امر، بعد از معتقدات مذهبی، برای هرفرد انسانی است و کمتر کسی در جهان میتوان

یافت که با وجدان صریح و روشن درصدد خیانت بر آن برآید. علی بیگ هم مثل هر ایرانی پاک‌سرشت در درون خود علاقه شدیدی نسبت بایران و آذربایجان حس میکرد و با آنکه سالها از آن دور و با بیگانگان محشور و مأنوس بود نمیتوانست شکست سپاه و اضمحلال میهن آبا و اجدادی خود را بچشم به بیند و نسبت بدان حتی بی تفاوت بماند. این بود که با استفاده از تاریکی شب اسب خود را از بیراهه بتاخت آورد و با تمام نیرو خویشتن را باردوی در خواب فرو رفته ایرانیها رسانید و فرمانده سپاه را از ماجری خبردار کرد.

اینان بسرعت اردوگاهها را جمع کرده آماده کارزار شدند و صفهای خود را با آرایش جنگی مرتب ساختند و چون دشمن فرا رسید با نقشه‌هایی که داشتند بر آن تاختند و در فاصله چند ساعت آنها را از پای درآوردند. با این فتح که مرهون جوانمردی علی بیگ بود عثمانیها از آذربایجان بدر رفتند و درصدد عقد معاهده صلح با پادشاه صفوی برآمدند.

اردبیل از حمله و سقوط و تخریب نجات یافت و مقبره شیخ صفی الدین باز بر جای خود استوار ماند.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۹۴

مبحث دوم - بقعه کلخوران

کلخوران قریه‌ایست در سه کیلومتری شمال شهر اردبیل، که بسبب داشتن باغهای با صفا و آب و هوای مطبوع گردشگاهی برای اردبیلیان بشمار می‌آید. وجه تسمیه آن بدرستی معلوم نیست ولی در اطراف شهر دو قریه دیگر نیز بهمین نام موجود است و برای آنکه باهم اشتباه نشوند هریک از آنها را با مضاف الیهی از دیگری ممتاز مینمایند.

این قریه بدان جهت که مولد شیخ صفی الدین و مسکن اجداد وی بوده است به «شیخ کلخوران» شهرت دارد. غیر از خاندان صفوی بزرگان دیگری هم، بویژه در سلسله علما، از این قریه برخاسته‌اند و ما در جای خود بعضی از آنها اشاره خواهیم کرد. آنچه در اینجا باید یادآوری کرد اینست که کلخوران از زمان حیات خود شیخ صفی الدین وقف بر او و اولادش شده و عجبتر آنکه واقفان نیز از نوادگان چنگیز قهار و فرزندان هلاکو خان مغول بوده‌اند که بر ممالک محروسه ایران سلطنت مینمودند.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۹۵

نمای شمالی بقعه شیخ جبرائیل در کلخوران در سال ۱۳۲۱ خورشیدی

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۹۶

در وقفنامه تیموری آمده است که سلطان محمد خدابنده اولجایتو، در تاریخ ۲۵ ذیحجه سال ۷۱۴ قمری نوشته است که «چون نصف و سه طسوج کلخوران را غازان خان در وجه اخراجات انیس خاتون مقرر داشته و او سهم خود را وقف شیخ صفی و اولاد او کرده لذا دو دانگ و طسوج باقی را وقف کردیم بر حضرت مومی الیه».

اجداد شیخ در باغی، معروف باباغ شیخ، که در مدخل قریه از سمت شهر واقع است، مدفون میباشند و از جمله آنها باید در وهله اول از امامزاده «حمزه بن موسی بن جعفر» (ع) نام برد.

ما در جای دیگر بتفصیل از این امامزاده سخن گفته نوشته‌ایم که در سمت جنوب غربی و بفاصله چند متر از بقعه شیخ جبرئیل، اطاقک کوچکی با طاق قدیمی و در کوچکتری وجود دارد و قبر واقع در وسط آن منتسب بآن امامزاده میباشد. و نیز در جلد اول این کتاب شهرت آن مکان را به «ساری گل آقاسی» یاد کرده گفته‌ایم که در کنار آن درخت گل زردی بود و در یکی از هجومهای تاریخی زنی از ترس جان و ناموس خود بدان درخت و امامزاده پناهنده شد و از اسارت و بدبختی نجات یافت.

بقعه شیخ جبرئیل، پدر شیخ صفی الدین، در وسط این باغ قرار دارد و از خارج بصورت هشت ضلعی بطول و عرض ۲۰ ر ۱۳ * ۱۹ متر بنظر میرسد.

ارتفاع دیوار بنا در حدود هشت متر است و بر بالای آن، در وسط، گنبد بزرگی دیده میشود که بلندی آن نزدیک به ۱۵ متر میباشد. این بنا در عهد سلاطین صفوی ساخته شده است ولی برخی تصور مینمایند که بنای اولیه در زمان شیخ صدر الدین موسی فرزند شیخ صفی و مقارن، یا بعد از بنای گنبد الله الله بر بالای قبر شیخ در اردبیل، احداث گشته است. آنچه در تواریخ دیده میشود اینست که شیخ ابدال نامی در عهد سلطنت شاه عباس اول تولیت آستانه شیخ صفی الدین را داشته و از جمله کارهای مؤثری که قبل از سال ۱۰۱۰ هجری انجام داده کاشیکاری گنبد شیخ جبرائیل در کلخوران بوده است.

دور بنای بقعه از همان قدیم سکوی محکمی با ارتفاع تقریبی ۱۲۵ سانتی متر و

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۹۷

عرض قریب دو متر ساخته بودند. احداث این سکو علاوه بر آنکه ایوانی برای اطاقهای اطراف بشمار میآمد بیشتر برای حفظ تعادل دیوارها و تحمل فشار گنبد از لحاظ آنها بود. در سی و اند سال پیش مأموران باستانشناسی آنرا زاید دانسته برداشتند ولی بفاصله چند سال، که بر اثر فشار گنبد بر دیوارها، شکستهایی در آنها بوجود آمد مجبور باحداث مجدد آن شدند.

در ورودی خود بقعه در سمت شمال آنست و سه پله شخص را از سطح زمین بایوان جلوی آن، که بابعاد ۵ ر ۳ * ۵ ر ۴ متر است، میرساند. دو طرف در ورود با دو طاق کاشی معرق مزین میباشد. از این در وارد رواق مستطیل شکلی بطول و عرض ۵ ر ۴ * ۸۵ ر ۶ متر میشوند. دو چشمه، طاق شرقی و غربی، هم در طرفین آن قرار دارد که بر وسعت این رواق میافزاید. این رواق و چشمه‌های جنین آن با طاق ضربی پوشیده هستند و در دیوار سمت غربی آن دری براهروی بالنسبه باریکی باز میشود و انسان با پله‌های تنگ زیادی، که بدور ستون آجری بشکل محور میگردند، به پشت بام بقعه هدایت میشود.

قسمت اصلی مقبره در منتهی الیه رواق و بشکل تقریباً هشت ضلعی منتظم است و بوسیله در قدیمی و گرانبهائی با رواق مربوط میباشد.

این در، که در سال ۱۰۳۰ هجری ساخته شده منبت کاری و از شاهکارهای آن صنعت در اوایل قرن یازدهم هجری است و از نظر هنر نیز شایان توجه میباشد. روی آن کتیبه و اشعاری در مناقب شیخ جبرئیل و بخط زیبای نستعلیق منبت کاری شده ولی قسمتی از آنها بمرور ایام ریخته و از بین رفته است.

ابیاتی که باقی مانده بدین نحو خوانده میشود:

«.....کز بهر خلق در گه او قبله دعاست

قطب کمال و هادی دین شیخ جبرئیل شاهی که ابر همت او منبع سخاست

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۹۸ مفتاح استجابت صد گونه مدعاست کین جایگاه مهبط ارواح انبیاست»

ماده تاریخ آن نیز در بیتی بدین شکل آمده است:

«تاریخ سال ساختنش چون خرد بخواست گویا بهشت روی زمین است این مقام»

در پشت این در اعتقاد صوفیان آنعهد و سازندگان درگاه بحضرت علی بن ابیطالب (ع) بدینصورت خودنمایی میکنند «لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب لما خلق الله النار».

بنای اصلی گنبد دو پوشه بود یعنی دو گنبد بر رویهم قرار داشت. سطح خارجی گنبد بیرونی، بطوریکه گفتیم در عهد شیخ ابدال و قبل از سال ۱۰۱۰ هجری با کاشی فیروزه کاشیکاری شده بود و تا چهل سال پیش باقی بود نوشته‌هایی هم با خط کوفی در اطراف آن دیده میشد. در کتابهای برخی از جهانگردان از این گنبد یاد شده و هیئت علمی «ژ. دمورگان» نیز بر آن اشاره کرده است.

گنبد زیرین از داخل با کاسه کاریها و مقرنس کاریهای گچی بسیار زیبا مزین و بسبک دوران صفوی نقاشی و رنگ آمیزی شده بود که آنهم بعد از خرابی گنبد بیرونی صدمه دید و قسمت اعظم آن، جز دامنه‌های گچ بریها ریخته و از بین رفت.

این مقرنس کاریها گویا در عهد شاه عباس بزرگ دو بار تعمیر شده است یکی طبق نوشته سلسله النسب صفویه بوسیله شیخ ابدال و دیگری یازده سال بعد از آن.

تاریخ تعمیر دوم در زیر یکی از کاسه کاریها، که در گوشه شمال غربی قرار دارد، چنین نوشته شده است «عمل کمترین بندگان شاه طاهر بن سلطان محمد نقاش ۱۰۲۱» و چون تاریخ ساختن در، نیز بطوریکه گفتیم، «بهشت روی زمین» یعنی ۱۰۳۰ هجری است از اینرو معلوم میشود که بعد از اتمام کاسه کاری اقدام بنصب آن در گردیده است.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۲۹۹

در وسط این محوطه صندوق چوبی بزرگ و ساده‌ای بلندی ۵ ر ۱ متر قرار دارد و سطح فوقانی آن با روپوش سبز رنگی پوشیده می‌باشد.

سابقا شمعدانهای فلزی قدیمی و زیبایی بر روی صندوق دیده میشد که بر آنها شمع روشن میکردند ولی اکنون چراغهای نفتی شیشه‌ای جانشین آنها گشته است.

مقبره و داخل محوطه در کمال سادگی است و جز چند زیارت‌نامه که از حیث خط و خطاطی کم نظیر است چیزی دیده نمیشود و اهل محل معتقدند که «این شیخ زینت نمی‌پذیرد».

در اطراف محوطه اصلی چهار حجره شش ضلعی منتظم، بالنسبه کوچک ولی زیبا، ساخته شده و علاوه بر درهائی که از آنها بر ایوان باز میشود هریک از آنها دری هم بداخل مقبره دارد و بدینطریق در چهار ضلع از هشت ضلع محوطه داخلی مقبره یک در میان یک در قدیمی دیده میشود.

نور محوطه مقبره با سه پنجره‌ایکه در سه ضلع از چهار ضلع دیگر آن، یک در میان، ساخته‌اند تأمین میشود و در ضلع چهارم، یعنی در قسمت شمالی، در ورودی مقبره قرار دارد.

این حجره‌ها برای بیتوته کردن زائران بوده است و دیوارهای داخلی آنها تا طاقچه‌ها کاشی کاری و بالاتر از آن بسبک دوره صفوی با گلهائی برنگ آجری، در متن آجری کم‌رنگ‌تری، نقاشی شده است. در محل میگویند که امیر تیمور گورکانی در حجره جنوب غربی این بقعه با خواجه علی سیاهپوش ملاقات کرده و بنا بدر خواست او اسرای رومی را آزاد نموده است ولی قبول این قول مستلزم قبول این گفته است که بزعم بعضی‌ها اصل این بنا در زمان شیخ صدر الدین موسی ساخته شده است.

در زیر این صندوق شیخ جبرئیل پدر شیخ صفی و شیخ قطب الدین جد او و صلاح الدین جد شیخ جبرئیل مدفونند. خادم بقعه باعتبار روایت پدر از پدراننش معتقد است که این سه شخصیت دور از هم در محوطه باغ مدفون بوده‌اند. هنگامیکه اقدام باحداث بقعه شده آنها را درآورده کنار هم در این بقعه دفن کرده‌اند.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۰۰

این بقعه در طول تاریخ بدفعات تعمیر گردیده و آخرین بار بوسیله «مشهدی محمد آقا عنتیقه‌چی»، که از صوفیان طریقه ذهبیه در اردبیل بود، در سال ۱۳۳۴ قمری مرمت شده است. بقعه شیخ جبرئیل در عهد ما مخروبه است و احتیاج بتعمیر و مرمت اساسی دارد ولی با همه خرابی از روحانیت و زیبایی و صفای خاصی برخوردار است و انسان در آنجا احساس آرامش خاطر عمیقی مینماید.

باغ مقبره تقریباً ۱۵۰ * ۲۰۰ متر وسعت دارد. سابقا قنات آبی در آن آفتابی میشد و درختان گللابی زیاد جلوه و طراوت خاصی بدان می‌بخشید ولی قریب نیمقرن است که آن قنات از بین رفته و باغ نیز طراوت خود را از دست داده است.

این باغ دارای دو درگاه بزرگ و مجلل، در وسط دو دیوار شمالی و جنوبی، بود و بلافاصله بعد از آنها دو دالان آجری، که در دو طرف آنها اطاقهای وسیع دو طبقه با سقفهای آجری ضربی ساخته بودند، قرار داشت. عمارت سمت جنوبی در نیمقرن قرن اخیر خراب و برچیده شده است ولی ساختمان سمت شمالی باقی است و مدتها محل استقرار دبستان قریه بود.

در باغ شیخ دو بقعه آجری دیگر نیز با طاقهای ضربی دیده میشود که یکی در شمال شرقی بقعه شیخ جبرئیل و دیگری در شمال غربی آن واقع است. آنکه در شمال شرقی است متعلق به «سید عوض الخواص» جد چهارم شیخ صفی است و بر سنگ قبر آن این عبارت خوانده میشود «هذا مرقد سید عوض الخواص بن سید فیروز شاه زرین تاج» و مقبره دیگر مربوط به «سید اعرابی» است و بر سنگ آن عبارت «هذا مرقد سید اعرابی» نقر شده است. بطوریکه از نوشته‌ها برمیآید در سلسله اجداد شیخ صفی الدین شخصی بنام «سید احمد اعرابی» دیده میشود که جد پانزدهم او بوده است و هرآینه ممکن است این قبر متعلق بدو باشد.

تاورنیه سیاح فرانسوی در سفرنامه خود از بقعه کلخوران ذکر کرده و چنین آورده است «در اطراف اردبیل چندین مقبره عالی هست که بسیار قابل ملاحظه و جالب دقت میباشد و بعضی از آنها که خراب شده هنوز آثارشان گواهی بر عظمت اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۰۱

بنا و صنعت آن میدهد. در یک ربع لیو بشهر مسجدی که پدر و مادر شاه صفی در آنجا مدفون هستند دیده میشود. مسجد عالی و دارای باغها و حیاطهای متعددی است که در یکی از آنها یک حوض بزرگ قشنگی هست که در آن ماهی بسیار بعمل میآورند و آبش خیلی صاف است».

در مغرب کلخوران بفاصله یک کیلومتر مقبره امامزاده صدر الدین بن موسی - الکاظم (ع) واقع است و ما در مبحث مربوط بامامزاده‌ها از آن سخن گفته‌ایم.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۰۲

گفتار دهم نقدها و نظریه‌های خوانندگان درباره جلد اول این کتاب

اشاره

تاریخ، برخلاف ادب و هنر، که احساسات و تخیلات خمیره اصلی آنها را تشکیل میدهد، بر مآخذ و مدارک مبتنی است زیرا در آن از وقایع و حوادثی گفتگو میشود که در گذشته دور یا نزدیک اتفاق افتاده و هیچ مورخی نه میتواند و نه حق دارد کیفیت آنها را تغییر دهد. عبارت دیگر، کسی که آن وقایع را نقل میکند، در مقام شرافت انسانی و لزوم حفظ امانت اخلاقی، نباید آنها را جز بنحویکه بوده، و یا دریافته است بیان کند یا بخواست خویش و به پیروی از احساسات شخصی در آنها تغییر دهد.

با اینحال راه این خطا مسدود نیست که مؤلف، ممکن است بر اثر نقص مآخذ مورد استناد، دچار اشتباه شود و من غیر عمد نوشته‌هایش در جهتی، غیر از مسیر اصلی وقایع، قرار گیرد. در این صورت است که دانشمندان و صاحبان اطلاع باید بیاری او بشتابند و با نقد مطالب، بر مبنای مدارک صحیح، ویرا در تصحیح آن اشتباهات رهنمون شوند.

ما در جلد اول این کتاب متوجه این نکته بودیم و دست استمداد بسوی دانشمندان دراز کرده نوشتیم که «از خوانندگان دانشمند و صاحب‌نظران گرانمایه بسبب نقائص ممکن پوزش می‌خواهیم و یادآوریهای ارباب اطلاع را برای تصحیح اشتباهات

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۰۳

بدیده منت می‌پذیریم» و بلافاصله اضافه کردیم «در جلد دوم بخشی را بدین منظور اختصاص داده‌ایم تا نظریات رسیده را، در آنجا بیاوریم و عکسها و اسنادی را که ممکن است بعضی از علاقمندان ارسال دارند در آنقسمت ثبت نمائیم».

از این رو در این گفتار مطالبی را که در باب نوشته‌های آن جلد از کتاب، کتب و شفاها از طرف صاحب‌نظران عنوان شده است نقل میکنیم و مواردی را که ما، یا نقدکنندگان محترم، دچار اشتباه شده‌ایم یادآور می‌گردیم و از خدای بزرگ خواستار آنیم که توفیق عنایت فرماید تا هواجس نفسانی، واقعیات تاریخی را، لااقل در مورد «آرتاویل» یا شهر مقدس، تحت الشعاع خود قرار ندهد و

تعصبات و خودخواهیها پرده پوش حقایق نگردد.

ابتدا در آن صدد بودیم که نقدها و نظریه‌ها را بر مبنای موضوعات تجزیه کنیم و فی المثل نظریات موافق یا مخالفی را که در مورد خود کتاب یا وقایع و شخصیتها ابراز گردیده است از نوشته‌های مختلف جمع و در یکجا نقل نمائیم ولی چون احتمال آن میرفت که بدین طریق ممکن است قسمتهائی از آنها، بعلت عدم وابستگی بموضوع معینی، حذف یا سقط شود بدینجهت بهتر آن دیدیم که عین آنها را نقل کنیم و استنتاج را بخود خوانندگان ارجمند واگذار نمائیم و اینک این گفتار را با نقدیکه در «راهنمای کتاب» بقلم آقای داریوش به آذین نامی چاپ شده است آغاز میکنیم و نوشته او را عینا در اینجا میآوریم:

نقدی بر کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ»:

«اردبیل در اوایل مشروطیت در دست کنسول روس و گماشتگان محمد علی میرزا و عشایر و میرزا علی اکبر مجتهد بود. در موقعی که در بیشتر شهرهای آذربایجان جنبش آزادیخواهی پدیدار میگشت در شهر اردبیل بگناه هواداری از مشروطه و آزاداندیشی مردانی چون ملا امامیوردی و آخوندوف و حاج بابا و امین العلما بقتل رسیدند.

در این زمان عشایر درصدد دستگیری و قتل ستارخان که برای کمک

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۰۴

بآزادیخواهان به اردبیل آمده بر میآیند و چندین مرتبه شهر اردبیل را مورد حمله قرار قرار داده و غارت میکنند.

از وقایع مهم دیگر این زمان آمدن سپاهیان روس و عثمانی بشهر اردبیل و جنگ بین الملل اول و انقلاب روسیه است. در این دوره میرزا علی اکبر علاوه بر حکومت شرعی عملا حکومت دولتی را نیز در دست دارد. بر علیه بالشویکها در اردبیل اعلام جهاد میکند. حکم بقتل امین العلماء میدهد و از باز شدن مدارس جلوگیری مینماید. در این زمان مردم آستارا بجای حاکم اردبیل بمیرزا علی اکبر نامه نوشته و از او برای مقابله با حمله احتمالی بالشویکها اسلحه میخواهند و تقاضا میکنند که میرزا علی اکبر نسبت به پرداخت حقوق عقب افتاده اداره امنیه و نظمیه آستارا اقدام نماید.

مطالب بالا ماحصل فصل پنجم کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ» که در تیرماه ماه سال گذشته منتشر شده میباشد. این کتاب در پنج فصل درباره اردبیل از زمان قدیم تا دوران مشروطیت بحث میکند. فصل پنجم کتاب (اردبیل در دوران مشروطیت) و قسمتی از فصل چهارم (نوشته آدام اولیاریوس) از مطالب خوب کتاب است.

مؤلف در نوشتن فصل مربوط باردبیل در دوران مشروطیت از کتاب چاپ نشده مرحوم عباس محسنی (معروف به شالمان اوف) استفاده سرشاری کرده و ترتیب تاریخی و تنظیم آنرا از کتاب مشروطیت کسروی اقتباس نموده است. قسمت مربوط بنوشته آدام اولیاریوس را آقای دکتر حسن واهب‌زاده از نسخه مجاری سفرنامه جهانگرد مزبور که در سال ۱۶۳۵ میلادی (در زمان صفویه) بایران آمده و حدود دو ماه در اردبیل بسر برده ترجمه کرده است.

فصول کتاب برحسب سلسله‌هائی که در ایران بحکومت رسیده‌اند تنظیم نشده بلکه مؤلف مطالب جمع‌آوری شده را بسلیقه شخصی خود در ۵ فصل تدوین نموده

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۰۵

که فصل اول آن در ۸ صفحه و فصل دوم در ۱۴ صفحه و فصل پنجم آن در ۳۱۱ صفحه یعنی ۱۰ ر ۶۲ درصد کتاب میباشد. جدول زیر ناهماهنگی فصول کتاب را بیشتر نشان میدهد:

مهمترین ایراد کتاب اینست که مؤلف دید انتقادی ندارد. از هر کتابی بدون توجه بارزش تاریخی و معتبر بودن نوشته‌های آن استفاده میکند درحالی که میدانیم بعضی از نوشته‌های قدما درباره اردبیل بافسانه شبیه است تا واقعیت تاریخی. مثلا ابن حوقل درباره

کوه سبلان مینویسد: «کوه سبلان که مشرف بآردبیل است بعقیده من از دماوند بزرگتر است» همین نویسنده درباره مردم میگوید: «در باب مردم آردبیل داستانها شنیده‌ام از جمله اینکه کسی از قصاب آنجا گوشت میخرد از وی خواست که گوشت از آنجای گوسفند ببرد که دلخواه اوست قصاب مقداری از ردای خریدار بریده و دیگر از دستمال مشتری را».

از این قبیل مطالب در نوشته‌های جهانگردان خارجی نیز میخوانیم. تاورنیه مینویسد: «گرچه اراضی آردبیل برای عمل آوردن انگور مساعد است ولی از ایجاد تاکستان و تهیه انگور خودداری میکنند و معتقدند که کاشتن مو و تولید انگور در اراضی

آردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۰۶

مقدس آردبیل گناهی بزرگ است» این طرز استدلال ظاهرا منطقی و درست مینماید ولی باید گفت که واقعیت غیر از اینست زیرا که آب و هوای آردبیل و زمین آن نه در گذشته و نه در حال برای پرورش انگور مساعد نبوده و نیست و عدم ایجاد تاکستان در آردبیل باین علت است و علت دیگری ندارد.

در کتاب «آردبیل در گذرگاه تاریخ» از این قبیل اشتباهات فراوان دیده میشود.

مؤلف تاریخ بنای این شهر را در عهد فیروز ساسانی ذکر میکند و نتیجه میگیرد که در حال حاضر ۱۴۷۰ ساله میباشد. ص (۲۳) باید گفت که تاریخ بنای شهر آردبیل خیلی قدیمی تر از زمان فیروز ساسانی است زیرا نام شهر آردبیل قبل از سلطنت فیروز در نوشته‌های دو مورخ ارمنی بنام «موسی خوان» و لوند آمده است. بنابر نوشته موسی خورن آردبیل در قرن چهارم میلادی کرسی آذربایجان بود و طبق روایت لوند (Levend) در همین قرن طوایف شمال بنام «هون» ها از راه در بندوارس گذشته بسوی ایران هجوم آورده و آردبیل را ویران ساختند.

علاوه بر این در سال ۴۲۵ میلادی یعنی ۳۴ سال قبل از آغاز سلطنت فیروز بهرام پنجم ملقب به بهرام گور برای مقابله با حمله هیاتله از راه آردبیل بآمل مازندران و گرگان رفته و در خراسان بدشمن شیخون زده و خاقان هیاتله را کشته است.

آردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۰۷

در اینجا این سوال پیش میآید که چرا بنای این شهر را به فیروز جد انوشیروان نسبت داده‌اند؟ باید گفت که در قرن چهارم تا ششم میلادی طوایف شمال بنام «هون» ها هرچند وقت یکبار خاک ایران را مورد حمله قرار میدادند. در زمان سلطنت فیروز (۵۸۳-۴۵۹ م.) جنگهای این پادشاه با طوایف «هون» طولانی شد.

شهر آردبیل در این زمان بعلت نزدیکی بقفقاز و گرجستان و ارمنستان از موقعیت مهمی برخوردار بود و تصور میرود در آن عهد نیز مثل زمان جنگهای ایران و روس در عهد قاجاریه آردبیل مرکز استقرار نیرو و ستاد عملیات سپاه ایران بر علیه طوایف شمال بوده است.

ظاهرا در زمان این پادشاه بود که آردبیل بر اثر حمله طوایف شمال خراب شده بود آباد گردید و توسعه یافت و از این تاریخ نیز تغییر نام داده و بنام جدید فیروز- گرد یا آبادان پیروز نامیده شد. این رویه در عصر حاضر نیز معمول است شهرهای رضائیه، شاهپور، شهرضا، شهنسوار، بندر پهلوی از جمله شهرهایی است که در پنجاه سال اخیر تغییر نام داده‌اند.

قرائن دیگر نیز قدمت این شهر را نشان میدهد و آن معنای کلمه آردبیل و ظهور زردشت در این منطقه و وجود آتشکده‌های زردشتی در دهات اطراف آردبیل است میدانیم که کلمه آردبیل یک کلمه اوستائی و بمعنی مکان مقدس یا شهر مقدس میباشد احتمالا- این نام باین معنی با ظهور زردشت که بنابروایت اوستا کتاب خود را در کوه سبلان نوشته بی ارتباط نباشد و شاید شهر آردبیل یکی از مراکز تبلیغ زردشتیان بوده و از اینرو اسم آن بمعنی شهر یا مکان مقدس نامیده شده است.

در حال حاضر آثار و علائم آتشکده‌های زردشتی در اطراف آردبیل در دهکده‌ای بنام آتشگاه باقی است و خرابه‌های دهکده‌های دیگر که اسامی آنها زردشتی است

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۰۸

و بنام‌های شهرپور و امرداد خوانده میشود در نزدیکی اردبیل هم اکنون وجود دارد.

گذشته از اینها بقول کسروی: «از نیستی شهری پدید آوردن برای پادشاهان توانا و توانگر آسان نیست چه شهر تنها از گل و خشت و آهک و آجر پدید نمی‌آید که پادشاهی با زور و زر یکباره شهری پدید آورد. بلکه مردمی نیز میخواهد که زندگانی شهری توانند. بازار و بازرگان میخواهد».

کتاب از این افسانه‌ها زیاد دارد که چند نمونه از آنها بعنوان مثنوی از خروار چنین است «جد پنجم صفی فیروز شاه زرین کلاه در اواخر قرن پنجم بولایت اردبیل منصوب شد. فرزند فیروز شاه را عوض الخواص نوشته‌اند. عوض الخواص پسری داشت بنام «محمد» که هفت سالگی در جلوی خانه خود ناپدید گردید. هرچه گشتند او را نیافتند و سرانجام عزای مرگ بر او گرفتند لیکن بعد از هفت سال روزی او را بر در خانه ایستاده دیدند ... در باب غیبت او در بعضی از کتابها آمده است که او را اجنان دزدیده با خود بردند و بعد از هفت سال در همان نقطه آزاد ساختند» (ص ۶۰)

ایضا از صفحه ۱۷۸ همان کتاب- ملا غلامعلی آخوند کوسه ریش بدقیافه‌ای بود (در اوایل دوران مشروطیت) که عملاً کیمیاگری میکرد. آواز او قدرت زیادی داشت و وقتی در اطاق و تالار در بسته‌ای آواز میخواند گاهی شیشه و پنجره‌ها می‌شکست و یا ظروف در طاق و طاقچه تکان میخورد و بزمین میافتاد. در عین حال بقدری از زیبایی و ملاحظت بهره‌مند بود که حتی مرغان خود را به پنجره میزدند یا در

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۰۹

اطراف محلی که او آواز میخواند گرد می‌آمدند. (ص ۱۷۸)

انتقادات دیگر:

۱- مشخص نبودن زمان و مکان- چارچوب زمانی و مکانی خیلی از مطالبی که در کتاب آمده مشخص نیست: مؤلف مطالبی را ذکر میکند که برای خواننده معلوم نیست مربوط بکدام نقطه از کشور است مثلاً- عبارت: راه اردبیل بر بردعه و مرکز اران چنین است» (ص ۲۳) معلوم نیست. بردعه در کجای کشور قرار گرفته و اران در کدام نقطه آن واقع شده است. متأسفانه نقشه هم ضمیمه کتاب نیست.

در کتاب مزبور برحسب استفاده از منابع، تاریخ متفاوتی ذکر شده بعضی از تاریخها هجری قمری و برخی هجری و برخی میلادی میباشد.

مؤلف در استفاده از بعضی از منابع مهم مربوط باردبیل غفلت کرده است.

سفرنامه پیتر دولاوله که در زمان شاه عباس باردبیل آمده و ترجمه آن دو سال پیش چاپ شده همچنین سفرنامه ابراهیم بیک که در آغاز مشروطیت باردبیل مسافرت کرده و مشاهدات خود را از قلعه اردبیل ذکر کرده است از جمله کتابهای خوب و با ارزش است که متأسفانه مؤلف باین کتابهای مهم مراجعه نکرده است.

علاوه بر اینها کتاب پر است از تکرار مکررات. فصل سوم کتاب با استفاده از نوشته‌های مورخان داخلی و خارجی برشته تحریر درآمده عین نوشته‌های آنان در فصل چهارم تکرار شده است. بعضی از عبارات در چند جای مختلف کتاب عیناً نقل شده مثلاً در این نوشته اصطخری: «بازار اردبیل بشکل صلیب است و چهار دروازه دارد و مسجد جامع در وسط صلیب قرار دارد.» در صفحات ۵۵ و ۱۱۱ همچنین نوشته خواندمیر در کتاب حبیب السیر «... در بیرون اردبیل سنگی است

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۱۰

بوزن دویست من ... هرگاه مردم اردبیل بیاران محتاج شوند آن سنگ را بشهر می‌آورند» در صفحات ۸ و ۱۱۰ عیناً تکرار شده است.

۲- خلط مبحث: در تألیف کتاب مؤلف مباحث متفاوتی را که ربطی بهم ندارند باهم آورده. مثلاً از آمدن عثمانیها باردبیل مؤلف بخاطر خود در تابستان ۱۳۲۵ شمسی در سرعین (ص ۳۶۱) و از بحث مشروطیت بموضوع کشته شدن یک جوانمرد اردبیلی در صدر اسلام (۲۳۵) و از مخالفت میرزا علی اکبر مجتهد با بالشویکها بموضوع کمپانی نفت در اردبیل (ص ۴۰۲) اشاره کرده است. مؤلف گاهی از مسلک مورخین بکسوت معلمین اخلاق درآمده بعد از ذکر حادثه تاریخی بجوانان چنین نصیحت میکند: «نگارنده بآندسته از خوانندگان، که از طبقه جوان میباشند و هنوز سرد و گرم ایام را نچشیده‌اند. سفارش مینماید که بکوشند و همواره خود را قوی سازند» (ص ۴۳۷)

گاهی هم مؤلف برای مقصود خود متوسل بشعر میشود و مینویسد:

«خدا گر ز حکمت ببندد دری ز رحمت گشاید در دیگری (ص ۱۵۶)

این شعر را در باب از کار افتادن بندر آستارا و بکار افتادن آبهای معدنی سرعین (که باهم حدود ۴۰ سال فاصله دارند) ذکر میکند. ۳- یکدست نبودن نثر کتاب- کتاب از نظر نثر یکدست نیست. هر بخش کتاب برحسب استفاده از منابع مختلف بسبک و شیوه خاصی نوشته شده. آنقدر که خواننده تصور میکند کتاب بدست چند نفر تألیف گردیده است.

بعضی از مباحث کتاب با چنان نثر مشکلی نوشته شده که قابل فهم نیست (ص ۱۴۹)

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۱۱

بعضی از جملات نیز مبهم و گاهی نامفهوم است که چند نمونه از آنها چنین است:

- آلاپالاز اوغلی مرد خوی گیری بود. (ص ۱۷۷).

- شاهسونها هریک بیورتهای خود بازگشتند. (۲۹۰)

- روسها بدون پیچیدگی بمردم شهر اردبیل را تخلیه کردند. (ص ۳۴۷)

- مردم با خشکبار و دانگیها سد جوع میکردند. (۳۵۹)

- میرزا علی اکبر نجفقلیخان آراللو را فرستاد تا آنها را کشیده نزد وی بیاورند (۳۹۴).

- پس از وضع خوراک صاحبان آنها ... بشهر حمل کردند. (۳۶۵)

*** این نقد نکات ضعف زیادی دارد که قسمتی از آنها را نویسنده دیگر بنام آقای موسوی گرمارودی در شماره دیگر راهنمای کتاب تحت عنوان [نقدی بر نقد «اردبیل در گذرگاه تاریخ»] بدین شرح مورد بررسی قرار داده است:

نقدی بر نقد «اردبیل در گذرگاه تاریخ»:

«هیچکدام را نمیشناسم: نه آقای صفری مؤلف کتاب خوب «اردبیل در گذرگاه تاریخ» و نه آقای داریوش به‌آذین که برای کتاب در شماره پیشین گرامی نامه راهنمای کتاب، نقدی نوشته بودند.

اما کتاب و نقد هردو پیش روی من است و با خواندن این هردو آن دریافتم که آقای به‌آذین در نوشته خود بکثری درافتاده‌اند. ایشان در نقد خود نوشته‌اند «... مؤلف در نوشتن فصل مربوط باردبیل در دوران مشروطیت از کتاب چاپ نشده مرحوم عباس محسنی (معروف به شالمان‌اوف)

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۱۲

استفاده سرشاری کرده و ترتیب تاریخی و تنظیم آنرا از کتاب مشروطیت کسروی اقتباس نموده. قسمت مربوط بنوشته‌های آدام اولیاریوس را آقای دکتر حسن واهب‌زاده از نسخه مجاری سفرنامه‌ی جهانگرد مزبور که در سال ۱۶۳۵ میلادی (در زمان صفویه) بایران آمده و حدود دو ماه در اردبیل بسر برده ترجمه کرده است ...»

خواننده نقد ایشان نخست حیران میماند که این مرد دانشمند- آقای به‌آذین را میگویم- چه بسیار احاطه و معلومات دارند که توانسته‌اند چنین محکم میج مؤلف را بگیرند. اما وقتی کتاب آقای صفری را می‌کشاید می‌بیند که آقای به‌آذین، این خنجرهای آبدار تحقیق را هم از گنجینه زحمات مؤلف برداشته و اینک به پشت او فرو میکنند، و اصلاً میج‌گیری در کار نیست. چرا که مؤلف علاوه بر آنکه در فهرست مآخذ و زیرنویسها بیادداشت‌های خطی شادروان میرزا عباس محسنی (رجوع کنید بصفحه ۴۶۹) و سفرنامه اولیاریوس ترجمه اختصاصی دکتر واهب‌زاده (رجوع کنید بصفحه ۴۶۸) اشاره کرده در متن کتاب نیز در صفحه‌ی ۱۸۹ چنین مینویسد:

«... مرحوم میرزا عباس محسنی که بشالمان‌اوف معروف بود، از روشنفکران اردیبل بشمار می‌آمد. او مرد خوش مشرب و نویسنده با استعدادی بود. بنا بنوشته خودش در بیشتر وقایع ایندوره، شرکت داشته و اطلاعات خود را بصورت کتابچه‌ای با خط زیبا نوشته و باقی گذاشته است و ما قسمتی از مطالب این بخش از کتاب خود را از نوشته‌های او اقتباس و با مدارک دیگر تطبیق نموده، در این مجموعه آورده‌ایم و هر جا که اشاره بنام محسنی کرده‌ایم منظور ما او میباشد...».

در مورد ترجمه سفرنامه اولیاریوس هم کافیت که صفحه‌ی ۱۲۰ کتاب را بکشاید و به ببیند مؤلف با حروف درشت کتاب چنین نوشته است:

«... ترجمه فصولی از سفرنامه‌ی آدام اوله‌آریوس»: در سال ۱۶۳۳ میلادی یعنی ۳۳۷ سال قبل [می‌بینید که آقای به‌آذین در اطلاعات جامعی که داده بودند بر این مطالب فقط عبارت (در زمان صفویه) را افزوده بودند که دست مرزاد] شخصی بنام بوروگمان باتفاق سیصد نفر خدمه و همراهان دیگر بعنوان سفیر بدربار سلاطین

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۱۳

روس و ایران مأمور گردید. در بین این عده جوان دانشمندی بنام آدام اوله‌آریوس بود که در آن موقع ۳۰ سال داشت. این جوان پس از بازگشت بکشور خود سفرنامه‌ای نوشته ... او بالغ بر دو ماه در اردیبل توقف کرده و فصولی از کتاب خود را باوضع این شهر اختصاص داده است. ما ترجمه آن فصول از کتاب او را در اینجا می‌آوریم...

آقای صفری در پاورقی همین صفحه (- صفحه‌ی ۱۲۰) اضافه میکند «... این ترجمه بوسیله آقای دکتر مهندس حسن واهب‌زاده از نسخه مجاری آن کتاب صورت گرفته است...»

اینک از آقای به‌آذین پرسیم: شما از آنچه در آنقسمت از نقد خویش با آن لحن ویژه بتعرض نوشته‌اید و- ما در صدر این مقال آنرا نقل کردیم- چه هدفی داشته‌اید؟

- اگر خواسته‌اید میج بگیرید که مؤلف خود در کتاب گفته است.

- اگر خواسته‌اید بفهمانید که بسیار معلومات و احاطه بمسائل تاریخی- ادبی دارید و زیر هریوته‌ی ادب اگر پشه‌ئی بجنبند، جنیدن آن پشه عیان در نظر شماست [ولو آن پشه در سال ۱۶۳۳ میلادی جنیده باشد!] که باید عرض کنم این معلومات هم از صفحه‌ی ۱۲۰ همان کتاب که بنقد آن نشسته‌اید، برخاسته است.

- و اگر خواسته‌اید بمعلومات ما که خواننده نقد شما هستیم اضافه کنید. اولاً نیازی نیست چون آنچه شما بدان اشاره فرمودید ما خود در کتاب آقای صفری خوانده بودیم. ثانیاً دستکم باید یادآوری میکردید که من نقدنویس، این مطالب را از همین کتاب که بر آن نقد مینویسم، دریافته و گرفته‌ام. ولی لحن گفتار شما بگونه ایست که خود با برداشت از کتاب مردم خواسته‌اید مؤلف آنرا سارق ادبی معرفی کنید و این دور از جوانمردی نیست!*

*** نوشته‌اید: «... مؤلف در نوشتن فصل مربوط باردیبل در دوران مشروطیت از کتاب چاپ نشده مرحوم عباس محسنی استفاده سرشاری کرده و ترتیب تاریخی و تنظیم آنرا از کتاب مشروطیت کسروی اقتباس نموده...»

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۱۴

در مورد بهره‌گیری از دست‌نوشته مرحوم محسنی، مؤلف، چنانکه اشاره رفت، خود مقرر استفاده از آنست و در چند جای کتاب باین مسئله اشاره میکند اما «نه استفاده سرشار» زیرا در یک کتاب پانصد صفحه‌ای آوردن کمتر از سی‌چهار صفحه از مآخذی که بسیار ارزشمند است، استفاده سرشار نامیده نمیشود و تازه ثم ماذا؟

مگر شما فرق بین تألیف و تصنیف را نمیدانید؟

آقای صفری مدعی تصنیف نیست، او تألیف کرده است، و مگر اصلاً ممکن است در نوشتن تاریخ یک دیار، کسی از پیش خود بیافد؟

مگر نباید نوشته خود را باسنادیکه دارد و معتبر است مستند کند؟

اما ایراد شما باینکه «... ترتیب تاریخی و تنظیم آنرا از کتاب مشروطیت کسروی اقتباس نموده ...» واقعا ایرادی بی‌پایه است.

از خودتان می‌پرسیم. چگونه ممکن است «ترتیب تاریخی» یک «تاریخ» را از کسی اقتباس کرد؟

این بدان میماند که شما از دو نفر - که هر دو مثلاً تاریخ سلسله‌ی قاجاریه را نوشته‌اند - ایراد بگیرید که شما ترتیب تاریخی نوشته‌هایتان را از هم اقتباس کرده‌اید چون هر دو مؤسس سلسله را آغا محمد خان دانسته‌اید و هر دو پس از او، بابا خان را شاه کرده‌اید و پس از او عباس میرزا را ولیعهد ناکام و ... الخ و بهتر بود یکی از شما دو نفر، این ترتیب تاریخی را برهم میزد و مثلاً می‌نوشت: پس از فتحعلیشاه آغا محمد خان شاه شد و بعد ناصرالدینشاه، آنگاه محمد شاه و الخ ...

*** نوشته‌اید «... مؤلف مطالب جمع‌آوری شده را بسلیقه شخصی خود در ۵ فصل تدوین نموده که فصل اول آن در ۸ صفحه و

فصل دوم در ۱۴ صفحه و فصل پنجم آن در ۳۱۱ صفحه یعنی ۱ ر ۶۲ درصد کتاب می‌باشد ...»

می‌پرسیم: اولاً مگر هر کس در تدوین و فصل‌بندی کتاب خود، باید بآدرس شما رجوع کند و اجازه بگیرد؟

ثانیاً: کتاب ۵ فصل نیست بلکه ۵ گفتار است و هر گفتار شامل چند فصل، شما

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۱۵

که نقد مینویسید و با دادن جدول بیهاصل «درصد نسبت تعداد صفحات کتاب بموضوعها»، تلویحا، دقت خود را برخ ما میکشید، چرا متوجه این نکته نشده‌اید؟

ثالثاً: مؤلف خود علت اینکه «گفتار اول» را در ۸ صفحه آورده است، در عنوان این گفتار بیان میکند آنجا که مینویسد: «یک نظر اجمالی درباره جغرافیای اردبیل».

رابعاً: در کدامیک از اصول کتابگزاری آمده است که باید همه فصول یک کتاب، چنان چون الوار به یک برش و یک اندازه از کار درآید؟ و در کدامیک از کتب از آغاز پیدایش کتاب تاکنون - دیده‌اید که مؤلف یا مصنفی چنین تعمد یا تعهدی کرده باشد که همه‌ی ابواب و فصول کتاب خود را از جهت کمیت بیک اندازه درآورد؟

*** در اینجا این یادآوری لازم است که:

اگر درصدد یافتن ایراد نمی‌بودند، دست کم در مورد همین بخش (- مربوط بمشروطیت) تازگی و جامعیت مباحث و زحمات آقای صفری را می‌ستودند چنانکه در همان شماره راهنمای کتاب، با نهایت انصاف علمی آورده‌اند که:

«کتاب مفید و قابل توجه است، مخصوصاً از لحاظ در دست‌رس قرار دادن عکسها و اسناد و مطالبی که در خصوص مشروطیت می‌باشد و تاکنون در هیچیک از کتب مربوط بتاریخ مشروطیت بآن موارد اشاره نشده بوده است ...» (راهنمای کتاب. ص ۱۶۳).

نوشته‌اید: «... مهمترین ایراد کتاب اینست که مؤلف، دید انتقادی ندارد، از هر کتابی بدون توجه بارزش تاریخی و معتبر بودن نوشته‌های آن استفاده می‌کند.

در حالیکه میدانیم که بعضی از نوشته‌های قدما درباره اردیبل بافسانه شبیه است تا واقعیت تاریخی، مثلاً ابن حوقل درباره کوه سبلان مینویسد «کوه سبلان که مشرف باردیبل است بعقیده من از دماوند بزرگتر است ...»

صرفنظر از اینکه مورخ مختار شما در برابر ابن حوقل، موسی خوان ارمنی

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۱۶

است [رجوع کنید براهنمای کتاب شماره اول و دوم سال پانزدهم. ص ۵۵] در مورد این ایراد باید گفت نهایت بی‌انصافی را فرموده‌اید!

چه چیز جز بی‌انصافی میتوان نام نهاد این کار را که بخشی از نوشته یک فرد را انتزاع کنند و آنرا بگویند. در همان صفحه‌ئی که شما قسمتی از آنرا نقل کرده و نویسنده‌ی آنرا بجهت نداشتن «دید انتقادی» بعنوان مهمترین ایراد، سرزنش فرموده‌اید چنین جملاتی نیز آمده است:

«... شاید بتوان گفت که ابن حوقل در این بیان مبالغه نموده و ای بسا درصدد موجه قلمداد کردن رفتار دژخیمانه‌ی مرزبان برآمده است ...»

امروزه کسی نمیتواند با نبودن مآخذ کافی، از سکنه‌ی آنروز اردیبل دفاع کند ولی قبول قول این مؤلف (- ابن حوقل) نیز محتاج تأمل است ...» صفحات ۱۰۴ و ۱۰۵ کتاب در اردیبل در گذرگاه تاریخ.

آیا درست است که یک چنین نظری را فاقد دید انتقادی بدانیم و در مورد او با شما همصدا شویم و بگوئیم: «... از هر کتابی بدون توجه بارزش تاریخی آن استفاده می‌کند.»؟

*** در بخش «انتقادات دیگر» نوشته‌اید.

«... چارچوب زمان و مکانی خیلی از مطالبی که در کتاب آمده، مشخص نیست، مؤلف مطالبی را ذکر میکند که برای خواننده معلوم نیست مربوط بکدام نقطه‌ی کشور است.

مثلاً عبارت: راه اردیبل بر بردعه و مرکز اران چنین است، ص ۲۳ ...»

اینک همان صفحه‌ی ۲۳ کتاب آقای صفری را ما نیز می‌گشاییم تا خود به بینم جریان از چه قرار است: چرا که دیگر به شما اعتمادی نداریم!

آقای صفری بنقل از کتاب صورة الارض ابن حوقل، درصدد است که ثابت کند از نظر این نویسنده، اردیبل نسبت بشهرهای اطراف مرکزیت داشته، لذا چنین می‌گوید:

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۱۷

«... این مؤلف (- ابن حوقل) در متن کتاب نیز راههای ارتباطی آن سامان را بنحوی بیان کرده که مرکزیت اردیبل را نسبت بشهرهای دیگر آنروز مسجل میدارد مثلاً نوشته است که:

«راه اردیبل به بردعه (مرکز اران) چنین است ...»

«راه اردیبل بزنجان اینطور است ... راه اردیبل بمراغه از این قرار است ...»

اینک به بینم آقای به‌آذین، در ذکر آن ایراد، چند اشتباه کرده‌اند.

۱- مطلب را نفهمیده یا فهمیده بروی خود نیاورده‌اند. زیرا آقای صفری اصولاً در مقام نشان دادن مکان و زمانی در اردیبل نیست بلکه چنانکه گفتیم میخواهد اهمیت اردیبل را در زمان ابن حوقل و از زبان او، از جهت مرکزیت آن، نقل کند لهذا تنها بذکر پیشانی جمله‌های ابن حوقل بسنده میکند و چنانکه دیدیم از آوردن پیکره‌ی جمله‌ها در میگذرد ...

۲- عبارتی که آقای به‌آذین از کتاب آقای صفری نقل می‌کنند، تعمداً نادرست آورده‌اند، بدین صورت:

«... مثلاً- عبارت راه اردبیل بر بردعه و مرکز اران چنین است ص ۲۳...». و حال آنکه عین همین عبارت در همان صفحه ۲۳ کتاب اینطور آمده:

«... راه اردبیل بر بردعه (مرکز اران) چنین است...»

یعنی، آقای صفری با اینکه در این مقام نبوده است که راجع بمکانی توضیح دهد، در همانحال در برابر کلمه‌ی بردعه، در پرانتز توضیح داده که مرکز اران است؛ اما آقای به‌آذین عبارت را تحریف فرموده و پرانتز را برداشته و یک واو اضافه کرده و آنگاه فریاد برداشته‌اند که: «... چارچوب زمان و مکانی خیلی از مطالبی که در کتاب آمده، مشخص نیست...».

*** دو سه ایراد دیگری هم که آقای به‌آذین بدانها متمسک شده‌اند، همه از همین دست؛ بی‌ریشه، از پیش خود آورده و نادرست است. از جمله آنکه بشیوه‌ی نثر کتاب ایراد گرفته و از صفحه‌ی ۲۹۰ کتاب شاهد آورده‌اند که «... شاهسونها هریک

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۱۸

به یورتهای خود برگشتند...»؛ اصلاً چنین جمله‌ئی در آن صفحه وجود ندارد، بلکه چنین است:

«... شاهسونان غارتگر نیز هریک در یورتهای خود مشغول تقسیم غنائم بودند...»

و اگر فرض کنیم منظور ایشان همین جمله بوده است باید بگوئیم هیچیک از این دو جمله غلط نیست، و احتمالاً- ایشان معنی یورت را که بمعنی اطاق و منزل است نفهمیده‌اند. آنهم بدین دلیل که کتاب را الله و بخت برای یافتن غلط باز و این جمله را بتحریف نقل کرده‌اند، درحالی که اگر کتاب را درست میخواندند، خود از سیاق عبارات دیگر و حال و هوای وقایع، معنی این کلمه را نیز می‌فهمیدند و حتی لازم نمی‌داشتند که اندکک رنج بر خود هموار سازند و بفرهنگ رجوع فرمایند.

*** نقد ایشان سراسر از همین دست و بر همین روال است. اما نکته‌های خنده‌انگیز نیز دارد، از آن جمله جایی است که مینویسد:

«... گاهی مؤلف برای بیان مقصود خود متوسل بشعر میشود و مینویسد:

خدا گر ز حکمت به‌بندد دری ز رحمت گشاید در دیگری...»

که می‌پرسیم: چه عیب دارد که نویسنده، گاه دست پخت نثر را بجاشنی شعری مناسب بیامیزد؟

*** باری سخن از حوصله این مقال افزون شد، امیدوارم آقای داریوش به‌آذین در کار نقد دقت، امانت و «بی‌نظری» را در نظر داشته باشند و گرنه کار نقد را کنار بگذارند و مطمئن باشند که اگر این در برویشان بسته باشد، دری دیگر میتوانند گشود که گفت:

خدا گر ز حکمت ببندد دری ز رحمت گشاید در دیگری!»

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۱۹

چند تذکار دیگر از طرف مؤلف:

ما هم هیچیک از دو نقدنویس محترم را نمی‌شناسیم: نه آقای به‌آذین را دیده‌ایم و نه افتخار آشنائی با آقای موسوی گرمارودی داریم ولی نوشته هر دو را اندکی تند و کوبنده یافته‌ایم با این تفاوت که نوشته‌های اولی هم تأسفاً از دقت لازم برای نقد بهره کمتری دارد. اگر برای نوشتن مطلبی یک مقدار دقت لازم باشد برای نقد آن دهها برابر آن دقت لازم است و آن نوشته‌ها مع الاسف در عکس اینجهت بنظر میرسد و علاوه بر نکاتی که آقای موسوی گرمارودی ذکر کرده‌اند نسبتهای ناروائی در نقد ایشان درباره تاریخ و کتاب و مؤلف آن بچشم میخورد که ما با آنکه در زیرنویس صفحات برخی از آنها را یادآور شده‌ایم برای رفع شبهه بچند مورد دیگر نیز در اینجا اشاره مینمائیم:

۱- در جلد اول کتاب، قتل حاج بابا خان در شعبان ۱۳۴۰ (فروردین ۱۳۰۱ خورشیدی) یعنی سیزده سال بعد از استقرار مشروطیت

ایران عنوان شده و سبب آن نیز مخالفت و عداوت امیر السلطنه حاکم اردبیل با وی ذکر گردیده است. همچنین کشته شدن امین العلماء در رمضان سال ۱۳۴۵ قمری، یعنی تقریباً هیجده سال بعد از رفتن محمد علیشاه، از ایران، و علت آن انتساب وی به بایبگری قلمداد شده است.

آقای به‌آذین در جمله دوم نقدش بناروا چنین استنتاج کرده است «... در موقعی که در بیشتر شهرهای آذربایجان جنبش آزادیخواهی پدیدار میگشت در شهر اردبیل بهواداری از مشروطه و آزاداندیشی مردانی چون ملا امام‌یردی و آخوندوف و حاج بابا و امین العلماء بقتل رسیدند! ...»

۲- آقای به‌آذین در استنتاج خود از کتاب بقاطعیت مینویسد که آقا میرزا علی اکبر «حکم بقتل امین العلماء میدهد». اگر این نوشته نتیجه تحقیق و نظر خود ایشان باشد امری است علیحده. ولی چون آنرا، در موردی که استنتاجات خود را از کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ» ذکر کرده‌اند، عنوان نموده‌اند لذا باید یادآور شد که ما در کتاب چنین مطلبی ننوشته‌ایم بلکه گفته‌ایم که قاتل امین العلماء در استنطاق گفت «من مقلد آقا میرزا علی اکبر هستم و چون رأی او چنین بود بدین کار مبادرت کردم ولی آقا میرزا علی اکبر موضوع را تکذیب کرد».

۳- ما در صفحه ۳۶۴ کتاب نوشته‌ایم که «بحکم وظیفه اخلاقی بروان مرحوم

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۲۰

امیر السلطنه حاکم اردبیل که حاج بابا خان با نیرنگ او بقتل رسید با «خادارسکی» افسر روسی و وکیل الرعایا و جمعی از اطرافیان.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۲۱

عباس محسنی درود میفرستیم و استفاده از یادداشتهای او را بویژه از لحاظ ترتیب تاریخی و قسمتی از مطالب گفتار پنجم یادآور میشویم» ولی آقای به‌آذین از خود آورده است که مؤلف «... ترتیب تاریخی و تنظیم آنرا از کتاب مشروطیت کسروی اقتباس نموده است» غافل از آنکه در کتاب مشروطیت کسروی و حتی تاریخ هیجده ساله آذربایجان او جز دو سه فصل مجمل و نارسا بوقایع اردبیل اشاره نشده است و اردبیلیان از این حیث از آن مورخ همواره گله‌مندند. زیرا در زمانیکه او دست بتألیف آن کتابها زد طرفداران وی در اردبیل هرچه یادداشت و نوشته و عکس و مدرکی راجع بوقایع آن شهر بود جمع‌آوری کرده برای او بردند لیکن او از آنهمه مدارک جز صفحات معدودی راجع باردبیل در کتابهای خود مطلبی نیاورده و چون با قتل وی استرداد مدارک یاد شده بصاحبانش نیز میسر نگشته است از اینرو تأسفا تاریخ اردبیل مدارک و اسناد لازم را هم از دست داده است.

۴- آقای به‌آذین نوشته است که «فصول کتاب برحسب سلسله‌هائی که در ایران بحکومت رسیده‌اند تنظیم نشده بلکه مؤلف مطالب جمع‌آوری شده را بسلیقه شخصی خود، در پنج فصل تدوین نموده ...». این نوشته نیز دور از دقت لازم صورت گرفته و یک نظر اجمالی بفهرست مندرجات در اول کتاب نشان میدهد که مطالب بدین شکل عنوان شده است: «اردبیل قبل از اسلام، از حمله عرب تا سالاریان، از سالاریان تا صفویان، شیخ صفی و خاندانش، از نادر تا مشروطیت ایران، اردبیل در آستانه مشروطیت، در آغاز مشروطیت، اردبیل در ایام استبداد صغیر و الخ ...» حتی مطالب گفتار چهارم کتاب نیز که مربوط بنظریات جهانگردان درباره اردبیل است در سه فصل زمانی «قبل از صفویه، در عهد صفویه و بعد از صفویه» از هم تفکیک شده است.

۵- ما درباره تاریخ بنای اردبیل سیزده صفحه (از صفحه ۱۱ تا ۲۴) مطلب

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۲۲

نوشته‌ایم و با استدلال منطقی آورده‌ایم که «... از آنجا که دانشمندان زردشت‌شناس زمان ظهور او را حداقل سی قرن قبل از این تاریخ میدانند میتوان گفت که این شهر بیش از سه هزار سال سابقه دارد» ولی آقای به‌آذین یک جمله شرطی را که ما چنین نوشته‌ایم «اگر قول فردوسی و صاحب معجم البلدان و دیگران را بپذیریم و بنای اردبیل را در عهد فیروز ساسانی بدانیم اردبیل در

تاریخ تنظیم این مجموعه شهر ۱۴۷۰ ساله‌ای خواهد بود» منجزا بمؤلف نسبت داده نوشته است «مؤلف تاریخ بنای این شهر را در عهد فیروز ساسانی ذکر میکند و نتیجه میگیرد که در حال حاضر ۱۴۷۰ ساله می باشد».

۶- دو نفر از مورخان قدیم، اصطخری و مقدسی نوشته‌اند که بازار اردیبل در زمان آنها بشکل صلیب بوده و چهار دروازه داشته است. ما در صفحه ۵۵ هنگامیکه بمسجد جامع قدیم اردیبل اشاره کرده‌ایم نوشته‌ایم که اصطخری بازار را بدان شکل و مسجد را در وسط بازار ذکر کرده است و در جای دیگر یعنی صفحه ۱۱۱ هنگامی که قول مورخان قدیم را نسبت باردیبل آورده‌ایم درباره مقدسی گفته‌ایم که او هم مثل اصطخری بازار را بشکل صلیب و مسجد را در وسط آن دانسته است.

در اشاره بوضع اجمالی جغرافیائی اردیبل نیز، در آنجا که مربوط بیارندگی در آن شهر است، یعنی صفحه هشت، گفته صاحب عجائب البلدان را نقل کرده نوشته‌ایم که او گوید در بیرون اردیبل سنگی بوزن دویست من بود هروقت باران کم میشد آنرا بداخل شهر می‌آوردند و باران می‌بارید و چون آنرا بدر می‌بردند باران قطع میشد. باین مطلب در جائی که گفته‌های مورخان قدیم را در مورد اردیبل عنوان کرده‌ایم یعنی صفحه ۱۱۰، بار دیگر بمناسبت مقال اشاره کرده و قول مؤلف حبیب السیر را ذکر نموده‌ایم.

این اشارت بنظر آقای به‌آذین تکرار نامناسب تشخیص داده شده است حال آنکه مورد اشاره و ذکر آنها باهم فرق دارد و جائی که از وضع جغرافیائی و بارندگی صحبت میشود یا راجع بموضوع خاصی، مثلاً مسجد جامع، مطلبی بعنوان شاهد مثال

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۲۳

بیان می‌گردد با موردی که مربوط بنقل گفته‌های دیگران است فرق مینماید و احتراز از تکرار خود نقصی در مطلب ایجاد میکند.

۷- در نوشته‌های این نقدنویس می‌خوانیم که انشای این کتاب یکدست نیست و «بعضی از مباحث با چنان نثر مشکلی نوشته شده که قابل فهم نیست» چون مرد ادیبی بنام آقای محمد روائی از همین لحاظ ادبی نقدی بر آن کتاب نوشته است مقاله ایشانرا در جواب آقای به‌آذین عیناً از روزنامه قبس اردیبل نقل مینمائیم:

نقد دیگری بر کتاب «اردیبل در گذرگاه تاریخ»:

«وقتی ذوق و دانش، در وجود شخصی صادق و ادیبی بهم آمیخت اثری می‌آفریند و زین و پایدار. و لاجرم تحسین‌ها را از هرسوی برمی‌انگیزد.

بابا صفری مؤلف دانشمند کتاب «اردیبل در گذرگاه تاریخ» با تألیف اثر گرانقدر خود، که شجره‌نامه و شناسنامه‌ی ما و شهر تاریخی ما است، سند افتخار شهر تاریخی ما را- که جای آن سالیان دراز بطور هراس‌آوری خالی مینمود- در اختیار همشهریان اردیبل خود و علاقمندان تاریخ گذارده است.

با مطالعه این کتاب ارزنده و دقیق، ما لحظه بلحظه و قدم بقدم در شادیها و غمهای پدران خود شرکت می‌جوئیم و در تاریخ بس طولانی و پرنشیب و فراز زادگاه خویش بگشت و گذار می‌پردازیم ...

گرچه- پیش از این- بطور پراکنده از تنی چند کوششهایی در تدوین تاریخ اردیبل صورت گرفته لیکن بجراثت باید گفت که این کوششهای لرزان سیاه مشقهایی بیش نبوده است و در برابر اثر کوه‌آسا و استوار صفری ارزش بحث و ذکر بهیچوجه ندارد. چرا که نه نویسندگان آنها از دانش و ذوقی همسنگ ذوق و اطلاع صفری برخوردار بوده‌اند و نه صلاحیت و صداقت این مهم را چونان صفری داشته‌اند.

صفری درباره‌ی تاریخ و رویدادهای تاریخی اردیبل- چه پیش از اسلام و چه بعد از اسلام بخصوص در دوران مشروطیت- تا آنجا که مدارک و مآخذ موجود اجازه میداده و در امکان یک فرد کوشا و با ایمان بوده، غور و تلاش پر ثمری کرده و

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۲۴

دائرة المعارفی تحویل جامعه‌ی ما داده، که داشتن یکجلد از آن بر هر اردبیلی فرض است.

*** مؤلف مینویسد: «ما در تألیف این کتاب سه سال زحمت کشیدیم، کتابها، مقالات و نوشته‌های زیادی خواندیم و در جستجوی معدودی از سالخوردگان اردبیل، که ممکن بود از وقایع گذشته اطلاعاتی داشته باشند، وقت زیادی صرف کردیم، با همه اینها خود اذعان داریم که آنچه گرد آورده‌ایم از دریای ژرف تاریخ بس طولانی این خطه باستانی قطره‌ای بیش نیست. چه توانستیم کرد؟ بیش از این بمنابع و مآخذ دیگری دسترسی نیافتیم و انصراف از چاپ و نشر این کتاب را نیز بعذر نقص احتمالی گناه نابخشودنی دانستیم.»

باید اضافه کرد: از روی تواضع- مؤلف- چنین اظهار نظری کرده، چه این کار عظیم و شگرف کار سه یا چهار سال نیست. این کاری است که حتما یک عمر ذهن پویای صفری را بخود مشغول میداشته و سالهای دراز پایه‌های آنرا در ذهن استوار میکرده و خطوط عمده‌ی آنرا بتمامی طرح میریخته. منتها در طول سه سال طرحها از ذهن بروی کاغذ آمده و شکل پذیرفته است. هرگز امکان ندارد، چنین اثری که از هر سطر آن دقت، صداقت، پختگی و استواری اندیشه و استحکام بیان و روانی می‌تراود خلق الساعه باشد ...

کتاب پانصد صفحه‌ای آقای صفری را من در یک شبانه‌روز بگوارائی یک رمان بسیار شیرین از یک نویسنده مقتدر خواندم و ابداء خستگی احساس نکردم. گرمی و کشش بیان مؤلف نشان‌دهنده‌ی این حقیقت است که ایشان تا چه مایه بالقوه و بالفعل نویسنده‌اند و بفنون و رموز نویسندگی سلطه دارند.

در نوشتن کتاب تاریخی، در وهله‌ی اول باید بارزش ادبی آن توجه کرد چرا که میدانیم یک کتاب تاریخی- هرچه هم بیغرضانه و مستند بمدارک و مآخذ معتبر باشد- اگر بضعف تألیف دوچار آید چندان بقا و دوامی نخواهد داشت و لاجرم در گوشه کتابخانه‌های عمومی گرد نسیان خواهد خورد.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۲۵

مؤلف تاریخ باید بوقایع و حوادث روزگاران گذشته از نو گوشت و خون ببخشد و جان تازه در آن بدمد و آن اندازه قدرت تجسم داشته باشد که خواننده با مطالعه کتاب او، خود را شاهد عینی وقایع حس کند. مثال بارز و ممتاز را باید از «تاریخ بیهقی» نام برد. در این اثر نفیس، ارزش ادبی با صحت مطالب و تکنیک تاریخ‌نویسی، دوش بدوش گام برمیدارد و هیچیک از این دو مهم، عرصه را بر دیگری تنگ نکرده است. بطوریکه صرفنظر از مطالب تاریخی- که بیهقی از منابع ثقه و دست اول آنها را تحصیل کرده و بیادگار گذاشته است و ارزشی در خور دارد- امروزه هریک از فصلهای تاریخی بیهقی را بعنوان نوولی گیرا و بکمال از نظر هنری و تکنیک مورد بررسی و مذاقه قرار میدهند. بدینمعنی که بیهقی با مهارت خاص بوقایع چنان لباس دلکشی پوشانیده و بنحوی آنرا پرورانیده که با افسانه پهلوی میزند و خواننده اثر بیهقی را بنام تاریخ و وقایع بیجان و مرده نمیخواند بلکه با اثر بیهقی زندگی میکند. ضربان قلب «حسنک وزیر» را بر چوبه‌ی دار می‌شنود که «احمق مردا که دل در این جهان بندد که نعمتی بدهد و زشت باز ستاند». و در خلوت «ابن سماک» با او بگفتگو می‌نشیند و مناعت و شهامت از او فرا میگیرد.

بعد از نکته‌ای که بدان اشارت رفت نوبت حقیقت گوئی و بی‌غرضی مؤلف تاریخ است. بیهقی میگوید «تا بر جایم سخن حق، ناچار، بگویم و بتملق و زرق مشغول نشوم». و بدان‌سان که میدانیم این بزرگمرد تا آخر عمر بگفته‌ی خویش مؤمن ماند و سرمشق درخشانی بهمه تاریخ‌نویسان پس از خود در این مرز و بوم داد.

و صفری خلف صدق بیهقی در صفحه ۳۷۶ کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ» پرده از حقیقتی فرا میزند:

«ما بارها گفته‌ایم که صرفاً برای بیان واقعیات و حفظ حرمت حقیقت قلم در دست گرفته‌ایم و گر نه خود دیوانگی میبود که بجای تدوین مجموعه‌های دیگر و تقرب بصاحبان قدرت روز، بمدح و ذم استخوانهای پوسیده گذشتگان پردازیم و فی المثل

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۲۶

داستان مظلومیت ملا امام‌پوری و تعدی و ستمکاری امیر معزز گروسی را زنده نمائیم.».

در دنیائی که پول با شعله‌های طلائی، فضیلتها را بلعیده و نابود کرده است، در روزگاری که دانائی گرفتار و زبون توانائی است ... در محیطی که شخصیت افراد با طول و عرض میز اداره سنجیده میشود و بهر طرف که روی آوری با «شخصیت های چوبین» مواجهی، چقدر همت میخواهد که فردی در گوشه‌ای- برکنار از بازیچه های کودکانه‌ای بنام ثروت، مقام و شهرت- از فرمان قلب بزرگ خویش اطاعت کند و بعشق زادگاه خود بکاری عظیم پردازد و جای جای- بمناسبت- در کوتاهترین عبارات، حقایقی بر زبان آورد که تا مغز استخوان کارگر باشد و تاریخ را آینه عبرتی سازد.

نثر صفری در «اردبیل در گذرگاه تاریخ» روان و بی‌گره است. نثری است سیال و دینامیک. نثری است یکدست، ساده و راحت. نثری است که کلمات در آن با همه بار عاطفی و تاریخی خود، در خدمت مفاهیم‌اند و مضامین. یعنی بی‌آنکه خود عایقی ایجاد کنند مانند آینه‌ای صاف و شفاف، محتوای خود را بنمایش میگذارند.

این نثر زنده گاهی باقتضای طبیعت کلام- برحسب وقایع و حوادث- همانند رودخانه‌ای در سراشیبی بستر خود جوش و خروش بیشتر برمیدارد و گاهی حرکت آن بتأنی میگراید. پس از شرح واقعه‌ای که نویسنده میخواهد خواننده را بعبرت بکشد- تا خواننده مجال تنبه و تأمل بیشتری داشته باشد- ولی، در همه‌ی این احوال نثری است هموار و طبیعی و از این حیث شباهت بسیاری به نثرهای نمونه و فاخر قرون چهارم و پنجم هجری دارد. به نثرهای طراز اولی که میتوان ترجمه‌ی تاریخ تفسیر (تاریخ بلعمی) و تاریخ سورآبادی و تاریخ بیهقی را از آن دست شمرد.

و این درست در نقطه مقابل نثری قرار دارد بنام نثر مصنوع، که در آن شیوه کلمات پیش از آنکه حامل معنی و مفهوم باشند خود فی نفسه مسئله‌ای بشمار میروند و در حقیقت درخشندگی و خودنمائی تصنعی کلمات مانع جلوه‌گری معنی میشوند مانند آینه‌ی رنگ و رو رفته و جیوه ریخته ...

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۲۷

در نثر صفری یک موسیقی ملایم، در داخل جملات و عبارات مترنم است بدانسان که اعصاب را مینوازد و اجازه نمیدهد دلزدگی و خستگی بخواننده دست یازد. این موسیقی طبیعی که در لحن و فضای داخل کلمات صفری سیران دارد بخلاف نثر مسجع و نثر تصنعی که در آخر هر جمله‌ی آن گوئی «بلندگوئی» نصب کرده‌اند و موسیقی جاز پخش میکنند اعصاب را نمی‌فرساید. توجه کامل بجملات ذیل- که قصد انتخابی در آن نبوده است- نشان میدهد که مطالبی که گفته شد- بخصوص در مورد موسیقی داخل جملات- تا چه حد مصداق دارد:

«- بشر بموازات تأمین زندگی مادی، همواره علاقمند بوده و هست که از احوال پیشینیان اطلاعاتی بدست آورد و بچگونگی سرگذشت آنان، تا آنجا که میسر است، علم یابد. برای ارضای این تمایل عالی انسانی بوده است که ثبت و ضبط وقایع گذشته معمول گشته و از مجموع آنها تاریخ بوجود آمده است». مقدمه کتاب. صفحه‌ی الف.

این نوع موسیقی را که بفونتیک کلمات و نغمه‌ی حروف ارتباط دارد ذهنهای آموخته و ورزیده درک و حس می‌کنند ...

گاهی نثر صفری در توصیف مرئیات بصورت شعر منشور، شعر ناب در می‌آید و این موقعی است که مؤلف علاوه بر ریتم طبیعی کلام از تشبیه نیز یاری میجوید:

«این کوه- سبلان- از شهر اردبیل مثل عقابی بنظر میرسد که بالهای خود را باز کرده است ...» صفحه‌ی ۲ متن کتاب.

گاهی مته میگذارد و بروانکاوای شخصیتها میپردازد و باعماق روحیات فرو می‌رود و با ایجاز و قدرت تضادها را نشان میدهد.

«او- آقا میرزا علی اکبر- مرد ساده‌دل ولی مقتدر و با اراده بود و از نفوذ و قدرت خویش بیش از علم و فقاقت استفاده مینمود. مرد

طماعی نبود و هرگز از وجوه شرعی بنفع خود استفاده ننمود اما بحکومت دینی خود عقیده داشت ... از دولت و ملت ترس و واهمه‌ای نداشت. عیب بزرگ وی سادگی و زودباوری او بود ...» صفحه ۱۶۸.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۲۸

و گاهی فولکلور و آداب محلی را بلطافت و مهارت برای ما واگو میکند:

- «بعضی از مه‌ها اگر صبح بیاید دوام مییابد ولی اگر غروب ظاهر شود چندان بقائی ندارد. اردبیلی‌ها ضرب المثلی در این باره دارند و میگویند مه صبح و مهمان غروب نمیروند و باید برای پذیرائی از آنها تدارک نمود ...»

صفری بیشتر و بهتر از همه، همشریان خود را بازشناخته. بژرفای اندیشه آنها راه یافته و در شناخت دقیق اخلاق، عادات و سنتهای مردم اردبیل توفیق پیدا کرده است. بعبارتی دیگر، صفری چون از میان مردم اردبیل برخاسته، کودکی، جوانی و قسمتی از بهترین ایام عمر را- با سمتهای مهم و گونه‌گون در بین این مردم گذرانیده، درد مردم را درک و با تمام حواس خود لمس کرده، و سپس با تیزهوشی و روشن‌بینی اعجاب‌انگیز بتشریح کشانده است.

این شناخت در کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ» به «شناخت تاریخی» انجامیده است.

صفری، در تدوین تاریخ با دقت و وسواس از سه مأخذ مهم سود جسته است:

شاهد و گواه، شعائر و سنن و مدارک و اسناد.

اگر در مورد مدارک و اسناد از معتبرترین و ثقه‌ترین آنها فایده برده، درباره شاهد و گواه با احتیاط‌تر و آگاهانه‌تر گام برداشته است:

- «طبیعی است که بر هر شهادت و گواهی نمیتوان ترتیب اثر داد زیرا ممکن است گویندگان آنها قابل اعتماد نباشند وای بسا که بنا بمصلحت و مقتضیات خاصی مطلبی را جعل نمایند ...».

*** نویسنده مقاله در اینجا بمعرفی کتاب از حیث چاپ و جلد و کاغذ و تقسیم‌بندی مطالب پرداخته و در آخر نوشته خود آورده است که:

«این تألیف بزرگ ارزش آنرا دارد که از جهات و دیدگاههای مختلف مورد بررسی قرار گیرد. اینک برعهده دانشمندان و مورخان صاحب صلاحیت است که پرده‌ی سکوت را فرازنند و بدآوری و نقد پردازند.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۲۹

من درباره صحت و مندرجات قسمت «اردبیل- در دوران مشروطیت» با تنی چند از معمرین و صاحب‌نظران شهر بگفتگو نشستم. خوشبختانه، همه باتفاق، مهر تأیید خود را ذیل مندرجات کتاب نهاده و با من همعقیده بودند که:

وقتی ذوق و دانش، در وجود شخص صادق و ادیبی بهم آمیخت اثری می‌آفریند وزین و پایدار. اثری جاویدان همانند «اردبیل در گذرگاه تاریخ».

نقدی از آقای دکتر واهب‌زاده:

آقای دکتر حسن واهب‌زاده هم بر مطالب کتاب ایرادهائی نوشته و یادآور شده است:

«۱- کلمه دروب بجای درها اصطلاح نامأنوس است زیرا در و درب کلمه فارسی است و مثل کلمات عربی جمع بستن آنها صحیح نیست.»

ما هم با نظر ایشان موافقیم ولی این کلمه مربوط بمؤلف کتاب نیست بلکه از متن کتاب «تاریخ نو» است و ما آنرا در «گیومه» عینا نقل کرده‌ایم. عبارت «توب انداختن» نیز که ما بهمان شکل از کتاب مذکور آورده‌ایم بنظر آقای واهب‌زاده از لحاظ ادب فارسی

نامناسب است.

۲- ایل فولادلور را در اردبیل «پولادی» میگویند. بنظر ایشان بهتر بوده است که ما اصطلاح محلی را رعایت میکردیم و حق هم با ایشان است.

۳- «ژول یونر» فرانسوی در کتاب «دلاوران گمنام» اظهار نظر کرده است که علت جنگ ایران و روس در عهد فتحعلیشاه امتناع محمد خان قوانلوی قاجار، حاکم ایروان، از دادن دختر خود بشاه و استمداد وی از امپراطور روس بود. ما ضمن بیان نظریه‌های مختلف باین نوشته نیز در صفحات ۹۵ و ۹۶ اشاره کرده‌ایم. آقای واهب‌زاده این نظر را نابجا دانسته یادآور شده است «... همانطور که خودتان نیز در متن کتاب آورده‌اید بنظم علت اصلی شروع جنگ ایران و روس همان وصیتنامه پطر بزرگ میباشد که گفته تا میتوانی خود را بدریای آزاد برسانی».

۴- در صفحه ۲۲۱ جلد اول این کتاب از کشتار دسته‌جمعی زعمای استبداد اردبیل در نارین قلعه سخن بمیان آمده و در آخر آن از رفتار آزادیخواهان در قتل اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۳۰

بدون محاکمه و بدون دفاع آنها در اطاق در بسته، که دور از روح آزادیخواهی بوده است، انتقاد شده است. بنظر ایشان «درست است که مشروطه‌خواهان طرفدار قانون و عدالت بودند ولی در انقلاب از این زیاده‌رویها خیلی رخ میدهد...».

۵- از جمله ایرادهای ایشان «تأیید» ما از آقا میرزا علی اکبر مرحوم و سعی ما بر «پاکنهاد و سالم» نشان دادن آن مرد است. این تنها آقای واهب‌زاده نیست که درباره ایشان چنین عنوان میکند بلکه دیگرانی هم از این حیث بر ما خرده گرفته نکوهش کرده‌اند. چنانکه جمع دیگری نیز ما را در عکس اینجهت سرزنش نموده‌اند. ما با توجه بدرستی روشی که در پیش گرفته‌ایم باید با کمال احترام در جواب هردو دسته بگوئیم که وقایع تاریخی را نمیتوان با احساسات این و آن یا مصالح شخصی خود و دیگران تعبیر و توجیه کرد. حوادث تاریخی تابع اسناد و مدارک است.

حاصل تحقیق در مآخذی که ما بدست آورده‌ایم و پرس و جوهای که از مطلعین، اعم از موافق و مخالف، کرده‌ایم آنست که در کتاب آورده‌ایم. اگر ناصواب است باید سند و مدرکی ارائه گردد که از لحاظ تاریخ قابل توجه و اعتنا باشد.

۶- یکی دیگر از نکات ضعف «اردبیل در گذرگاه تاریخ» بنظر ایشان اینست که ما وارد فلسفه تاریخ نشده علل حوادث را کندوکاو ننموده‌ایم. چه اگر چنین میکردیم میتوانستیم ریشه‌های وقایع و اتفاقات را مثلاً- در مسائل اقتصادی یا اختلافات فاحش طبقاتی و نظایر آنها دریابیم و خوانندگان را بواقعیت امور رهنمون باشیم.

ما در عین حال که بایشان حق میدهیم برای کار خود نیز دلایلی داریم. و آن اینکه سعی ما بر این بود (و هست) که پیش از هرچیز خود وقایع و اتفاقات را گرد آوریم و از آن بین رفتن و فراموش شدن آنها جلوگیری کنیم. خود این امر وقت و تلاش زیادی میخواهد و مجال هر کار دیگری را از شخص میگیرد، بویژه آنکه عمرها قابل اعتبار نیست، با استمداد از عنایات الهی، در فرصت موجود، میخواهیم کاری را که شروع کرده‌ایم بجائی برسانیم. اگر درصدد تجزیه و تحلیل وقایع برآئیم هرآینه از این مقصود بدور میمانیم.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۳۱

وانگهی برای جوانان امروز و دانشمندان آینده نیز باید کاری گذاشت و بحث در علل وقایع و تجزیه و تحلیل آنها را از آنان خواست.

این کاری است که بدون تردید صورت خواهد گرفت و چه بسا که در مورد برخی از موضوعات آن کتاب کتابهایی برشته تحریر در خواهد آمد.

در نوشته‌های آقای واهب‌زاده ایرادهای اجتماعی و فلسفی دیگری نیز بچشم می‌خورد که چون انطباق با مقتضیات محیط ندارد از اینرو بناچار از آنها می‌گذریم و بذکر نقدهای دیگران می‌پردازیم.

نقد یک روحانی دانشمند:

روحانی دانشمندی از اردیبل، که طبق نوشته خود وی «غیر از تدریس و مطالعه و تألیف یا تزییل کتب علمی و فقهی و اصولی و یا فلسفه سمت دیگری نداشته و ... دست تقدیر ایشانرا باردیبل کشانیده است» در یک نامه چهارده سطره کوچک مطالبی در نقد کتاب، از قول دیگران، عنوان فرموده بود. ما در جواب آن شرحی نوشته خواستار شدیم که شخصا کتاب را ملاحظه و برای تصحیح تاریخ زادگاه خویش نقائص را اعلام دارند و اینک نظریات ایشان را عینا در اینجا آورده مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- در صفحه ۱۲۷ و ۱۲۸ جلد اول این کتاب گفتاری از آدم اوله آریوس درباره مشهودات وی در اردیبل از کتاب خود او نقل کرده‌ایم این نقدنویس محترم در آن‌باره نوشته‌اند «در صفحه ۱۲۷ و ۱۲۸ گفتار اوله آریوس را راجع بعید اضحی و چگونگی مراسم عزاداری حضرت سید الشهدا (ع) در اردیبل با آنهمه جملات رکیکه و مخالف مقام و شئون پیشوایان و بزرگان دینی و خلاف ادب و مبانی اخلاقی بادی مناسبتی ذکر کرده‌اید.

آیا برای شما تا حال معلوم نگردیده که ایشان بانواع لطایف الحیل، ولو در مطاوی مقالات تاریخی و جهانگردی همیشه در پی متزلزل ساختن مبانی اسلام و خوار نمودن پیشوایان و بزرگان دینی هستند. آیا حرفهای دیگر درباره اردیبل نداشتند تا یادداشتهای آنها را درج نمایند.»

ما یادداشتهای اوله آریوس را، آنچه راجع باردیبل بود آورده‌ایم و الان هم

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۳۲

صفحات ۱۲۷ و ۱۲۸ کتاب را گشوده مقابل خود داریم.

در صفحه ۱۲۷ نوشته آن جهانگرد خارجی راجع بعید اضحی نقل شده و او پیدایش اولیه قربانی و داستان سر بردن حضرت ابراهیم فرزند خود اسماعیل را با نهایت احترام بیان کرده در مورد تقسیم گوشت قربانی نوشته است که اردیلیان «حق ندارند کوچکترین قسمت قربانی حتی پوست گوسفند را در خانه نگه دارند.» بعد از آنهم در باب عزاداری زنان بر سر قبور نو گذشتگان مطالبی را با کمال احترام ذکر کرده است.

در صفحه ۱۲۸ نیز دو مطلب نوشته شده است یکی آتشبازی بخاطر شورش سربازان «ینی چری» در عثمانی و دیگری ذکر اجمالی واقعه کربلا، و در اینمورد نه تنها مطالب نامناسبی بنظر نمی‌رسد بلکه از یک آلمانی متعصب قرن هفدهم میلادی تا این درجه رعایت حرمت اعتقادی یک جماعت مسلمان شیعه قابل تمجید میباشد و یک شیعه هم جز این انتظاری از یک مسیحی نمیتواند داشته باشد چنانکه آنها هم چنین انتظاری از دیگران نسبت بآئین خود ندارند.

۲- «در صفحه ۶۶ اشعاریکه از صفی الدین اردیبل در مورد تشویق بمیخوارگی نقل کرده‌اید آیا با زهد و تقوی معروف ایشان مناسبتی دارد و بر فرض صحت نقل آیا اینها لطمه بر حریم احکام دینی نیست. آیا خوانندگان بی تجربه که رادع قوی ندارند از قرائت این قبیل اشعار باستعمال مشروبات الکلی جری‌تر و بی‌باک‌تر نخواهند بود. آیا برای آنها مدرک خوبی نیست. کلمات و یا اشعار مصلح و آموزنده از صفی الدین پیدا نکردید؟ ...»

نویسنده محترم دانشمندتر از آنست که نداند کلماتی نظیر «می»، «میخانه»، «معشوق»، «خرابات» و ... در اصطلاح عرفان مفاهیم عالیت‌تری دارند و کسانی مثل حافظ اگر اشعاری سروده و در آنها فی المثل از «می دو ساله و معشوق چارده ساله» سخن گفته‌اند هرگز میخواره نبوده‌اند یا قصد و عمدی برای تشویق میخوارگی نداشته‌اند.

کسی که اشعار شیخ صفی الدین را در صفحه ۶۶ کتاب بخواند بخوبی در مییابد که نه آن صوفی متقی میخواره، بمعنی شرابخوار، بوده است و نه خواننده را بمیخوارگی

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۳۳

در آن مفهوم دعوت مینماید. بلکه ابیات مذکور سراپا اشاره بآیات مبارکه قرآن- کریم و مشحون از نصایح گرانبها و کلمات قابل توجه است.

ما یکبار دیگر آن اشعار را در اینجا میآوریم تا با توجه بمفاهیم عالیه آن خوانندگان دانشمند را بدآوری بخوانیم:

«می نوش کن مدام که می را عدیل نیست و ز هیچ شربتی بجهانش بدیل نیست

جلاب سلسبیل چه موقوف وعده ایست حالی بنقد باده کم از سلسبیل نیست

وصف مزاج آن حق اگر زنجیل گفت در باده سرهاست که در زنجیل نیست

گر عاقلی بعقل حکیمانه نوش کن وز غافلی مخور تو که آب سیل نیست

میخواره را بآتش اگر وعده میدهند میدان که جز مثابه نار خلیل نیست

در مدح می منافع للناس آیت است نیکو بخوان که منفعت آن قلیل نیست

میخوارگی است عیب صفی در جهان و بس منت خدایا که لثیم و بخیل نیست»

۳- در صفحه ۴۳۴ موضوع غضب کرده شدن رحمت الله نام پلیس نظمیه را عنوان کرده نوشته بودیم که او برای مصادره یگانه اسب نان آور یک خانواده فقیر بدانجا رفت و اسب را از طویله کشیده بیرون آورد. زن صاحبخانه در کمال استیصال او را بحضرت ابو الفضل (ع) سوگند داد ولی او گوش نداده سوار شد و براه افتاد اما هنوز مقداری راه نرفته بود که از اسب بزمین افتاد و مرد و در آخر این مطلب اضافه کرده بودیم که غضب کرده شدن «ممکن است از لحاظ روانشناسی بیک حالتی تعبیر شود که آنرا باصطلاح خارجی «شوک» میخوانند و بر اثر تحریک شدید عصبی

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۳۴

جمعی از پاسبانان نظمیه اردبیل در سال ۱۳۴۰ قمری. نفر دوم از سمت چپ که با علامت (+) مشخص شده است رحمت الله است که بعد از به غضب آمدن لعنت الله نامیده شد.

افسر رشیدی که با علامت (*) مشخص شده میر جهانگیر خان میرجواد خانی کدخدای محله گازران می باشد.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۳۵

حاصل میگردد و در بعضی مواقع ندامت شدید و فشار ناگهانی روحی سبب آن میشود و در هر حال از حیث معتقدات مذهبی در مفهومی بکار میرود که ما بدان اشاره کردیم». دانشمند روحانی این قسمت را نقد کرده درباره غضب نوشته است:

«در معتقدات مذهبی بتغییر صور انسانی بصور مختلف حتی صور حیوانی که در اثر ملکه بودن پاره صفات رذیله که با آن فعلیت و صورت متناسب است گفته میشود و مقصود از کلمه المغضوب علیهم در سوره مبارکه فاتحه باتفاق تمام مفسرین جماعتی از یهود بودند که آنها را بصورت قرده و خنازیر در آورد. چنانکه در جای دیگر فرمود «و جعل منهم القردة و الخنازیر» و این خود راجع بتطورات نفسانی انسانی است که در فلسفه و معرفت النفس (روانشناسی) تحقیقات عمیق علمی دارد و ما بملاحظه رعایت اختصار از بیان آن خودداری کردیم. بنابراین آیا مصلحت نبود در موضوعاتی که فوق حدود معلومات جنابعالی است و در آن تنوع کامل ندارید دخالت ننمائید و اظهار نظر نفرمائید؟».

ما نه در موقع نوشتن آن و نه حالا- که این مجموعه را گرد میآوریم و نه هیچوقت ادعای علم و فضیلت نکرده ایم. زیرا چیزی را که برای یافتن آن سالهاست در تلاشیم و سرانجام هم در حسرت آن میرویم چگونه میتوانیم در آن باره ادعائی بنمائیم و لذا آنقسمت

از نوشته‌ها را که مربوط بشخص مؤلف است با کمال خوشروئی می‌پذیریم.

جز آنکه چون رشته تحصیل و تدریس ما هم در فلسفه و روانشناسی بوده است مطلب را بنحویکه گفته‌ایم تأیید مینمائیم. اما در باب آنقسمت که مربوط بمطالب کتاب است یادآور میشویم که علیرغم نوشته آن دانشمند روحانی که «المغضوب علیهم» باتفاق تمام مفسرین جماعتی از یهود بودند که آنها را بصورت قرده و خنازیر درآورد» میگوئیم در هیچیک از چند تفسیری که ما در اختیار داشتیم این چنین مطلبی ندیدیم. درست است که آنها همگی «المغضوب علیهم» را معطوف بر یهود دانسته‌اند ولی باینکه آنها بصورت قرده و خنازیر درآیند اشاره‌ای نکرده‌اند.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۳۶

ما بفرض صحت گفتار این نقدنویس روحانی - که صحیح نیست - باید ایشانرا بجای توسل بتفاسیر بخود قرآن مجید توجه دهیم و گوئیم که خود حضرت باریتعالی در آیه شریفه ۸۱ از سوره مبارکه «طه» (سوره ۲۰) غضب را چنین معنی فرموده است: «مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى» یعنی هرکس که غضب من بر او فرود آید البته هلاک شود. چنانکه رحمت الله بدان شکل هلاک گردید.

۴- ایراد دیگر ایشان آنست که «اسناد تاریخی مخصوصا در قضایای شخصیه که با آبرو و شئون برخورد کند باید در کمال دقت و مواظبت منظور گردد. عدالت و وثاقت و بیغرضی و بی مرضی میرزا عباسقلیخان شالمان اوف و نظایر او در نقل قضایای شخصیه از کجا ثابت و محرز گردید! باید دانست منظور نفی وثاقت او نیست مقصود اثبات و احراز عدالت و وثاقت است در نقل قضایای شخصیه».

ما، مثل کسانی که مرحوم محسنی را میشناختند، او را مرد مسلمانی میدانیم که بواجبات دینی عمل میکرد و در عهد خود نیز مردی مورد احترام و ثقه بود از اینرو در نوشته‌های او تردید نداریم و عدالت او را مثل عدالت یک امام در نماز جماعت، از آنجا که اصل بر عدالت اوست، و قول و فعل مسلم حمل بر صحت میشود مگر آنکه خلاف آن ثابت گردد، محتاج اثبات تصور نمی‌نمائیم. بویژه آنکه در حشر و نشری هم که با آشنایان او داشته‌ایم جز صفات نیک از او چیزی نشنیده‌ایم.

۵- ما در صفحه ۴۵۱ در مورد آقا میرزا علی اکبر مرحوم آورده بودیم که «او مرد باهوش و زرننگ و بظاهر ساده‌ای بود حکومت شرعی را از آن خود میدانست و در برابر این قدرت همه را حقیر و زبون می‌شمرد و در تحقیر صاحبان شوکت از هر اقدام مشروعی باز نمی‌ایستاد» و برای آنکه خواننده را با نحوه رفتار وی در اینباب آشنا کنیم دو مورد شاهد آورده نوشته بودیم که در مراجعت از یک سفر زکوه هنگام ورود بشهر دو نفر از محترمین شهر را باحترام قرآنی که در پیش خود بر روی زین الاغ حامل خویش داشت وادار به بوسیدن گوشه‌های الاغ نمود و نیز در مجلس ختم پدر امیر لشکر طهماسبی برای آنکه شخصیت آن امیر را، که بر مجلس سایه افکنده بود، بشکند به مرحوم ملا لطیف (مجد الواعظین) در بالای منبر خطاب کرده گفت

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۳۷

سخنانت را کوتاه کن من بعثت پیری نمیتواند ادرارم را نگه دارم و زیاد بنشینم.

دانشمند روحانی در اینباره نوشته است: «نحوه رفتار مرحوم آقا میرزا علی اکبر درباره مستقبلین و وادار کردن ایشان زیارت و بوسیدن گوشه‌های الاغ را عوض زیارت قرآن که در صفحه ۴۵۲ درج کرده‌اید. آیا از یک فرد انسان جاهل محض و بی‌شعور و شقی اینگونه رفتار نسبت بمستقبلین خود سر میزند تا از یکنفر عالم متدین. کدام مرد عادل و بی‌غرض و بی‌مرض این واقعه را بشما گزارش داد. عجب اینکه در همین قضیه گفته‌اید گوینده داستان میگفت. آیا این هم شد سند. آفرین بر دقت و تتبع شما درباره اسناد. گذشته از اینها چه مناسبت دارد که اینگونه وقایع در صفحات تاریخ گنجانیده شود و چه انگیزه باعث گردید که گزارشهای موهومه و موهونه در متن تاریخ درج گردد.»

ما ایراد ششم ایشانرا نقل میکنیم تا یکجا نتیجه گیری نمائیم و اینک آن ایراد:

«۶- داستان مجلس ختم طهماسبی نیز که در همین صفحه درج گردیده اولاً همان مجلس را اغلب اهل اطلاع برادر ابو الحسن خان طهماسبی نسبت میدهند نه پدر امیر لشکر طهماسبی و ثانیاً در آنمجلس چون رامشگری ذاکر مزبور از حد تجاوز کرده حتی متوفا را هم لنگه برادر حضرت سید الشهدا (ع) ارواحنا فداء قرار داده از اینجهت آقا میرزا علی اکبر مرحوم برای برهم زدن مشاطه گری ایشان همین رفتار معهود را کرده. بای نحو کان این قضیه هم چه ارتباطی بتاریخ اردیبل دارد و چه نتایج عقلانی باینگونه جریان مترتب است».

چون ما علت ذکر این دو واقعه را بعنوان شاهد مثال در آن کتاب نوشته ایم نیازی بتکرار آن‌ها در اینجا نمی بینیم اما خوشوقتیم که خود منقد محترم جواب بند ۵ ایرادهای خود را در بند ۶ و با قلم و انشاء و فکر خود داده است. ما برای آنکه سخن بدرازا نکشد خطاب بخود ایشان سوال میکنیم که وقتی نیمقرن بعد از آن تاریخ، که بشریت از حیث فکر و اندیشه و ادب و آداب با آنروز فرق زیادی کرده است، دانشمند روحانی و مدرس و نویسنده و فقیه و فیلسوف ارجمنندی مثل خود شما، واعظ محترمی مانند مرحوم حاج مجد الواعظین را، که بتصدیق همه اهل ولایت بالغ بر شصت سال از عمر خود را در آستانه حضرت ابا عبد الله الحسین (ع) اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۳۸

روحنا فداء بذکر مناقب و مراثی خاندان طهارت گذرانیده است، در آن مسجد و بر بالای منبر، که منتسب به پیامبر بزرگ اسلام است، «رامشگر» و «مشاطه گر» خطاب کند آیا استبعادی دارد که مجتهدی نیز در آن زمان و با آن محیط فکری شخصی را با احترام آنکه الاغش حامل قرآن کریم است وادار بپوسیدن گوشه‌های الاغ نماید؟ ما با اداء کمال احترام نسبت باین منقد دانشمند و اعتذار از محضرشان، می پرسیم آیا «یک فرد جاهل محض و بی شعور و شقی» حاضر میشود العیاذ بالله مسجد را میخانه، حاضرین را، که همین مجتهد بزرگوار نیز در آنجا بوده است، میخواره و واعظی را که شصت سال نوکر در خاندان عصمت و طهارت بوده است رامشگر خطاب کند؟ اگر میشود پس آن داستان هم شدنی است و اگر نمیشود پس این نوشته چیست؟

و اما گوینده آن دو خبر از ثقات کم نظیر اردیبل است و کسی است که غالباً قائم اللیل و صائم النهار است و بنظر نمیرسد چنین کسی که از دنیا گسسته و چشم امید بعنایت حق بسته است چنان خبرهای ناصواب بسازد و افترا آتی بر عالم در گذشته‌ای روا دارد. بخصوص که خود منقد محترم هم واقعه مسجد را بصراحت تأیید و تحقق «همین رفتار معهود» را تصدیق کرده است. یک اشتباه هم باید از گویندگان خبر مسجد بایشان برطرف شود و آن اینکه در اردیبل کسی بنام ابو الحسن خان طهماسبی مصدر کاری نبوده است.

۷- هفتمین ایراد دانشمند محترم حاکمیت که «نسبت دادن کلمات قصار و شیرین و مغزدار و حکمت آمیز را بفرومایگان و دیوانگان از امتیازات اردیبل قرار داده‌اید. شما مدعی هستید نظر از تألیف کتاب مزبور با آنهمه صرف وقت و صرف مال نشان دادن موقعیت عالیه اردیبل است و باصطلاح خودتان در اعتلای مقام تاریخی و مجد و عظمت دیرین خطه‌ایکه امروزه تأسفا بصورت فراموشخانه و تاریکخانه درآمده است قدم برمیدارید.

آیا درج اخبار و گزارشهای وهن آور موجب اعتلا و مجد و عظمت خواهد بود آیا این سبک را نقض غرض نمیگویند».

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۳۹

چون مورد خاصی ارائه نشده توضیح درباره آن میسر نیست ولی بطور کلی گوئیم که سعی مؤلف بر آن نبوده است که نیکبها را بگوید و بدیها را مستور دارد.

تاریخ باید مثل آینه گذشته‌ها را منعکس نماید. آن آینه معیوب خواهد بود اگر قسمتی از مورد انعکاس را ارائه دهد و قسمت دیگر را بپوشاند. و اگر ما چنین می‌کردیم بیش از این درخور مذمت میبودیم. بعلاوه اعتلای یک جامعه بدان نیست که بدیهایش را

مکتوم دارند. هیچ اجتماعی پیدا نمیشود که خوبی و بدی نداشته باشد ولی از نظر عقلا آن جامعه در حد اعتلاست که خوبیهایش بدیهایش را تحت الشعاع خود قرار دهد و جای کمال افتخار است که در جامعه اردیبل همواره این نعمت ارزانی بوده است. یک نکته هم جای ابهام است و آن اینکه مگر همیشه باید کلمات قصار و شیرین و مغزدار را حکما و دانشمندان بگویند و فرومایگان و دیوانگان شایستگی و یا حق چنین امری را ندارند؟ باید بگوئیم که اینهم از مختصات جامعه اردیبل است که دیوانگانش نیز سخنان حکمت آمیز بر زبان می‌آورند.

برای آنکه خوانندگان دانشمند با ملاحظه این گفته ما را متعصب و گرافه گوی نخوانند نمونه‌ای از سخن دیوانه‌ای را نقل میکنیم تا حکما را بسخنان حکیمانه دیوانه‌ها توجه دهیم. در اردیبل، در زمانی که ما این مطالب را جمع‌آوری میکنیم شخصی است بنام «میرزا محمد» که به میرزا محمد دیوانه معروف است. سنش تقریباً شصت سال میشود. قبای بلندی بتن دارد و کفش و جوراب میپوشد. سربرهنه در خیابان و بازار میگردد و با کسی کاری ندارد. با آنکه دیوانه است قیافه جالب و مهربانی دارد و دائماً از دهانش این حرف شنیده میشود «اوزاشیدی». از کسی چیزی نمیخواهد و هر وقت گرسنه شود از دکان نانوائی تکه‌نانی بر میدارد و از دکان بقالی مختصر پنیری روی آن میگذارد و در صحن مسجدی یا جای آرامی صرف مینماید. چون بی‌آزار است مردم نیز او را دوست دارند.

اردیبل شهر ییلاقی است. بخاطر هوای مطبوع و آب گوارا، بخصوص آبهای معدنی کم‌نظیرش، در تابستانها مسافرین و مهمانان غیر محلی زیادی پیدا می‌کند

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۴۰

و از نقاط مختلف ایران و حتی از کشورهای خارج نیز آیند و روند بسیاری دارد.

در تابستان ۱۳۴۹ روزی میرزا محمد در پیاده‌روی خیابان پهلوی راه میرفت.

افسری نیز با درجه سروانی همراه همسرش قدم میزد. سروان بزبان ترکی آشنائی نداشت و معنی «اوزاشیدی» را، که میرزا محمد هنگام عبور از کنار همسر او میگفت، نمیدانست. چنین پنداشت که این مرد نسبت بدان بانو جمله نامناسبی ادا کرده است و لذا بحکم غریزه ناموس دوستی سیلی محکمی بر گونه او نواخت.

میرزا محمد بدون آنکه کوچکترین عکس العملی نشان دهد با کمال خونسردی ایستاد و نگاهی بسرا پای سروان انداخت و در حالیکه تبسم ملیحی بر لب داشت رو بآسمان کرده بنحو طنزآمیزی گفت «تو که آنهمه ستاره داری تا حال بمیرزا محمد تو هم نگفته‌ای ولی بین این با سه ستاره‌ای که دارد چه کشیده محکمی میزند!...».

بزرگی گفتار و عظمت این سخن انسانرا متحیر میسازد. اعصاب قوی میخواهد که با توجه عمیق بتواند آنرا تحمل نماید چنانکه آن سروان نیز چون از موضوع آگاه شد گریه‌کنان دست او را گرفت و با عجز و لابه و دادن پول درصدد عذرخواهی برآمد ولی میرزا محمد بدون اعتنا بهیچ چیزی سر بزیر انداخت و با زمزمه ورد همیشگی خود «اوزاشیدی» براه خویش ادامه داد.

۸- دانشمند روحانی در قسمت دیگر ایرادات خود نوشته است: «در داستان عظیم‌زاده مرحوم ملا قربانعلی زنجانی (بدون تحقیق و محاسبه گزارشهای مخالفین و موافقین- تنها باستناد اخبار مخالفین سرسخت و به پیروی از سبک و طریقت کسروی) یکنفر مردم خودخواه و مزور و جاه‌طلب و نابکار معرفی کرده‌اند. چه میشد جنابعالی نیز حالات ایشانرا از دسته دیگر استحضار میکردید. حداقل از حضرت آقای سید احمد زنجانی که فعلاً از علماء طراز اول حوزه قم بوده و دوره مرحوم ملا قربانعلی را هم درک کرده است. پس چرا همیشه در اینگونه موارد گفتار مخالفین را پیش میکشید و ملاک قضاوت ناروا قرار میدیدید. در صورت بری بودن آنها از اینگونه جرمهای نفرت‌آور اجتماعی در پیشگاه عدل الهی چه جوابی دارید؟».

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۴۱

ما در مورد فقاقت و دانش و اسلامیت مرحوم آخوند نه صلاحیت داشتیم و نه مطلبی عنوان کرده‌ایم بلکه نوشته‌ایم که «او روحانی پیری بود که مثل مرحوم آقا میرزا علی اکبر اردبیل بنام اسلام و مشروعیت با مشروطیت مخالفت مینمود» و چون طرفداران وی همه مثل خود او نبودند از اینرو مخالفت وی «موجب قتل گروهی از آزادیخواهان گردید».

بعد از تذکار ایشان ما درصدد تحقیق از وضع آخوند برآمدیم ولی به آیت الله مرحوم آقای سید احمد زنجانی دسترسی نیافتیم. از بعضی از علمای دیگر زنجان پرس و جوهای کردیم و از یکنفر از آنها که سید جلیل و ملای طراز اول و سالها در حوزه علمیه قم محل مراجعات بوده و آخوند را میشناخته است چنین شنیدیم که «آخوند ملا قربانعلی میتوانست با استفاده از نفوذ و موقعیت خود کارهای خوبی بنفع اسلام بکند».

ما قلبا از روان مرحوم آخوند عذر میخواستیم زیرا در کتابی که مربوط به اردبیل است سخن گفتن از او را بیجا میدانیم. او روحانی فقیه و زاهد با تقوائی بود و به قول آیت الله آقای سید جلال الدین سلطان العلماء ملکی زنجانی و ثقات دیگر زنجان از مال دنیا بچند تکه زیلو و یک پوستین و یک سماور حلبی قناعت داشت. تأهل نکرد و چهل سال آخر عمر را روی رختخواب ندید و بدان پوستین و زیلو کفایت نمود. غالب شبها در پشت بام بعبادت مشغول بود و حتی نصف شبی هنگام پائین آمدن از نبرد بام افتاده پایش شکسته بود.

اگر ما در جلد اول از او سخن گفته‌ایم از آنجا بوده است که با شهادت یک اردبیلی ارتباط داشته است ولی چون نویسنده روحانی ما را در مورد آن گفته‌ها بدادگاه عدل الهی کشانیده است ناچاریم بگوئیم که در آن دادگاه باید عالترین مراجع تقلید آنروز شیعه یعنی آیت الله مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (صاحب کفایه) و آیت الله مرحوم شیخ عبد الله مازندرانی جوابگو باشند که در مورد آخوند ملا قربانعلی چنین فتوی داده‌اند:

«کثرت سن و عدم معاشرت و عالم نبودن جناب آخوند ملا قربانعلی زنجانی

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۴۲

بمصالح و مفساد مملکت و اجتماع اشرار و مفسدین وطن فروش در اطراف ایشان موجب اغتشاش مملکت و اختلال آسایش و مداخله اجانب و اعدام اسلام است.

دفع و تفریق تمام مفسدین که دور ایشانرا گرفته‌اند بر اولیای دولت و قاطبه مسلمین واجب فوری و اتباع آراء منسوبه بایشان مطلق حرام و اعتناء بآنها دشمنی بدین است. محمد کاظم الخراسانی. عبد الله مازندرانی ۱۴ ذیقعه.

با اینحال ضمن تشکر از نقدنویس محترم، اگر نوشته‌های ما در مورد آن روحانی بزرگوار نابجا باشد از روح بزرگ او معذرت می‌خواهیم و آرزوی عفو داریم.

۹- نهمین ایراد منقد محترم اینست که «در صفحه ۴۵۳ نوشته‌اید بزرگترین گناه (آقا میرزا علی اکبر) این بود که تصور مینمود یک تنه میتواند در این نقطه از جهان جلوی پیشرفت علمی دنیا را بگیرد. الخ. کاش میفهمیدم مقصود شما از علم و تمدن چیست؟ تا اینکه معلوم شود آقا میرزا علی اکبر مرحوم چگونه جلوی پیشرفت آنرا میگرفت. البته مقصودم این نیست که روش ایشان با علم و تمدن مطابقت داشته بلکه می‌خواهم بدانم که مفهوم علم و تمدن و ثمرات آن در نظر شما چیست و بچه معنی تفسیر و تطبیق مینمائید.

نمیدانم در تحلیل و تحقیق اینگونه موضوعات کتاب الدین و الاسلام مرحوم کاشف الغطا نجفی یا اقلا کتاب اسلام و آئین فطرت سید محمد قطب نویسنده زبردست و محقق مصری را مطالعه کرده‌اید یا خیر و اگر نکرده‌اید آرزوی آنرا دارم که آنها را بدیده انصاف و دقت مورد مطالعه قرار میدادید. در هر حال تمدن یا علمی که با مبانی انسانیت و عواطف اخلاقی و دینی بشر منافات ندارد هیچ ذی شعوری حق جلوگیری از آنرا ندارد و البته میتوان گفت ایشان با آن علم و تمدن مخالفت داشته که طبق تشخیص خود،

ولو از راه خطا در تطبیق، با مبانی فطرت بشری و اصول اخلاقی و دینی منافات اساسی دارد (بدیهی است خطا در تطبیق اگر وقوع آن فرض شود جرم و تقصیر نیست).

گذشته از اینها برای شما چه داعی شده که نفرت عده‌ای از اشخاص بی‌ملاحظه

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۴۳

را با بیان اینگونه مطالب نسبت بعالم روحانیت برانگیزید و وضع دختر نوه مشار الیه چه ارتباطی بایشان و عقاید ایشان دارد که در ذیل همین صفحه با آب و تاب قلمفرسائی کرده‌اید. جای تعجب اینست در نامه ارسالی اشاره کرده‌اید اسناد و مدارکی در اختیار دارید و حاوی مطالبی است که عفت قلم شما را از ذکر آنها بازداشته است. باید عرض کنم از حال مدارک مذکور در کتاب حال همان‌گونه اسناد و مدارک مومی‌الیه نیز روشن گردید. علاوه بر این دیگر چه چیز موهن درباره ایشان مانده که ذکر نگریده است و اگر تنها یک اقدام عقلانی و انسانی بسیار مشهور او را (جلوگیری از نفوذ بلشویکها) در کتاب درج نموده‌اید متأسفانه آنرا هم با ذکر احتمال تأثیر سیاست انگلیسی‌ها آلوده و اذهان شنوندگان و خوانندگان را مشوب کرده‌اید.

آدمی وقتی این جملات را میخواند احساس میکند که اندکی تعصب و برافروختگی بر نویسنده آن غلبه داشته و عبارات و جملات متناقضی را در این قسمت از نوشته بر ذهن ایشان خطور داده است. زیرا نویسنده محترم خود اذعان دارد که تمدن و علم با شرایطی که ذکر کرده است برای بشر لازم است و هیچ ذی‌شعوری حق جلوگیری از آنرا ندارد ولی بلافاصله مطلب را بتشخیص طرف وامیگذارد و خطا در تطبیق را معفو میداند. غافل از آنکه همین تشخیص و خطا در تطبیق خود خطای بزرگی بوده است که آثارش سالها در سرنوشت خانواده‌ها و جامعه اثر گذاشته است.

ما نمیدانیم دبستان باز کردن و در آن حساب و هندسه و تاریخ و جغرافیا و صرف و نحو و اصول دین یاد دادن چه منافاتی با مبانی فطرت بشری و اصول اخلاقی و دینی داشته است که با آن اوضاع اسف‌آور از آن جلوگیری گشته است و عمامه کسانی مثل مرحوم میرزا حمید آموزگار یا شیخ محمد مجرم، بجرم تدریس در این مدارس، بگردن آنها بسته شده از ضرب و شتم نسبت بآنها خودداری نگریده است.

ما نمیدانیم اگر مدارس جدید، با سبک معقولی که در آنعهد بکار تعلیم می‌پرداختند، با دقت و مراقبت و حتی با هدایت و ارشاد و کمک و یاری کسانی که با آنها مخالفت کردند، تقویت میشدند و موجب ازدیاد طبقه روشنفکر با ایمان در آن شهر

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۴۴

میگشتند چه خطراتی برای دین و جامعه پیش می‌آمد؟ ... در زمانی که ما این کتاب را جمع‌آوری میکنیم از فرزندان شهر ما بالغ بر یکصد نفر پزشک و قریب هزار نفر مهندس، قاضی، دبیر و ... افسر که همگی تحصیلات عالیه دیده‌اند با کمال لیاقت و کاردانی در نقاط مختلف کشور بجامعه خدمت مینمایند. مگر خدمات و تلاش آنها مخالف دین مقدس اسلام یا فطرت بشری و اصول اخلاقی است؟

اینها محصول زمانهای کوتاه اخیر است ولی اگر هفتاد سال پیش علم مخالفت با مدرسه در این شهر برافراشته نمیشد بدون تردید برای پدران اینان نیز امکان خدمت در مقیاس وسیع طبابت و مهندسی و غیره فراهم میگشت و در محیط فکری ما با حفظ اصول دیانت تحولات چشمگیری پیدا میشد.

از جملات سوآلیه روحانی محترم بعنوان مؤلف چنین متبادر بذهن میشود که منقد دانشمند تصور کرده است کسانی که از بسته شدن مدارس جدید در محیط قدیم اردیبل متأثرند تمدن و علم را در مفهومی میدانند که تأسفا جمع معدودی دختران دامن کوتاه یا پسران مزلف هیپی‌کنونی خود را مصداق آن‌ها نشان میدهند.

ما نه تنها چنین تصویری نداریم حتی بشدت نیز آنرا مخالف اصول تمدن و انسانیت میشماریم و ادامه آنرا هم برای بشریت و هم

برای ملیت و قومیت ایرانی خود مضر میدانیم.

ولی اینها چه ربطی بعلم و دانش دارد؟ در کجای فیزیک گفته شده است که دختران دامن خود را تا بدانجا کوتاه کنند که مثل بز شرمگاهشان هویدا باشد؟

در کجای شیمی آمده است که پسران خود را بشکلی در آورند که انسان در برخورد اولیه آنها را «خانم» خطاب کند؟ ... در کدام بخش از ریاضیات و هیئت و زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی، که قسمتهای اساسی علوم امروزی را تشکیل میدهند، عنوان شده است که پسری با پسری ازدواج کند و مجلس جشن رسمی برای چنین کاری تشکیل دهد.

دوران ما، بویژه بعد از جنگ جهانی دوم، و علی‌الخصوص در ده دوازده سال

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۴۵

اخیر، از ایام بیماری تمدن صحیح انسانی است. بی‌بند و باری و سقوط سطح تربیت اخلاقی و اجتماعی امری نیست که کسی آنها را کتمان نماید. ولی کسی هم نیست که آنها را زائیده علم و تربیت صحیح بشمارد.

غرائز حیوانی جانشین عفت و عصمت انسانی گشته، عصیان و تمرد جایگزین احترام و اطاعت خانوادگی شده، رذیلت بر فضیلت و جهل بر علم برتری یافته، پسر از حیث لباس و آرایش بتقلید زنان درآمده، دختر از حیث رفتار و کردار حالتی غیر از معصومیت دخترانه پیدا کرده، اختیار تربیت فرزند از دست پدر و مادر در رفته و خطر اعتیادات گوناگون جوانها هستی خانواده‌ها را در معرض سقوط قرار داده است. معبود همه پول و مال گشته و صفا و یکرنگی از بین رفته است ...

اینها که ما فساد میدانیم و فساد مینامیم همه معلول فقدان علم و تربیت صحیح و مع‌الاسف ضعف اصول تربیتی مدارس است. اما نباید از این کلمه مدارس، مدارس آنروزی اردیبل را محکوم بداشتن چنین محصولی نمود. آنچه یک محیط تربیتی را پر ثمر میگرداند ایمان مربی است. مربیان آنعهد مردان با ایمانی بودند که هم با علوم دینی آشنائی داشتند و هم لزوم تحول در جامعه را کد روز را احساس مینمودند.

اگر خوانندگان دانشمند بر ما ایراد نمیگرفتند میگفتیم که مراکز تربیتی ما، بر اثر ضعف مبانی تشکیلاتی، که هرآینه معلول کارشکنی‌هایی از قبیل مخالفت‌های اولیه با پیدایش آنها است، یا علل دیگری که بصور مختلف و در زمان و مکانهای مختلف بخود دیده، تأسفا حالت فعل‌پذیری بیش از حد لزوم پیدا کرده و بجای آنکه اصول تربیت و تمدن مناسب و متعارف ملی را حفظ و با آراستن و پیراستن منطقی آنها ارکان اجتماعی را تقویت و بصورت فعاله سرمشقی برای دیگران قرار دهد چشم براه

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۴۶

ره‌آوردهای مسافران غرب گشته و گفته‌ها و آورده‌های آنها را، بدون آنکه با مزاج حال و آینده جامعه ایرانی سنجیده شود، کورکورانه پذیرفته است. در تاریخ امروز نیز که بر اثر دروازه‌های باز، بمنظور توسعه صنعت «توریسم»، واردات ناهنجاری از حیث اخلاق و رفتار و گفتار و کردار باین سرزمین سرازیر میگردد تأسفا سازمانهای عکسی از شبستان مسجد آقا میرزا علی اکبر

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۴۷

تربیتی ما بیشتر راه تقلید در پیش دارند و یا دستکم جوانها را در تقلید از مثنی موجودات سرگشته بنام هیپی آزاد میگذارند. تکرار میکنیم که این مطالب نمیتواند اعمالی را که هفتاد هشتاد سال پیش در باب بستن مدارس در شهر و ضرب و شتم معلمان بزرگوار آنها، بجرم اعتقاد بکرویت و گردش زمین، صورت گرفته موجه قلمداد نماید بلکه در جهت عکس آن بیان میشود و چنین بنظر میرسد که اگر در بدو تأسیس آن مدارس، عقلا- و صاحب‌نظران روحانی و غیر روحانی، با یک روش منطقی و دید صحیح اجتماعی آنها را هدایت و تکمیل مینمودند و بجای آنکه با ایجاد مشکلات عدیده آنها را وادار باتخاذ حالت دفاعی و رکود کنند جنبه فعالیت‌های مثبت و مؤثری بدانها میدادند هم وضع اجتماع ما بهتر میگشت و هم لااقل در آن نقطه مهم ارکان تربیت اجتماعی و

ایمانی استوارتر میگردید.

۱۰- باری دهمین و آخرین ایراد دانشمند روحانی چنین عنوان شده است که «در کتاب خود در بسیاری از موارد نوشته‌های کسروی را، که انحرافات و روح طغیانگر او اظهر من الشمس است، با تکریم اسم او، سند یا شاهد آورده‌اید. آیا اینگونه یادآوری از این قبیل طغاء و بی‌دین مطلق ترویج مظاهر فساد و اباطیل نیست و پیش عرف و انظار نشانه تجلیل از او و عقاید مسلم الفساد او محسوب نمیشود».

در جواب گویم خیر! زیرا ما درباره کسروی هیچ تجلیل نکرده‌ایم جز اینکه در مقابل نام او کلمه شادروان گفته‌ایم و این کلمه هم مثل آقا و خانم که در مورد زندگان عنوان میشود یک عنوان صوری برای مردگان است.

درباره طغیان و بی‌دینی یا دینداری و اسلام او هم اصلاً وارد بحث نشده‌ایم زیرا ما تاریخ برای اردیبل نوشته‌ایم نه رساله در کفر و اسلام کسانی مثل کسروی. اما بحکم «انظر لما قال و لا تنظر لمن قال» گوئیم که او هر که بوده و هر عقیده و ایمانی که داشته واقعیت اینست که در فن تاریخ‌نویسی مهارت داشته و آثارش در مراکز علمی مورد توجه قرار گرفته است. ما اگر در باب دین و مذهب و اصول و فروع از او قولی نقل می‌کردیم حق با نویسنده دانشمند بود ولی وقتی او نوشته است که فی المثل والی آذربایجان در محاصره اردیبل از طرف عشایر برای ستارخان سلاح و جنگ‌افزار

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۴۸

نفرستاد، و واقعا هم نفرستاده است، نقل آن‌چه تجلیلی از وی و عقاید «مسلم الفساد» او میتواند محسوب شود؟

نقد یک دانشمند ایرانی خارج از کشور:

اینها ایراداتی بود که یک روحانی دانشمند از اردیبل بر «اردیبل در گذرگاه تاریخ» مرقوم داشته است ما با احترام زاید الوصف نسبت بایشان اینک نقد یک فیلسوف و ادیب ایرانی را از خارج از کشور، در باب جلد اول این کتاب نقل مینمائیم. ما آن دانشمند را شخصا و با اسم نمی‌شناسیم ولی در نامه‌ای که از یکی از علاقمندان کتاب از اروپا دریافت داشته‌ایم چنین میخوانیم: «یکی از فضلالی معاصر ایران، که در اغلب «انسیکلوپدی» ها اسمی از ایشان بعنوان فیلسوف و ادیب معاصر ایران برده شده در تابستان سال پیش بعد از مطالعه کتاب شما نقدی بر آن نوشت که بعضی از قسمتهای آنرا برای اطلاع شما میرسانم:

۱- جهت مثبت کتاب ثبت وقایع شهر اردیبل در دوران مشروطیت و پس از آن است. که در عین حال زندگی سیاسی و اجتماعی این شهر معروف را منعکس میکند. این کتاب با فارسی روان نسبتاً بی‌غلط نوشته شده و با رغبت خواننده میشود.

گرایش سیاسی آشکار کتاب روحیه شدید ضد روسی آنست. این روحیه هم نسبت بروسهای تزاری و هم با قبول تناقض منطقی نسبت به بلشویکها و مجاهدین قفقازی هردو بروز میکند.

۲- در عین حال در کتاب نوعی میهن‌پرستی اردییلی شدید در مقابل تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان دیده میشود. حتی کوشش شده است با کوچک کردن ستارخان و بزرگ کردن بیش از حد آقا بابا خان عملاً قهرمان اردییلی بقهرمان غیر اردییلی پیشی گیرد.

۳- بخش جغرافیائی و جغرافیای تاریخی و بخش ما قبل مشروطیت کتاب بسیار مجمل و ضعیف است.

۴- جلد اول کتاب «اردیبل در گذرگاه تاریخ» رویهمرفته کتاب بدون فایده‌ای نیست و متضمن یکسلسله وقایع و اسناد است که تاریخ شهر و تاریخ کشور ما را از لحاظ برخی جزئیات غنی تر میسازد ولی اگر آقای صفری باتکای آنکه از این پس

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۴۹

خود شاهد عینی حوادث است جلد ضخیمی بر جلد اول بیفزاید ناچار باید منتظر یک اثر مضر و ارتجاعی شد که در واقع از جهت

افکار عمومی و در طی زمان بسود خود او نیست و بدگوئی از بلشویکها، مجاهدان قفقازی و قیام گیلان که در جلد اول شده و مطلقاً در تناقض با دعوی آزادیخواهی و ترقی‌پروری مؤلف است تماماً زمینه را برای بدگوئی از ... فراهم کرده است با این فرق که در اینجا میدان سخن حتماً فراختر خواهد بود ...

باید گفت بابا تا همین جا بس است و دست بردار و ملاحظه ارباب بی‌مروت دنیا را بحد کافی کردی کمی هم در فکر باقیات صالحات باش.

۵- ولی یک حسن را هم نباید بخاطر مراعات انصاف و عدالت نادیده گرفت و آن اینکه با همه حسابگریهای ظریف و فرعی و اشارات مکرر به پیشرفتهای کنونی ... از اهداء تملق‌آمیز و امثال این خودداری شده است.».

بطوریکه گفتیم ما این دانشمند ارجمند را نمیشناسیم و نقد او را مع الواسطه در اینجا آورده‌ایم ولی از کلماتی مثل «اثر ارتجاعی» و «بدگوئی از بلشویکها» و مفهوم عبارات دیگر، ایشانرا یک شخصیت چپ‌گرا تصور مینمائیم و ایرادهای ایشانرا بیش از مطالب کتاب متوجه طرز تفکر مؤلف در میابیم و اینکه به بررسی موارد نقد و نقد آنها میپردازیم. و قبلاً گوئیم:

روانشناسان، که حالات نفسانی را بررسی میکنند، موضوعی را بنام زمینه انفعالی ذهن یا تعلق خاطر پیش کشیده قضاوت‌های انسانی را متأثر و گاهی منبعث از آن میدانند و در اینباره استدلالاتی دارند. در نقدهائیکه از این کتاب شده است کم‌وبیش این نظر صدق مینماید و مشخص میدارد که هریک از دانشمندان محترمی که زحمت مطالعه و نقد آن کتاب را قبول فرموده‌اند از دیدگاه خاصی آنرا بررسی کرده‌اند.

ادیبی از لحاظ سبک انشاء، آخوندی از حیث تفکرات خاص روحانیت، دانشمندی از جهت چگونگی وقایع و ... بالاخره فیلسوفی از جهت فکری مؤلف، بر آن نقد نوشته‌اند و نگارنده را در مسیر ترنم این بیت از مولانا قرار داده‌اند که:

هر کسی از ظن خود شد یار من وز درون من نجست احوال من

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۵۰

ترنم این بیت نه از آن جهت است که مؤلف، غیر از واقعیت حوادث، احوال خاص و معینی را در نظر دارد و یا امری را برتر از حقیقت می‌پندارد. بلکه منظور عمده او آنست که در برابر آن نوشته‌ها غایت مطلوب خود را چنین عرضه دارد که آنچه در این شهر اتفاق افتاده بهمان شکل و هیئت در کتاب منعکس گردد و شخصیت‌های مؤثر در امور، با طرز فکریکه در باب آنها داشته‌اند، بواقع معرفی شوند و تعصب یا تعلق خاطر، مؤلف را از مسیر حقایق بر کنار نسازد.

پیروی از این منطق بسیار سخت است و مشکلات زیادی برای آدمی فراهم می‌آورد بخصوص اگر چنین شخصی با افراد بی‌انصاف و مغرضی مواجه گردد. لیکن جای خوشوقتی است که نقدکنندگان محترم همه ارباب فضل و کمالند و با تبعیت از اصول منطقی مطالب منطقی را می‌پذیرند. بدین امید است که نوشته فیلسوف و ادیب محترم را مورد بررسی قرار میدهیم و میگوئیم:

از اجمال بخش ماقبل اسلام و گفتارهای مربوط به قبل از مشروطیت در جلد اول کتاب حق بایشان میدهیم و احساس شرمساری میکنیم.

ما در خود آن کتاب هم باین موضوع اشاره کرده‌ایم و در آخر کتاب با اعلام زردروئی از حاصل کشته خویش از دانشمندان پوزش خواسته‌ایم. کنون نیز عذر خود را تکرار مینمائیم و این عذر را مقبول درگاه آنان میدانیم.

ما برای تحصیل اطلاعات و تهیه مدارک در آنقسمت بسیار کوشش کردیم و حتی از فرهنگستان آذربایجان شوروی و شعبه تحقیقات تاریخی آن؛ بتصور آنکه دانشمندان آن خطه درباره اران، مغان و ارمنستان بررسی‌هایی بعمل آورده‌اند و بعلت قرب جوار این نواحی با اردیبل و روابط اقتصادی و تاریخی‌ایکه بین این شهر و آن نقاط موجود بوده است بمطالب و اسنادی درباره اردیبل نیز

برخورده‌اند؛ مدارک و اطلاعاتی بدست آوریم درصدد استعلام برآمدیم ولی این راه را نیز بهرحال بروی خود بسته یافتیم.

اجمال در بخش جغرافیائی نیز مطلب قابل توجهی است که دانشمند محترم بدان اشاره کرده است ولی ما خود در این کار عمد داشتیم زیرا چون در جلد سوم کتاب درباره جغرافیای اقتصادی و منابع طبیعی بتفصیل سخن میگوئیم چنین پنداشتیم که اگر یکبار بعضی از آنها را، ولو باختصار، در گفتار اول و بار دیگر

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۵۱

در آن بخش عنوان کنیم شاید مطالب برای خوانندگان ایجاد ملال نماید.

در مورد اینکه «کوشش شده است با کوچک کردن ستار خان و بزرگ کردن بیش از حد آقا بابا خان قهرمان اردبیل بقهرمان غیر اردبیلی پیش گیرد» باید توجه دانشمند منقد را جلب کنیم که ما چنین قصدی نداشته‌ایم و کنون نیز در این راه نیستیم. در این قسمت از ایشان و دیگر صاحب نظران یاری می‌خواهیم که با توجه عمیق بگفته‌ها و نوشته‌های ما بدآوری بنشینند و بیطرفانه قضاوت نمایند.

ما میگوئیم در پیشامدهای مشروطیت ایران، بر اثر اندیشه‌های ناپخته و رفتار نابخردانه محمد علیشاه، حوادث ناگواری رخ داد و با دستهای خون‌آلود دژخیمانی مثل لیاخوف و دیگران مجلس بتوپ بسته شد و با قتل و تهدید و زندان و تبعید پیشوایان آزادی، استبداد صغیر با شدت هرچه تمامتر بر میهن ما تسلط یافت. مرد دلاوری بنام ستار خان از تبریز پناخت و با یاران از جان گذشته با دیو خود کامگی جنگید و سرانجام مشروطیت از بین رفته را بایران بازگردانید. او از این حیث سردار ملی ایران است و بحق در تاریخ مشروطیت ایران سهم بزرگی دارد.

اردبیلیان هم مثل هر ایرانی دیگر این از خود گذشتگی را ارج می‌نهند و هر جا سخن از مشروطیت ایران می‌شنوند ناخودآگاه بیاد این سردار بزرگ می‌افتند. اما همین اردبیلیان حق شناس وقتی صحبت از چپاول و غارت تاریخی آن شهر بمیان می‌آید درست در عکس جهت در حق او قضاوت مینمایند و آنهمه غارت و کشتار و بدبختی و خرابی شهر خود را نتیجه غرور بیجا، بی‌تدبیری، عدم درک واقعیات و بالاخره فرار وی از آن شهر میدانند و این مطلبی نیست که یک مورخ بتواند یا بخواهد بر آن پرده‌پوشی کند و در ضمن بیان انگیزه‌های غارت آنها را کتمان نماید.

اما حاج بابا خان اردبیلی با اسناد و مدارکی که از او، در مبارزات آزادی و مشروطیت ایران و نیز علیه سربازان تزاری روس در تبریز و دیگر نقاط ایران، ارائه کرده‌ایم مرد دلاور و جانبازی بوده و فداکاریهای ثمربخشی برای ایران ما کرده است ولی چون از اردبیل بوده است خدماتش تحت الشعاع دیگران قرار گرفته و از فداکاران فراموش شده تاریخ آزادی ایران گشته است.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۵۲

او در داستان غارت اردبیل مردانگی‌ها کرده و در مهاجرت آزادیخواهان دلاوریها نموده در مبارزه با سالداتهای روس در تبریز رشادهای کم‌نظیر از خود بروز داده است. مگر این خدمات برای وطن ما نبوده است و مگر خون او با خون ستار خانها، باقر خانها، سپهدارها، بختیارها و پیرمخان‌ها تفاوت رنگ داشته است که اینچنین فراموش گشته است و جز کسروی که در یکی دو سطر مجمل بدو اشاره کرده- و بعد اظهار پشیمانی نموده است که بعد از دلاوریهای او آگاهی یافته و در نوشته‌های خود چهره دلاورانه او را چنانکه بوده است منعکس نکرده است- مطلبی درباره جانبازیهای او در کتابهای تاریخ ایران نیامده است؟! ..

اگر اردبیل جزو ایران است و اگر تاریخ اردبیل قسمتی از تاریخ این مملکت است چه ایرادی دارد که چنین قهرمان گمنامی را معرفی کنیم و فداکاریها و دلاوریهای او را یادآور شویم؟ اردبیل در گذرگاه تاریخ؛ ج ۲؛ ص ۳۵۲

اطمینان داریم که اگر کسانی پیش از ما، و با اطلاعات وسیعتر از ما، برای اردبیل تاریخی مینوشتند، یا اردبیلیان در آن تاریخ، مثل نقاط دیگر، در تهران متنفذینی داشتند و این متنفذین روح درویشی و حجب و حیای نابجای اردبیلی‌گری را بکناری میگذاشتند،

اکنون نام حاج بابا خان، عظیم‌زاده و دیگران در ردیف محمد ولیخانها، سردار اسعدها، ستار خانها و باقر خانها قرار داشت. حالا که چنین نشده است بگذارید در مجموعه‌ای که برای زادگاه آنمرد تنظیم شده است یاد او را زنده داریم و همشهریان فعلی و آینده او را، بر مبنای اسناد و مدارک اشاره شده، بمراتب دلاوریها و مردانگی‌های او آگاه سازیم.

اگر در اصالت مشروطیت ایران حرفی نباشد بدون تردید در تقسیم غنائم آن هزاران مطلب است و حاج بابا خان و یارانش هم یکی از هزاران افراد پر تلاش و کم بهره‌ای هستند که صمیمانه در آن راه کوشیدند ولی مثل سربازان گمنام در صفحات تاریخ گمنام ماندند! ...

در نقد دانشمند چپ‌گرا نکته مهمی که جلب توجه میکند استنباط ایشان در جهات سیاسی مطالب است و اولین نمونه آن جمله‌ای است که در قسمت اول نقد ایشان بدین شکل به چشم می‌خورد: «گرایش سیاسی آشکار کتاب روحیه شدید ضد روسی

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۵۳

هنگام حکومت محمد ولیخان سپهدار در اردیبل، با اعظم و اکابر شهر در قلعه برداشته شده است.

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۵۴

آنست. این روحیه هم نسبت بروسهای تزاری و هم با قبول تناقض منطقی نسبت با بالشویکها و مجاهدین قفقازی هردو بروز میکند». ما از این نوشته نخست یک نتیجه‌گیری میکنیم و آن اینست که خود دانشمند محترم با «قبول تناقض منطقی» روحیه ضد روسی آنرا برای روسهای تزاری و بالشویکها و مجاهدین قفقازی هرسه تسری داده و ما را از یک اتهام احتمالی «ایده اولوژیکی» مبرا ساخته است. این نوشته تصدیق مینماید که کتاب «اردیبل در گذرگاه تاریخ» از طرفداری یا مخالفت با «ایسم» های چپ و راست برکنار است و از دیدگاه مؤلف آن یک بیگانه، صرفنظر از اینکه دارای چه مسلک و مرام سیاسی و اجتماعی باشد، بیگانه تلقی گردیده است.

ما یقین داریم که منقد محترم در اصل مطلب هم حق را با نگارنده بداند زیرا این حق مشروع و فطری موجودات زنده عالم است که هر «غیری» را در محدوده زندگی طبیعی خود بیگانه بداند و رفتارهای زیان‌آور آنها را نکوهش نماید. دو زنبور عسل هم‌نوع یکدیگرند و در دو کندوی کنار هم زندگی میکنند اگر گذر یکی از آنها بر کندوی دیگری بیفتد بلافاصله جسد دو نیم شده‌اش را دربانان کندو به بیرون حمل مینمایند.

گنجشگی از حیث رنگ و محیط زیست با دیگری فرق ندارد لیکن اگر سرزده وارد لانه هم‌نوع دیگر خود شود جنجالی در آن لانه علیه آن بپا می‌گردد و پرهایش در هوا پراکنده میشود.

با اینحال آیا میتوان گفت که یک اردیبل وقتی سالدات روسی را، صرفنظر از آنکه دارای چه مسلک و مرامی باشد، در شهر خود به بیند؛ یا سرباز ترک را، اعم از اینکه عسکر سابق عثمانی باشد یا سرباز ترکیه متحد کنونی، متجاوز بکشور و دیار خود مشاهده کند؛ یا سپاهی انگلیسی را، چه از امپراطوری ظالم گذشته باشد و چه هم‌پیمان مظلوم‌نمای کنونی، حاکم بر اجتماع خود دریابد؛ یا آن گروه‌بان آمریکائی را مسلط بر خانه و کاشانه خود به بیند حق ندارد عکس‌العملی، ولو بصورت تنفر، ابراز دارد؟! ...

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۵۵

منقد محترم و یا خوانندگان دانشمند دیگر ممکن است این گفتار را از ما نپذیرند ولی ما در بیان آن خود را صادق میدانیم که وقتی صحبت از روسیه شوروی بمیان می‌آید پیشرفتهای علمی و صنعتی و امکانات مالی و نظامی آن هیچیک بقدر مبارزه آنها با اشغالگران کشورشان در جنگ جهانی دوم حس احترام نسبت بدان ملت را در دل ما ایجاد نمی‌نماید. ملت روس در نظر ما از آنجهت سرفراز است که علیه بیگانگان متجاوز بمبارزه برخاست و آنهمه کشتار داد و مصائب را تحمل نمود بدین منظور که وقتی زن و بچه آنها پا از محیط خانه بیرون می‌گذارند جز سیمای مطلوب هموطنان خود قیافه دیگری را نه بینند. الجزایریها از آن حیث در

جامعه امروزی بشر احترام دارند که سالیان دراز علیه اشغالگران بروبومشان، که حتی بتعبیر متمدنین امروز متمدن‌تر از آنها بودند، جنگیدند و یوغ بندگی آنها را بر گردن نگرفتند.

امروز مردم دنیا با همه ثروت و قدرت نظامی‌ایکه ممالک متحده امریکای شمالی دارد بر ملل در مانده هند و چین حرمت خاصی قائلند زیرا آنان هست و نیست خود را بر سر آن گذاشتند که کشورشان را کسانی غیر از خود آنها در اختیار نداشته باشند.

ما معتقدیم که فیلسوف و دانشمند مورد احترام ما، با توجه باین مطالب و با رعایت جانب عدل و نصفت بما حق خواهد داد که آنجمله از نوشته ایشانرا بدین شکل تصحیح کنیم که «گرایش سیاسی آشکار کتاب جنبه میهن‌دوستی شدید و روحیه ضد بیگانه‌ای آنست از هر ملت و هر کشور و هر مسلک و مرام سیاسی و اجتماعی که باشد».

این انصاف در جای دیگری از نوشته ایشان نیز مورد نیاز ماست و آن قصاصی است که مؤلف قبل از جنایت با قلم ایشان بدان محکوم گشته است و در نقد ایشان چنین آمده است «مؤلف بی‌تاب است که در این زمینه جلوه‌گری کند. باید گفت بابا تا همین جا بس است و دست‌بردار و ملاحظه ارباب بی‌مروت دنیا را بحد کافی کردی کمی هم در فکر باقیات صالحات باش» و «اگر آقای صفری باتکای آنکه از این پس خود شاهد عینی حوادث است جلد ضخیمی بر جلد اول بیفزاید ناچار باید منتظر یک اثر مضر ارتجاعی شد که در واقع از جهت افکار عمومی و در طی زمان بسود خود او نیست...».

اینقبیل نوشته‌ها ممکن است در طرف هیجاناتی بوجود آورد و هرآینه نوشته-

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۵۶

های او را از میسر معقول منحرف سازد زیرا از آنها بوی تهمت و افترا و تهدید استشمام میشود در حالیکه نویسنده کتاب با یک صداقت و صمیمیت مطالب را عنوان نموده و در همه احوال، در آرزوی حق و حقیقت، از هرگونه حب و بعض و تعصبات بیجا دوری جسته است. چه میتوان کرد؟ این از مختصات عصر ماست که هرکسی طریق بیطرفی اتخاذ کند باید از چپ و راست تهدید شود و، علاوه بر محرومیت از نعمتهائیکه اربابهای بی‌مروت دنیا، بهر حال و بحد وفور و بی‌حساب بر غیر بیطرفها ارزانی میدارند، زجر بیند و دم فرو بندد و تبعیت از حقیقت را باقیات صالحات بداند.

نقدی از آقای دکتر معماری:

آقای دکتر یوسف معماری نیز مطالبی از کتاب را قابل اصلاح دانسته نوشته است:

«۱- مطلب مندرج در آخر صفحه ۱۷۸ بشرح (آواز ملا غلامعلی قدرت زیادی داشت و وقتی در اطاق و تالار در بسته‌ای میخواند گاهی شیشه پنجره‌ها می‌شکست یا ظروف در طاق و طاقچه تکان میخورد و بزمین میافتاد. در عین حال بقدری از ملاحظت و زیبایی بهره‌مند بود که حتی مرغان خود را به پنجره میزدند یا در اطراف محلی که او آواز میخواند گرد میآمدند). درست است هنوز هم معمرین شهر در اینمورد گفتگو میدارند ولی شکی نیست که این حرفها مبالغه است و این مبالغه هم بخاطر نشان دادن هرچه بیشتر قدرت آواز ملا غلامعلی است.

گرچه از نظر علمی افتادن و شکستن اشیائی در شرایط فیزیکی بخصوص بوسیله امواج صوتی و رزونانس قابل توجیه است و لیکن ایجاد چنین شرایطی در اطاقهای معمولی و با صدا یا آواز انسان امکان‌پذیر بنظر نمیرسد و جمله اخیر (حتی مرغان خود را به پنجره میزدند) بنظر اینجانب قابل توجیه نمی‌باشد.

۲- در صفحه ۱۷۹ در مورد بداهانه توپ بسته شدن فرخ چنین آمده: (وقتی سر فرخ در هوا بالا میرفت هنوز سخنانی که در آخرین لحظه بزبان آورده بود از دهانش قطع نشده بود) این مطلب نیز مبالغه‌آمیز است چه سری که در نتیجه انفجار توپ بهوا پرتاب شده وضعیت آن در حین حرکت قابل رؤیت و تشخیص نخواهد

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۵۷

بود. قطع نشدن کلمات آخرین لحظه هم بعد از جدا شدن سر و بدن و اعضاء از همدیگر منطقی و قابل قبول نمیباشد.

۳- در صفحه ۳۶۶ درباره شیوع حصبه و تلفات سنگین آن نوشته شده (حصبه را امروز که کلمات خارجی در ایران کم و بیش متداول شده پاراتیفوئید میگویند نوع دیگری از این مرض که در قدیم محرقه میگفتند امروزه تیفوئید خوانده میشود حال آنکه «مطبقه» را که شدیدتر بود تیفوس میگویند) در تطبیق اسامی این بیماریها اشتباه شده است چه تیفوئید که امروز در زبان مردم عادی نیز وارده شده است همان بیماری حصبه و پاراتیفوئید نیز در زبان فارسی شبه حصبه نامیده شده است و محرقه همان ناخوشی است که امروزه واژه خارجی آن تیفوس استعمال میشود. کلمه مطبقه نیز بهمان بیماری تیفوئید گفته شده است بنظر میرسد که این اسم را از روش بیماری در شروع علائم بالینی و تب گرفته باشند و منظور آن باشد که در ابتدای بیماری تب طبقه طبقه بالا میرود و بعد از استقرار ناخوشی این نظم از بین میرود.

۴- در مورد غارت اردبیل شاهدی میگفت یکی از نقاطی که از گزند غارت عشایر مصون ماند بن بستی است در کوچه پیر شمس الدین بنام کوچه خادمباشی که منزل مسکونی خادمباشی در آن تاریخ در داخل این بن بست بوده است. گویا چند روزی قبل از ورود عشایر بشهر دیواری در مدخل آن کشیده میشود تا وجود این بن بست در انظار غارتگران مستور و مخفی بماند ولی در همان روز اول عشایر از موضوع مطلع و بخراب کردن آن اقدام میکنند. ساکنین کوچه را وحشت و ترس فرا میگیرد. زنان ترسان و لرزان در خانه خادمباشی جمع میشوند و مردها در پشت دیوار باستقبال عشایر منتظر میمانند تا دیوار خراب میشود. خوشبختانه سردسته آنده با حاج حمد الله نامی از ساکنین بن بست آشنا در میآید و دعوت او را برای صرف غذا پذیرفته و از غارت آن کوچه صرفنظر میکند و کسی از زیردستان خود را برای محافظت خانهها از گزند غارت در مدخل کوچه میگمارد و از همین روز بعد این بن بست یکی از نقاط امن شهر شمرده میشود.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۵۸

۵- موضوع فرار حاج بابا خان از اردبیل بعد از زخمی کردن مأمور حکومت که در صفحه ۴۰۸ درج شده است با چند نفر از معمرین خانواده محمدی مطرح شد باتفاق اظهار داشتند که حاج بابا خان بعد از فرار از اردبیل بیاکو رفته و در آنجا با آزادیخواهان آن سامان آشنائی پیدا کرده و در بین آنها اسم و رسمی هم کسب نموده و بعد از برگشت از آن دیار بصف مشروطه خواهان و مجاهدین پیوسته است.

۶- عبد الخالق نامی، که محمد باقر و اسلام مجاهد دائیهای او هستند، و او خود قاصد و نامه‌رسان حاج بابا خان بود و فعلا ساکن محله یعقوبیه در اردبیل میباشد و در آن تاریخ مشهور به «ایری پالان» (آئروپلان) شده و وجه این تسمیه بعلت جلدی و چالاکی او در امر نامه‌رسانی بوده است در مورد توطئه قتل حاج- بابا خان در زنجان که خود نیز همراه آنها و شاهد ماجرا بوده چنین میگفت: جهانشاه افشار یک اطاق پر از سکه و ظروف طلا داشت. حاج بابا خان بعد از پیروزی بر خان افشار دستور داد طلاهای او را در خورجین‌ها پر کرده بهمراه بیاوریم. در آن تاریخ این خبر با مبالغه زیاد بگوش همه رسید توطئه‌هایی بر ضد حاج بابا خان برای تصرف طلاها چیده شد و در قدم اول حاکم زنجان توطئه را باجرا گذاشت و در محاصره و جنگ و گریزی موفق شد تمام طلاها را باستثنای خورجینی که همراه خود حاج بابا خان بود بچنگ آورد. حاج بابان از بیم توطئه‌های دیگر و مزاحمت حکام سایر شهرها از بیراهه و از طریق خلخال خود را باردبیل رسانید و بعد از مراجعت از زنجان لباس اونیفورمی برای خود و یارانش تهیه نمود و درجاتی نیز برای آنان قائل شد و خانه وسیعی را در محله پیر شمس الدین، که اکنون نیز تقریباً بهمان شکل باقی است برای خود و یارانش اجاره نمود. و از فیلارتیوف کلنل روسی نیز در این خانه پذیرائی کرده است و نیز از همین خانه بنا بدعوت حکومت وقت باسم قوام الایاله بعد از ظهر یکروز با درشکه بهمراه دو نفر از یارانش که یکی از آنها آبی نام داشته بقلعه رفته است.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۵۹

ایری پالان میگوید در آن شب که حاج بابا خان در قلعه زندانی شده بود من مأمور کسب خبر از قلعه بودم و آنشب در محلی نزدیک قلعه که «یل دگرمانی» (آسیاب بادی) نامیده میشد مخفی شدم (محل فعلی بلوار ساحلی و کتابخانه کودک). شب از نصف گذشته بود در حدود بیست نفر سواره از قلعه بیرون آمدند و بسمت قریه داشکسن رهسپار شدند و من آنها را تعقیب کردم. نزدیکهای قریه من بآنها نزدیک شدم و از فاصله نسبتاً نزدیک حاج بابا خان را شناختم که دستهای او را از پشت بسته و بر روی اسبی نشاندند چون دقت کردم دیدم پاهای او نیز در زیر شکم اسب بسته شده است.

دو نفر از سواران مرا دیدند و گرفتند. یکی از آنها که برات نام داشت و اهل ابراهیم آباد بود و قبلاً در صف مجاهدین میجنگید ولی در جریان توقیف مجاهدین بوسیله ستار خان از اردبیل فرار کرده و بفولادلوها پیوسته بود مرا شناخته و آزاد کرد ولی تهدید کرد که اگر مجدداً در آن حوالی دیده شوم هدف تیر قرار خواهم گرفت.

شب را در آنجا ماندم و وقتی هوا روشن شد مسیر آنها را طی کردم و در پله سحران جای پای توقف اسبهای آنها را مشاهده کرده دانستم که در آنجا توقیفی کرده‌اند.

بجستجو پرداختم و دیدم دیواری را بر روی یک چاه گندم (بوغداقویوسی) خراب کرده‌اند مشکوک شدم و شروع بکنارزدن خشت و گل نمودم که یکدفعه جسد حاج بابا خان را در داخل چاه گندم یافتم. ساعتی از خود بیخود شدم و سپس جیبهایم را گشتم و کیفی که در جیب او بود برداشتم و روی جسد را پوشانیده و بشهر برگشتم و یگراست بمنزل حاج بابا خان رفتم و کیف را به زهرا خانم عیال او داده گفتم حاج بابا خان کیفش را برای شما فرستاد که بدانی او سالم است و عنقریب خلاصی یافته خواهد گشت.

سه ماه گذشت و پرده از روی قتل حاج بابا خان برداشته شد و قاتل او چولاق ضرغام اینانلو معرفی گردید و در این تاریخ یکی از دوستان حاج بابا خان بنام جولان

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۶۰

حصارلو جنازه او را بقبرستان نوشار سه فرسخی اردبیل از محال اینانلو منتقل و دفن کرد.

۷- در مورد جسد رحمت الله پلیس میگویند یکروز بعد از انداختن جسد او در زیر پل داشکسن کسی پیش میرزا علی اکبر رفته میگوید شب در خواب دیده که رحمت الله بخشوده شده است و چون آن شخص مورد اعتماد آقا بوده دستور میدهد تا جنازه او را در قبرستان داشکسن دفن کنند.

۸- شخص مطلعی درباره امین العلماء عقیده داشت که اگرچه محتمل است خود امین العلماء تابع مسلک بایبگری نبوده ولی بازماندگان او بعد از واقعه قتل او بدان مسلک گرویده و اکنون نیز بدان مسلک شناخته میشوند.

۹- درباره مطلب مندرج در صفحه ۴۵۹ (ما امکان تحقیق نیافتیم که حضرت اشرف وزیر جنگ در کجا و چه تاریخ میهمان حاج بابا خان بوده است ولی بنا بگفته سالخوردگان این واقعه در اردبیل صورت گرفته و در موقع مأموریت قوای دولت بفرماندهی پیرمخان و سردار بهادر برای سرکوبی عشایر و چپاولگران این شهر بوده است). آمدن سردار سپه با سپاه پیرمخان باردبیل در کتاب تاریخ احزاب سیاسی نیز آمده که مؤید گفتار سالخوردگان است و میگویند خود حاج بابا خان نیز در جوار سپاهیان پیرمخان در این کارزار شرکت داشته و در گیرودار این جنگ با سردار سپه آشنا شده و بعد از شکست خوردن عشایر از سپاهیان دولتی حاج بابا خان چند روزی میزبان او بوده است.»

قسمت اعظم نوشته‌های آقای دکتر معماری در جهت تکمیل مطالب کتاب است و قابل توجه و مورد استفاده میباشد. یکی دو موضوع از آنها متوجه عدم سازگاری وقایع با قوانین علمی و پزشکی است و چون نگارنده تحصیلاتی در آن رشته ندارد صاحب

صلاحیت برای اظهار نظر در مورد آنها نمیباشد. با اینحال یادآور میشود که اگر ماهیت امری با قوانین علمی قابل توجیه نباشد برای یکنفر مورخ، که شهادت و گواهی بیغرض از جمله مدارک و مآخذ جهت نقل مطالب است، عذری برای خود-

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۶۱

داری وی از ذکر اتفاقات بحساب نمیآید.

واقعیت آنست که سالخوردگان موثق و معتمد، نه تنها امروز، حتی در ثلث قرن پیش که نزدیکتر بزمان مرحوم ملا غلامعلی بود و آنان غالباً از دوستان و آشنایان وی بشمار میآمدند، از قدرت آواز او سخنها میگفتند و از تکان خوردن و حرکت ظروف در طاق و طاقچه‌های طنابی‌ها و طالارهایی که او آواز میخواند، بقاطعیت شهادت میدادند.

همچنین کسان زیادی که در مراسم بدنهانه توپ گذاشته شدن فرخ حاضر بوده‌اند ادای کلماتی از سر بریده او را در فضا، پس از شلیک توپ، بدون هیچگونه تبانی نقل میکردند و این کار گویا اختصاص به فرخ در اردبیل نداشته و در جاهای دیگر نیز نظایری پیدا کرده است.

«هاری آلن» سر میر غضب معاصر انگلستان، که اخیراً خاطرات خود را جمع آوری کرده است مینویسد که عده‌ای از محکومین باعدام با «گیوتین»، قبل از اجرای حکم دچار تشنج شدید میگرددند و این حال تا موقعیکه آنها را بقبرستان حمل و دفن کنند باقی میمانند.

هاری آلن در دنبال این گفته‌های خود از قول کشیشی اضافه میکند که «روزی پس از جدا شدن سر مقتول مطلبی بر زبان می‌آورد»

.

تذکارات اصلاحی چند صاحب‌نظر:

شخصیتهای دانشمند دیگری هم تلفنی یا حضوری در مورد بعضی از عبارات و کلمات و یا اشتباهات تاریخی تذکاراتی کرده‌اند. از جمله بنظر آقای حسن ذوقی که از نکته سنجان ادبی عصر ماست کلمه «مرده» که در صفحه ۷۶ بمعنی مریدها بکار رفته است صحیح نیست زیرا این کلمه جمع مارد است و بهتر است بجای آن همان مریدها نوشته شد.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۶۲

آقای مجید تدین، که ما در جلد سوم این کتاب درباره خدمات فرهنگی ایشان در اردبیل و فعالیتهای تربیتی مدرسه تدین در طول مدتی بیش از نیمقرن سخن گفته‌ایم، تاریخ ورود عشایر را بشهر، که در صفحه ۲۷۰ جلد اول با فرار ستار خان عنوان شده است، ۱۴ شوال ۱۳۲۷ میدانند.

آقای غلامرضا امیری نیز صفت زیبا را برای صوت (در صفحات ۱۷۷ و ۱۷۸) مصطلح ندانسته یادآور شده است که زیبایی معمولاً در دیدنیها استعمال میشود ولی در شنیدنیها صفات دیگری لازم است مثل گیرا و جالب و نظایر آنها. بنظر ایشان اصطلاح «بگردن افتادن» (در صفحه ۱۷۷) نامأنوس است و ترجمه از اصطلاح ترکی میباشد و بجای آن میتوان لج کردن یا لجبازی نوشت همچنین عبارت «بغضب آمدن» (در صفحه ۴۳۴) هم در فارسی بکار برده نمیشود.

آقای امیری در مورد سالاریه، که در صفحه ۲۲۲ نامی از آن برده شده است، میگوید که این محل سابقاً نانوایان قشون روس بود. بعد از کودتای ۱۲۹۹ نایب سرهنگ «سالار اشرف» نامی فرمانده پادگان اردبیل شد و آنجا را تبدیل بمقر ستاد خود نمود و از آن زمان به «سالاریه» معروف گردید.

ساختمان بنای فعلی مقارن با سرکوبی پولادلوها و درهم کوبیدن پناهگاههای آنها از طرف ارتش ایران صورت گرفت و در و پنجره خانه عظمت خانم در «آلارلو»، که ویران شده بود، در آنجا بکار گذاشته شد.

تذکار دیگر آقای امیری راجع بصفحه ۳۳۳ است. بگفته ایشان مرحوم میرزا علیخان امیر تومان فرزند امیر حسنخان امیر نظام و برادرزاده میرزا تقیخان امیر کبیر بود و انتخاب نام خانوادگی امیری از طرف فرزندان وی نیز بدانجهت صورت گرفت. بنظر ایشان نام اصلی قریه «لار» (در صفحه ۳۳۳) هم «لاهرود» است و بهتر است بدان نحو اصلاح شود.

آخرین سخن آقای امیری در مورد جلد اول این کتاب مربوط باشتباه نگارنده در ذکر نام مرحوم امیر ناصر بجای شادروان «امین الرعایا» در صفحه ۴۵۲ است و طبق گفته ایشان مقام اجتماعی مرحوم امیر ناصر در آن حد نبوده است که هم عرض شادروان وکیل الرعایا و در صدر صف شهریان قرار گیرد و این مرحوم امین الرعایا بود که

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۶۳

چنان مقام و منزلتی در جامعه آنروز اردبیل داشت.

در مورد زیرنویس صفحه ۳۹۰ هم، که در آنجا مرحوم حاج حاجی آقا فهیمی تبعه روس نوشته شده است، شخص مطلعی میگفت که او تبعه روس نبود النهایه چون در زندگی روزمره در خانه خود مثل اروپائیان از میز و صندلی استفاده مینمود از آنرو او را «اوروس حاجی آقا» میگفتند.

یادآوریهای اصلاحی از آقای نجات:

آقای حاج علی نجات فرزند ارشد شادروان حاج محمد حسین حبیب الهی است. او بمقتضای سن و اطلاعات و مطالعات شخصی درباره تاریخ، بویژه مشروطیت اردبیل صاحب نظر است و بر این مبنی نکاتی را در باب جلد اول این کتاب ضمن نامه‌ای برای مؤلف یادآوری کرده است:

۱- در اطراف رود ارس و اردبیل دوازده محل از شهر و قریه بوده است که بنامهای فروردین تا اسفند خوانده میشدند. قریه شهرپور از جمله آنهاست که کنون نیز باقی است و بدان نام نامیده میشود.

۲- دخمه مادر زردشت در قریه «گنزق» در سه فرسخی اردبیل و بر سر راه سرعین الآن هم هست.

۳- در صفحه ۱۵ کتاب، «بهمن دز» در بالای کوه سبلان قلمداد شده غیر از آن «روئین دژ» هم هست. محلش در جاده مشگین نرسیده به «دوجاخ» پشت سر قریه «قوناخ قران»، دامنه کوه الآن هم آثار قلعه کاملاً باقی است. غیر از این دژها در کوههای «کور عباس» از قراء یورتچی دژ دیگری هست که از دوران قدیم باقیمانده است و امروزه مردم آنرا «بونی یوغون» میخوانند.

۴- خرم دینان (صفحه ۳۲) از قلعه‌ای بنام «مشکو» در شمال غربی بر زند خروج کرده‌اند.

۵- علاوه بر شمس الدین آقمیونی و شمس الدین کاسه‌گر (صفحه ۱۱۵)، عارف دیگری بنام شمس اردبیلی بوده و دیوان عالی و بزرگ شعری هم داشته است. وصیت کرده بود که دیوان او را چاپ و منتشر کنند. پریشانی خانواده‌اش اجرای این نظر را میسر نساخته و دیوان بهمان نحو از اولادی باولاد دیگر رسیده و سرانجام چون در

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۶۴

قدیم شیشه کمیاب و در خانه‌ها بجای آن کاغذ به پنجره‌ها می‌چسبانیده‌اند اوراق آن نیز بجای کاغذ باطله بدین مصرف رسیده است. اشعار و مقام عرفانی او زبازرد قدما بود و قصاید قابل توجهی داشت. خود او در باب مقام عرفانی خویش چنین گفته است:

شمس در اردبیل کرده طلوع شمس تبریز تحت طلعت ماست

برخی از قصائد او را مداحان با صدای خوش میخواندند و هنگامی که درویش علی اکبر معروف قصیده حسین جان او را میخواند جمع زیادی برای شنیدن آن دور او گرد میآمدند. چند بیت از قصاید او که معروف بقصیده علیجان بود بدین شکل بخاطرمانده است:

گسیخت این دل دیوانه حلقه باز علیجان بگير ورنه درم پرده‌های راز علیجان معرفی تو خدا کرد به منبر افلاک چه حاجت است دگر منبر حجاز علیجان اگر مقام تولد ترا نبود حرم راجه کار داشت کسی در ره حجاز علیجان چرا ندای «الست بر بکم» زنی، مامصمیم بلی را بچنگ ساز علیجان

۶- در باب حیدری و نعمتی که در صفحه ۱۶۵ اشاره کرده‌اید این امر از دوران صفوی بود و در اغلب شهرهای ایران بنامهای مختلف این دو تیرگی بوده است.

اینجانب در سال ۱۳۲۴ هجری قمری در رکاب حاجی آقا (منظور پدر نویسنده است) بزیارت عتبات مشرف میشدیم حین ورود بشهر کرمانشاه دو مناره بلند مشاهده نمودم از مأذنه تا بالا تماماً نقره بود. پرسیدم گفتند یکی از مناره‌ها مال نعمتی و دیگری مال حیدری است. منظور هم این بود محلات برقابت همدیگر در ترقی و تعالی و آبادی شهر کوشا باشند. فعالیت کنند. تنبل بار نیایند. اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۶۵

منتها مفسدین شهر ما اسلحه را در غیر محل صرف کرده سوراخ دعا را گم کرده بضرر شهر و مملکت تمام شده است. ۷- راجع بصفحه ۱۹۶ اقدام جناب آقای میرزا علی اکبر آقا مجتهد درباره تأسیس مشروطه، اول در صحن بزرگ بقعه شیخ صفی الدین بود و تمام اهل شهر و جماعت زیاد دیگری که از دهستانهای کلخوران، جرال، حسن- باروق، بوقلان، ملاباشی، ملا یوسف با بیل و پارو و شنه (شانه زراعتی) آمده بودند در صحن بزرگ جمع بودند (من خودم ناظر و حاضر بودم) حتی مضمون تلگراف آقای خراسانی را یاد دارم. انتخاب انجمن ولایتی دوره اول بعد از این واقعه در مسجد صورت گرفت. باید گفت که در آنزمان و در مقابل مستبدین با نفوذ، فقط قدرت آقا بود که میتوانست بچنین کاری اقدام کند زیرا در مقابل آنها، چون در مثل مناقشه نیست، کار هر بزی نبود که خرمن بکوبد.

۸- درباره مطالب صفحات ۱۹۸ و ۱۹۹ هم این توضیح لازم است که کسان مقتولین قلعه در تبریز علیه مسببین قتل شکایتها کردند در نتیجه آقا میر طاهر مؤسس بدوی مشروطه در تبریز زندانی شد و- شهرت دارد که چیز خور گشت و- در آنجا فوت نمود. آنها در تبریز بامید مراجعت محمد علی میرزا بودند و چون مأیوس شدند باردبیل آمده خود را مشروطه خواه قلمداد کردند و در انتخابات انجمن دوم ولایتی خود را داخل نمودند و عضو انجمن شدند.

۹- امیر معزز گروسی در اردبیل خیلی خشونت و سبیت داشت پس از آنکه بر اردبیل مسلط شد و انجمن ولایتی را منحل نمود اعضای آن فراری و مخفی شدند که یکی هم مرحوم پدر من (یعنی پدر آقای نجات) بود. او در خانه یکی از بستگان پنهان شد ولی چون رفت و آمد بدان خانه زیاد بود با اجازه قبلی از مرحوم حاجی میر معصوم، که در قیصریه دکان بزاز داشت و خانه‌اش در محله خیر آباد بود، بدانجا منتقل شدیم. امیر معزز دسته‌ای سرباز بخانه ما فرستاد. آنها در آنجا چاتمه

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۶۶

زدند و بیرونی خانه را غارت کردند.

عموی من بنام «حاجی آقا» با برادر «حسن جودت» در اندرون بودند. چون احتمال خطر برای آنها بود از اینرو کسانی از خانواده درصدد فرار دادن آنها برآمدند و شبانه جمعی از قوی بازوان آنها اطراف جاجیمی را در کنار دیوار پشت خانه مرحوم میرزا اسماعیل صدر گرفتند و آند و با استفاده از تاریکی هوا از بالا پشت بام خود را ببالای آن دیوار رسانیدند و با آنکه ارتفاع دیوار زیاد بود خود را بوسط جاجیم انداختند و در خانه یکی از خویشاوندان مخفی شدند.

در این بین کسانی با شادروان میرزا علیخان امیر تومان تماس گرفتند. او پس از دلداریها مرحوم پدرم را بخانه خود منتقل نمود و با امیر معزز درباره ایشان گفتگو کرد. نظر امیر تومان بر آن بود که مدتی این امر را اطلاع دهد تا وضع اندکی عادی شود و جریمه

سنگینی که امیر معزز از پدرم میخواست منتفی گردد. در این حیص و بیص عین الدوله بوالیگری آذربایجان برگزیده شد و خشونت امیر معزز دو چندان بیشتر گردید ناچار سه هزار تومان از پدرم گرفته او را اجازه تبعید دادند و او از راه روسیه باسلامبول عزیمت کرد و مدت‌ها در آنجا ماند و این اولین تبعید آن مرحوم بود.

۱۰- در باب پول گرفتن از صاحبان جنازه‌های مقتولین قلعه (صفحه ۲۲۲) باید بگویم که جنازه‌های آنها را بحیاط شیخ صفی الدین ریختند و برای تحویل آنها بکسانشان مبالغ بالنسبه متفاوتی خواستار شدند. از خانواده آقای وکیل بما رجوع کردند که در حل این مشکل یاری کنیم. پدرم در آنعهد در تبعید اسلامبول بود. ما بکطغری قبض یکهزار تومانی بابت جنازه مرحوم مؤتمن دادیم. بعدا پول گرفتن موقوف شد و لذا از هیچکس پول نگرفتند. قبض ما مدتی پیش میرزا نادعلی مجتهد ماند و سرانجام آنرا از او پس گرفتیم.

۱۱- در حمله عشایر باردیبل (صفحه ۲۵۵) من خودم نیز در دروازه کلخوران شرکت داشتم. جنگ بشدت ادامه داشت و چند نفر از مدافعان شهر تیر خورده افتادند زیرا ما در بیرون دروازه بودیم و با یک عراده توپ که باروت آن سیاه بود اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۶۷ تیراندازی میکردیم.

باروت سیاه دود میکرد و از اینرو شاهسونان از محل استقرار ما آگاهی یافته آنجا را آماج تیرهای خود میساختند. نتیجه آن شد که ما بدرون دروازه آمدیم و پشت سنگر جنگ ادامه یافت. در جمعه مسجد هم یک عراده توپ بود که بعلت بلندی محل بر سنگرهای مهاجمان تسلط داشت ولی دود باروت آن نیز امکان استتار را از بین میبرد.

۱۲- درباره مطالب صفحه ۲۵۳ باید اضافه کنم که اساسا محل سکونت انجمن ولایتی حسینیّه مجتهد بود و در آن جلسه مستبدین افساد کردند ولی در جدیت و فعالیت اعضای انجمن تأثیر نکرد و شبانه روز کار میکردند و مردم هم، خصوصا تجار، صمیمانه اعانه میدادند. تفنگ و فشنگ میخریدند بمجاهدین و بالاخص به حاجی - بابا خان تحویل میدادند زیرا از حکومت و دستگاههای دولتی بمجاهدین و حاج - بابا خان کمک نمیرسید. من شبها در این انجمن بودم و از نزدیک بدین مراتب اطلاع دارم.

۱۳- من هم با گفتار شما در صفحه ۲۶۸ موافقم که مرقوم فرموده‌اید از تاریخ چنان مستفاد میشود مسبب غارت شهر اردیبل خود والی بوده است.

۱۴- پس از غارت شهر من مکررا بچشم خود دیده‌ام عمال رحیمخان، که ستادش در کلخوران بود، با قاطرهای زبده و با یراق مخصوص حمل توپ و مهمات توپ و جعبه‌های فشنگ اتصالا بکلخوران حمل میکردند.

۱۵- پس از غارت شهر ما برای کسب اطلاع از وضع تجارتخانه بیازار رفتیم دالانهای سرای حاج شکر از مغز بادام پر بود. شاهسونها کیسه‌های آنها را روی زمین خالی کرده آنها را با مخمل و فاسونیه پر کرده بودند و ما که صدها جعبه مخمل و فاسونیه آلمانی و پوپین روسی برای فروش وارد کرده بودیم کمترین مقداری از آنها باقی نیافتیم. حجره ما پر از چاروق کهنه و پاره بود زیرا شاهسونها آنها را از پای خود درآورده و پوپین‌های روسی را بیای خود کرده بودند.

این تنها ما نبودیم که مال التجاره خود را از دست داده بودیم بلکه این وضع

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۶۸

در همه سراهای تجارتخانه‌ها مشهود بود عجب آنکه از دهها صندوق جای که در گوشه انبار داشتیم مثقالی هم باقی نمانده بود که خود استفاده کنیم. اینها غیر از خساراتی بود که آنان بخانه‌ها زده و کلیه اثاث الیبت آنها را بغارت برده بودند.

۱۶- همانطور که مرقوم داشته‌اید رحیمخان درصدد سلطنت بود و پس از قرار دادیکه با عشایر و خوانین بسته بود (صفحه ۲۷۹) قصد داشت از راه گیلان بتهران برود.

۱۷- در صفحه ۳۱۳ بآزادی دوازده نفر از سران و بیگ‌زادگان اشاره شده است باید بگویم که برای این کار حکومت در قلعه کمیسیونی ترتیب داده از اشراف ملاکین، تجار، آزادیخواهان دعوت کرده بود. پدر من هم جزو مدعوین بود. پس از چند ساعت او بحجره آمد ولی آثار عصبانیت از قیافه‌اش پیدا بود. بمن دستور داد که «کربلای جلیل» را که از بستگان ایشان و مردی چست و چالاکي بوده پیدا کرده نزد ایشان بیاورم.

این دستور اجرا شد ولی وقتی جلیل بحجره آمد ایشان مرا امر بترك حجره کرده دو نفری بصحبت نشستند. ساعتی بعد صحبت تمام شد و جلیل رفت و هنگامی که بعد از ظهر من بخانه برگشتم یکی از اسبها را در طویله ندیدم. از مهتر سوآل کردم گفت بدستور حاجی آقا آنرا جلیل سوار شده رفت.

روزهای بعد فهمیدم که چون وضع آن کمیسیون را طوری ترتیب داده بودند که آزادیخواهان در اقلیت باشند و باستناد نظر اکثریت تلگرافی بتهران مخابره و آزادی اشرار را از طرف اعضای کمیسیون خواستار شوند از اینرو پدرم جلیل را فرستاده است که خط تلگراف بین اردبیل و تبریز و تهران را در نزدیکیهای نیرو گردنه صائین قطع کند. در نتیجه مخابره تلگرام میسر نگردید ولی در همان ایام بر اثر اقدامات والی موجبات آزادی آنها فراهم شد و آنان مجدداً برگشته اسباب بدبختی شهر اردبیل گشتند.

۱۸- مشهدی جبار پسر حاج صفر علی (تبعه روس) را که در صفحه ۳۴۴ اشاره فرموده‌اید «سولاخ ارمنی» از فرقه «داشناخسیون» ارامنه روسیه بقتل رسانید

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۶۹

البته این خبر در آنزمان بین خواص منتشر شد و عامه را از آن خبری نبود.

۱۹- در صفحه ۳۳۰ «قلم میرزا بیگ» رئیس طایفه «عیسی‌لو» نوشته شده او رئیس طایفه نبود بلکه یکی از بیگ‌زادگان و از شجاعان آنطایفه بحساب می‌آمد.

۲۰- تبعید دوم پدر من بدستور کنسول روس صورت گرفت. توضیح آنکه مشار الیه پس از خلاصی از چنگ حاج صمد خان، که در صفحه ۳۲۷ بدان اشاره کرده‌اید، از تبریز باردبیل آمد و مخفیانه در خانه زندگی میکرد. یکی از کیفیهای آزادیخواهان در آنزمان تخلیه خانه آنها و واگذار کردن این خانه‌ها بقشون روس بود. ما در خانه بودیم که یکباره کنسول روس با عده‌ای وارد حیاط شد. پدرم پیش آنها آمد ولی کنسول بدون اعتنا باو وارد دهلیزخانه شد و از پله‌ها قصد بالا رفتن نمود.

در اینجا پدرم که خونسردی خود را حفظ کرده بود یقه کنسول را گرفته تکان داد و گفت که زن و بچه من در آنجا زندگی میکنند و هیچکس حق ورود ندارد. کنسول از این حرکت ناراحت شد و با اطلاعاتیکه از گفتار پدرم بوسیله مترجم یافت از رفتن باز ایستاد ولی با حرکت دادن انگشت خود بعلامت انتقام او را تهدید نمود. بفاصله دو روز از این واقعه بود که مجلل دستور به تبعید و خروج فوری پدرم داد. این دستور لازم‌الاجرا بود ولی چون احتمال میرفت که در راه توطئه‌ای علیه او در شرف تکوین باشد از اینرو کسان ما صبح زود اسب و وسایل فراهم کردند و حاج محمد حسین بجای آنکه از طریق آستارا برود از راه بيله‌سوار بروسیه رفت و از آنجا عازم اسلامبول شد.

آنروز مردم از ظلم و جور روس و انگلیس بجان آمده از آلمانیها طرفداری میکردند. روسها از این امر سخت ناراحت بودند و عکس العملهای شدیدی نشان میدادند. مثلاً یکنفر خروس جنگی تربیت کرده داشت و آنرا میفروخت. وی در بازار خروس خود را چنین تعریف میکرد که یک خروس آلمانی است که به پنج تایی غیر خودش یک لگد میزند (بیردانه آلمان خروسی بشینه ده بیر تپک ورار). مردم از این گفتار او خوششان می‌آمد و بتماشای او می‌ایستادند. خبر بقنسول روس رسید و با دستوریکه او بحاکم داد فراشهای حکومت بسر او ریختند و کتک مفصلی باو زدند.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۷۰

۲۱- در باب تأسیس کمیته مساوات و طرفداری ایرانیان از ترکها (صفحه ۳۴۵) باید گفت که حزب مساوات را قفقازیها تأسیس کردند. مرکز آنهم در بادکوبه بود و آنها استقلال میخواستند ایرانیها هم در آن شرکت داشتند و حاجی حسینقلی صراف هم از طرف آنها در اردبیل شعبه تشکیل داده بود که بقتل رسید. اینکه ترکها مورد توجه قفقازیها بودند جهتش آن بود که دولت تزار مصمم بود جنگ ارمنی - مسلمان راه بیندازد و چنین هم کرد. در نتیجه ارمنی‌ها از مسلمانها و ایرانیها جمع زیادی کشتند و چون از هیچ جا بمسلمانان کمکی نرسید سخت مغلوب شدند و مال منالشان غارت گردید.

دولت عثمانی تحمل این کار نکرد و بفاصله مدت کمی بیست هزار نفر ترک مسلح و از اسلامبول بیادکوبه فرستاد. ارمنی‌ها تار و مار شدند عده‌ای را بقتل رسانیدند و جز خانه‌ها و مغازه‌هایی که بر در آنها جملات «مسلمان مغازه‌سی، مسلمان ایوی» یعنی مغازه مسلمان، خانه مسلمان نوشته شده بود همه را خراب کردند و انتقام مسلمانها را از ارمنی‌ها گرفتند. این بود که قفقازیها طرفدار ترکها شدند و در تمام مجالس از آنها تعریف کردند و تصنیفهایی در مدح آتاتورک، انور پاشا، نیازی پاشا و غیره میخواندند یک بیت از یکی از آنها چنین بود «یاشاچوخ یاشا مصطفی کمال پاشا» (یعنی زنده باش خیلی هم عمر کن مصطفی کمال پاشا).

۲۲- شنیدنی است که «قره حاج زاید اوغلی» قاتل حاج حسینقلی صراف (صفحه ۲۵۰) درست یکسال بعد در راه آستارا و در قریه «آرپاتیه‌سی» بقتل رسید.

بوسیله چه کسی نمیدانم.

۲۳- در صفحه ۳۷۲ میرزا جعفر قلی برادر میرزا عباسقلی اگند نوشته شده حال آنکه او پسر وی بود و نه برادرش.

۲۴- خدمات آقا میرزا علی اکبر و اقدامات او که در صفحه ۴۰۰ اشاره شده است بدستور و اشاره دولت ایران بود. اصولاً باید توجه نمود که آنمرحوم در ابتدای مشروطیت و در مقابل مستبدین خدمات با ارزشی نمود و اگر کارهای دیگری

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۷۱

بعداً از او سرزده در مقابل آن خدمت قابل اغماض میتواند باشد. در مسئله مراجعت ایشان از سفر زکوة باید گفت که مرحوم وکیل الرعایا در ولایت شخصیت مهمی داشت و در اینموارد باستقبال نمیرفت. آقا نیز قرآن را روی پالان الاغ نمیگذاشت هرکس این اطلاعات را داده مغرض بوده است. همچنین مطالب دیگر مسجد.

آقا یکدختر داشت تا دم مرگ رفع حجاب نکرد و حتی مدتها از خانه بیرون نیامد بی حجابی نوه ایشان در مدرسه بدان حساب است که معلم در حکم پدر میباشد.

۲۵- در باب تبعید آقا موضوع صفحه، ۴۶۱ وقتی سروان بهمنی مأمور تبعید شد آقا در تنگنا قرار گرفت و مجال تدارک فوری نیافت.

پدرم در اینباره با سرتیپ ابو الحسن خان زند مذاکره کرد و چون نزد او احترام داشت چند روز مهلت گرفت.

نامه‌ای از آقای غلامحسین حبیب الهی:

آقای حبیب الهی نیز از کسانی است که در وقایع شصت ساله اخیر اردبیل صاحب نظر است و با علاقه زیادی از تألیف و انتشار جلد اول کتاب استقبال نموده است. ما در تهیه پاره‌ای از مطالب آن کتاب از یاریهای ایشان استفاده کردیم و جابجا باین مساعدت که بصورت دادن عکس یا توضیح واقعه‌ای بود اشاره نمودیم.

نامه‌ای که ایشان در نقد بر آن جلد از کتاب فرستاده‌اند اختصاص بخدمات و شخصیت برجسته مرحوم حاج میرزا بیوک آقا واهب‌زاده دارد و قابل توجه است که با وجود آنکه شادروان حاج محمد حسین حبیب الهی، پدر ایشان، خود از علاقمندان و بازیگران مشروطیت در اردبیل بوده و زحمات زیادی نیز در این راه، بشرحیکه در جلد اول نوشته‌ایم، متحمل شده است مع هذا حس

حقیقت دوستی نویسنده نامه او را بر آن داشته است که بجای تشریح خدمات و جانفشانیهای پدر از فداکاریهای صادقانه و اهبزاده یاد کند و از ناکامیهای ظاهری او شکوه نموده بدین رباعی حکیم بزرگ مترنم شود که گفته است:

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان برداشتمی من این فلک را ز میان

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۷۲ از نو فلک دگر همی ساختمی کآزاده بکام دل رسیدی آسان

قسمتی از نقد ایشان متوجه مؤلف کتاب و سرزنش اوست و در اینباره مینویسد «با مطالعه مدونه آنجناب بنام اردبیل در گذرگاه تاریخ باین حقیقت بس ناگوار و تلخ برخوردیم که آنجناب با وجود داشتن دلیل و مدرک متقن روی چه احتیاطهای بجا و بیجا و روی چه اصلی بود که از معرفی و فداکاریهای حاج و اهبزاده خودداری و کوتاه آمده‌اید؟ ... دریغا انصاف نفرموده‌اید» از اینهم بالاتر رفته نوشته است که «بتاریخ و حقیقت‌نویسی که غایت آمال‌تان بوده پشت پا زده‌اید».

آنگاه خود ایشان متوجه لزوم احتیاطهای بجا و بیجا شده اضافه میکند که «لازم است بدین لحاظ و چندین جهت بشما حق بدهم ولی باید گفت که با افکار محاط و تابناک و شهامت اخلاقی که دارید و خودتان الحمد لله معرفی شده جامعیت اردبیل بوده و هستید نبایستی این اندازه خفض جناح نموده از تعریف شمس ساطع ایمان و حقیقت، که منتسب بدو بوده‌اید، خودداری فرمائید ... او پیوسته در راه رسیدن بمقصود و آزادی مطلق پروانه‌وار گرد شمع انجمن حقیقت و آزادی (میگشت) و عاشقانه و بی‌محابا و بدون هراس بر (دور) آن حلقه میزد ... و اسفا طبیعت چقدر ظالم است و دائما با آزادگان در جنگ و ستیز! .. او و آن شخصیت بارز و گوهر تابناک اجتماع قدر ناشناخته بود! ...»

آقای حبیب الهی بعد از این مقدمه درباره ممدوح بزرگوار خود چنین مینویسد:

«شادروان حاج بابا خان دلاور و مجاهد مشروطیت و عظیم‌زاده و آخوندزاده و غیره کلهم رزمی بوده و در راه ابقای مشروطیت جان بکف شهیدشان نمودند یعنی برای حقوق حقه ملت کشتند و آخر الامر کشته شدند. رحمت الله و رضوان الله علیهم. ولی شادروان جناب آقای حاج و اهبزاده بزمی بوده و در راه بدست آوردن شاهد مقصود پروانه‌وار آنقدر شجاعانه خود را باتش زد تا پر و بالش، توأم با قلب حزین داغدارش سوخت و با حال زار و نزار پای شمع افتاد و جان سپرد. و شنیدیم در آن دم آخری با قیافه متبسم میگفت آنچنان راضی و خوشوقتم که بآرزوی نهائی خود رسیدم و نهال آزادی

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۷۳

را با خاکستر وجودم بارور ساختم».

آنگاه نامبرده سابقه آشنائی خود را با آن مرحوم چنین بیان میکند «نویسنده در تاریخ ۱۹۱۸ میلادی در بادکوبه دانش آموز (بودم) و تجارت داشتیم. او (یعنی مرحوم و اهبزاده) در سرای «چوخور» معروف، که اکثر تجار اردبیلی در آنجا ساکن و تجارت داشتند، حجره و تجارت داشت و یکی از تجار خوشنام و آبرومند و معروف بود.

من دورادور بحضرتشان، روی اوصاف اجتماعی و محبتی که بعموم طبقات ابراز می‌فرمودند، ارادت پیدا نمودم. و در پای صحبت ایشان، جزو حلقه‌نشینان درآمدم، که گاه بیگاه، در ساعات بیکاری، دم در همان کاروانسرا روی تخته بند سرایدار، با عده‌ای تاجر و شاگردان تاجر گرد آمده می‌نشستند و جناب ایشان با بیانات فصیح اجتماعی و صحبت‌های شیرین، تاجر و مخصوصا جوانان را سرگرم می‌فرمود. اکثریت جوان بودند و خود من در آن تاریخ هفده سال بیشتر نداشتم بیک معلم همچون روشندل اجتماعی نیازمند بودیم. روز بروز ارادت ما بیشتر شد و بالاخره پیشنهاد گردید که روزهای جمعه و تعطیل در حضور حاج و اهبزاده نامبرده بگذرانیم و عمرمان ببطالت و بیهوده بگذارد نشود. او با گشاده‌روئی آنرا پذیرفت. ایام تعطیل در حضورش بودیم و گاهی برای گردش و تفریحات سالم باطراف و باغهای بادکوبه میرفتیم.

او از کینه حاسدین (ایران) و جائزین اجتماع بما سخن میگفت و ما را که تشنه شنیدن آنها بودیم بادامه تحصیل و کسب معرفت

تأکید و توصیه میفرمود و دائما نظر ما را بوظایف اجتماعی و میهنی متوجه ساخته اشاره مینمود که، با شناختن خودتان و کسب فضائل، باید در باب پیشرفت وطن و مملکت و ملت بکوشید و دست (اجانب) و یکعده افراد ناباب و خائن و مفتخوار را از آن دور سازید.

ضمن این گردش‌های دسته‌جمعی، گاهی جوانان، بتقلید سربازان، قد و نیمقد، صفی تشکیل میدادند و در راه‌پیمائیها سرود وطن را، که از «جبل‌المتین» چاپ کلکته فرا گرفته بودیم، میخواندند و هیجان و شور زاید الوصفی درباره ایران و تلاش برای پیشرفت و ترقی آن در خود احساس میکردند».

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۷۴

در آن عهد تجار زیادی از اردیبل و تبریز در بادکوبه تجارتخانه داشتند ولی تجارت کالا نمی‌کردند بلکه با آن عنوان کار صرافی و حواله انجام میدادند. بدینمعنی آندسته از بیکاران آذربایجان که برای کار بقفقاز میرفتند، غالبا اجرت خود را، پس از دریافت از کارفرما، بدانها می‌سپردند و یا بوسیله آنها برای خانواده‌های خود میفرستادند.

آقا حبیب الهی در دنباله مطالب فوق با اشاره بتعديات آنها می‌نویسد:

«در مواقع مقتضی از مظالم بعضی از تجار اردیبل و یا تبریزی، بشاگرد تاجرها و کارگران، که در معدنهای نفت بادکوبه کار میکردند و اکثرا جانشان را از دست میدادند، دریغ و تأسف خورده بما تذکر میداد و (ما) بتجار و آنهائیکه دستمزد و حاصل دسترنج آنانرا بهیچ و پوچ از دست تاول‌زده‌شان می‌چاپیدند لعنت فرستاده بنظر نفرت و جنایت بآنها نگاه مینمودیم. تا اینکه رفته‌رفته واسطه‌ها و دلالان و تجار ذینفع تا اندازه‌ای از افکار و عقاید ما مطلع شدند.

زیرا تاجر شاگردان و رفقای ما زیردستهای آن تجار چپاول و غارتگر بودند و افکار و روش آنان در عدم سود و چپاولشان بی‌تأثیر نبود. (لذا) ایشان هم در مقابل ما بیکار ننشسته بر ضد و علیه ما صف بستند و درصدد جلوگیری از اجتماع و تفریحات سالم ما برآمدند و شروع به شراب‌پاشی‌ها نمودند که ای وای حاج بیوک آقا بلشویک شده و چکمه پوشیده و عده‌ای جوانان بی‌تجربه و ساده‌دل را دور خود جمع نموده و بآنها تعلیمات نظامی میدهد و افکار پلید خود را بآنان تزریق مینماید و قس علیهذا».

بقراریکه ارباب اطلاع میگویند کارگرهای قدیم قفقاز چکمه میپوشیدند و چون بیشتر آنها در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه در صف انقلابیون درآمدند لذا چکمه‌پوشی در بادکوبه نوعی علامت انقلابی یا باصطلاح آنروز بلشویکی شد و کسانی که چکمه پیا میکردند جزو آندسته بشمار می‌آمدند. نویسنده نقد در اینجا اشاره میکند که:

«مخفی نماند موقعی که باطراف برای پیاده‌روی میرفتیم حاجی چکمه میپوشید و بعدا بعضی از ماها هم چکمه‌پوش شدند. این چکمه‌پوشی واهب‌زاده در مسلک تجار نبود ... و بدینواسطه چکمه‌پوشی عنوان بزرگی بر علیه او شد. حتی خبری از اردیبل بما رسید که گردش دسته‌جمعی ما و چکمه ایشان در مجلس روضه‌خوانی یکی از اعیان

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۷۵

و اشراف شهر اردیبل بطور خصوصی عنوان شده و با تأسف فراوان سفارشات و توصیه‌های لازمه را بجلوگیری داده بودند. حتی آنموقع یکی از تجار هوچی را که برادرش مرید میرزا علی اکبر در اردیبل بود، وادارش نموده بودند که تلفونا و حضورا در میان جمعی بحاجی توهین نماید.

او سابقا عامل و کمیسیونر تجارتخانه ایشان بود و از او سود فراوان برده احترام دیده بود. بعد از گرفتن تعلیمات و وعده و وعید از آنها، آمده عین جریان را بحاجی گزارش داده با خواهش ایشانرا وادار کرده بوده که از جمع‌آوری و گردش با جوانان خودداری کند تا تجار یغماگر دیگر، که در نظر دارند یکی از قوچی‌های بادکوبه را، که برای پنجاه منات آدم میکشستند، با دادن پول و وعده وادار به کندن کلک حاجی و ترور او نمایند؛ بدین کار مبادرت نکنند».

بطوریکه از عبارات دیگر این نامه بر میآید گویا شاگردان تجارتخانه‌ها و علاقمندان مرحوم واهب‌زاده در صدد بوده‌اند نسبت بدین اعمال تهدیدآمیز عکس العملی نشان دهند و اعتصاب و تظاهر کنند ولی نامبرده با ملایمت و نصیحت آنها را از این کار باز میدارد و منصفانه از آنجهت که منافع تجار متزلزل گشته است آنان را برای اینقیل واکنشها محق و مصاب میداند. چون کارگران و کسانی که با تجار مذکور معاملاتی داشته‌اند بر اثر این واکنشها آنها را افرادی متعددی و متجاوز بحقوق خود واهب‌زاده می‌شناسند از مراجعه بدانها خودداری مینمایند و غالباً واسطه بر میانگیزند که خود معاملات آنها را تقبل نماید. این کار آتش غضب و انتقامجویی تجار را نسبت بوی تیزتر میکند و خطرات جانی متوجه او مینماید ولی «در این احوال بازرگانی حواله برات و غیره بمناسبت استیلا و ورود بلشویکها از روسیه بگرجستان و قفقاز برچیده شده و باین کشاکش تجار خودخواه طبعاً خاتمه داده شد».

انقلابیون روسیه در بدایت امر با طبقات تاجر و پیشه‌ور مخالفت شدید داشتند و

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۷۶

چون از لحاظ اقتصادی، که برطبق نظریه «انگلس» و «مارکس» اساس انقلابات اجتماعی است، تولید صرفاً بوسیله کارگر و کشاورز صورت میگیرد لذا غیر آن دو را در ارکان جامعه انقلابی واجد اصلتی نمیدانستند.

این بود که تجار ایرانی هم کم‌کم از قفقاز روی بوطن نهادند و بقول آقای حبیب الهی «بعد از گرفتاریهای روز افزون و تار و مار شدن و از دست دادن ثروت و اندوخته چندین ساله خود با وضع فلاکت بار باو طان خود بازگشتند.

یکی از آن تجار خانواده بخت برگشته ما بود که تمامی هستی‌شانرا در گمرک بادکوبه بلشویکها ضبط نمودند و کلیه هستی و تنخواهشان بغارت رفت سهل است سیزده هزار تومان (در موقعش کم‌پولی نبود) جای خالی و روی دفتر تجارتی بطرفهای معامله‌مان بدهکار شده بودیم و آهی در بساط نبود تا با ناله سودا کنیم و یکی از آن تجار (هم) آقای واهب‌زاده بود.

فقط از آنهمه تجارت و ثروت و برو برگرد چهار هزار لیره ترک، که آنروز هفت هزار و دویست تومان تقویم میشد، بهر عنوان بود از دستبرد بلشویکها ذخیره نموده بودند که آنرا بشهادت خود در تجارتخانه‌اش در خاکستر توی منقل پنهان نموده بود و روی آن آتش زغال افروخته بودند و هرروز آنرا جلوی‌شان میگذاشتند و برحسب معمول با انبر (و ماشه) آتش منقل را متصل زیر و رو مینمودند و در اینموقع چندین دفعه مأمورین تجسس (سیسکانوی پلیسه) برای یافتن طلا و جواهرات بحجره‌اش آمده و عمیقاً هرکجا را تجسس نموده دستشان از پایشان درازتر محروم و مأیوس بدون دستگیری چیزی برگشته و میرفتند. آخر الامر آن چهار هزار عدد طلا- را بتوسط آردل مشاور الممالک علیقلی خان انصاری سفیر فوق العاده ایران از راه آستارا باردیبل آوردند که جریان آن در یادداشتهای عباس محسنی بتفصیل ذکر شده است.

نویسنده در اینجا سرگذشت مرحوم واهب‌زاده را در مورد طمع اسد الله خان پیشخدمت مشاور الممالک، بنحویکه ما در صفحه ۳۹۳ جلد اول این کتاب آورده‌ایم

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۷۷

بیان میکند و شایعات مخالفان را در باب اینکه بلشویکها آن پول را در اختیار حاج بیوک آقا گذاشته‌اند تا با آن مرام کمونیستها را در اردیبل رواج دهد شرح میدهد و اضافه می‌کند «این شایعات با دستاویزهای قبلی، عناوین عمده‌ای برای مخالفین واهب‌زاده شد و (کلمه طلا- و پول مثل گوجه ترش که آب در دهن انسان میاندازد) از ملا- و سید و شیخهای آسمان جل گرفته دهنشان با اسم واهب‌زاده و طلای هنگفت آب میافتاد و بعد از آمدن باردیبل و سکونت در حجره، متصل جلوی حجره رژه میدادند و بعضاً سخنان پرت و پلا میگفتند و یکی از آنها شادروان سید عرب بود. خیلی مایل و شائق بودند که از آن نمذ کلاهی داشته باشند. بهر حال بقول شادروان شاعر ملی معروف یوسف دلخون ضیاء:

فرقه جور مخالف کفر و کین دن مختلطدرهم و دینار ایچون اسلامی کج اوینار غلط

هكذا هر عصرده دنیا پرستلر بو نمطدین آدیله ایلور مقصودین اجرا دور گیدک

سید عربها و سید افتخارها و سایر شیوخ نهروان دین و دینداری را عنوان نموده جدا میخواستند با گرفتن از آن لیره‌ها از واهب‌زاده بیدین، دین را مصون داشته) آباد نمایند».

بنا بنوشته ایشان واهب‌زاده پیش از آن نیز فعالیتهای چشمگیری با کمیته مرکزی دموکرات اردبیل داشته و این زمانی بوده است که قشون تزاری روس هم در اردبیل استقرار یافته با هرگونه افکار آزادیخواهی بشدت مخالفت مینمود. در آنعهد او «از طرف- پولیسه مستر (رئیس دژبانی قشون روس در اردبیل)- تهدید شده بود که دست از فعالیتهای و اقدامات آزادیخواهانه بردارد ولی هرگز از پای ننشسته در فداکاری

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۷۸

و جانبازی در راه اعتلای میهن عزیز و آزادی وطن از تسلط بیگانگان تا سرحد مرگ حاضر بود و ترس و جنبی بخود راه نداد». شنیدنی است که بقول ایشان کنسول روس کسانی از اشخاص موجه و منجمله از منشی‌های محلی کنسولگری را با تعلیمات لازم وادار کرده بود که بواهب‌زاده شستشوی مغزی بدهند و از راه دلسوزی و حتی وعده جنات نعیم تطمیعش کنند تا از راهی که در پیش گرفته است برگردد و در غیر اینصورت او را تهدید نمایند.

«حاج نامبرده نه تنها بدلسوزی و سایر حرفهای آبدار و تابدار قانع نشده و خود آنان (را) که ایرانی بودند مورد توییح قرار داد. یکی از آنها که شادروان میرزا عبد الله خان بصیر الملک آستارائی و شخصیت محترمی بود بعد از مصاحبه با حاجی عکس نتیجه بدست آورد و حتی بر اثر تبلیغات ایشان دستمال گرفته اشک چشم خود را در حضور وی پاک کرد و در قبال باطن صاف و حقیقت گوئی او صریحا اعتراف کرده بود که وی و رفقاییش وادار بدین کار شده‌اند تا حاج نامبرده را بهر وسیله است از سر راه بردارند زیرا بعقیده کنسولگری اگر او بجای خود بنشیند رفقای وی یکی بعد از دیگری از صحنه خارج و بازنشسته میشوند». بصیر الملک که تحت تأثیر سخنان از دل برآمده واهب‌زاده قرار گرفته بود از راه دلسوزی خطاب بوی میگوید «حیف هستید بالاخره شما را ترور میکنند و میکشند».

حاجی در جوابش با خونسردی اظهار داشت من مجاهد بزمی جان بکف هستم و جان من در مقابل استخلاص و آزادی میهن از تسلط بیگانگان ارزشی ندارد.

من از آن بیدها نیستم که از این بادهای سموم بلرزم. بروید بآنها بگوئید بیوک آقا تک و تنها تا قوای تزاری را از ایران و زادگاهش بیرون نه‌بیند از پای نخواهد نشست».

آقای حبیب الهی در اینجا بقسمتی از خدمات نوعپرستانه مرحوم واهب‌زاده اشاره کرده مینویسد «او علاوه بر مبارزه هول‌انگیز سیاسی در سال مجاعه «اوج تو من لیک»

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۷۹

فعالیت و مبارزه دامنه‌داری با کمیته دموکرات جهت رهائی و تسکین همشهریان و ممنوعان خود از دست دیو مهیب قحط و غلا و یکعده اشخاص بی‌رحم سودجو و فرصت طلب آغاز نمود و این مبارزه ایشان هرکجا با تنفر و انزجار محترکین خدانشناس روبرو گردید.

ولی حاجی هرگز رخوت و سستی بخود راه نداده و با منطق و دلیل با ایشان درآویخت و مطلقا اهمیتی بترشروئی و ملعنت آنها نداده شب و روز بی‌باکانه در مقابل رو به صفتان سینه سپر نموده بود. از ضرب و شتم و تهدید جوراجور آنها هراسی نداشت».

نویسنده در اینجا اشاره بحمله دو نفر چاقوکش و قصد ترور واهب‌زاده میکند و توضیح میدهد که نیمه شبی دو نفر چاقوکش او را در قسمت خرابه بازار گیر آورده درصدد حمله برمیآیند. ولی وی بدون آنکه ترس و واهمه‌ای بخود راه دهد شروع بصحبت با آنها

میکند و نقشه مخالفین را برای از بین بردن او، بدین جرم که او می‌خواهد اطفال یتیم و قحطی‌زده را یاری دهد و مادران درمانده آنها را مساعدت کند، بآنان توضیح مینماید. سخنان او بحدی در آندو اثر میگذارد که آنها زبان بعذر خواهی می‌کشایند و استیصال و درماندگی و بیکاری خود را موجب قبول این مأموریت بیان میکنند. واهب‌زاده از آنها می‌خواهد که فردا بحجره‌اش مراجعه نمایند تا کاری برای آنان پیدا کند و بدین وعده نیز وفا مینماید.

آقای حبیب الهی اینقبیل کارها را نمونه‌ای از دهها رویدادهای تأسف‌آور نسبت بآن مرد بزرگ میداند و اضافه میکند که «او هرگز با خطرات جانی از نوع دوستی و مہین‌پرستی چپ گرد نزده و پا بعقب نگذاشته بود بلکه بیش از پیش بدون ترس و لرز بفعالیت خود افزوده و در تأسیس دار المساکین خیریه چه اندازه دچار زحمت و مرارت از جانب عده خودخواه و بداندیش شد خدا میداند. اکثرا این تأسیسات را خودش با صرف پول کلان و بی‌حساب از جیب خود میکرد که در آنقسمت از طرف کسان و محارم و زیردستان خود مواجه با مشکلات

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۸۰

اندوهبار شده بود ولی این مرد هرگز در نوع‌پروری شب و روز فروگذاری نمی‌نمود

او در اینجا مطلبی را عنوان میکند و مینویسد «در سر لوحه تابلوی دار المساکین خیریه این عنوان بچشم می‌خورد- و الله یحب المحسنین - یکی از اعظام و اشراف شهر موقع عبور آن تابلو را مشاهده و چنین گفته بود:

من از بالشویک، از شاهسون و اشرار یورتچی و پولادی نمیت‌رسم اما از این و الله یحب المحسنین بیوک آقا بیش از همه ترس دارم». نویسنده کمی بعد خدمات واهب‌زاده را در این دار المساکین شرح میدهد و اضافه میکند «با اینهمه او هرگز خستگی بخود راه نداده عده‌ای از افراد خیریه را با کوشش شبانه‌روزی بصنعت قالیافی و عده سی نفری را بدانش آموزی رهنمون ساخت و عده معتنابهی با صنعت نجاری و خیاطی و حرفه‌های دیگر تربیت نمود. جمعی از بزرگسالان را بعنوان سپور شهرداری استخدام کرد حتی زنان کور و زمین‌گیر را به نخ‌ریسی و بافندگی وادار ساخته ده یک حاصل دسترنج آنها را برای خود آنها در صندوق خیریه ذخیره کرد و برای روز مبادای آنها نگه داشت.

بموازات این خدمات مریضخانه ده تختخوابی کاملی در آن خیریه بوجود آورد و سروان دکتر آخوندزاده رئیس بهداری تیپ اردیبل را بریاست آن برگزید و او بعد از ظهرها در آن بیمارستان علاوه بر معالجه مرضای خیریه بیماران درمانده خارج را نیز درمان میکرد ... چندین بار شهردار انتخابی شد و خدمات ارزنده‌ای بشهر و اهالی نمود ولی معاندین و مخالفین شبانه‌روز درصدد آزار او بودند و حتی صاحبان مقام و قلدر صفت را علیه او تحریک مینمودند تا آنجا که یکی دو ساعت نیز او را بوسیله آنها زندانی کردند».

در نامه آقای حبیب الهی می‌خوانیم که بر اثر شور و شوق مرحوم واهب‌زاده بخدمات اجتماعی روز بروز تجارتش از رونق افتاده و بنیه اقتصادی وی ضعیف‌تر میگشت با اینحال او دست از این کارها بر نمیداشت بلکه بیک سلسله خدمات فرهنگی نیز مبادرت مینمود. بعبارت بهتر بنظر او اگر اقتصاد برای زندگی بود زندگی جز خدمت بمردم و جامعه مفهوم و مصداقی نداشت. نویسنده نامه میافزاید که:

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۸۱

«آخر الامر ما با دیده خونبار وضع نهایت دلخراش و تأسف‌آور او را پس از مدتی گرفتاری با دیده حسرت دیدیم و دیدیم و در مقابل گواه شدیم که او با قربان دادن شخص شخیص خود در راه اعتلای مہین عزیز و ترقی فرهنگ و دانش و بینش عکسی از شادروان حاج میرزا بیوک آقا- واهب‌زاده

مسقط الرأس اجدادی و وداع ابدی با دوستان چشم از جهان فانی و هستی بر بست.

رحمة الله و رضوان الله عليه.

نویسنده از مکتب حضرتش فارغ التحصیل شده جز آه و افسوس درباره

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۸۲

حضرتش غیر از این قطعه شعر معروف فیلسوف نامی ایران حکیم عمر خیام برای ترویج روح حضرتش ندارم:

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان برداشتمی من این فلک را ز میان

از نو فلک دگر همی ساختمی کآزاده بکام دل رسیدی آسان

او بهمه مهربان بود و محبت زاید الوصفی بانسانها داشت. او انسان بود انسان کامل و معلم اخلاق و مربی اجتماع. او بدیها را بکرات و دفعات ندیده می‌گرفت و خویها را بزرگ کرده تقدیس و تشویق مینمود.

ما، بطوریکه گفتیم، حس حقشناسی آقای حبیب الهی را نسبت بمردی که او را بعنوان معلم و مربی خود معرفی میکند.

ارج میگذاریم و در عهدیکه اینقبیل فضایل اخلاقی متروک گشته و خودخواهیها و خویشتن بزرگ‌بینی‌ها جایگزین آنها شده است، علو روحی ایشان را میستائیم.

در عین حال از نظر مؤلف کتاب بر قسمتی از مقدمه نوشته ایشان ایرادی داریم و آن جملاتی است که نسبت بمؤلف عنوان نموده او را بدین نحو متهم کرده است که «بتاریخ و حقیقت‌نویسی که غایت آمال بوده پشت پا زده» است.

ما مطالب کتاب را در قسمتهائی که مربوط به شادروان حاج بیوک آقا واهب‌زاده بود بارها خواندیم و کتمان واقع یا عدول از حقیقتی در مورد او نیافتیم جز آنکه گفتار ما درباره آن نیکمرد بتفصیلی که ایشان انتظار داشته‌اند نبوده است و در آنمورد هم حق با ما بوده است زیرا کتاب مربوط باردیبل و همه کسانی است که بنحوی از انحاء در ساختن تاریخ آن دیار مؤثر بوده‌اند. با این دید اگر میخواستیم برای هر یک از آنها مطالبی بدین شرح بنویسیم مثنوی هفتاد من کاغذ میشد. گو که با مقایسه با شخصیت‌های دیگر، واقعا سهم شادروان واهب‌زاده در تنویر افکار و بثمر رسیدن مشروطیت و آزادی ایران، حفظ و حمایت درماندگان و بیچارگان، بویژه تلاشها و کوششهای ایشان در سالهای سخت مجاعه، مقابله با اقدامات ناروای جمعی محترک و سودجو، و ... خیلی بیشتر از دیگران بوده و جامعه اردیبل را، مستقیم یا غیر مستقیم، بهره‌مند ساخته است با اینحال ما تا آنجا که میسر بوده است متناسب با حجم کتاب خدمات

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۸۳

و اقدامات او را منعکس ساخته‌ایم. حق اینست که فرزندان دانشمند و دوستان علاقمند و با اطلاع آنمرحوم شرح زندگانی آن انسان پاکدل و پاکنهاد را بصورت کتابی درآورند و کمالات روحی و فضائل اخلاقی و حتی آثار ادبی او را که حاوی اشعار بسیار متین و قابل توجهی است، با خدمات اجتماعی وی در آن جمع کرده بعنوان نمونه بارز و شاخص یک انسان ارزنده اجتماعی در اختیار آیندگان بگذارند. خدایش بیامرزد و با پاداش نیک روانش را پیوسته شاد فرماید.

غیر از نقدهای فوق نوشته‌های دیگری هم بدست ما رسیده است که بدون اشاره بنقص و ایرادی صرفا از مؤلف تقدیر کرده کتاب اردیبل در گذرگاه تاریخ را اثر گرانبهائی برای شناساندن گذشته‌های پرافتخار این شهر تاریخی قلمداد کرده‌اند. مؤلف با حقشناسی از همه آنها این گفتار را با نقد واعظ دانشمندی، از همشهریان خود در تهران، پایان میرساند:

نقد آقای سید جعفر موسوی:

«کتاب اردیبل در گذرگاه تاریخ ... که گوشه‌هائی از وقایع و حوادث تاریخی زادگاه مرا بطور محققانه دربر دارد از آنجائیکه اطلاعات من در این زمینه بسیار بسیار کم بود مطالعه‌اش را مغتنم شمرده و بدون تعارف لذت زاید الوصفی بردم و انتظار دارم

هرچه زودتر جلد دوم این کتاب را بدست آرم و همچون جلد نخست بهره کافی ببرم.

در ضمن نقل تاریخ، مطالبی بصورت تجزیه و تحلیل و یادآوری بچشم میخورد و در حقیقت همانها بیمه‌نامه هر کتابی هستند و موجب جاودانی شدن یک نوشته میگردند، نظر این حقیر را خیلی جلب نمود که بنمونه‌هایی چند اشاره می‌رود:

۱- صفحه ۲۰۲ مربوط بتحمیل نماینده.

۲- صفحه ۱۸۷ تشریح جمال دوستی ملا غلامعلی.

۳- صفحه ۱۷۹ مطالبی که حکایت از آزادی قلم و وارستگی فکری نویسنده محترم مینماید.

۴- انگیزه اختلاف دو شخصیت روحانی که از دو طبقه معروف حیدری و نعمتی الهام میگرفته‌اند و در صفحات متعددی یاد شده ارج قابل توجهی دارد.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۸۴

۵- صفحه ۸۳ تحقیقی درباره اهمیت اجتماعی صوفیان که حکایت از شجاعت و دلاوری آنها میکند.

۶- صفحه ۲۱۰ اتحاد و بلافاصله دشمنی چند کشور بزرگ با طرز پندآموزی جلوه گر شده است.

۷- صفحه ۲۵۰ تجزیه و تحلیل در اهمیت ایمان و تأثیر آن در اجتماع در رتبه اول بخود بنده هم تازگی داشت و هم تأثیر.

۸- صفحه ۳۷۵ جمله‌ای که در سطر ۹ عنوان شده از طرف نویسنده محترم ادای دین بوده است.

و همینطور رفع اشتباهات برخی از نویسندگان مثل کسروی و یا رفع تهمت‌های ناروا که در مورد سردار ملی به اردبیلیها نسبت داده شده نظر هرخواننده را بخود جلب کرده و باعث تحسین آن نویسنده محترم خواهد بود.»

آقای موسوی، که با نکته‌بینی مطالب کتاب را مطالعه کرده با اشاره باینکه در چاپ کتاب در کشور ما انسان هرچه بیشتر سعی کند باز غلطهای چاپی در آن بچشم میخورد بیعضی از آنها اشاره کرده اضافه نموده است «در بعضی از عبارات و الفاظ لزوم تجدیدنظر قطعی است مثلاً:

لفظ انسان که بنده نیز در نوشته و گفتارم خیلی گرفتار آن هستم و احتمال میدهم از میراث محیط نشو و نما بوده باشد که اردبیل مییابد. چون در اکثر موارد قید اضافی بلکه حشو قبیح شمرده میشود: صفحه ۶ سطر ۱۷، صفحه ۲۰ سطر ۱۵، صفحه ۱۷۶ سطر ۲۱.

مطلبی که در صفحه ۸ از خواندمیر نقل شده بهتر بود در خاتمه به بود و نبود آن در این دوره اشاره بشود و نشده.

صفحه ۱۸ سطر ۲۲ و صفحه ۲۰ سطر ۱۹ در مورد زردشت که پیغمبر احتمالی است دعوات استعمال شده اگر بکتاب لغات مراجعه فرمائید دعوات که جمع دعا را بسته‌اند بچشم نمیخورد اما معروف مثل جامع الدعوات و در دعا «یا سامع الدعوات» استعمال شده

جمع دعا است که خواسته کوچک از بزرگ را گویند. شما دعوات

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۸۵

جمع ادعا منظور گرفته‌اید این جمع درست نیست بلکه یک جمع دارد و آنهم دعا است.

صفحه ۴۵ سطر ۱۰ کمابیش استعمال شده و در صفحات دیگر نیز آمده است اگر منظور کم‌وبیش است در نگارش کتاب معمول نیست.

صفحه ۵۱ ما قبل سطر آخر بیلافاقت جمع غلط است چون فارسی را با الف و تا جمع نمی‌بندند و اگر مثل دواجات بچشم میخورد در دستور زبان غلط مشهور یاد میشود و از شخص ادیب بدور است.

صفحه ۷۵ سطر ۲۱ پناه باید پناهگاه باشد.

صفحه ۶۳ و در صفحات دیگر از کسروی شادروان یاد فرموده‌اید هویت کسروی بجنابعالی معلوم است. کسی که در صفحه ۱۶۸ سطر ۱۸ از صاحب عروۃ الوثقی مرحوم سید یزدی طباطبائی (مرد فریب کار) نام برده شایسته احترام نبود و اگر منظورتان نمودار

ساختن عدم حیات و مردان او است مثل مرحوم که به لینن هم گاهی مینویسند جنابعالی علمای ارزنده و مهم را نیز شادروان یاد فرموده‌اید در هر صورت موافق ادب نویسندگی و خلاف احتیاط محیط و اجتماع بوده است.

صفحات ۶۴، ۴۵ و در صفحات دیگر لفظ قضا را استعمال فرموده‌اید این نیز از میراث اصطلاحات محلی است.

صفحه ۶۶ سطر ۵ در ضمن غزل بمثابه چاپ شده رعایت اصول سجع و قافیه این بود مثابه نوشته شود درست هم بود.

صفحه ۱۲۸ سطر ۱۵ و صفحه ۱۲۹ درباره جوانترین فرزند علی و علمی که فاطمه زهرا دوخته پاورقی لازم بود.

چنانچه در صفحه ۱۳۰ سطر ۱۱ راجع به اردبیل پنج محله بزرگ و اصلی داشت پاورقی مرقوم فرموده‌اید اهمیت پاورقی مطالب آن دو صفحه کمتر از این نبود.

در صفحات ۱۳۱ و ۱۳۴ که دومی بصورت پاورقی تنظیم شده داوری بسیار بسیار عالی شده است.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۸۶

صفحه ۱۵۶ سطر اول «طبیعی که قابلیت» احتمال سقط می‌رود که «است» بوده باشد.

صفحه ۱۶۱ سطر ۹ لغت (اوبه) بهتر بود پیاری ترجمه گردد.

صفحه ۱۶۹ سطر ۱ «بقاء برای میت نمود» جمله درست نیست.

صفحه ۱۷۱ سطر ۱۶ «یکسر» ترجمه ترکی است که می‌گوئیم «بیرباش» مسلم در فارسی یکسر باید نوشت و گفت.

صفحه ۱۸۴ سطر ۶ نام «دهه‌زخان» احتمال می‌دهم بقول لنکرانیها «دیز» و بقول خودمان «دهنز» باشد که فارسی‌اش دریاست. کتاب آنطوری درست بنظر نمی‌آید.

صفحه ۱۷۷ «جمله بگردنش افتاد» که ترجمه ترکی «بونیونادوشدی» می‌باشد دو مرتبه تکرار شده یکی در سطر ۱۱ و دیگری در

صفحه ۲۳ اگر بجای آن گردن گیر و یا بتعبیر عالی خودتان «خوگیر» استعمال میشد بهتر بود.

صفحه ۲۲۲ سطر ۱۳ جمله (مطالبی را مطرح مذاکره قرار دادند) احتیاج بتجدید نظر دارد و اگر با کسر (حاء) هم قرائت کنیم در معنی کردن گرفتار تکلف می‌شویم.

صفحه ۳۸۹ رشته سخن بمرحوم شیخ العلماء کشیده شده و گفته شده «ایشان که در عین حال جزو منتظرین ظهور امام بشمار می‌آمد» توجه دارید که انتظار ظهور منتقم در تمامی ادیان بوده و هست و انتظار ظهور امام زمان در شیعه همگانی است این اصطلاح هم در اردبیل معروف است زیرا بکسانی گویند که شمشیر و سپر و امثال ذالک داشته و گاهی تمرین هم بکنند.

در صفحات زیادی بجای اکنون کنون استعمال فرموده‌اید و توجه دارید که ترخیم لفظ مثل (مانا) و (هماره) که همانا و همواره می‌باشد در شعر و در نامه‌های ادبی تا حدودی مطلوب است اما در نگارش کتاب مطلوب نیست.

در ضمن کتاب جنابعالی بنده را دعاگوی روح بلند دو شخصیت بزرگ شادروان حاج میرزا بیوک آقا واهب‌زاده و حاج بابا خان اردبیلی کرده است.»

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۸۷

ما از تذکارات این دانشمند روحانی سپاسگزاری می‌کنیم و با تشکر از دقتی که داشته‌اند قسمتی از آنها را برای تکمیل مطالب عرضه شده مورد استفاده قرار می‌دهیم و بطور کلی برای بررسی آنها یادآور می‌شویم که:

۱- کلمه انسان، بدان مفهوم که بکار رفته است، علاوه بر میراث محلی در برخی از زبانهای دیگر نیز دیده میشود و اگر مفهوم کلمه ناس در آیاتی مثل «ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله» منطبق با مفهوم انسان، در مواردیکه ما آنرا بکار برده‌ایم، باشد در قرآن مجید نیز میتوان بمواردی از آن اشاره کرد.

۲- سنگی که در صفحات ۸ و ۱۱۰ از قول خواندمیر بنقل از عجایب البلدان ذکر شده اکنون در این شهر وجود ندارد و بطور کلی

در کتابها؛ از وجود چنین سنگی، از عهد شیخ صفی الدین باینطرف نیز؛ خبری بچشم نمیخورد و این توضیح بطوریکه نقدنویس محترم نیز اشاره کرده است در روشنی مطلب از لحاظ آیندگان مفید می باشد.

۳- کلمه دعوات را ما در صفحات ۱۸ و ۲۰ بجای «دعوتها» ی زردشت از مردم برای قبول کیش او بکار برده ایم در صورتیکه از لحاظ قوانین صرفی صحیح و وافی بمقصود نباشد طبعاً باید از نوشته نقدنویس محترم برای اصلاح عبارت استفاده شود.

۴- در دستور زبان فارسی بکار بردن کمابیش بعنوان یک کلمه مرکب مثل دمام، سراپا مجاز می باشد و در بعضی از نوشته های ادبی نیز بچشم میخورد.

۵- ییلاق کلمه ای است که از ترکی وارد زبان فارسی شده است و لذا در جمع تابع قوانین زبان فارسی نیست و غالباً بصورت ییلاقات جمع بسته میشود.

۶- کلمه پناه در صفحه ۵۷ از قول یاقوت حموی بجای پناهگاه بکار رفته است و ربطی بمؤلف ندارد.

۷- بکار بردن کلمه شادروان را در مقابل نام کسروی کسان دیگری نیز از متشرعین بر ما ایراد گرفته اند. ما در اینباب در صفحه ۳۴۷ نکاتی را بیان کرده ایم.

۸- لفظ قضا را، بنحویکه نقدنویس ارجمند اشاره کرده است، در زبان فارسی

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۸۸

استعمال نمیشود و تعبیری از اصطلاح محلی می باشد با اینحال اصطلاح زیبائی بنظر میرسد ولی باید قبول کرد که زیبائی نباید برخلاف قوانین زبان باشد.

۹- یادآوری ایشان در مورد لزوم زیرنویس برای صفحات ۱۲۸ و ۱۲۹ بجا می باشد و اشاره ایشان بسقط کلمه «است» در سطر اول صفحه ۱۵۶ صحیح است و ما از این دو نقص متأسف هستیم.

۱۰- اصل کلمه «دهه ز»، بطوریکه اشاره شده است، «دهنز» و بمعنی دریا می باشد ولی در جایی که ما آنرا بکار برده ایم بعنوان اسم خاص و نام شخص معینی بوده است و بدینجهت رعایت شکل تلفظ آن شده است.

۱۱- عبارت «بگردن افتادن» در زبان فارسی مصطلح نیست و تأسف در اینست که کلمه و یا عبارتی هم در آن زبان نمیتوان یافت که مفهوم اصلی جمله «بوینو نادوشدی» ترکی را برساند.

در صفحه ۲۲۲ «حاء» کلمه مطرح با کسره منظور شده است اگر وافی بمفهوم جمله نباشد باید عبارت عوض شود.

۱۲- ما در صفحه ۳۴ جلد اول کتاب، بقدریکه مناسب بوده است، در باب مهدی موعود اشاره کرده ایم. تذکار این نویسنده دانشمند لزوم توضیحی درباره منتظرین ظهور را، برای اطلاع کسانی که در اینباب مطالعه ندارند، لازم مینماید و آن اینکه همه شیعیان اثنی عشری در انتظار ظهور حضرت ولی عصر (ع) ند. لیکن گروهی معتقدند که چون در موقع ظهور آنحضرت دشمنان بجنگ خواهند ایستاد از اینرو اینان خود را برای جنگ در رکاب آن بزرگوار و یاری او آماده میسازند و روزهای جمعه شمشیر بر کمر بسته سوار بر اسب میشوند و تمرینهای جنگی مینمایند.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۸۹

مآخذیکه در تألیف این کتاب از آنها استفاده شده است:

۱- آذری زبان باستان آذربایگان. احمد کسروی. تهران. ۱۳۲۵.

۲- احسن التقاسیم. مقدسی. طبع لیدن. ۱۸۷۷ میلادی.

- ۳- اردیبل در گذرگاه تاریخ. صفری. جلد اول. تهران. ۱۳۵۰.
- ۴- اردیبل شهر مقدس. عبادۀ الله‌زاده ملک‌ی. تهران. ۱۳۴.
- ۵- امام حسین (ع) و ایرانیان. کورت فریشلر آلمانی. چاپ خواندنیها. تهران. ۱۳۵۱.
- ۶- ایران باستانی. حسن پیرنیا. تهران. مطبعه مجلس. ۱۳۰۶.
- ۷- تاریخ ادیان. دکتر علی اکبر ترابی. تهران. چاپ تابش. ۱۳۴۱.
- ۸- تاریخ اردیبل و دانشمندان. فخر الدین موسوی اردبیلی. چاپ نجف اشرف. ۱۳۴۷ خورشیدی.
- ۹- تاریخچه فرهنگ شهرستان اردیبل. اسماعیل دیباج. تبریز. ۱۳۲۸.
- ۱۰- تاریخ صنایع ایران. دکتر کریستی ویلسن. ترجمه فریار. ۱۹۳۸.
- ۱۱- تاریخ مشروطیت ایران. احمد کسروی. تهران. ۱۳۴۰.
- ۱۲- تکملة الاخبار. عبدی بیگ. عکس از نسخه خطی. کتابخانه دانشگاه تهران.
- ۱۳- حبیب السیر. خواندمیر. تهران. چاپ سنگی. ۱۲۷۱ قمری.
- ۱۴- حدائق الطرائق. تهران. چاپ سنگی. ۱۳۱۸.
- ۱۵- دائرة المعارف اسلامی. پاریس. ۱۹۱۳ میلادی.
- ۱۶- دائرة المعارف اسلامی ایران. عبد‌العزیز صاحب جواهر.
- ۱۷- دائرة المعارف بریتانیکا. دوره ۱۱. سال ۱۹۱۱.
- ۱۸- دائرة المعارف جغرافیائی فرانسه. پاریس. ۱۸۵۶.
- ۱۹- دائرة المعارف عربی. چاپ بیروت. ۱۸۷۸ میلادی.
- ۲۰- دلاوران گمنام. ژول یونر فرانسوی. ترجمه ذبیح الله منصوری. خواندنیها. سال ۱۳۴۹.
- ۲۱- راهنمای کتاب (مجله ماهانه زبان و ادبیات و تحقیقات ایرانشناسی و انتقاد کتاب). سال یازدهم. تهران. ۱۳۵۱.
- ۲۲- روزنامه آیندگان. تهران. سال ۱۳۵۲.
- اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۹۰
- ۲۳- روزنامه قبس. اردیبل. سال ۱۳۵۰.
- ۲۴- روزنامه کیهان. تهران. سال ۱۳۵۰.
- ۲۵- ریاض السیاحه. حاج زین العابدین شیروانی. چاپ سنگی گلبهار اصفهانی. ۱۳۲۸.
- ۲۶- زندگانی شاه عباس اول. نصر الله فلسفی. تهران. ۱۳۴۵ خورشیدی.
- ۲۷- سفرنامه ابراهیم بیگ. چاپ مصر.
- ۲۸- سفرنامه آدام اوله آریوس. ترجمه اختصاصی دکتر مهندس حسن واهب‌زاده.
- ۲۹- سفرنامه تاورنیه. ترجمه ابو تراب نوری. محرم ۱۳۳۱.
- ۳۰- سلسله النسب صفویه. شیخ حسین ولد شیخ ابدال زاهدی. چاپ برلن. ۱۳۴۳.
- ۳۲- شاه اسماعیل از زندان استخر تا تخت سلطنت. ترجمه ذبیح الله منصوری. خواندنیها. تهران. ۱۳۵۱ بعد.
- ۳۳- شیخ صفی و تبارش. احمد کسروی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۴۲ خورشیدی.
- ۳۴- صورة الارض. ابن حوقل. ترجمه جعفر شعار. تهران. ۱۳۴۵.

- ۳۵- فتنه باب. اعتضاد السلطنه. تهران ۱۳۳۳.
- ۳۶- قالی ایران. م. د. م. آذین. تهران ۱۳۴۴.
- ۳۷- کتاب الانساب، قاضی ابی سعید. بیروت. ۱۹۱۲.
- ۳۸- گنجینه اولیاء یا آینه عرفان. معصومعلیشاه. تهران. ۱۳۳۸.
- ۳۹- گنجینه شیخ صفی الدین. نشریه شماره ۱۶ کتابخانه ملی تبریز. آبانماه ۱۳۴۸.
- ۴۰- مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال. محمد محقق. تهران. چاپ اتحاد.
- ۴۱- مرآت البلدان. محمد حسن خان صنیع الدوله. تهران. ۱۲۹۴ ه. ق.
- ۴۲- مسالک الممالک. اصطخری. تهران. ۱۳۴۰.
- ۴۳- مقالات صفوة الصفا. ابن بزاز اردبیلی. بکوشش میرزا احمد تبریزی. ۱۳۲۹ قمری.
- ۴۴- مناسک حج در مذاهب پنجگانه. صدر الدین محلاتی شیرازی تهران. ۱۳۵۱.
- ۴۵- منتهی الآمال. حاج شیخ عباس قمی. تهران. چاپ علمی.
- ۴۶- نشریه فرهنگ اردبیل. سال اول. اردبیل. ۱۳۳۸ خورشیدی.
- ۴۷- یادداشتهای خطی مرحوم میرزا عباس محسنی اردبیلی.
- اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۹۱

پایان جلد دوم:

اشاره

در اینجا این مجلد از کتاب را پایان میرسانیم و برای احتراز از قطر زیاد آن باقی مطالب را بیاری خدا در مجلد دیگر عرضه میداریم.

بار دیگر بدرگاه حضرت احدیت سپاس می‌گزاریم که ما را بتألیف جلد اول و دوم «اردبیل در گذرگاه تاریخ» موفق داشت و آرزوئی را که سالها از این حیث در دل داشتیم برآورده گردانید.

امیدواریم در پرتو عنایات بی‌منت‌هایش توفیق آن حاصل آید که باقی مطالب را نیز گردآوریم و با چاپ و نشر آن‌ها اطلاعات دیگری، درباره شهر تاریخی اردبیل و مردم آن، در اختیار علاقمندان و دانشمندان قرار دهیم.

ما بار دیگر از نقائص این دو مجموعه پوزش می‌خواهیم و یادآوری و نقد ارباب فضل و دانش را برای تصحیح اشتباهات و روشن شدن واقعیات تاریخی بدیده منت می‌پذیریم و چنانکه گفته‌ایم در مجلد سوم نیز گفتاری را برای درج نوشته‌ها و گفته‌های آنان اختصاص داده‌ایم.

*** اعتذار:

ذکر این نکته را، چنانکه در پایان جلد اول نیز گفته‌ایم، بعنوان پوزش لازم میدانیم که:

«با آنکه در دستور زبان فارسی، مثل هر زبان زنده دیگر، برای اول شخص و دوم شخص مفرد ضمائر «من» و «تو» وضع گردیده با اینحال در گفته‌ها و نوشته‌ها معمولاً بجای اولی کلماتی مثل اینجانب، بنده، فدوی ارادتمند ... و در عوض دومی الفاظی مانند شما، سرکار، جنابعالی حضرتعالی و ... بکار می‌برند زیرا لفظ «من» مایه‌ای از خودخواهی و نخوت دارد و از ضمیر «تو» نیز یک حالت

تحقیق استنباط میشود.

در این کتاب، جائیکه میبایست ضمیر اول شخص مفرد استعمال شود، بدلیل مذکور از بکار بردن لفظ «من» خودداری گردیده و چون موردی هم برای کلماتی مثل بنده، اینجانب، فدوی و نظایر آن نبوده است ناگزیر غالباً از ضمیر جمع استفاده شده است. این کار علاوه بر آنکه عذرش نزد عقلاً مقبول است پیش خدا نیز مطلوب میباشد زیرا بدستور اولیای دین او، هر فرد مسلمان باید در شبانه‌روز او را ده مرتبه در نمازهای واجب با همین ضمیر جمع مورد خطاب قرار دهد و به پیشگاه مبارکش معروض دارد:

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ. اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۹۳

اسامی خاصی که در این کتاب آمده

الف- اشخاص و طوایف

آ: آتاتورک ۳۷۰

آدام اوله آریوس، ۲۴۳، ۲۳۹، ۲۱۱، ۲۰۱ ۳۱۲، ۳۰۴، ۲۵۶، ۲۴۶، ۲۴۵ ۳۳۱، ۳۱۳

آبی ۳۵۸

آدولف هیتلر ۴۲، ۴۱

آخوندوف (آخوندزاده) ۳۷۲، ۳۱۹، ۳۰۳

آخوندوف (دکتر) ۳۸۰، ۳۱

آرمسترانگ (امریکائی) ۳۷

آزاد خان افغان ۲۵۴

آغا محمد خان قاجار ۲۴۴، ۱۹۵

آقا جان جهود ۱۶۸، ۸۰

آقا حسین سرکارات ۲۴۳

آقا خان حبیبی ۱۳

آقا سید احمد زنجانی ۳۴۱

آفندی ۲۵۳

اللهقلی آقا ۲۴۳

آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، ۳۴۲، ۳۴۱ ۳۶۵

آناهیتا ۷۱

آهورا مزدا ۷۴، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۸

الف: ابراهیم (ع) (حضرت) ۳۳۲، ۷۲، ۷۱

ابراهیم ارباب ۱۳

ابراهیم اسبقی نمین ۸

ابراهیم اصطخری ۳۲۲، ۳۰۹، ۶۱

- ابراهیم بیگ ۳۰۹، ۲۷۱، ۲۵۶، ۱۹۵
- ابراهیمخان افشار ۲۷۱، ۲۵۴
- ابن الخياط عاملی ۲۵۳
- ابن بزاز اردبیلی ۲۰۱، ۸۹، ۶۵، ۶۳
- ابن حوقل ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۰۵
- ابن سماک ۳۲۵
- ابن فخار ۲۵۳
- ابو الحسن زند ۳۳۸، ۱۲
- ابو الفرج اردبیلی ۹۱، ۸۹
- ابو الفضل بن علی (ع) ۳۳۳
- ابو القاسم بیگ ۲۱۵
- ابو حنیفه ۸۱-۷۵
- اتابکان ۵۹
- احمد بن علی بن عتبه ۱۸۸
- احمد کسروی ۳۰۸، ۳۰۴، ۷۸، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۳۸۷، ۳۸۵، ۳۴۷، ۳۴۰
- اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۹۴
- ادوارد براون ۲۷۱
- ارسطو ۸۲
- ارشمید ۷۶
- اسد الله خان ۳۷۶
- اسرائیل (فرشته) ۷۴
- اسکندر ۵۲
- اسلام مجاهد ۳۵۸
- اسماعیل (ع) (حضرت) ۳۳۲
- اسماعیل سمیتقو ۳۵، ۹
- اسماعیل صدر ۳۶۶
- اسماعیل میرزا ۲۴۵، ۲۴۳
- اشعث ابن القیس الکندی ۱۸۱، ۷۴
- اشکانیان ۶۲، ۵۸، ۵۷
- اعتضاد السلطنه ۱۲۲
- اعوذ خان ۲۷۰
- افلاطون ۸۲
- الامه سلطان ۲۱۱

- امامزاده صالح (ع) ۲۱۳، ۱۳۰
 امیر الاوحدی ۲۲۵
 امیر السلطنه ۳۲۰، ۳۱۹
 امیر تیمور گورکان ۲۹۹، ۲۸۹، ۶۳، ۲
 امیر تومان (علیخان) ۳۶۶، ۳۶۲، ۲۶
 امیر حسنخان ۳۶۲، ۲۶
 امیر خان ۲۳۱
 امیر کبیر (میرزا تقیخان) ۳۶۲، ۲۶
 امیر معزز گروسی ۳۶۶، ۳۶۵، ۳۲۶
 امیری (غلامرضا) ۳۶۲
 امین الرعایا ۳۶۲
 امین العلماء ۳۶۰، ۳۱۹، ۳۰۴، ۳۰۳
 امیر ناصر ۳۶۲
 انور پاشا ۳۷۰
 انیس خاتون ۲۹۶
 انگره مینیو (اهریمن) ۷۴، ۷۰
 اورارتو ۱۷۴، ۵۷، ۵۶
 اوزون حسن ۶۴
 ایلدرم بایزید ۶۳، ۲
 الیسع (نبی) ۷۱
 ب: باقر خان ۳۵۲
 بالایان (دکتر) ۲۸
 بایزید بسطامی ۱۸۳، ۸۵
 بایزید بن خواجه حسین ۲۴۳
 بایزید دوم عثمانی ۲۹۰، ۲۱۷
 بدرالدین بن موسی الکاظم (ع) ۱۸۸
 برات ۳۵۹
 بلعمی ۲۶۳
 بله یوسف ۲۴۲، ۲۰۱
 بهرام گور ۳۰۵
 بهمن ۷۴
 بیهقی ۳۲۵
 پ: پاسکال ۸۳

پاسیکویچ ۲۵۷، ۲۵۵، ۲۴۸، ۲۱۱

پروفسور پوپ ۲۷۷، ۲۳۸

پروفسور ژرژمار ۲۵۸

پروفسور سنکورسکی ۲۵۷، ۲۵۵

پیر ابو سعید ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۳۰، ۹۱

پیر احمد ۹۲

پیر زرگر ۱۸۷، ۱۸۵

پیر سحران ۱۸۶، ۱۸۵

پیر شمس الدین ۱۸۶، ۱۸۵

پیر عبد الملک ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۳۰، ۹۱

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۹۵

پیر گنجه بگول ۱۸۵، ۹۲

پیر مادر ۱۸۶، ۱۸۵

پیرمیشین ۱۸۵، ۹۲

پیرنیا (حسن) ۱۷۴، ۵۶

پی تیرو دولواله ۳۰۹، ۲۰۷، ۱۵

ت: تاورنیه، ۲۹۰، ۲۱۴، ۲۰۷، ۲۰۵، ۱۹۸، ۳۰۵، ۳۰۰

تدین (مجید) ۳۶۲

تقی زاده (شفیع) ۴۵

تکلو (طایفه) ۲۱۱

ج: جابر بن انصاری ۱۴۴

جابر بن حیان ۷۷

جان موریر انگلیسی ۲۵۷

جبار ۳۶۸

جبرئیل (فرشته) ۷۴

جعفر بن محمد (ع) ۷۸، ۷۷، ۷۶

جعفر بیک ۲۵۷

جلال الدین محمد یزدی ۲۰۹

جلیل وطندوست ۴۸

جمشید شاه ۱۲۳

جنید (ابو القاسم) ۸۵

جولان حصارلو ۳۵۹

جهانشاه افشار ۳۵۸

چ: چراغعلیخان ۲۸

چراغعلیشاه ۱۸۸

چنگیز ۲۹۴

ح: حاج آقا مجاهد ۱۷

حاج امین ۳۳

حاج بابا خان ۳۴۸، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۰۳، ۱۷، ۳۶۷، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۲، ۳۸۶، ۳۷۲

حاج باباش (صراف) ۴

حاج حمد الله ۳۵۷

حاج سید حسین قاضی طباطبائی (استاد) ۲۵۲

حاج حسینی ۳۷۰

حاج شیخ عباس قمی ۲۴۵

حاج صادق ۱۱

حاج صفر علی ۳۶۸

حاج صمد خان ۳۶۹

حاج علی نجات ۳۶۵، ۳۶۳

حاج محمد آقا برنجی ۱۸۶

حاج میرزا محسن (مجتهد) ۱۴۴

حاج میرزا محسن (عماد الفقراء) ۱۹۰

حاج میر صالح (مجتهد) ۱۹۱

حاجی آقا فهیمی ۳۶۳

حاجی عادل اردبیلی ۶۳

حاجی میرمعصوم ۳۶۵

حافظ (شیرازی) ۲۳۳

حاکمی ۱۷۶

حامد بن عباس ۸۵

حبيب الهی (حاجی محمد حسین) ۳۶۹، ۳۶۳، ۳۷۱

حبيب الهی (حاج غلامحسین) ۳۷۲، ۳۷۱، ۱۶، ۳۸۲، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۶، ۳۷۴

حبيب بن موسى الكاظم (ع) ۲۴۴

حبيب خوئی ۱۶

حجۀ بن الحسن (ع) ۱۲۱

حسن بن علی (ع) ۱۸۰، ۱۴۴، ۱۲۴، ۶۵، ۲۵۶، ۱۹۳

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۹۶

حسن جودت ۳۶۵

حسن ذوقی ۳۶۱

حسنک وزیر ۳۲۵

حسنینی (سید احمد) ۱۲۹

حسنینی (سید یعقوب) ۱۳۰

حسین بن علی (ع)، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۱، ۷۶، ۶۵، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۰، ۱۶۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۰، ۳۳۷، ۳۳۱

حسین بن علی بن عثمان ۱۸۱

حسین بن منصور حلاج ۸۵

حسینعلیخان ۷

حمد الله مستوفی ۸۹

حمزه بن موسی الکاظم (ع)، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۲۹۶، ۱۹۲

حمزه میرزا ۲۴۳، ۲۴۵

خ: خادارسکی ۳۲۰

خداامبازی (خادم باشی) ۳۵۷، ۱۹۷

خرداد ۷۴

خر صحرانی ۹

خضر (نبی) ۱۱۵

خلیل پاشا ۲۹۱

خلیل خزان ۲۶

خواجه خان ۲۸۳

خواجه علی سیاهپوش ۲۳۷، ۱۸۵، ۶۴، ۶۳، ۲

خواندمیر ۳۸۷، ۳۸۴، ۳۰۹، ۲۰۴

د: دار مستتر ۶۸، ۵۷

داریوش به آذین ۳۱۲، ۳۱۰، ۳۰۸، ۳۰۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۳، ۳۲۳

داشناخسیون ۳۶۸

دالگورکی ۱۲۲

دهه زخان ۳۸۸، ۳۸۶

ذ: ذو الفقار خان ۲۲۹، ۲۲۸

ر: رحمت الله (پلیس) ۳۶۰، ۳۳۴، ۳۳۳

رحمن شاه ۱۸۸

رحیمخان ۳۶۸، ۳۶۷

رضا (ع) (حضرت امام) ۲۴۵، ۹۳

رضا شاه ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۳، ۱۱، ۲، ۵۵، ۴۵، ۳۵، ۳۴، ۳۰، ۲۹

رکن الدین بیضاوی ۹۱

- ز: زردشت ۱۷۴، ۸۹، ۷۴، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۳۶۳، ۱۷۵
- زهررا (همسر حاج بابا خان) ۳۵۹
- زند (سرتیپ ابو الحسن) ۳۷۱
- زیگلر و شرکاء ۲۷۳، ۲۷۲
- زینال شاه ۱۸۸
- زینب بنت علی (ع) ۱۴۳، ۱۳۹
- ژ: ژ. دمورگان ۲۹۸
- ژنرال سوختلن (سوقنان) ۲۵۷، ۲۵۵
- ژنرال گاردان ۱۹۵
- ژول یونر ۳۲۹
- س: ساسانیان ۶۲، ۵۸، ۵۷
- اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۹۷
- سالار اشرف ۳۶۲
- سام شاه گیلانی ۲۷۱
- سبز علیخان (سوزی خان) ۷
- سپندارمز ۷۴
- ستاراف ۳۶
- ستار خان ۳۵۹، ۳۵۲، ۳۵۱، ۳۴۸، ۳۰۳، ۳۶۲
- سردار سپه ۳۶۰
- سقراط ۸۲
- سکینه (ع) ۱۳۸
- سلام الله بن خلیل ۲۴۳
- سلجوقیان ۶۳، ۶۲
- سلطان حیدر ۲۴۵، ۲۴۳، ۲۳۷
- سلطان سلیمان عثمانی ۲۱۱
- سلطانعلیشاه گنابادی ۱۸۸ اردبیل در گذرگاه تاریخ؛ ج ۲؛ ص ۳۹۷
- طان محمد الجایتو ۲۹۶، ۲۸۹، ۲۸۸
- سلطانمحمد خدابنده ۲۴۵، ۲۴۳
- سلطانمحمد میرزا صفوی ۲۱۱
- سلوکی ۵۸
- سلیمان‌شاه ۱۸۸
- سولاخ ارمنی ۳۶۸
- سهروردی ۹۱

سیتی مآنی ۲۰۷

سید اعرابی ۳۰۰

سید افتخار ۳۷۷

سید الحكماء ۱۶۸

سید جعفر موسوی ۳۸۳، ۳۸۴

سید جمال صفوی ۲۴۷، ۲۷۰

سید جلال الدین سلطان العلماء زنجانی ۳۴۱

سید عبد الرحیم خلخالی ۲۶۴

سید عرب ۳۷۷

سید علی محمد باب ۱۲۲

سید عوض الخواص ۳۰۰

سید کاظم یزدی ۳۸۵

سید محمد قاسم بیگ ۲۵۱

سید محمد قطب ۳۴۲

سید موسی بن سلطان حیدر ۲۴۳

ش: شاه اسماعیل صفوی ۷۹، ۶۵، ۶۴، ۲۲، ۳، ۲۱۷، ۲۱۲، ۲۰۷، ۲۰۱، ۱۲۷، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۵، ۲۳۳، ۲۱۹، ۲۴۸، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۳،

۲۴۲، ۲۷۴، ۲۷۱، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۰

شاه اسماعیل ثانی ۲۴۳

شاه سلطان حسین ۲۶۶، ۲۷۱

شاه صفی ۲۰۹، ۱۸۷

شاه طاهر ۲۹۸

شاه طهماسب ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۰۹، ۱۸۰، ۷۱، ۲۳۵، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۱۹، ۲۷۲، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۴۶، ۲۴۳، ۲۸۲، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳،

شاه عباس اول ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۴، ۱۹۱، ۱۵، ۲۲۸، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۷، ۲۱۳، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۲۹، ۲۷۹، ۲۷۵، ۲۶۵، ۲۵۵، ۲۴۸،

۲۹۸، ۲۹۶، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۸۹، ۲۸۱، ۳۰۹

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۹۸

شاه عباس دوم، ۲۳۹، ۲۰۵، ۲۰۳، ۱۹۸، ۲۵۱، ۲۴۸

شاه نعمت الله ولی ۱۸۸

شمر ۱۳۸

شمس اردبیلی ۳۶۳، ۳۶۴

شمس الحكماء ۱۶۸

شمس الدین آقمیونی ۳۶۳

شمس الدین برنیقی ۲۱۷

شمس الدین کاسه گر ۳۶۳

شمس تبریزی ۳۶۴

شهریزی (حسنعلی) ۵۳

شیخ ابدال ۲۹۸، ۲۹۶، ۲۸۱، ۲۱۳

شیخ ابو ذرعه ۹۳، ۹۲

شیخ العلماء ۳۸۶

شیخ جبرئیل ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۳۰، ۸۸، ۸۶، ۲۹۹، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵

شیخ جنید ۲۸۹، ۲۴۵، ۹۱، ۷۹

شیخ حیدر ۲۴۳، ۷۹

شیخ خزعل ۹

شیخ زاهد گیلانی ۲۴۲، ۶۰

شیخ زین الدین ۲۴۵، ۲۴۳

شیخ شاه ۲۳۷

شیخ صدر الدین موسی ۲۰۰، ۱۸۵، ۶۰، ۵۹، ۲۳۵، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۰۹، ۲۰۱، ۲۷۱، ۲۴۵، ۲۴۳، ۲۳۹، ۲۳۷، ۲۹۶

شیخ صفی الدین ۶۳، ۶۰، ۵۹، ۲۹، ۲۸، ۸۵، ۷۹، ۷۵، ۷۱، ۶۵، ۶۴، ۱۷۲، ۱۲۹، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۸۹، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۸، ۱۸۵، ۱۸۳، ۱۸۰

۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۲، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۲۲، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۳۶، ۲۳۴، ۲۳۳

۲۳۰، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۵، ۲۵۴، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۳، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۵۸، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹

۲۶۸، ۲۶۷، ۲۷۹، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۸۲، ۲۸۰، ۲۹۸، ۲۹۶، ۲۹۴، ۲۹۲، ۲۹۰، ۲۸۹، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۰۸

۳۰۰، ۲۹۹، ۳۸۷، ۳۶۶، ۳۶۵

شیخ طاهر سفره‌چی ۲۸۳

شیخ عبد الله خفیف ۹۳

شیخ عبد الله سرابی ۱۳

شیخ عبد الله مازندرانی ۳۴۲، ۳۴۱

شیخ عطار ۹۳، ۹۲

شیخ قطب الدین ۲۹۹

شیخ محمد مجرم ۳۴۳

شیخ مجد الدین کاکلی ۹۲

ص: صاحب جواهر (عبد العزیز) ۵۸

صالح (ع) (امامزاده) ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰

صدر الدین بن موسی الکاظم (ع) ۱۸۹، ۱۸۸، ۳۰۱، ۱۹۲، ۱۹۰

صفری، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۰، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۳، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۵۵، ۳۲۸، ۳۲۷

صفی خلخالی ۶۶

صفی علیشاه ۱۸۸

صلاح الدین صفوی ۲۹۹

صنیع خاتم ۲۳۸

ض: ضرغام اینانلو ۳۵۹

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۳۹۹

ط: طغرل سلجوقی ۷۸، ۷۹

طهماسبی (امیر لشکر) ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۶، ۷

طهمورث خان ۲۹۱

ع: عباد الله زاده ملکی ۱۸۳

عباس بن علی (ع) ۱۴۰

عباس محسنی ۳۰۴، ۱۹۳، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۳۲۱، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۰، ۳۷۸، ۳۳۶

عباس میرزا ۲۵۷، ۱۸۳

عباسیان ۷۶

عبد الله خان بصیر الملک ۳۷۸

عبد الخالق ۳۵۸

عبدی بیگ ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۱۱

عزرائیل (فرشته) ۷۴

عظمت خانم ۳۶۲

عظیم زاده ۳۷۲، ۳۵۲

علاء الدوله سمنانی ۲۸۹

علی اکبر (ع) ۱۴۰، ۱۳۸

علی بن ابیطالب (ع) ۷۹، ۷۸، ۷۶، ۷۵، ۶۵، ۱۲۶، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۱۳، ۸۸، ۲۵۲، ۲۲۱، ۲۱۲، ۱۹۱، ۱۶۹، ۳۸۵، ۲۹۲، ۲۵۶

علی بهادری ۱۰

علی بیگ ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱

علی زاده تبریزی ۴۷

علی عاشورا ۱۴۲

علیقلی انصاری ۳۷۶

عمر خیام ۳۸۱

عنصری ۷۲

عوض الخواص ۳۰۸

عوض بن محمد ۲۴۱

عیسalo (طایفه) ۳۶۹

عین الدوله ۳۶۶

غ: غلامعلیخان سرهنگ ۱۶، ۱۴

ف: فاطمه (ع) (حضرت) ۳۸۵، ۱۴۷، ۱۲۴، ۷۵

- فاطمه خاتون ۲۴۲
- فتحعلیشاه ۳۱۴، ۲۵۶، ۱۹۵، ۱۹۴
- فخر الحکماء ۱۶۸
- فردوسی ۳۲۲
- فرخ ۳۶۱، ۳۵۶
- فرقانی ۲۰۹
- فریدون ۸۹
- فلسفی (نصر الله) ۲۰۹
- فنی کولیوف ۲۵۸
- فیروز ساسانی ۳۲۲، ۳۰۶، ۳۰۵
- فیروز شاه زرین کلاه ۳۰۸، ۳۰۰
- فیلا رتیوف (کلنل) ۳۵۸
- ق: قایل بن آدم (ع) ۷۲
- قادری (سرتیپ) ۴۴، ۴۳
- قاضی ابو سعید ۹۳، ۹۲
- قدر الدین بن موسی الکاظم (ع) ۱۸۸
- قره زاید اوغلی ۳۷۰
- قلج مهرانی ۲۳۳
- قلم میرزا بیگ ۳۵۹
- قنبر بیگ ۷
- قوام الدین بن موسی الکاظم (ع) ۱۸۸
- اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۰۰
- ک: کاشف الغطاء نجفی ۳۴۲
- کپرنیک ۷۷
- کپلر ۷۷
- کربلای جلیل ۳۶۸
- کرد اوغلی احمد ۱۱۶، ۱۱۵
- کریمخان زند ۲۴۴
- کلبعلی خان (حاکم) ۲۰۸
- کلبعلی خان (سرهنگ) ۳۰، ۲۸
- کمال الدین عربشاهی ۸۹
- کورت فریشلر آلمانی ۱۳۴، ۷۸، ۷۷، ۷۶
- گ: گراف دیچ ۲۵۷

گریبایدوف ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸

گشتاسب ۷۱، ۷۲، ۷۳

گوتمبرگ آلمانی ۷۷

ل: لوتر ۱۶۸

لوند ۳۰۵

م: ماد ۵۷، ۶۸، ۶۹

ماندلسلو ۲۰۹

مجد الواعظین ۳۳۶، ۳۳۷

محقق (محمد) ۶۱

محمد (ص) (حضرت) ۱۴۷، ۱۳۶، ۷۶، ۷۵، ۲۷۰، ۲۲۱، ۱۶۹

محمد (حافظ) ۳۰۸

محمد آقا عنتیقه‌چی ۳۰۰

محمد باقر ۳۵۸

محمد بن ادریس شافعی ۷۵، ۷۶، ۷۸

محمد بیگ ایتانلو ۲۲۹

محمد حسن خان صنیع الدوله ۲۴۳

محمد حسین زرگر ۲۳۱

محمد خان قوانلوی قاجار ۳۲۹

محمد رضا شاه پهلوی ۲۵۰

محمد روائی ۳۲۳

محمد شاه ۳۱۴

محمد علی میرزا (شاه) ۳۵۱، ۳۱۹، ۳۰۳، ۳۶۵

محمد مرزبان ۷۸

محمد ولیخان سپهدار ۳۵۲، ۳۵۳

محمود خان امین ۱۲، ۱۳، ۱۴

مرشد قلی آقا ۲۴۳

مسیح (ع) ۱۷۴، ۷۶، ۷۰

معصوم شاه ۱۸۸

معصوم علیشاه ۸۸

معماری (دکتر یوسف) ۳۵۶

مقدسی ۳۲۲، ۱۹۲

مقصود علی ۲۳۸

مقصود کاشانی ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵

- ملا اماموردی ۳۲۶، ۳۱۹، ۳۰۳
- ملا غلامعلی آلاپالاز اوغلی ۳۵۶، ۳۱۰، ۳۰۸، ۳۸۳، ۳۶۱
- ملا قربانعلی زنجانی ۳۴۱، ۳۴۰
- ملا محمد طاهر ۲۵۴، ۲۵۱
- مؤتمن ۳۶۶
- موسی (ع) (حضرت) ۲۸۷
- موسی الکاظم (ع) (حضرت)، ۱۹۰، ۱۸۸، ۱۹۲
- موسی بیگ پیرزاده ۲۷۱
- موسی خورن ۳۱۵، ۳۰۶
- موسوی گرمارودی ۳۲۱، ۳۱۹، ۳۱۰
- مولوی ۸۴
- مونتسکیو ۱۸
- اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۰۱
- مهام ۱۶
- میترا ۷۱
- میران شاه ۱۸۳
- میر جهانگیر خان میرجوادی ۳۳۴
- میرزا احمد تبریزی ۳۰۰، ۹۳، ۹۲
- میرزا جعفرقلی ۳۷۰
- میرزا حسینعلی ۱۲۲
- میرزا حمید آموزگار ۳۴۳
- میرزا شفیع وزیر ۲۵۴
- میرزا عباسقلی اگند ۳۷۰
- میرزا عباس نوری ۱۲۲
- میرزا عبد الرزاق جهانشاهی ۲۷۰، ۲۵۴
- میرزا عبد الله ۲۶۵، ۲۵۳
- میرزا علی اکبر آقا ۳۰۴، ۳۰۳، ۱۸۳، ۲۸، ۳۳۶، ۳۳۰، ۳۲۷، ۳۱۹، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۷۰، ۳۶۵، ۳۶۰، ۳۴۶، ۳۳۷، ۳۷۵
- میرزا غنی ۱۶۸
- میرزا کوچکخان ۹
- میرزا محمد (دیوانه) ۳۴۰، ۳۳۹
- میرزا مهدیخان منشی ۲۵۴
- میرزا نادعلی مجتهد ۳۶۶
- میرزایان (گالوست) ۱۹۹

میرزا یحیی ۱۲۲

میر طاهر ۳۶۵

میکائیل (فرشته) ۷۴

ن: ناپلئون ۴۱

نادر شاه، ۲۷۰، ۲۶۶، ۲۵۴، ۲۵۳، ۱۳۵، ۳۲۱، ۲۷۱

ناصر الدینشاه قاجار، ۲۷۲، ۲۳۱، ۲۰۲، ۳۱۴

نایب الصدر ۱۹۷، ۳۴، ۱۳

نجفقلیخان آراللو ۳۱۰

نصر الله میرزا ۲۷۰

نظام الدین زرگر اردبیلی ۶۳

نظام العلمای تبریزی ۱۲۲

نظر علیخان ۲۰۳

نیازی پاشا ۳۷۰

و: واهب‌زاده (حاج بیوک آقا)، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۳۷۶، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۷۱، ۱۶، ۳۸۲، ۳۸۱، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۸۶

واهب‌زاده (دکتر حسن)، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۰۴، ۳۳۱، ۳۲۹

وکیل الرعایا ۳۷۱، ۳۶۶، ۳۲۰

ویشاسب ۷۳

ویلیام ژاکوب ۶۹

ه: هارون الرشید ۸۷

هاری آلن ۳۶۱

هرمزد ۷۴، ۷۰، ۶۹، ۶۸

هگل ۸۲

هلاکو خان ۲۹۴

هلال خلخالی ۷

هوشنگ (کیانی) ۷۲

هون (طایفه) ۳۰۶، ۳۰۵

ی: یاقوت حموی ۳۸۷، ۶۱

پیرمخان ۳۶۰، ۳۵۲، ۲۸

یوری گاگارین (روسی) ۳۷

یوسف ضیاء (دلخون) ۳۷۷

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۰۲

اسامی خاصی که در این کتاب آمده است

آ: آجی (نهر) ۲۹۲

آذربایجان ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۴۴، ۳۸، ۲۶، ۷۲، ۷۱، ۶۶، ۶۴، ۶۲، ۶۱، ۵۹، ۱۹۰، ۱۲۷، ۸۱

آرپاتپه‌سی ۳۷۰

آستارا، ۵۴، ۴۹، ۴۱، ۳۵، ۳۴، ۲۶، ۱۵، ۳۶۹، ۳۰۴، ۲۳۰، ۱۷۶، ۱۶۴، ۳۷۶

آغ امام ۱۷۵

آقا نقی خرمی ۱۸۷، ۱۴۲

آلارلو ۳۶۲

آلغر ۲۸۷

آلمان ۷۷، ۵۳، ۴۳، ۴۲، ۴۱

آمریکا ۴۳، ۴۲

الف: ابراهیم آباد ۳۵۹

اجارود ۲۱

اراک ۲۸۶، ۸۱

اران ۳۵۰، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۰۹

ارس ۳۶۳، ۳۰۵

ارمنستان (کشور) ۳۵۰، ۳۰۷، ۵۷، ۵۶

ارمنستان (محلّه) ۸۰

ارومیه: برضائیه رجوع شود

استالینگراد ۴۲

استانبول ۳۶۹، ۳۶۶، ۲۶۶، ۱۶۷، ۶۳

استراسبورگ ۷۷.۷۸

اسفریس ۲۸۰، ۲۰۰

اسماعیل بیگ (کوچه) ۳۶۰

اشرف (مازندران) ۲۴۴

اصفهان ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۷۵، ۲۴۴

اطریش ۴۱

افغانستان ۴۶، ۴۳

اقلیم شاه ۱۸۸

الجزایر ۳۵۵

انگلیس، ۶۷، ۴۶، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۱۲۲

اهدیزج ۲۸۸

اهر ۲۸

اوچدکان ۱۹۱، ۱۲۸، ۱۱۲

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۰۳

اوکراین ۵۱

ایروان ۲۵۷

ب: بابل ۲۴۴

بادکوبه، ۳۷۰، ۳۵۸، ۲۵۸، ۱۶۴، ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۷۳

باروق ۳۶۵

باغرو ۲۹۴، ۱۷۶

باغ کلانتر ۵۴

بالتیک ۴۲

بالخلو (نهر) ۱۹۵، ۵۱

بحر احمر ۱۶۷

بردعه ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۰۹

برزند ۳۶۳

برلین ۱۸

بسفر ۱۶۷

بغداد ۱۸۸، ۶۲

بندر پهلوی ۳۰۶، ۳۴

بوسجین ۱۸۳

بوقلان ۳۶۵

بونی یوغون ۳۶۳

بهم‌دز ۳۶۳

بیله‌سوار ۳۶۹

پ: پاریس ۲۰۸، ۱۲۸

پطروگراد ۲۵۸، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۱۱

پوران‌دخت (مدرسه) ۴۳

پیر شمس‌الدین ۳۸۸، ۳۵۷

پیر عبد الملک ۱۹۳، ۱۲۸، ۱۱۲

پیله سحران ۳۵۹، ۱۸۷

ت: تازه‌میدان یا قنبلان ۱۸۷، ۴۹

تاشکند ۱۶۴

تبریز، ۲۰۷، ۱۲۲، ۵۴، ۴۶، ۴۴، ۳۴، ۱۵، ۲۸۷، ۲۷۵، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۵۷، ۳۶۵، ۳۵۲، ۳۵۱، ۲۹۳، ۳۹۲، ۲۹۰، ۳۷۴، ۳۶۹، ۳۶۸

تدین (مدرسه) ۳۶۲

ترکمنستان ۱۶۴

ترکیه ۳۵۴، ۱۶۷، ۶۳، ۴۶، ۴۳

تفلیس ۲۵۸، ۱۹۰

تهران ۱۲۲، ۹۳، ۵۵، ۵۴، ۵۱، ۴۶، ۳۶۸، ۲۷۶، ۲۶۳، ۲۴۴، ۱۲۸

توران ۸۲

ج: ججین یاداشکسن ۳۶۰، ۳۵۹، ۱۶۵، ۵۰

جرال ۳۶۵

چ: چکواسلواکی ۴۱

ح: حاج امیر (گردنه) ۳۵

حاج شکر (سرا) ۳۶۷

حجاز ۳۶۴، ۹۳

حسن آباد ۱۱

حسن باروق ۳۶۵

حسینیه مجتهد ۳۶۷

حمام عبش آباد ۱۹۴، ۱۹۳

حمام کهنه ۱۹۴، ۱۹۳

حیران (گردنه) ۱۷۶

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۰۴

خ: خانقاه (قریه) ۲۸۸، ۲۳۰

خراسان ۸۱، ۴۴

خزر (دریا) ۱۷۵، ۷۰، ۶۲

خلخال ۳۵۸، ۲۸۲، ۶۱، ۵۶، ۲۱

خوزستان ۴۴، ۹

خیابان سی متری ۱۹۴

خیرآباد ۳۶۵

د: دار الفنون (دبیرستان) ۳۶۱

داردائل ۱۶۷

داشکسن: به ججین مراجعه شود

داغستان ۲۷۱، ۲۵۴

دانتزیک ۴۲

دانشگاه تهران ۷۱

دبستان صفویه ۲۸۱

دبیرستان صفوی ۲۳۳

دجله ۸۵

دربند ۳۰۵

دماوند ۳۰۵

دجاق ۳۶۳، ۳۴

دیلمان ۷۸

ر: رشت ۳۵

رضائیه ۳۰۶

رم ۲۶۶، ۱۹۴

روئین دژ ۳۶۳

روسیه، ۶۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۱۲۲، ۶۷، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۴۹، ۴۴، ۱۸۳

ری ۱۹۰، ۱۸۹

ز: زنجان ۳۵۸، ۳۱۷، ۵۱

ژ: ژاپون ۴۲

س: سالاریه ۳۶۲، ۴۹، ۴۸

سبلان، ۸۹، ۷۰، ۶۹، ۶۲، ۵۷، ۵۱، ۳۱۵، ۳۰۵، ۲۹۴، ۱۷۵، ۱۶۸، ۳۶۳، ۳۲۷

سراب ۵۶، ۲۸

سرای جهوددها ۸

سرای چوخور ۳۷۳

سرچشمه ۱۲۸، ۱۱۲، ۱۵

سرعین ۳۶۳، ۳۱۰، ۲۹۴، ۸۰

سعدآباد ۴۶

سلطانیه ۲۸۸

سلیمان‌شاه ۳۶۰، ۱۴۰

سمرقند ۶۴

سن پترزبورگ، به پتروگراد مراجعه شود

ش: شامات ۶۴، ۶۳

شاهپور ۳۰۶

شاهرود ۶۱

شرف (دبیرستان) ۳۶۱

شهرضا ۳۰۶

شهریور (قریه) ۳۶۳

شهسوار ۳۰۶

شهیدگاه، ۲۸۰، ۲۲۹، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۸۴، ۲۸۱

شیراز ۲۴۴

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۰۵

شیروان، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۵۴، ۲۵۰، ۲۳۷، ۲۸۰

ص: صائین (گردنه) ۳۶۸، ۵۱، ۴۸

ط: طرابوزان ۱۶۷

طوی یاتابار (محلّه) ۱۲۸، ۱۱۲

ع: عالی قاپو (دروازه)، ۱۴۲، ۱۳۵، ۱۲۸، ۱۱۲، ۲۱۴، ۲۱۳

عالی قاپو (اصفهان) ۲۴۹، ۲۴۸

عبد الله شاه ۱۸۸

عراق (عجم): به اراک مراجعه شود

عراق (عرب) ۱۶۵، ۴۶

عربستان ۲۶۸، ۱۶۷

عکا ۱۲۲

عنبران ۸۰

غ: غزه ۷۵

ف: فارس ۹۳، ۸۱

فرانسه ۷۷، ۴۳، ۴۲، ۴۱

فلسطین ۹۱

ق: قبرس ۱۲۲

قره باغ ۲۵۷

قره بایر ۴۵

قزوین ۵۱

قسطنطنیه، به استانبول مراجعه شود

قفقاز، ۳۷۴، ۳۰۶، ۵۶، ۵۰، ۴۲، ۳۸، ۳۰، ۳۷۵

قوناخ قیران ۳۶۳

قیصریه ۳۶۵

ک: کاشان ۲۷۳

کتابخانه ملی (تبریز) ۲۵۲، ۲۵۱

کتابخانه ملی (تهران) ۲۸۳، ۷۱

کربلا، ۱۶۵، ۱۴۳، ۱۳۸، ۱۳۵، ۱۳۴، ۷۶، ۳۳۲، ۲۸۹

کردستان ۵۶، ۹

کرمانشاه ۳۶۴، ۴۴

کعبه ۲۶۸

کلبعلی شاه ۱۸۸
 کلخوران (شیخ) ۲۰۷، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۶، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۸۷، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۵
 کلخوران (هیر) ۲۹۴
 کلخوران (ویند) ۲۸۷
 کلکته ۳۷۳
 کناس ۲۸۷
 کورائیم ۱۷۶
 کور عباس ۳۶۳
 گک: گرجستان ۳۷۵، ۳۰۶، ۲۹۱، ۲۵۸
 گرگان ۱۶۴
 گازران (محلّه) ۱۲۸، ۱۱۲
 گنبد الله الله ۲۳۸، ۲۰۱
 گنبد قابوس ۱۶۴
 اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۰۶
 گنزق ۳۶۳
 گورادویل ۲۸۸، ۲۸۷
 گیلان ۳۶۸، ۲۶۶، ۷۸، ۹
 ل: لار (قریه) ۳۶۲
 لندن ۲۷۴، ۲۷۳
 لنین گراد: به پطرو گراد مراجعه شود
 لهستان ۴۱
 لیزیک ۲۴۳
 م: مازندران ۸۱
 ماژینو (خط دفاعی) ۴۱
 متروپولیتان (موزه) ۲۷۷، ۲۷۶
 مدینه (طیبه) ۲۰۹، ۹۳
 مراغه ۳۱۷
 مرو ۹۲
 مریم مقدس (کلیسا) ۱۹۹
 مسجد جامع ۳۲۲، ۱۸۱، ۱۳۶، ۱۲۹
 مسجد جمعه ۱۷۷، ۱۷۶، ۷۳، ۷۲، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۳۶۷، ۱۸۴
 مسجد جنت سرا ۲۸۲، ۲۴۶، ۲۲۱، ۲۰۲، ۲۸۴، ۲۸۳
 مسجد شیخ لطف الله (اصفهان) ۲۷۵

مسجد کبود (تبریز) ۲۰۷

مشکو ۳۶۳

مشگین شهر ۳۶۳، ۳۴، ۲۸

مشهد (مقدس) ۲۸۹، ۲۴۶، ۲۴۴، ۱۶۴

مصر ۱۶۷

مغان ۳۵۰، ۷۲، ۶۹، ۶۲، ۵۷

مکه ۲۸۹، ۹۸

ملا باشی ۳۶۵

ملا یوسف ۳۶۵

منادیگاه ۲۸۸

موزه ایران باستان ۲۷۶

میرنی ۲۸۷

ن: نارین قلعه، ۱۹۵، ۱۹۴، ۵۰، ۳۰، ۲۸، ۱۹۷، ۱۹۶

نجف اشرف ۲۸۹، ۲۴۴، ۱۷۱، ۱۲۲

نخجوان ۲۵۷

نمین ۴۹، ۴۸

ننه کران ۳۵

نوشار (نوشهر) ۳۶۰

نوه‌دیه ۲۸۷

نیر ۱۸۳، ۴۸

نیشابور ۹۳

نیویورک ۲۷۷، ۲۷۶

ه: همدان ۲۸

هندوستان ۴۳، ۴۲

هندوچین ۳۵۵

هولشتاین ۲۰۸

هیر ۱۷۶

و: ونیز ۲۲

ویکتوریا آلبرت (موزه)، ۲۷۳، ۲۳۲، ۲۷۴

ویلیکیج ۸۰

ویند ۲۹۴

ی: یعقوبیه ۳۵۸

یل دگرمانی ۳۵۹

یونان ۷۶

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۰۷
اسامی خاصی که در این کتاب آمده است

ج- کتاب و روزنامه

آ: آذری زبان باستان آذربایگان ۶۶، ۵۹، ۵۸
آرتاویل ۳۰۳

آیندگان (روزنامه) ۱۸۳

الف: احسن التقاسیم ۱۹۲

اخلاق ناصری ۱۵۳

اردبیل شهر مقدس ۲۳۳، ۱۸۳

اصول الفصول ۲۸۸

امام حسین و ایرانیان ۱۳۴، ۷۷، ۷۶

ایران در عهد باستان ۳۰۵

ایران باستانی ۱۷۴، ۷۴، ۶۹، ۶۸، ۵۶

ب: بحر الانساب ۱۹۰، ۱۸۸

بخوانند و داوری کنند ۷۸

پ: پازند ۷۱

ت: تاریخ احزاب سیاسی ۳۶۰

تاریخ ادیان ۶۹

تاریخ اردبیل و دانشمندان ۲۶۳

تاریخ بلعمی ۳۲۶

تاریخ بیهقی ۳۲۶، ۳۲۵

تاریخ تفسیر طبری ۲۶۳

تاریخ جلالی ۷۲، ۷۱

تاریخچه فرهنگ شهرستان اردبیل، ۲۳۳ ۲۴۳

تاریخ روابط علمی شرق ۲۵۸

تاریخ سورآبادی ۳۲۶

تاریخ صنایع ایران، ۲۳۵، ۲۰۲، ۱۷۵ ۲۷۶، ۲۷۴

تاریخ مشروطیت کسروی ۳۲۱، ۳۱۳، ۳۱۲

تاریخ نادر ۳۶

تاریخ هیجده ساله آذربایجان ۳۴۲

تذکره الاولیاء ۹۳

- تفسیر (قرآن) اکسفورد ۳۳۵
- تفسیر (قرآن) المیزان ۲۵۲
- تفسیر (قرآن) رهنما ۳۳۵
- تفسیر (قرآن) شریف لاهیجی ۳۳۵
- اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۰۸
- تفسیر (قرآن) گازر ۳۳۵
- تفسیر (قرآن) حجت التفاسیر ۳۳۵
- تکملة الاخبار ۲۱۱، ۷۱
- تنبيه الغافلین ۱۵۳
- ح: حاجی بابا ۲۵۷
- جبل المتین ۳۷۳
- حبیب السیر ۳۲۲، ۳۰۹، ۲۰۴
- حدائق الطرائق ۲۸۸، ۹۳
- خ: خسرو شیرین نظامی ۲۶۴
- خمسہ نظامی ۲۵۶، ۲۵۴
- خواندنیها (مجله) ۷۷
- د: دائرة المعارف اسلامی ایران، ۲۱۱، ۷۸، ۵۹، ۵۸، ۲۶۳، ۲۵۶، ۲۵۳، ۲۴۵ اردبیل در گذرگاه تاریخ؛ ج ۲؛ ص ۴۰۸
- ثرة المعارف برتانیکا ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۰۴
- دائرة المعارف جغرافیائی فرانسه ۲۵۶، ۲۵۴
- دانشمند (مجله) ۳۶۱
- دلاوران گمنام ۳۲۹
- دین کورت ۷۴
- دیوان میرزا قاسم گنابادی ۲۵۵
- ر: راهنمای کتاب ۳۱۵، ۳۱۰، ۳۰۳
- روح القوانين ۱۸
- ریاض السیاحه ۸۱، ۷۹، ۷۵
- ز: زند ۷۱
- زندگانی شاه اسماعیل اول ۶۰، ۵۹
- زندگانی شاه عباس اول، ۲۴۶، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۹۲
- س: سرائر ابن ادریس ۲۵۳
- سفرنامه آدام اوله آریوس ۳۱۲
- سفرنامه تاورنیه ۳۵۰، ۲۰۷
- سلسله النسب صفویه ۲۱۷، ۲۱۳، ۲۰۸، ۶۰، ۲۹۸، ۲۸۱

- ش: شاه اسماعیل ۷۹
 شاهنامه فردوسی ۲۶۴
 شاهنامه هاتفی ۲۶۴
 ص: صحف ابراهیم ۷۱
 صریح الملک، ۲۸۲، ۲۱۹، ۲۱۱، ۲۸۸ ۷۱، ۲۸۵
 صفوة الصفا: بمقالات صفوة الصفا مراجعه شود
 صورة الارض ۳۱۶، ۳۰۵
 ع: عالم آرای عباسی ۲۴۶
 عجائب البلدان ۳۸۷
 عجائب المخلوقات ۸۹
 عروة الوثقی ۳۸۵
 عمدة الطالب ۱۹۰
 ف: فتنه باب ۱۲۲
 فرهاد و شیرین ۲۶۴
 ق: قابوسنامه ۱۵۳
 قالی ایران ۲۷۶، ۲۷۳
 قبس (روزنامه) ۳۲۳
 اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۰۹
 ک: کتاب الانساب ۹۲
 کیهان (روزنامه) ۲۷۲
 گ: گلستان سعدی ۱۵۳
 گنجینه اولیاء ۸۸
 گنجینه شیخ صفی ۲۷۰، ۲۶۷، ۲۶۵، ۲۶۰، ۲۵۲
 م: مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال ۶۶، ۶۱
 مرآت البلدان ۲۴۳
 مسالك الممالك ۶۱
 مقالات صفوة الصفا ۸۹، ۶۵، ۶۳، ۶۰، ۲۰۱ ۵۹، ۹۳، ۹۲
 مناسک حج در مذاهب پنجگانه ۷۵
 منتهی الامال ۲۴۵
 ن: نشریه فرهنگ اردبیل ۲۳۸، ۲۰۲
 نصاب الصبیان ۱۵۳
 یادداشت: اسامی ۱۱۴ فقره از کتابهای بقعه شیخ صفی الدین، که بوسیله روسها برده شده و در صفحات ۲۵۸ تا ۲۶۳ این کتاب چاپ شده است، در این قسمت منظور نگردیده است.

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۱۰

فهرست مندرجات جلد اول:

برای آنکه دارندگان این جلد از مطالبی که در مجلد اول این کتاب چاپ شده است استحضار یابند فهرست مندرجات آن جلد را نیز در اینجا می‌آوریم:

گفتار نخست یک نظر اجمالی درباره جغرافیای اردبیل موقعیت جغرافیائی شهر اردبیل و کوههای اطراف آن صفحه ۱
رودهای اردبیل صفحه ۲

اردبیل قدیمترین شهر ایران از حیث لوله‌کشی آب بوده است صفحه ۵
هوای اردبیل صفحه ۶

گفتار دوم اردبیل قبل از اسلام منابع لازم برای تدوین تاریخ صفحه ۹
فقدان مآخذ کافی برای این دوره از تاریخ اردبیل صفحه ۱۰

اردبیل کرسی آذربایجان قدیم صفحه ۱۱

هجوم خزرها ب اردبیل صفحه ۱۲

تاریخ پیدایش اردبیل صفحه ۱۴

اردبیل و پادشاهی کیخسرو کیانی صفحه ۱۵

نظریه‌های دیگر درباره اردبیل صفحه ۱۶

اردبیل و زردشت صفحه ۱۸

اردبیل یک شهر قدیمی است صفحه ۲۳

اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۱۱

گفتار سوم اردبیل از حمله اعراب تا مشروطیت ایران فصل اول- از حمله اعراب تا سالاریان حمله اعراب بآذربایجان و سقوط اردبیل صفحه ۲۵

اردبیلیان در مقابل اسلام و اعراب صفحه ۲۷

سکونت اعراب در صفحات اردبیل صفحه ۲۹

بابک خرم‌دین صفحه ۳۱

خرم‌دینان که بودند و چه میگفتند صفحه ۳۲

قیام بابک خرم‌دین صفحه ۳۵

حیله افشین برای دست یافتن بر بابک صفحه ۳۸

گرفتاری و قتل بابک خرم‌دین صفحه ۳۹

فصل دوم- از سالاریان تا صفویان سالاریان صفحه ۴۲

حکومت مرزبان بن محمد سالاری صفحه ۴۴

جنگ مرزبان و دیسم کردی صفحه ۴۵

اسارت مرزبان بدست رکن الدوله دیلمی صفحه ۴۷

مرگ مرزبان و جانشینان او صفحه ۴۸

سلسله روادیان و جنگ امیر و هسودان روادی با سپهبد موغان صفحه ۴۹

هجوم و قتل و غارت گرجیها در اردیبل صفحه ۵۲

در مسجد جمعه اردیبل در کلیسای تفلیس صفحه ۵۴

حمله مغول صفحه ۵۶

فصل سوم- شیخ صفی و خاندانش پدران شیخ صفی الدین صفحه ۶۰

کلاتر شدن برادر شیخ صفی الدین در شیراز و مسافرت شیخ بدانجا صفحه ۶۴

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۱۲

در جستجوی شیخ زاهد گیلانی و یافتن او صفحه ۶۵

مرگ شیخ صفی الدین صفحه ۶۷

شیخ صدر الدین موسی صفحه ۷۰

خواجه علی سیاهپوش صفحه ۷۱

ارادت تیمور گورکان نسبت بشیخ صفی الدین و فرزندانش صفحه ۷۳

شهادت شیخ جنید و شیخ حیدر بدست شیروانشاه صفحه ۷۶

سرگذشت اسماعیل و برادرانش صفحه ۷۸

سلطنت شاه اسماعیل صفوی صفحه ۷۹

مقام تاریخی شاه اسماعیل صفوی صفحه ۸۱

جانشینان شاه اسماعیل صفحه ۸۴

علاقه شاه عباس بزرگ باردیبل صفحه ۸۵

فصل چهارم- از نادر تا مشروطیت اردیبل در عهد نادر شاه افشار صفحه ۸۸

خرابی اردیبل در عهد نادر شاه صفحه ۹۰

آغا محمد خان قاجار در اردیبل صفحه ۹۲

موقعیت اردیبل در جنگهای ایران و روس صفحه ۹۴

مأموریت جهانگیر میرزا برای دفاع از اردیبل صفحه ۹۶

اقامت محمد میرزا (محمد شاه) در اردیبل صفحه ۹۸

نقش اردیبل در انعقاد عهدنامه ترکمنچای صفحه ۹۹

گفتار چهارم اردیبل از نظر مورخان داخلی و جهانگردان خارجی فصل اول- نظر جهانگردان در باب اردیبل قبل از صفویان ابو

دلف ابن مهلهل در اردیبل صفحه ۱۰۲

گفتار ابن حوقل درباره اردیبل صفحه ۱۰۴

ناصر خسرو در اردیبل صفحه ۱۰۶

یاقوت حموی و حمله مغول باردیبل صفحه ۱۰۷

نوشته‌های حمد الله مستوفی در باب اردیبل صفحه ۱۰۹

اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۱۳

داستان موش و گربه در اردیبل صفحه ۱۰۹

- اردبیل از نظر مقدسی صفحه ۱۱۰
- فصل دوم- نظر جهانگردان و مورخان در باب اردبیل در عهد صفوی ابن بزاز و کتاب صفوة الصفا صفحه ۱۱۲
- تاورنیه سیاح فرانسوی در اردبیل صفحه ۱۱۵
- دیدار پی‌یترو دولاوله صفحه ۱۱۸
- ماندلسلو و بقعه شیخ صفی الدین صفحه ۱۲۰
- ترجمه فصولی از سفرنامه آدام اوله آریوس استاد دانشگاه آلمان در صفحه باب اردبیل ۱۲۰
- چگونگی پیشواز از سفرای آلمانی در اردبیل صفحه ۱۲۳
- کاخ شاهی اردبیل صفحه ۱۲۵
- آشپزخانه بقعه شیخ صفی صفحه ۱۲۶
- تاریخچه اقامت سفرای هلستاین در اردبیل صفحه ۱۲۶
- عزاداری ایام عاشورا صفحه ۱۲۸
- نثار خون بیاد حسین بن علی (ع) صفحه ۱۳۱
- آتشبازی در اردبیل صفحه ۱۳۱
- شمه‌ای از شهر اردبیل بقلم اوله آریوس صفحه ۱۳۴
- مقبره شیخ صفی الدین و شیخ جبرئیل و سایر دیدنیهای اردبیل از صفحه نظر اوله آریوس ۱۳۸
- گفتار پنجم اردبیل در دوران مشروطیت ایران پیدایش مشروطیت در ایران صفحه ۱۵۷
- فصل اول- اردبیل در آستانه مشروطیت ایران شاهسونان و اردبیل صفحه ۱۶۰
- نارین قلعه و اثر آن در موقعیت اردبیل صفحه ۱۶۲
- سرکشی دباغها از فرمان حاکم صفحه ۱۶۳
- اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۱۴
- وبای موحش معروف به «اوماجا» صفحه ۱۶۴
- داستان حیدری و نعمتی صفحه ۱۶۵
- آقا میرزا علی اکبر و حاج میرصالح آقا مجتهد صفحه ۱۶۷
- اختلاف آن دو عالم صفحه ۱۷۱
- قیام تاریخی زنان اردبیل صفحه ۱۷۲
- دستگیری و تبعید آقا میرزا علی اکبر صفحه ۱۷۴
- ملا غلامعلی آلپالاز اوغلی صفحه ۱۷۶
- بدهانه توپ گذاشتن دو تن از سران شاهسون صفحه ۱۷۹
- تشکیلات جدید حکومت اردبیل صفحه ۱۸۱
- فصل دوم- آغاز مشروطیت آغاز نهضت مشروطیت صفحه ۱۸۷
- تشکیل اولین انجمن سرای اردبیل صفحه ۱۸۹
- تشکیل اولین انجمن ولایتی اردبیل صفحه ۱۹۲
- سال قحطی معروف به جفته‌ئیلی صفحه ۱۹۷

- انجمن حیدریها صفحه ۱۹۸
- انجمن ولایتی جدید صفحه ۲۰۰
- فصل سوم- اردبیل در ایام استبداد صغیر قتل یک افسر روس و تغییر حکمران اردبیل صفحه ۲۰۳
- امامزاده نخستین شهید مشروطیت در اردبیل صفحه ۲۰۴
- قتل مرحوم ملا اماموردی صفحه ۲۰۵
- عین الدوله در اردبیل صفحه ۲۰۸
- جنگ رشید الملک با طوالش صفحه ۲۱۰
- آمدن مجاهدان باردبیل و جنگ آنها با مستبدان صفحه ۲۱۲
- سقوط اردبیل بدست مجاهدان صفحه ۲۱۵
- کارهای زشتی که مجاهدین غیر محلی مرتکب شدند صفحه ۲۱۸
- کشتار دسته‌جمعی آقایان قسمت حیدری صفحه ۲۲۱
- کاری شایسته سرزنش صفحه ۲۲۶
- فصل چهارم- غارت اردبیل غارت اردبیل صفحه ۲۳۰
- علل غارت اردبیل صفحه ۲۳۲
- اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۱۵
- شاهسونها مخالف روسها بودند صفحه ۲۳۳
- یادی از یک جوانمرد اردبیلی، که ۱۳۳۰ سال پیش بدست تیراندازان عبید الله بن زیاد در کوفه شربت شهادت نوشید صفحه ۲۳۵
- آمدن ستار خان سردار ملی باردبیل صفحه ۲۳۸
- دو مسافرت تاریخی در یک روز صفحه ۲۴۰
- بهم زدن اردوی مجاهدان اردبیل صفحه ۲۴۲
- بی‌تدبیریهای ستار خان در اردبیل صفحه ۲۴۵
- نقاط امن اردبیل در روزهای غارت صفحه ۲۴۸
- عشایر روز بروز بشهر نزدیکتر میشدند صفحه ۲۵۱
- سلاح برداشتن جوانان و مردان اردبیل صفحه ۲۵۲
- حمله عشایر بشهر صفحه ۲۵۴
- جانبازی مردم صفحه ۲۵۶
- نفوذ عشایر در خطوط دفاعی شهر صفحه ۲۵۷
- مذاکرات صلح صفحه ۲۵۸
- کمبود جنگ افزار مدافعین صفحه ۲۶۰
- فصل پنجم- سقوط شهر بدست عشایر فرار ستار خان از اردبیل صفحه ۲۶۲
- گفتگوی مجاهدان تبریز در شب فرار از اردبیل صفحه ۲۶۶
- مخابرات رسمی درباره سقوط اردبیل صفحه ۲۶۷
- ملاقات ستار خان و باقر خان در سراب صفحه ۲۶۹

- ورود سران عشایر بشهر صفحه ۲۷۱
- چگونگی غارت شهر صفحه ۲۷۲
- نوشته جراید آنروز در باب غارت اردیبل صفحه ۲۷۵
- آتش زدن سرای حاجی احمد صفحه ۲۷۶
- اتحاد مجدد عشایر برای تسخیر ایران صفحه ۲۷۹
- انعکاس جهانی غارت اردیبل صفحه ۲۸۱
- ورود روسها بشهر صفحه ۲۸۴
- اشتباه تاریخی مخبر السلطنه صفحه ۲۸۷
- روزهای سخت اردیبل صفحه ۲۸۸
- انجمن ولایتی جدید صفحه ۲۹۱
- عظیم‌زاده دلاور پاکباز اردیبل در زنجان صفحه ۲۹۳
- اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۱۶
- چگونگی قتل عظیم‌زاده صفحه ۲۹۶
- حرکت اردوی دولتی برای سرکوبی اشرار اردیبل صفحه ۳۰۰
- ورود اردو باردیبل صفحه ۳۰۲
- جنگ یرم با قوجه بیگلو صفحه ۳۰۳
- فصل ششم- تحریکات روسها تلاش ملیون برای اخراج نیروهای بیگانه صفحه ۳۰۷
- دستخط مرحوم آیت الله خراسانی صفحه ۳۰۹
- برخوردهای تند در انجمن ولایتی صفحه ۳۱۱
- دستور تلگرافی والی برای تبعید دموکراتها و نقض آن از مرکز صفحه ۳۱۳
- تحریک کنسول روس علیه آزادیخواهان صفحه ۳۱۴
- تجدید فتنه عشایر صفحه ۳۱۵
- نقشه‌های جدید صفحه ۳۱۷
- آمدن مجلل السلطان بمیان عشایر اردیبل صفحه ۳۱۸
- آزادی امیر عشایر خلخال با مساعدت انجمن ولایتی اردیبل صفحه ۳۱۹
- ورود مجلل السلطان باردیبل و حکمرانی ساختگی او بیاری صفحه کنسول روس ۳۲۱
- قتل مرحوم آخوندزاده صفحه ۳۲۲
- قتل عظیم مجاهد صفحه ۳۲۳
- شکست مجدد محمد علی میرزا در ایران صفحه ۳۲۳
- پایان کار مجلل السلطان در اردیبل صفحه ۳۲۶
- جنگ روسیان با عشایر اردیبل صفحه ۳۲۷
- سوء قصد نسبت بامیر تومان و قتل همسر او صفحه ۳۳۳
- فصل هفتم- آثار جنگ بین الملل اول در اردیبل اعلام شروع جنگ با شلیک روسها صفحه ۳۳۵

- اقدامات آلمانیها برای تحریک شاهسونها صفحه ۳۳۸
- آمدن عثمانیها باذربایجان صفحه ۳۳۹
- تشکیل مجدد فرقه دموکرات در اردبیل صفحه ۳۴۲
- پیدایش کمیته مساوات و مبارزه آن با فرقه دموکرات صفحه ۳۴۴
- قتل حاج حسینقلی صراف صفحه ۳۴۹
- فعالیت اتحاد اسلام و میرزا کوچکخان در اردبیل صفحه ۳۵۱
- انتصاب امیر السلطنه بحکومت اردبیل و مخالفت حاج بابا خان با وی صفحه ۳۵۲
- اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۱۷
- جنگ حاج بابا خان و امیر السلطنه حکمران اردبیل صفحه ۳۵۷
- قحطی و مجاعه در اردبیل صفحه ۳۵۸
- اقدام دموکراتها برای بهبود امر نان صفحه ۳۶۲
- مصادره غله و برنجهای محترکین صفحه ۳۶۵
- شیوع حصبه و تلفات سنگین آن صفحه ۳۶۶
- توافق زعمای شهر برای خدمت بمردم صفحه ۳۶۷
- اقدام عمال انگلیس برای شورانیدن عشایر اردبیل علیه عثمانیها صفحه ۳۷۰
- فرار امیر السلطنه و حریری از اردبیل صفحه ۳۷۳
- ورود عثمانیها باردبیل صفحه ۳۷۴
- حکومت مجدد امیر السلطنه و مبارزه با حاج بابا خان صفحه ۳۷۸
- رهائی حاج بابا خان از دست رشید خان طالشی صفحه ۳۸۰
- سختگیری امیر السلطنه نسبت بمخالفان خود صفحه ۳۸۱
- فصل هشتم- اردبیل بعد از جنگ بین الملل اول آمدن بلشویکها باردبیل صفحه ۳۸۴
- کشمکشهای جدید در اردبیل صفحه ۳۸۹
- تعقیب دموکراتها بوسیله آقا میرزا علی اکبر صفحه ۳۹۱
- عزاداری در قلعه و آزادی زندانیان صفحه ۳۹۴
- حکم جهاد آقا میرزا علی اکبر علیه بالشویکها صفحه ۳۹۵
- داستانی بنام کمیابی نفت صفحه ۴۰۲
- اختلافیکه بر سر برگزاری مجلس ختم شادروان سید محمد طباطبائی در اردبیل پیدا شد صفحه ۴۰۳
- بصیر السلطنه حکمران جدید اردبیل صفحه ۴۰۵
- حاج بابا خان کیست صفحه ۴۰۸
- دلاوریهای حاج بابا خان در تبریز و مهاجرت او با آزادیخواهان آذربایجان صفحه ۴۱۰
- انتصاب حاج بابا خان بحکومت ابهر از طرف دولت کودتای ۱۲۹۹ صفحه ۴۱۲
- توطئه قتل حاج بابا خان در زنجان صفحه ۴۱۵
- اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۱۸

- کلنل فیلاتیوف روسی و عنایت سردار سپه نسبت بحاجی بابا خان صفحه ۴۱۸
- ورود بصیر السلطنه باردبیل صفحه ۴۲۱
- انتصاب مجدد امیر السلطنه بحکومت اردبیل صفحه ۴۲۳
- دستگیری حاج بابا خان صفحه ۴۲۶
- چگونگی قتل حاج بابا خان صفحه ۴۲۸
- مقدمات حرکت قوای دولتی برای سرکوبی عشایر صفحه ۴۳۲
- واقعه‌ای معروف به «پلیسون قرالماسی» صفحه ۴۳۴
- ورود قشون دولتی و تحریکاتی علیه آزادیخواهان صفحه ۴۳۷
- اقدامات قابل نکوهش زعمای اردبیل صفحه ۴۴۱
- آمدن امیر لشکر عبد الله خان طهماسبی باردبیل صفحه ۴۴۴
- جنگ فولادلوها و قشون دولتی صفحه ۴۴۷
- زوال قدرت آقا میرزا علی اکبر صفحه ۴۵۱
- قتل امین العلماء صفحه ۴۵۴
- دوستی امین العلماء با حضرت اشرف سردار سپه صفحه ۴۵۷
- تبعید آقا میرزا علی اکبر و مراجعت و مرگ او صفحه ۴۶۰
- پایان جلد اول صفحه ۴۶۲
- فهرست مآخذیکه در تألیف این کتاب از آنها استفاده شده است صفحه ۴۶۷
- راهنمای اسامی خاصی که در این کتاب آمده است صفحه ۴۷۰
- فهرست عکسها: نمای قله اصلی سبلان از دره حرم داغی صفحه ۳
- قله اصلی سبلان صفحه ۲۱
- نمای خارجی رواق بقعه شیخ صفی الدین صفحه ۶۷
- صندوق تاریخی و گرانهای مقبره شیخ صفی الدین صفحه ۷۴
- سر در ورودی بقعه شیخ صفی الدین صفحه ۸۶
- نمای دیوار شمالی صحن بقعه شیخ صفی الدین صفحه ۱۳۹
- گنبد معروف الله الله صفحه ۱۴۳
- اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۱۹
- آقای حاج میر صالح انواری در حال اقامه نماز عید فطر سال ۱۳۰۷ قمری صفحه ۱۷۰
- آقا میرزا علی اکبر در حال اقامه نماز جماعت صفحه ۱۸۰
- عکس اعلان منتشره در سال ۱۳۲۳ قمری در اردبیل صفحه ۱۸۲
- عکس گزارش حاکم اردبیل به محمد علی میرزا ولیعهد صفحه ۱۸۵ و ۱۸۴
- میرزا عباس محسنی معروف به «شالمان اوف» صفحه ۱۸۹
- عکس گزارش ولایتی اردبیل در سال ۱۳۲۶ قمری اردبیل ۱۹۴
- کربلای احمد علاف صفحه ۱۹۷

- انجمن ولایتی اردیبل در سال ۱۳۲۶ قمری صفحه ۲۰۱
- شادروان ملا اماموردی مشکینی بر بالای دار صفحه ۲۰۷
- حاج بابا خان با جمعی از مجاهدان صفحه ۲۱۴
- حاج ابراهیم خلیل خوئی صفحه ۲۱۷
- رشید الملک حکمران اردیبل با افسران روسی صفحه ۳۰۵
- نمونه‌ای از یادداشتهای مرحوم محسنی صفحه ۳۱۲
- میرزا علیخان امیر تومان صفحه ۳۳۲
- جمعی از اعضای اصلی کمیته مجازات صفحه ۳۳۷
- شادروان حاج سید باقر سیدین صفحه ۳۴۳
- تنی چند از آزادیخواهان اردیبل صفحه ۳۵۵
- عکسی از خیریه اردیبل صفحه ۳۶۳
- عکس توافقتنامه بزرگان اردیبل برای خدمت بمردم صفحه ۳۶۸
- فرمان مدال جنگی‌ایکه از طرف پادشاه عثمانی به میرزا کوچکخان جنگلی داده شده است صفحه ۳۷۲
- عکسی از چند تن از منتظرین ظهور امام زمان (ع) صفحه ۳۸۸
- نامه اهالی آستارا برای آقا میرزا علی اکبر درباره مبارزه بابلشویکها صفحه ۳۹۸
- فرمان حکومت حاج بابا خان بر ابهر زنجان صفحه ۴۱۴
- حاج بابا خان با جمعی از یاران خود صفحه ۴۱۷
- اردیبل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، ص: ۴۲۰
- جمعی از تجار اردیبل صفحه ۴۴۶
- امیر عشایر خلخال بر بالای دار صفحه ۴۴۹
- جمعی از عشایر خلخال که بدست قوای دولتی دستگیر شده‌اند صفحه ۴۵۰
- نامه امین العلماء به حاجی بابا خان صفحه ۴۵۸
- آقا میرزا علی اکبر در میان جمعی از مریدان صفحه ۴۶۰
- اردیبل در گذرگاه تاریخ، مقدمه ج ۳، ص: ۱

[جلد سوم]

مقدمه:

بسم الله الرحمن الرحيم

گردآوری مطالب و چاپ و نشر مجموعه حاضر، که مجلد سوم از کتاب «اردیبل در گذرگاه تاریخ» است، توفیق مجددی است که خداوند متعال بر ما عنایت فرموده و قسمت دیگری از آرزوی ما را در این زمینه تحقق بخشیده است.

ما نخستین روزی که بنوشتن تاریخ زادگاه خود آغاز کردیم باور نداشتیم که بتوانیم رویدادهای این خطه تاریخی را در حدّ یک کتاب گرد آوریم، یا تنها یک رشته از سرگذشت پیشینیان خود را برشته نگارش درآوریم. امروز که بیاری خدا بچاپ سومین جلد آن دست یافته‌ایم، بدرگاه او سپاس می‌گزاریم و از این حیث که توانسته‌ایم تاریخچه‌ای از چگونگی رشته‌های گوناگون زندگی مردم این سامان در حدود مقدورات فراهم آوریم خود را کامیاب می‌دانیم.

جمع‌آوری مطالب این جلد از کتاب وقت بیشتری از ما گرفت و بیش از دو جلد گذشته ما را بدقت و کوشش واداشت. دقت از جهت حفظ امانت تاریخ و کوشش از لحاظ جمع‌آوری بیشترین مطالب ممکن. و در هر حال با وجود مشکلات زیاد خوشوقتیم که تا آنجا که توانستیم هردو منظور را بجای آوردیم و سختی‌ها را تحمل کردیم.

قسمت اعظم سختی‌ها را معاصر بودن خود ما با بخش بالنسبه زیادی از وقایع بوجود می‌آورد. زیرا در دو مجلد پیشین کار عمده ما نقد و بررسی اسناد باقی مانده از دیگران و تنظیم مطالب بر مبنای آنها بود.

ولی بیشترین آنچه که در این کتاب آمده وقایعی است که در زمان حیات خود ما رخ داده و اینک مائیم که بعنوان دست اول آنها را می‌نویسیم و بصورت سندی برای دیگران می‌گذاریم و جای دریغ و افسوس خواهد بود اگر در آنها از جهت واقعیت‌ها کم و زیادی رخ دهد یا خدای ناکرده خواست و تمایلات ما دگرگونی‌هایی در نقل و بیان آنها بوجود آورد.

ما در مجلدات پیشین گفته‌ایم که تاریخ را تنها سرگذشت شاهان و جهانگشایان، جنگها و صلحها، شکستها و پیروزیها ... نمی‌دانیم و

اردبیل در گذرگاه تاریخ، مقدمه ج ۳، ص: ۲

بیش از هر چیز چگونگی زندگی مادی و معنوی گذشتگان را تاریخ آنان می‌پنداریم و با این اندیشه است که حتی سرگرمیها و تفریحات و مثلا- «لوپرت‌داش» بازی کردن آنها را نیز در قلمرو آن بحساب می‌آوریم. چیزیکه ممکن است برخی از خوانندگان کم‌مایه ارزش آنها را دریابند و یا هرآینه آنها را جزو سرگذشت گذشتگان بشمار نیاورند.

با این اعتبار است که در این مجلد، علاوه بر رویدادهای اجتماعی، از تعلیم و تربیت، فرهنگ و هنر، تفریحات سالم، علما و دانشمندان اردبیل هم سخن بمیان آورده در زمینه کشاورزی، دامداری، صنعت، بازرگانی، راهها و نیز تاریخچه طب و بهداشت در این سامان مطالبی عنوان نموده‌ایم و امیدواریم که با همه نقص احتمالی در محضر دانش‌پژوهان مورد قبول یابد.

جا دارد که در این مقدمه بموضوع گرانی این جلد از کتاب نیز اشاره کنیم و تأسف خود را از این حیث بیان داریم.

مطالب این کتاب، در آستانه انقلاب تاریخی ۱۳۵۷ در ایران، آماده چاپ بود. در آن زمان هزینه چاپ نسبت بگذشته‌ها زیاد بنظر می‌رسید. ما با این اندیشه که «از بین بردن گرانی‌ها از اهداف مهم انقلاب است» چنین پنداشتیم که بعد از بثمر رسیدن آن و استقرار حکومت جمهوری اسلامی هدفهای مذکور تحقق می‌یابد و کتاب حاضر، با هزینه کمتر چاپ و با بهای مناسب برای فروش عرضه می‌شود؛ غافل از اینکه حمله ابلهانه دولتمردان نابخرد عراق بخاک ایران، و پیش آمدن جنگی که برای هردو ملت مسلمان همسایه، ناخواسته ولی برای جنگ‌افروزان منطقه و عوامل جاه‌طلب آنها کمال مطلوب بود، کشور ما را با مشکلات اقتصادی سنگینی مواجه می‌سازد و تحریم اقتصادی ایران، از طرف زمامداران بداندیش کشورهای صنعتی جهان نیز قیمتها را چند چندان بیشتر می‌گرداند! ...

چهار سال بامید رفع این مشکلات صبر کردیم و چون دست یافتن به «ارزانی» را در شرایط موجود تقریباً محال دیدیم با نگرانی از اینکه مبادا عمر بیایان برسد و یادداشتهای جمع‌آوری شده، که حاصل سالها زحمات مؤلف و درعین حال مجموعه‌ای از تاریخ یک منطقه باستانی

اردبیل در گذرگاه تاریخ، مقدمه ج ۳، ص: ۳

است، از بین برود تن باین گرانی دادیم و فی‌المثل دستمزد حروفچینی و چاپ یک «فورم» هشت صفحه‌ای را، که در جلد اول فقط ۹۰۰ ریال بود، با هزاران خواهش و تمنی به ۱۱،۰۰۰ ریال طی کردیم و قیمت کاغذ، اجرت صحافی، بهای جلد و روکش آنرا نیز در مقیاسهای زیاد پذیرفتیم و وقتی ۳۰٪ کارمزدی را که کتابفروشها برای فروش می‌گیرند با بهای تعدادی از کتاب، که بهر حال باید بطور رایگان بمراکزی مثل دانشگاهها، کتابخانه‌های عمومی و غیره اهدا شود، به جمع و تقسیم افزودیم قیمت روی جلد را

همان رقم تمام شده قرار دادیم و جز این چه می‌توانستیم کرد؟!

ذکر این نکته را، بر سیل سپاسگزاری، لازم می‌دانیم که جمعی از دوستان و همشهریان تحصیلکرده، در تهران و اردبیل، بیش از خود ما بچاپ و نشر این کتاب علاقه داشتند و گاهی در اینباب بیصبری نشان می‌دادند تا آنجا که برخی از آنان، با اطلاع از سنگینی هزینه‌ها، پیشنهادهای همیاری مالی نموده حتی چکهای سفیدامضاشده‌ای در جهت تأمین قسمتی از هزینه کتاب برای ما فرستادند که با اظهار امتنان بآنان بازپس دادیم و بدین سبب، در اینجا نیز از آنان تشکر می‌نمائیم.

از خدا می‌خواهیم که مندرجات این کتاب را نیز در مورد تاریخ اردبیل باستانی مفید گرداند و عنایت خود را برای تألیف و نشر جلد چهارم، که مکمل مطالب سه جلد گذشته خواهد بود، شامل حال ما فرماید. بمنه تعالی و کرمه.

بابا- صفری تیرماه ۱۳۶۲

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسين عليه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

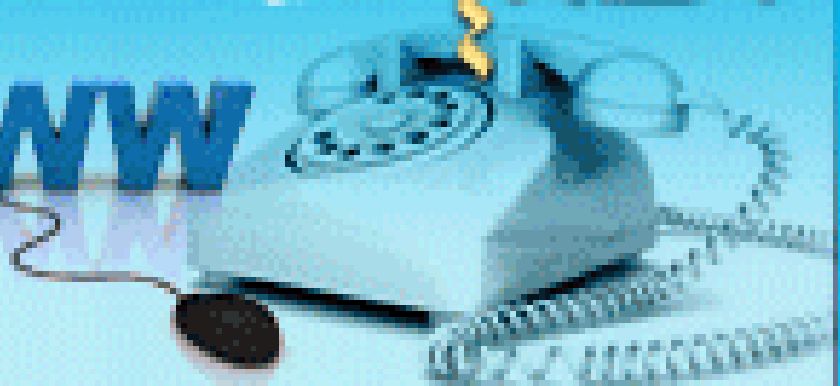
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

فائمه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید .

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹